



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

فردا، نهستان  
ایران، مکارم شیرازی



# تفسیر نمونه

با همکاری  
جمعیت ازواج دانشمندان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# تفسیر نمونه

نویسنده:

آیت الله ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

دارالکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۱۸	تفسیر نمونه جلد ۱۸
۱۸	مشخصات کتاب
۱۸	(۳۴) سوره "سبا" در "مکه" نازل شده و دارای ۵۴ آیه است
۱۸	اشاره
۲۳	[سوره سبا (۳۴): آیات ۱ تا ۲]
۲۳	اشاره
۲۳	ترجمه:
۲۳	تفسیر:
۲۹	[سوره سبا (۳۴): آیات ۳ تا ۵]
۲۹	اشاره
۲۹	ترجمه:
۳۰	تفسیر:
۳۵	[سوره سبا (۳۴): آیات ۶ تا ۹]
۳۵	اشاره
۳۵	ترجمه:
۳۶	تفسیر:
۳۶	اشاره
۳۶	عالمان دعوت تو را حق می دانند
۴۲	در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
۴۴	[سوره سبا (۳۴): آیات ۱۰ تا ۱۱]
۴۴	اشاره
۴۴	ترجمه:
۴۴	تفسیر:

۵۰ ..... [سوره سبأ (۳۴): آیات ۱۲ تا ۱۴]

۵۰ ..... اشاره

۵۰ ..... ترجمه:

۵۱ ..... تفسیر:

۶۰ ..... نکته ها

۶۰ ..... اشاره

۶۰ ..... ۱- دور نمایی از زندگانی عبرت انگیز سلیمان(ع).

۶۲ ..... ۲- چرا مرگ سلیمان مدتی مکتوم ماند؟

۶۴ ..... ۳- چهره سلیمان در قرآن و تورات کنونی؟

۶۸ ..... ۴- شکرگزاران واقعی اندکند

۷۲ ..... [سوره سبأ (۳۴): آیات ۱۵ تا ۱۷]

۷۲ ..... اشاره

۷۲ ..... ترجمه:

۷۳ ..... تفسیر:

۷۹ ..... [سوره سبأ (۳۴): آیات ۱۸ تا ۱۹]

۷۹ ..... اشاره

۷۹ ..... ترجمه:

۷۹ ..... تفسیر:

۸۴ ..... نکته ها:

۸۴ ..... اشاره

۸۴ ..... ۱- ماجرای عجیب قوم سبا

۸۶ ..... ۲- یک اعجاز تاریخی قرآن

۸۷ ..... ۳- نکات مهم عبرت در یک داستان کوتاه

۸۹ ..... [سوره سبأ (۳۴): آیات ۲۰ تا ۲۱]

۸۹ ..... اشاره

۸۹ ..... ترجمه:

تفسیر: ..... ۸۹

[سوره سبأ (۳۴): آیات ۲۲ تا ۲۷] ..... ۹۳

اشاره ..... ۹۳

ترجمه: ..... ۹۴

تفسیر: ..... ۹۴

نکته: ..... ۱۰۴

[سوره سبأ (۳۴): آیات ۲۸ تا ۳۰] ..... ۱۰۸

اشاره ..... ۱۰۸

ترجمه: ..... ۱۰۸

تفسیر: ..... ۱۰۸

[سوره سبأ (۳۴): آیات ۳۱ تا ۳۳] ..... ۱۱۴

اشاره ..... ۱۱۴

ترجمه: ..... ۱۱۵

تفسیر: ..... ۱۱۵

[سوره سبأ (۳۴): آیات ۳۴ تا ۳۸] ..... ۱۲۱

اشاره ..... ۱۲۱

ترجمه: ..... ۱۲۱

تفسیر: ..... ۱۲۲

نکته ها: ..... ۱۲۸

[سوره سبأ (۳۴): آیات ۳۹ تا ۴۲] ..... ۱۳۲

اشاره ..... ۱۳۲

ترجمه: ..... ۱۳۲

تفسیر: ..... ۱۳۳

نکته ها: ..... ۱۳۸

اشاره ..... ۱۳۸

۱- انفاق مایه فزونی است نه کمبود ..... ۱۳۸

۱۴۲ ..... ۲-اموال خود را بیمه الهی کنید: .....

۱۴۳ ..... ۳-وسعت مفهوم "انفاق" .....

۱۴۴ ..... [سوره سبأ (۳۴): آیات ۴۳ تا ۴۵] .....

۱۴۴ ..... اشاره .....

۱۴۴ ..... ترجمه: .....

۱۴۵ ..... تفسیر: .....

۱۵۱ ..... [سوره سبأ (۳۴): آیه ۴۶] .....

۱۵۱ ..... اشاره .....

۱۵۱ ..... ترجمه: .....

۱۵۱ ..... تفسیر: .....

۱۵۵ ..... نکته ها: .....

۱۵۵ ..... اشاره .....

۱۵۵ ..... ۱-زیر بنای همه تحولات .....

۱۵۸ ..... ۲-گوشه ای از روایات اسلامی در زمینه فکر و اندیشه .....

۱۵۸ ..... اشاره .....

۱۵۸ ..... الف-تفکر بزرگترین عبادت است .....

۱۵۹ ..... ب-یک ساعت تفکر از یک شب عبادت بهتر است. ....

۱۵۹ ..... ج-تفکر سرچشمه عمل است .....

۱۶۰ ..... [سوره سبأ (۳۴): آیات ۴۷ تا ۵۰] .....

۱۶۰ ..... اشاره .....

۱۶۰ ..... ترجمه: .....

۱۶۰ ..... تفسیر: .....

۱۶۸ ..... [سوره سبأ (۳۴): آیات ۵۱ تا ۵۴] .....

۱۶۸ ..... اشاره .....

۱۶۸ ..... ترجمه: .....

۱۶۸ ..... تفسیر: .....



۱۷۶----- (۳۴) سوره فاطر این سوره در مکه نازل شده و ۴۵ آیه است -

۱۷۶----- اشاره -

۱۸۱----- [سوره فاطر (۳۵): آیات ۱ تا ۳]

۱۸۱----- اشاره -

۱۸۱----- ترجمه: -

۱۸۲----- تفسیر: -

۱۸۲----- اشاره -

۱۸۲----- گشاینده درهای بسته او است!

۱۸۸----- در اینجا به چند "امر" باید توجه کرد: -

۱۹۰----- نکته: -

۱۹۵----- [سوره فاطر (۳۵): آیات ۴ تا ۷]

۱۹۵----- اشاره -

۱۹۵----- ترجمه: -

۱۹۶----- تفسیر: -

۲۰۳----- [سوره فاطر (۳۵): آیات ۸ تا ۱۰]

۲۰۳----- اشاره -

۲۰۳----- ترجمه: -

۲۰۴----- تفسیر: -

۲۱۴----- نکته ها: -

۲۱۴----- اشاره -

۲۱۴----- ۱- تمام "عزت" از آن خدا است!

۲۱۵----- ۲- فرق میان "کلام طیب" و "عمل صالح" -

۲۱۶----- [سوره فاطر (۳۵): آیات ۱۱ تا ۱۲]

۲۱۶----- اشاره -

۲۱۶----- ترجمه: -

۲۱۷----- تفسیر: -

۲۱۷ ..... اشاره

۲۱۷ ..... دریای آب شیرین و شور یکسان نیستند!

۲۲۲ ..... به این چند امر دقت کنید:

۲۲۴ ..... نکته:

۲۲۸ ..... [سوره فاطر (۳۵): آیات ۱۳ تا ۱۴]

۲۲۸ ..... اشاره

۲۲۸ ..... ترجمه:

۲۲۹ ..... تفسیر:

۲۳۳ ..... نکته:

۲۳۶ ..... [سوره فاطر (۳۵): آیات ۱۵ تا ۱۸]

۲۳۶ ..... اشاره

۲۳۶ ..... ترجمه:

۲۳۷ ..... تفسیر:

۲۳۷ ..... اشاره

۲۳۷ ..... هیچکس بار گناه دیگری را بر دوش نخواهد کشید.

۲۳۹ ..... توضیح برهان امکان و وجوب (فقر و غنی)

۲۴۵ ..... [سوره فاطر (۳۵): آیات ۱۹ تا ۲۳]

۲۴۵ ..... اشاره

۲۴۵ ..... ترجمه:

۲۴۵ ..... تفسیر:

۲۴۸ ..... نکته ها:

۲۴۸ ..... اشاره

۲۴۸ ..... ۱- آثار ایمان و کفر

۲۵۰ ..... ۲- آیا مردگان حقیقتی را درک نمی کنند؟

۲۵۲ ..... ۳- تنوع تعبیرات بخشی از فصاحت است

۲۵۴ ..... [سوره فاطر (۳۵): آیات ۲۴ تا ۲۶]

۲۵۴ ..... اشاره

۲۵۴ ..... ترجمه:

۲۵۵ ..... تفسیر:

۲۵۹ ..... [سوره فاطر (۳۵): آیات ۲۷ تا ۲۸]

۲۵۹ ..... اشاره

۲۵۹ ..... ترجمه:

۲۶۰ ..... تفسیر:

۲۶۷ ..... [سوره فاطر (۳۵): آیات ۲۹ تا ۳۰]

۲۶۷ ..... اشاره

۲۶۷ ..... ترجمه:

۲۶۷ ..... تفسیر:

۲۶۷ ..... اشاره

۲۶۷ ..... معامله پر سود با پروردگار!

۲۷۲ ..... نکته:

۲۷۴ ..... [سوره فاطر (۳۵): آیات ۳۱ تا ۳۲]

۲۷۴ ..... اشاره

۲۷۴ ..... ترجمه:

۲۷۴ ..... تفسیر:

۲۸۲ ..... نکته:

۲۸۴ ..... [سوره فاطر (۳۵): آیات ۳۳ تا ۳۵]

۲۸۴ ..... اشاره

۲۸۴ ..... ترجمه:

۲۸۵ ..... تفسیر:

۲۸۹ ..... [سوره فاطر (۳۵): آیات ۳۶ تا ۳۸]

۲۸۹ ..... اشاره

۲۸۹ ..... ترجمه:

تفسیر: ..... ۲۹۰

نکته ها: ..... ۲۹۵

اشاره ..... ۲۹۵

۱- منظور از "ذات الصدور" چیست؟ ..... ۲۹۵

۲- هیچ راه بازگشتی وجود ندارد! ..... ۲۹۶

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۳۹ تا ۴۱] ..... ۲۹۸

اشاره ..... ۲۹۸

ترجمه: ..... ۲۹۹

تفسیر: ..... ۲۹۹

نکته: ..... ۳۰۶

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۴۲ تا ۴۴] ..... ۳۰۸

اشاره ..... ۳۰۸

ترجمه: ..... ۳۰۹

شان نزول ..... ۳۰۹

تفسیر: ..... ۳۱۰

اشاره ..... ۳۱۰

استکبار و حيله گری سر چشمه بدبختیهای آنها بود ..... ۳۱۰

[سوره فاطر (۳۵): آیه ۴۵] ..... ۳۱۸

اشاره ..... ۳۱۸

ترجمه: ..... ۳۱۸

تفسیر: ..... ۳۱۸

(۳۶) سوره یس این سوره در مکه نازل شده و ۸۳ آیه دارد ..... ۳۲۴

اشاره ..... ۳۲۴

[سوره یس (۳۶): آیات ۱ تا ۱۰] ..... ۳۳۰

اشاره ..... ۳۳۰

ترجمه: ..... ۳۳۱

تفسیر: ..... ۳۳۱

اشاره ..... ۳۳۱

سر آغاز "قلب قرآن" ..... ۳۳۱

نکته ها: ..... ۳۴۱

اشاره ..... ۳۴۱

۱- از کار افتادن ابزار شناخت! ..... ۳۴۱

۲- سدهایی از پیش و پس! ..... ۳۴۳

۳- محرومیت از سیر آفاقی و انفسی ..... ۳۴۴

[سوره یس (۳۶): آیات ۱۱ تا ۱۲] ..... ۳۴۵

اشاره ..... ۳۴۵

ترجمه: ..... ۳۴۵

تفسیر: ..... ۳۴۵

اشاره ..... ۳۴۵

چه کسانی انذار تو را می پذیرند؟ ..... ۳۴۵

در اینجا به چند نکته باید توجه داشت: ..... ۳۴۶

نکته ها: ..... ۳۵۰

اشاره ..... ۳۵۰

۱- انواع کتابهای ثبت اعمال ..... ۳۵۰

۲- همه چیز ثبت می شود حتی... ..... ۳۵۱

[سوره یس (۳۶): آیات ۱۳ تا ۱۹] ..... ۳۵۵

اشاره ..... ۳۵۵

ترجمه: ..... ۳۵۶

تفسیر: ..... ۳۵۶

[سوره یس (۳۶): آیات ۲۰ تا ۳۰] ..... ۳۶۳

اشاره ..... ۳۶۳

ترجمه: ..... ۳۶۴

تفسیر: ..... ۳۶۵

آغاز جزء ۲۳ قرآن مجید ..... ۳۷۴

نکته ها: ..... ۳۷۶

اشاره ..... ۳۷۶

داستان رسولان "انطاکیه" ..... ۳۷۶

۲-نکته های آموزنده این داستان ..... ۳۸۰

۳-پاداش و عذاب برزخ ..... ۳۸۲

۴-پیشگامان امتها! ..... ۳۸۳

[سوره یس (۳۶): آیات ۳۱ تا ۳۲] ..... ۳۸۴

اشاره ..... ۳۸۴

ترجمه: ..... ۳۸۴

تفسیر: ..... ۳۸۴

[سوره یس (۳۶): آیات ۳۳ تا ۳۶] ..... ۳۸۸

اشاره ..... ۳۸۸

ترجمه: ..... ۳۸۸

تفسیر: ..... ۳۸۹

اشاره ..... ۳۸۹

اینهم نشانه های دیگر ..... ۳۸۹

[سوره یس (۳۶): آیات ۳۷ تا ۴۰] ..... ۳۹۶

اشاره ..... ۳۹۶

ترجمه: ..... ۳۹۶

تفسیر: ..... ۳۹۷

نکته ها: ..... ۴۰۵

اشاره ..... ۴۰۵

۱-حرکت "دورانی" و "جریانی" خورشید: ..... ۴۰۵

۲-تعبیر به "تدرک" و "سابق": ..... ۴۰۷

۴۰۷ ..... ۳-نظام نور و ظلمت در زندگی بشر:

۴۱۰ ..... [سوره یس (۳۶): آیات ۴۱ تا ۴۴]

۴۱۰ ..... اشاره

۴۱۰ ..... ترجمه:

۴۱۰ ..... تفسیر:

۴۱۵ ..... [سوره یس (۳۶): آیات ۴۵ تا ۴۷]

۴۱۵ ..... اشاره

۴۱۵ ..... ترجمه:

۴۱۶ ..... تفسیر:

۴۲۲ ..... [سوره یس (۳۶): آیات ۴۸ تا ۵۳]

۴۲۲ ..... اشاره

۴۲۳ ..... ترجمه:

۴۲۳ ..... تفسیر:

۴۳۱ ..... [سوره یس (۳۶): آیات ۵۴ تا ۵۸]

۴۳۱ ..... اشاره

۴۳۱ ..... ترجمه:

۴۳۲ ..... تفسیر:

۴۳۷ ..... نکته:

۴۳۹ ..... [سوره یس (۳۶): آیات ۵۹ تا ۶۲]

۴۳۹ ..... اشاره

۴۳۹ ..... ترجمه:

۴۳۹ ..... تفسیر:

۴۴۶ ..... [سوره یس (۳۶): آیات ۶۳ تا ۶۸]

۴۴۶ ..... اشاره

۴۴۶ ..... ترجمه:

۴۴۷ ..... تفسیر:

۴۴۷ ..... اشاره

۴۴۷ ..... روزی که زبان از کار می افتد و اعضاء گواهی می دهند!

۴۵۵ ..... [سوره یس (۳۶): آیات ۶۹ تا ۷۰]

۴۵۵ ..... اشاره

۴۵۵ ..... ترجمه:

۴۵۵ ..... تفسیر:

۴۵۹ ..... نکته:

۴۶۴ ..... [سوره یس (۳۶): آیات ۷۱ تا ۷۶]

۴۶۴ ..... اشاره

۴۶۴ ..... ترجمه:

۴۶۵ ..... تفسیر:

۴۶۵ ..... اشاره

۴۶۵ ..... منافع سرشار چهار پایان برای شما

۴۶۶ ..... در اینجا چند نکته قابل توجه است:

۴۷۱ ..... نکته:

۴۷۳ ..... [سوره یس (۳۶): آیات ۷۷ تا ۷۹]

۴۷۳ ..... اشاره

۴۷۳ ..... ترجمه:

۴۷۳ ..... شان نزول:

۴۷۴ ..... تفسیر:

۴۷۹ ..... [سوره یس (۳۶): آیه ۸۰]

۴۷۹ ..... اشاره

۴۷۹ ..... ترجمه:

۴۷۹ ..... تفسیر:

۴۸۲ ..... نکته ها:

۴۸۲ ..... اشاره



- ۴۸۳ ..... ۱- چرا شجر اخضر؟
- ۴۸۴ ..... ۲- فرق میان آتش گیره و آتش زنه
- ۴۸۶ ..... [سوره یس (۳۶): آیات ۸۱ تا ۸۳]
- ۴۸۶ ..... اشاره
- ۴۸۶ ..... ترجمه:
- ۴۸۶ ..... تفسیر:
- ۴۸۶ ..... اشاره
- ۴۸۶ ..... او مالک و حاکم بر همه چیز است!
- ۴۹۲ ..... نکته ها:
- ۴۹۲ ..... اشاره
- ۴۹۲ ..... ۱- اعتقاد به معاد یک امر فطری است
- ۴۹۴ ..... ۲- باز تاب معاد در زندگی انسانها
- ۴۹۷ ..... ۳- دلایل عقلی معاد
- ۴۹۷ ..... اشاره
- ۴۹۷ ..... الف- برهان حکمت
- ۴۹۹ ..... ب- برهان عدالت
- ۵۰۱ ..... ج- برهان هدف
- ۵۰۱ ..... د- برهان نفی اختلاف
- ۵۰۳ ..... ۴- قرآن و مساله معاد
- ۵۰۵ ..... ۵- معاد جسمانی
- ۵۰۸ ..... ۶- بهشت و دوزخ
- ۵۱۱ ..... درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدید آور : تفسیر نمونه / بقلم جمعی از نویسندگان؛ زیر نظر ناصر مکارم شیرازی.

مشخصات نشر : طهران. : دارالکتب الاسلامیه ، ۱۳۵۳.

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی

یادداشت : فهرست نویسی براساس جلد دوم، ۱۳۵۳.

یادداشت : کتابنامه.

شماره کتابشناسی ملی : ۵۴۲۴۵

ص : ۱

**(۳۴) سوره "سبا" در "مکه" نازل شده و دارای ۵۴ آیه است**

**اشاره**



این سوره که به مناسبت شرح سرگذشت قوم "سبا" به نام "سبا" نامیده شده از سوره های "مکی" است، و می دانیم محتوای سوره های مکی معمولاً بیان معارف اسلامی و ریشه های اعتقادی مخصوصاً "مبدء" و "معاد" و "نبوت" است.

و بیشترین بحث این سوره نیز روی همین امور دور می زند، چرا که مسلمانان در دوران مکه می بایست از نظر عقائد ساخته می شدند، و برای پرداختن به فروع و تشکیل حکومت اسلامی و پیاده کردن تمام برنامه های اسلامی، آماده می گردیدند.

به طور کلی باید گفت محتوای این سوره ناظر به پنج مطلب است:

۱- "مساله توحید" و قسمتی از نشانه های خداوند در عالم هستی، و صفات پاک او از جمله "توحید" "ربوبیت" و "الوهیت".

۲- "مساله معاد" که از همه مسائل در این سوره بیشتر مطرح شده، از طرق مختلف در باره آن بحثهای گوناگونی عنوان گردیده.

۳- "مساله نبوت انبیای پیشین و مخصوصاً پیامبر اسلام" و پاسخ به بهانه - جویهای دشمنان در باره او، و بیان پاره ای از معجزات انبیاء سلف.

۴- بیان بخشی از نعمتهای بزرگ خدا و سرنوشت شکرگزاران و کفران کنندگان، ضمن بیان گوشه ای از زندگی سلیمان و قوم سبا.

۵- دعوت به تفکر و اندیشه و ایمان و عمل صالح و تاثیر این عوامل در سعادت

### فضیلت این سوره

در روایات اسلامی در باره اهمیت این سوره و تلاوت آن تعبیرات جالبی دیده می شود: از جمله در حدیثی از پیامبر اسلام ص چنین می خوانیم: "من قرا سوره سبا لم یبق نبی و لا رسول الا - کان له یوم القیامه رفیقا و مصافحا: "کسی که سوره "سبا" را بخواند در قیامت تمام انبیاء و رسولان رفیق و همنشین او خواهند بود، و همگی با او مصافحه می کنند" ۱. در حدیث دیگری از امام صادق ع چنین نقل شده است: من قرء الحمدین جمیعا، سبأ و فاطر، فی لیله لم یزل لیلته فی حفظ الله تعالی و کلائه، فان قرأهما فی نهاره لم یصبه فی نهاره مکروه، و اعطی من خیر الدنیا و خیر الآخره ما لم یخطر علی قلبه و لم یبلغ مناہ: "کسی که دو سوره ای را که با حمد آغاز می شود (سوره سبا و فاطر) در یک شب بخواند، تمام آن شب را در حفظ و حراست الهی خواهد بود، و اگر آن دو را در روز بخواند هیچ مکروهی به او نمی رسد، و آن قدر از خیر دنیا و آخرت به او داده می شود که هرگز به قلبش خطور نکرده، و فکر و آرزویش به آن نرسیده است" ۲. همانگونه که در آغاز هر سوره ای یادآور شده ایم، مسلماً این پاداشهای عظیم نصیب کسانی نمی شود که تنها به خواندن و لقلقه زبان قناعت کنند، بلکه خواندن باید مقدمه ای باشد برای اندیشیدن که آن نیز انگیزه عمل است. مثلاً کسی که این سوره را می خواند از این نکته با خبر می شود که "قوم سبا" بر اثر کفران نعمتهای بی حساب الهی چنان زندگانیشان در هم کوبیده شد که عبرت همگان گشتند و سرنوشت آنها ضرب المثلی برای جهانیان شد، چنین انسانی به شکر نعمت، شکری آمیخته با جنبه های عملی می پردازد، و شاکران نعمت خداوند در حفظ و امان او خواهند بود. در این زمینه شرح بیشتری در آغاز سوره نور داده ایم. \*\*\*

این سوره که به مناسبت شرح سرگذشت قوم "سبا" به نام "سبا" نامیده شده از سوره های "مکی" است، و می دانیم محتوای سوره های مکی معمولا بیان معارف اسلامی و ریشه های اعتقادی مخصوصا "مبدء" و "معاد" و "نبوت" است.

و بیشترین بحث این سوره نیز روی همین امور دور دور می زند، چرا که مسلمانان در دوران مکه می بایست از نظر عقائد ساخته می شدند، و برای پرداختن به فروع و تشکیل حکومت اسلامی و پیاده کردن تمام برنامه های اسلامی، آماده می گردیدند.

به طور کلی باید گفت محتوای این سوره ناظر به پنج مطلب است:

۱- "مساله توحید" و قسمتی از نشانه های خداوند در عالم هستی، و صفات پاک او از جمله "توحید" "ربوبیت" و "الوهیت".

۲- "مساله معاد" که از همه مسائل در این سوره بیشتر مطرح شده، از طرق مختلف در باره آن بحثهای گوناگونی عنوان گردیده.

۳- "مساله نبوت انبیای پیشین و مخصوصا پیامبر اسلام" و پاسخ به بهانه - جویهای دشمنان در باره او، و بیان پاره ای از معجزات انبیاء سلف.

۴- بیان بخشی از نعمتهای بزرگ خدا و سرنوشت شکرگزاران و کفران کنندگان، ضمن بیان گوشه ای از زندگی سلیمان و قوم سبا.

۵- دعوت به تفکر و اندیشه و ایمان و عمل صالح و تاثیر این عوامل در سعادت

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ الْحَمِيدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ  
الْخَبِيرُ (۱) يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ (۲)

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱- حمد (و ستایش) مخصوص خداوندی است که تمام آنچه در آسمانها و زمین است از آن او است، و حمد (و سپاس) برای او است در سرای آخرت و او دانا و آگاه است.

۲- آنچه را در زمین فرو می رود، و آنچه از آن بر می آید، می داند و (همچنین) آنچه از آسمان نازل می شود و آنچه بر آن بالا می رود، و او مهربان و آمرزنده است.

تفسیر:

او مالک همه چیز و عالم به همه چیز است

پنج سوره از سوره های قرآن مجید با حمد پروردگار شروع می شود که در سه سوره آن حمد و ستایش خداوند بخاطر آفرینش آسمان و زمین و موجودات دیگر است (سوره سبا، سوره فاطر، و سوره انعام).

و در یک سوره (سوره کهف) این حمد و ستایش بخاطر نزول قرآن بر قلب پاک پیامبر ص می باشد.

در حالی که در سوره حمد تعبیر جامعی شده که همه این امور را در بر می گیرد " الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ " .

به هر حال سخن در آغاز سوره "سبا" از حمد و سپاس خدا است بخاطر مالکیت و حاکمیت او در دنیا و آخرت، می فرماید:

" حمد مخصوص خداوندی است که تمام آنچه در آسمانها و زمین است از آن او است " ( الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ) .

" و نیز حمد و سپاس برای او در سرای آخرت است " ( وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ ) .

به این ترتیب حاکمیت و مالکیت هر دو جهان از آن او است، هر نعمتی، هر موهبتی، هر فایده و برکتی، و هر خلقت موزون و شگرف و عجیبی، همه تعلق به ذات پاک او دارد، و به همین دلیل "حمد" که حقیقتش ستایش بخاطر "کارهای نیک اختیاری" است همه به او باز می گردد، و اگر مخلوقاتی نیز شایسته حمد و ستایشند آنها نیز پرتوی از وجود او و شعاعی از افعال و صفات او هستند.

بنا بر این هر کس در این عالم مدح و ستایشی از چیزی کند این حمد و ستایش سرانجام به ذات پاک او بر می گردد، و به گفته شاعر: به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم، که همه عالم از او است و در پایان آیه می افزاید: " او حکیم و خبیر است " ( وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ) .

بر اساس حکمت بالغه اوست که این نظام عجیب بر جهان حکومت می کند، و بر اساس علم و آگاهی اوست که هر چیز به جای خود قرار گرفته، و هر موجودی



آنچه را که نیاز دارد در اختیار دارد.

در اینکه منظور از حمد و ستایش خداوند در آخرت چیست؟ مفسران گفتگو بسیار کرده اند.

بعضی گفته اند گرچه سرای آخرت دار تکلیف نیست، اما بندگان خدا عاشقانه در آنجا او را می ستایند و حمد می کنند، و از حمد و ستایش او لذت می برند! بعضی دیگر گفته اند: بهشتیان او را به خاطر فضلش حمد می کنند و دوزخیان بخاطر عدلش! گاه گفته می شود: انسانهایی که در این دنیا هستند به خاطر وجود حجابهای مختلف بر قلب و فکرشان غالباً حمد خالص ندارند، اما در قیامت که همه حجابها بر چیده می شود و به مصداق **الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ** مالکیت خداوند بر پهنه هستی بر همگان آشکار می شود، همگی با خلوص نیت کامل زبان به حمد و ستایش او می گشایند.

و نیز در این جهان ممکن است انسانها غافل شوند، و موجوداتی را مستقل از ذات خداوند پندارند و آنها را ستایش کنند، اما در آنجا که ارتباط همگی به ذات پاک او همچون شعاع آفتاب به قرص خورشید آشکار می گردد کسی جز او را ستایش نخواهد کرد.

از همه اینها که بگذریم در قرآن مجید نیز کرارا آمده است که بهشتیان در آنجا خدا را حمد می گویند: **وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ :**

"آخرین سخن بهشتیان این است که می گویند حمد برای خدایی است که پروردگار جهانیان است" (یونس آیه ۱۰).

در جای دیگر می خوانیم: هنگامی که مؤمنان وارد باغهای بهشت جاویدان می شوند می گویند: شکر برای خداوندی است که اندوه را از ما بر طرف ساخت

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ " (فاطر-۳۴).

این حمد نه تنها از زبان انسانها و فرشتگان است که از تمام ذرات جهان هستی نیز زمزمه حمد و تسبیح او به گوش هوش می رسد، هیچ موجودی نیست جز اینکه حمد و تسبیح او می گوید. \*\*\*آیه بعد به شرح گوشه ای از علم بی پایان پروردگار به تناسب توصیف خداوند به "حکیم" و "خبیر" در آیه گذشته پرداخته، چنین می گوید: آنچه را در زمین فرو می رود و آنچه را از آن خارج می شود می داند " (يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا).

آری او از تمام قطرات باران و امواج سیلاب که در اعماق زمین فرو می روند و به طبقه نفوذ ناپذیر می رسند و در آنجا متمرکز و برای انسانها ذخیره می شوند آگاه است.

او از دانه های گیاهان که با کمک باد یا حشرات در پهنه زمین پراکنده می شوند و در زمین فرو می روند و روزی به درخت سر سبز یا گناه پر طراوتی تبدیل می گردند با خبر است.

از ریشه های درختان به هنگامی که در جستجوی آب و غذا به اعماق زمین پیشروی می کنند.

از امواج الکتریسته، از گازهای مختلف و ذرات هوا که به داخل زمین نفوذ می کنند، از جاندارانی که در زمین فرو می روند و به آن حیات می بخشند، و نیز از گنجها و دفینه ها و اجساد مردگان اعم از انسانها و غیر انسانها که در این زمین گسترده دفن می شوند، آری از همه اینها با خبر است.

همچنین از گیاهانی که از زمین خارج می شوند، از انسانها که از آن بر خاسته اند، از چشمه هایی که از آن می جوشد، از گازهایی که از آن بر می خیزد،

از آتشفشانهایی که از آن زبانه می کشد، و از حشراتی که در درون زمین لانه دارند و از آن سر بر می دارند، و خلاصه از تمام موجوداتی که از اعماق زمین بیرون می ریزند، اعم از آنچه ما می دانیم و نمی دانیم، او از همه آنها مطلع و آگاه است.

سپس می افزاید: "او از آنچه از آسمان نازل می شود و یا به آسمان بالا می رود با خبر است" (وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَخْرُجُ فِيهَا).

از دانه های باران، از اشعه حیاتبخش خورشید، از امواج نیرومند وحی و شرایع آسمانی، از فرشتگانی که برای ابلاغ رسالت یا انجام ماموریت های دیگر به زمین نزول می کنند، از اشعه کیهانی که از ما وراء جو به زمین نازل می شود، از شهابها و سنگریزه های سرگردان فضا که به سوی زمین جذب می شوند، او از همه اینها مطلع است.

و نیز از اعمال عباد که به آسمان عروج می کنند، از فرشتگانی که پس از ادای رسالت خود به آسمان باز می گردند، از شیاطینی که برای استراق سمع به آسمانها می روند، از شاخه های درختان برومندی که سر به آسمان بر می کشد از بخارهایی که از دریا برمی خیزد و بر فراز آسمان ابرها را تشکیل می دهد، از آهی که از دل مظلومی برمی خیزد و به آسمان صعود می کند، آری از همه اینها آگاه است.

آیا هیچکس جز او از این امور آگاهی دارد؟ آیا علم همه دانشمندان بشر به گوشه ای از این معلومات احاطه پیدا می کند؟! و در پایان می افزاید: "اوست رحیم و غفور، مهربان و آمرزنده" (وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ).

توصیف خداوند بر این دو وصف در اینجا یا بخاطر آنست که در میان اموری که به آسمان عروج می کند اعمال بندگان و ارواح آنهاست، اوست که آنها را

زیر پوشش رحمت و مغفرتش قرار می دهد.

یا بخاطر اینکه نزول برکات و مواهب آسمانی مولود رحمت اوست، و اعمال صالحی که از بندگان به مقتضای " وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ " بالا می رود مشمول غفران او می باشد.

یا اینکه آنها که شکر این نعمتها را بجا می آورند مشمول رحمتند و آنها که مقصرند اگر از حد نگذرانند مشمول مغفرت.

خلاصه اینکه آیه فوق در تمام ابعادش معنی وسیع و گسترده ای دارد، و نباید آن را در یک جهت محدود کرد.

\*\*\*

ص: ۱۱

اشاره

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَضِغْرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۳) لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۴) وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٍ (۵)

ترجمه:

۳- کافران گفتند: قیامت هرگز به سراغ ما نخواهد آمد، بگو آری به پروردگرم سوگند که به سراغ همه شما خواهد آمد، خداوندی که از غیب آگاه است، و به اندازه سنگینی ذره ای در آسمانها و زمین از علم او دور نخواهد ماند، و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر، مگر اینکه در کتاب مبین ثبت است.

۴- هدف این است آنها را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند پاداش دهد، و برای آنها آمرزش و رزق پر ارزشی است.

۵- کسانی که سعی در (تکذیب) آیات ما داشتند و گمان کردند می توانند از حوزه قدرت ما بگریزند عذابی بد و دردناک خواهند داشت.

### تفسیر:

به پروردگار سوگند قیامت خواهد آمد!

آیات گذشته در عین اینکه از توحید و صفات خدا سخن می گفت زمینه ساز مساله معاد بود، زیرا چنان که خواهیم دید مشکلات بحث معاد جز از طریق علم بی پایان حق حل نمی شود.

لذا در آیات مورد بحث نخست می گوید: "کافران گفتند این دروغ است که قیامتی در پیش داریم هرگز قیامت به سراغ ما نمی آید" (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ).

نه تنها ما، برای هیچیک از انسانها قیامتی در کار نیست! آنها می خواستند از این طریق آزادی عمل پیدا کنند و هر کاری از دستشان ساخته است، به این امید که حساب و کتاب و عدل و دادی در کار نیست انجام دهند.

اما از آنجا که دلائل قیامت روشن است قرآن با یک جمله قاطع و به صورت بیان نتیجه به پیامبر ص می گوید: آری، به پروردگارم سوگند که قیامت به سراغ همه شما خواهد آمد" (قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ).

تکیه روی کلمه "رب" بخاطر این است که قیامت از شؤون ربوبیت است، چگونه ممکن است خداوند مالک و مربی انسانها باشد و آنها را در مسیر تکامل پیش برد اما نیمه کاره رها کند و با مرگ همه چیز پایان گیرد، و زندگی او بی هدف و آفرینش وی هیچ و پوچ شود؟! در سوره "تغابن" آیه ۷ نیز روی همین وصف تکیه کرده، می فرماید: زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّيَنَّ بِمَا عَمَلْتُمْ:

"کافران چنین پنداشتند که هرگز برانگیخته نمی شوند، بگو: آری به پروردگaram سوگند همگی در قیامت مبعوث می شوید، سپس همه شما از اعمالتان و نتایج آن آگاه خواهید شد!" و از آنجا که یکی از اشکالات مخالفان معاد این بوده که به هنگام خاک شدن بدن انسان، و پراکنده شدن اجزای آن در اطراف زمین، چه کسی می تواند آنها را بشناسد و جمع کند و به زندگی نوین بازگرداند؟ از سوی دیگر چه کسی می تواند حساب این همه اعمال بندگان را در نهان و آشکار و درون و برون نگاه دارد و به موقع به این حسابها برسد؟ لذا در دنباله آیه اضافه می کند او از تمام امور پنهانی با خبر است و به اندازه سنگینی ذره ای در تمام آسمانها و نه در زمین از حوزه علم بی پایان او بیرون نخواهد بود" (عَالَمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ (۱)).

"و نه کوچکتر از ذره، و نه بزرگتر از آن، مگر اینکه همه اینها در کتاب مبین ثبت و ضبط است" (وَلَا أَصِغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ).

به این ترتیب نه پراکنده گی ذرات بدن انسانها در زمین، و نه آمیختن آن با موجودات دیگر، و نه حتی ورود این اجزاء در بدن سایر انسانها از طریق مواد غذایی هیچیک مشکلی برای اعاده آنها ایجاد نمی کند.

اعمال آنها نیز در این جهان باقی می ماند، هر چند تغییر شکل می دهد، و او از تمام آنها به خوبی آگاه است.

نظیر این تعبیر در "سوره ق آیات ۳ و ۴" نیز آمده است آنجا که می گوید إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا

ص: ۱۴

۱-۱) "يعزب" از ماده "عزوب" در اصل به معنی دور شدن از خانواده برای به دست آوردن مرتع است، سپس به هر نوع پنهان شدن و غائب گشتن اطلاق شده است و به همین مناسبت به مردان یا زنانی که از همسر خود دور مانده اند "عزب" یا "عزبه" گفته می شود.

کتاب حفیظ: "آیا هنگامی که ما مردیم و خاک شدیم باز می گردیم؟ این بسیار بعید است، ولی آنها باید بدانند که ما می دانیم زمین چگونه اجزاء آنها را کم می کند، و در خود فرو می برد و در نزد ما کتابی است که همه این امور در آن محفوظ است."

در اینکه منظور از "کتاب مبین" چیست؟ بسیاری از مفسران گفته اند:

همان "لوح محفوظ" است، ولی این سؤال مطرح می شود که "لوح محفوظ" چیست؟ همانگونه که قبلاً هم گفته ایم نزدیکترین تفسیری که برای "لوح محفوظ" می توان بیان کرد، همان لوح "علم بی پایان پروردگار" است، آری در این لوح همه چیز ثبت و ضبط است، و هیچگونه تغییر و دگرگونی در آن راه ندارد.

جهان پهناور هستی نیز انعکاس از این لوح محفوظ است، چرا که همه ذرات وجود ما و همه گفته ها و اعمال ما در آن محفوظ می ماند، هر چند ظاهراً چهره عوض می کند، اما هرگز از میان نمی رود. \*\*\*سپس ضمن دو آیه هدف قیام قیامت را بیان می کند، و یا به تعبیر دیگر دلیل بر لزوم چنین عالمی را بعد از جهان کنونی در برابر منکران شرح می دهد، می فرماید: "هدف این است آنها را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند پاداش دهد" (لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ).

آری "برای آنها مغفرت و روزی پر ارزشی است" (أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ).

آیا اگر مؤمنان صالح العمل به پاداش خود نرسند اصل عدالت که از اساسی ترین اصول خلقت است تعطیل نمی گردد؟ آیا عدالت پروردگار بدون آن



مفهومی می تواند داشته باشد؟ در حالی که در این جهان بسیاری از اینگونه افراد را می بینیم که هرگز به جزای اعمال نیک خود نمی رسند، بنا بر این باید جهان دیگری باشد تا این اصل در آنجا محقق شود.

مقدم داشتن "مغفرت" بر "رزق کریم" ممکن است به خاطر این باشد که بیشترین نگرانی مؤمنان از لغزشهایی است که احتمالاً داشته اند، لذا قبل از هر چیز از طریق بیان آموزش به آنها آرامش خاطر می بخشد، بعلاوه تا با آب مغفرت الهی شستشو نشوند شایسته "رزق کریم" و مقام کریم نخواهند بود.

"رزق کریم" به معنی هر روزی ارزشمندی است، و گسترده گی مفهوم آن به حدی است که همه مواهب الهی را شامل می شود، حتی "نعمتهایی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و از فکر کسی نگذشته است".

و به تعبیر دیگر بهشت با تمام نعمتهای معنوی و مادیش در این کلمه جمع است.

گر چه بعضی از مفسران "کریم" را به عنوان دو چیز خوب و بی دردسر تفسیر کرده اند (۱) ولی به نظر می رسد که مفهوم آن از این هم گسترده تر باشد \*\*\* و از آنجا که بخش دیگر عدالت در مورد مجازات گنهکاران و مجرمان است در آیه بعد می افزاید: "و کسانی که سعی در تکذیب آیات ما و ابطال و انکار آن داشتند، و تصور می کردند از حوزه قدرت ما می توانند بگریزند، برای آنها عذابی از بدترین و دردناکترین عذابها خواهد بود" (وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجْزٍ أَلِيمٍ).

در آنجا سخن از "رزق کریم" بود و در اینجا از "رجز الیم" است.

"رجز" (بر وزن کذب) در اصل به "معنی" اضطراب و عدم قدرت بر

ص: ۱۶

---

۱-۱) "آلوسی" در "روح المعانی" ذیل آیه مورد بحث.

حفظ تعادل است، لذا هنگامی که شتر بیمار و ناتوان می شود و مجبور است به هنگام حرکت گامهای خود را کوتاه بر دارد تا بتواند تعادل خود را کمی حفظ کند عرب به این حالت "رجز" می گوید، سپس به هر گونه گناه و پلیدی اطلاق شده است.

اطلاق کلمه "رجز" (بر وزن مرض) به اشعار مخصوص جنگی نیز بخاطر آن است که مقطعه‌های کوتاه و نزدیک به هم دارد.

به هر حال منظور از "رجز" در اینجا بدترین انواع عذاب است که با ذکر کلمه "الیم" نیز تاکید شده است، و انواع مجازاتهای دردناک جسمانی و روحانی را شامل می شود.

بعضی به این نکته توجه کرده اند که در اینجا قرآن به هنگام بیان نعمتهای بهشتیان کلمه "من" را بیان نکرده، تا دلیل بر وسعت آن باشد، ولی این کلمه در مورد عذاب آمده تا نشانه محدودیت نسبی و بیان رحمت او باشد. "سَعَوْا" از ماده "سعی" به معنی هر گونه تلاش و کوشش است، و در اینجا منظور کوشش برای تکذیب و انکار آیات حق و باز داشتن مردم از گرایش به آئین پروردگار است. "مُعَاجِزِينَ" از ماده "معاجزه" به معنی عاجز کردن است و در اینگونه موارد به کسانی اطلاق می شود که از دست کسی بگریزند به طوری که او نتواند بر آنها سلطه یابد، بدیهی است این توصیف برای مجرمان بخاطر پنداری است که آنها عملاً نشان می دادند، کار آنها به کسانی شباهت داشت که تصور می کردند می توانند هر جنایتی می خواهند بکنند و سپس از حوزه قدرت خداوند فرار نمایند.

\*\*\*

اشاره

وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۶) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُبْسِكُمْ إِذَا مَنَّتُمْ كُلٌّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ (۷) أَفَتُرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ (۸) أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ نَشَأَ نُحُوتِهِمْ بِالْأَرْضِ أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُّسِيبٍ (۹)

ترجمه:

۶- آنها که دارای علمند آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق می دانند، و هدایت کننده به راه خداوند عزیز و حمید.

۷- کافران گفتند: آیا مردی را به شما نشان دهیم که خبر می دهد هنگامی که (مردید و خاک شدید و) سخت از هم متلاشی شدید (بار دیگر) آفرینش تازه ای خواهید یافت!.

۸- آیا او بر خدا دروغ بسته؟ یا به نوعی جنون گرفتار است؟! (چنین نیست) بلکه آنها که به آخرت ایمان نمی آورند در عذاب و گمراهی دوری هستند (و نشانه گمراهی آنها همین انکار شدید آنها است).

۹- آیا به آنچه پیش رو و پشت سر آنان از آسمان و زمین قرار دارد نگاه نکردند (تا به قدرت خدا بر همه چیز واقف شوند) اگر ما بخواهیم آنها را (با یک زمین لرزه) در زمین فرو می بریم، یا قطعات سنگهایی از آسمان را بر آنها فرو می ریزیم، در این نشانه روشنی (بر قدرت خدا است) برای هر بنده توبه کار.

## تفسیر:

## اشاره

### عالمان دعوت تو را حق می دانند

در آیات گذشته سخن از بی خبران کوردلی بود که قاطعانه معاد را با آن همه دلایل، انکار می کردند، و سعی در تکذیب آیات الهی و گمراه ساختن دگران داشتند.

به همین مناسبت در آیات مورد بحث سخن از عالمان و اندیشمندانی می گوید که به تصدیق آیات الهی و تشویق دیگران به پذیرش آن می پردازند، می فرماید:

"کسانی که دارای علمند آنچه را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است حق می بینند، و هدایت کننده به راه پروردگار عزیز و حمید می دانند" ( وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ).

بعضی از مفسران "الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ" را در این آیه به آن دسته از علمای اهل کتاب تفسیر کرده اند که با مشاهده آثار حقانیت قرآن مجید در پیشگاه آن خاضع می شوند و اعتراف به حق بودن آن می کنند.

مانعی ندارد که علمای اهل کتاب یکی از مصادیق آیه فوق باشند، ولی محدود کردن در آنها هیچگونه دلیلی ندارد، بلکه با توجه به جمله "يَرَى"

(می بینند) که فعل مضارع است، و با توجه به گسترش مفهوم "الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ" همه دانشمندان و اندیشمندان را در هر عصر و هر زمان و مکان در بر می گیرد.

و اگر می بینیم در تفسیر علی بن ابراهیم این تعبیر به امیر مؤمنان علی ع تفسیر شده در واقع بیان مصداق اتم و اکمل آن است. آری هر عالم بی تعصبی در محتوای این کتاب آسمانی بیندیشد از معارف پر مغز و احکام متین و اندرزهای حکیمانه و مواعظ تکان دهنده آن گرفته، تا تاریخهای عبرت انگیز و بحثهای علمی اعجاز آمیزش می داند همگی گواه بر حقانیت این آیات است.

امروز کتابهای مختلفی از سوی دانشمندان غربی و شرقی در باره اسلام و قرآن تالیف یافته که در آنها اعترافات بسیار گویا و روشنی بر عظمت اسلام و صدق آیه فوق دیده می شود.

تعبیر به "هُوَ الْحَقُّ" تعبیر جامعی است که بر تمام محتوای قرآن تطبیق می کند، چرا که "حق" همان واقعیت عینی و وجود خارجی است، یعنی محتوای قرآن هماهنگ با قوانین آفرینش و واقعتهای عالم هستی و جهان انسانیت است.

و چون چنین است هدایتگر به سوی راه خداست، خداوندی که هم "عزیز" است و هم "حمید" یعنی در عین توانایی و شکست ناپذیر بودن شایسته هر گونه ستایش است، نه همچون قدرتمندان بشر که چون بر تخت قدرت نشینند راه زورگویی و تجاوز و ستمگری و انحصارطلبی را پیش می گیرند.

نظیر این تعبیر در آیه ۱ سوره ابراهیم نیز آمده است آنجا که می گوید: كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ: "این کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را از تاریکیها به سوی روشنایی (علم و ایمان) به فرمان پروردگارشان در آوری به سوی راه خداوند عزیز و حمید.

پیداست کسی که هم قدرتمند است و هم شایسته حمد و ستایش هم عالم و آگاه است و هم رحیم و مهربان، راه او مطمئن ترین راهها و مستقیم ترین طریقه‌هاست، و آنها که از راه او می روند خود را به سرچشمه قدرت و هر گونه اوصاف حمیده نزدیک می کنند.

\*\*\* در آیه بعد بار دیگر به مساله قیامت و رستاخیز باز می گردد و بحثهای گذشته را به صورت دیگری تکمیل می کند، می فرماید: "کافران گفتند:

آیا مردی را به شما نشان دهیم که خیر می دهد هنگامی که همگی خاک شدید و ذرات بدن شما از یکدیگر جدا شد و هر یک در گوشه ای قرار گرفت (و یا شاید جزء بدن حیوان یا انسان دیگری شد) بار دیگر به آفرینش تازه ای باز می گردید؟! ( وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُبْبِكُمْ إِذَا مُرِّتُمْ بِهِ كُلَّ مَمْرٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ )

به نظر می رسد اصرار آنها بر مساله انکار معاد از دو امر سرچشمه گرفته:

نخست اینکه چنین می پنداشتند معادی که پیامبر ص اسلام مطرح می کرد (معاد جسمانی) مطلبی است آسیب پذیر که می توانستند توده مردم را نسبت به آن بد بین کنند و آن را به آسانی نفی نمایند.

دیگر اینکه اعتقاد به معاد و یا حتی قبول احتمالی آن به هر حال در انسان ایجاد مسئولیت و تعهد می کند، و او را به اندیشه و جستجوگری حق وادار می سازد، و این مطلبی بود که برای سردمداران کفر سخت خطرناک محسوب می شد، لذا اصرار داشتند به هر طریقی شده فکر معاد و پاداش کیفر اعمال را از مغز مردم بیرون کنند.

می گفتند: مگر امکان دارد این استخوانهای پوسیده، این خاکهای پراکنده، که تندباد ذرات آن را به هر سو می برد، روزی جمع شود و لباس

حیات بر آن بیوشانند؟.

و یا اینکه آنها از پیامبر ص تعبیر به "رجل" آنها به صورت نکره می کردند به منظور تحقیر بود.

ولی آنها فراموش کرده بودند که مادر آغاز نیز اجزاء پراکنده ای بودیم هر قطره ای از آبهای موجود در بدن ما در گوشه اقیانوس یا چشمه ای بود، و هر ذره ای از ماده آلی و معدنی جسم ما در گوشه ای از زمین افتاده بود همانگونه که در آغاز خداوند اینها را جمع کرد در پایان نیز قدرت بر این امر دارد. \*\*\*و عجب اینکه آنها این سخن را دلیل بر دروغگویی و یا جنون گوینده اش می گرفتند، و می گفتند: "آیا او بر خدا دروغ بسته؟ یا نوعی جنون دارد؟" ( أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ ).

و گرنه آدم راستگو و عاقل چگونه ممکن است لب به چنین سخنی بگشاید؟! ولی قرآن به طرز قاطعی به آنها چنین پاسخ می گوید: "چنین نیست نه او دیوانه است و نه دروغگو، بلکه آنها که ایمان به آخرت ندارند در عذاب و گمراهی دوری هستند" ( بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ ).

چه گمراهی از این آشکارتر که انسان منکر معاد شود معادی که همه سال در برابر چشمان خود نمونه آن را در عالم طبیعت و زنده شدن زمینهای مرده می بیند.

معادی که اگر نباشد زندگی این جهان نامفهوم و بی محتوا است.

و بالاخره معادی که انکار آن مساوی است با انکار قدرت و عدل و حکمت پروردگار.

اما چرا می گوید آنها اکنون در عذاب و ضلالتند؟

این بخاطر آنست که در زندگی مشکلات و حوادثی وجود دارد که بدون ایمان به آخرت انسان نمی تواند آنها را تحمل کند.

به راستی اگر زندگی محدود به همین چند روز عمر دنیا بود تصور مرگ برای هر انسانی کابوس وحشتناکی می باشد، به همین دلیل منکران معاد همیشه در یک نوع نگرانی جانکاه و عذاب الیم به سر می برند، در حالی که مؤمنان به معاد مرگ را دریچه ای به سوی جهان بقا، و وسیله ای برای شکسته شدن قفس و آزادی از این زندان می شمردند.

آری ایمان به معاد به انسان آرامش می بخشد، مشکلات را قابل تحمل می کند، و ایثار و فداکاری و جانبازی را برای بشر آسان می سازد.

اصولاً- آنها که معاد را دلیل بر دروغگویی یا جنون می شمردند بر اثر کفر و جهلشان گرفتار عذاب تاریک بینی و گمراهی دور و درازی بودند.

گرچه بعضی از مفسران این عذاب را اشاره به عذاب آخرت دانسته اند ولی ظاهر آیه نشان می دهد که آنها هم اکنون در این جهان در عذاب و ضلال گرفتارند.

\*\*\* سپس به دلیل دیگری پیرامون معاد، دلیلی توأم با تهدید غافلان لجوج، پرداخته چنین می گوید: "آیا به آنچه پیش رو و پشت سر آنان از آسمان و زمین قرار گرفته نگاه نکردند؟" (أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ).

این آسمان با عظمت با اینهمه عجائب، با این همه اختران ثابت و سیار و نظاماتی که حاکم بر آن است، و همچنین این زمین با تمام شگفتیها و انواع موجودات زنده و برکات و مواهبش، گویاترین دلیل بر قدرت آفریدگار است.

آیا کسی که قدرت بر این همه امور دارد از باز گرداندن انسان بعد از



مرگ به عالم حیات و زندگی عاجز است؟! این همان "برهان قدرت" است که در آیات دیگر قرآن در برابر منکران معاد به آن استدلال شده از جمله در آخر سوره یس (آیه ۸۲) و آیه ۹۹ سوره اسراء و آیات ۶ و ۷ سوره ق.

در ضمن، این جمله مقدمه ای است برای تهدید این گروه متعصب تیره دل که اصرار دارند چشم به روی همه حقایق ببندند، لذا به دنبال آن می فرماید:

"اگر ما بخواهیم به زمین دستور می دهیم پیکر آنها را در خود فرو برد" زلزله ای ایجاد شود، زمین شکاف بردارد و در میان آن دفن گردند! (إِنْ نَشَاءُ نَخْسِفُ بِهِمُ الْأَرْضَ).

"و یا اگر بخواهیم فرمان می دهیم قطعات سنگهای آسمانی بر آنها فرو بارد" و خودشان و خانه و زندگیشان را در هم بکوبد) أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ).

آری "در این موضوع، نشانه روشنی است بر قدرت خداوند و توانایی او بر همه چیز، اما برای هر بنده ای که به سوی خدا باز گردد و فکر و اندیشه خود را به کار گیرد" (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ).

هر کسی در زندگانی خود نمونه هایی از زلزله ها و خسف و فرو رفتن در زمین را دیده یا شنیده است، و نیز سقوط سنگهای آسمانی را از بالای جو، یا بر اثر ریزش کوه ها بر اثر صاعقه ها یا آتش فشانها و مانند آن دیده یا شنیده است، هر انسان عاقلی می داند که وقوع این امور در هر لحظه و هر مکان امکان پذیر است، اگر زمین آرامشی دارد و آسمان برای ما امن و امان است، به قدرت و فرمان دیگری است ما که از هر سو در قبضه قدرت او قرار داریم چگونه می توانیم تواناییش را بر معاد انکار کنیم! او یا چگونه می توانیم از حوزه حکومت او فرار نمائیم.

\*\*\*

۱- با اینکه آسمان بالای سر و زمین زیر پا است در آیه فوق تعبیر به **مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ** (پیش روی آنها) و **مَا خَلْفَهُمْ** (پشت سر آنها) شده است، و تنها موردی در قرآن است که این تعبیر در آن دیده می شود، این تعبیر ممکن است اشاره به این معنی باشد که منظره آسمان به هنگام طلوع و غروب خورشید و ماه و ستارگان اهمیت بیشتری دارد و قدرت و عظمت حق در آن لحظه آشکارتر است، و می دانیم هنگامی که انسان رو به افق می ایستد این منظره پیش روی اوست، و زمین که در درجه بعد از اهمیت قرار دارد به عنوان پشت سر او معرفی شده است.

بعلاوه اگر این مغروران غافل حتی اینقدر به خود اجازه نمی دهند که بالای سر خود را بنگرند چرا لا اقل آنچه را پیش روی آنها قرار دارد و در کنار افق دیده می شود، نمی نگرند؟! ۲- می دانیم درون کره زمین مذاب و سوزان و در حال فوران است، و در حقیقت زندگی همه انسانها بر روی مجموعه ای از آتشفشانهای بالقوه قرار دارد، یک فرمان کوچک الهی کافی است که یکی از این آتشفشانها سر بر آورد و منطقه عظیمی را بلرزاند و سنگ و مواد مذاب و سوزان را بر آنجا فرو ریزد.

و نیز می دانیم هر شبانه روز صدها هزار سنگهای سرگردان کوچک و بزرگ در حوزه جاذبه زمین قرار گرفته و به سوی آن جذب می شوند، اگر برخورد آنها با قشر هوای محیط زمین که سبب داغ شدن و سوختن آنها می شود نبود، ساکنان زمین به طور مرتب از ناحیه آسمان سنگ باران می شدند، هم اکنون نیز قدرت و شدت آنها به قدری است که گاهی این مانع را پشت سر گذارده و بر زمین فرو می ریزند و این یک اخطار الهی است.

بنا بر این اگر ما انسانها در میان این دو منبع خطر به فرمان خدا در نهایت آرامش زندگی می کنیم همین کافی نیست که به قدرت عظیم او پی ببریم و سر

بر آستانش بگذاریم؟! \*\*\*۳- قابل توجه اینکه در پایان آخرین آیه فوق آمده است که در اینها آیه و نشانه روشنی از عظمت و قدرت خدا است، اما برای هر "بنده انابه کننده".

اشاره به اینکه گردنکشان یاغی که طوق عبودیت خدا را از گردن بر داشته اند و همچنین بندگان غافلانی که به مسیر نادرست و گناه آلودشان ادامه می دهند، و انابه و بازگشتی در کارشان نیست، آنها نیز از این آیات روشن بهره نمی گیرند، چرا که وجود خورشید به تنهایی کافی نیست چشم بینا و رفع حجاب نیز لازم است.

\*\*\*

ص: ۲۶

اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَاللَّنَّا لَهُ الْوَحْدِيدَ (۱۰) أَنْ إِعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱)

ترجمه:

۱۰- ما به داود از فضل خود نعمتی بزرگ بخشیدیم، (ما به کوه ها و پرندگان) گفتیم ای کوه ها! او ای پرندگان! با او هم آواز شوید (و همراه او تسبیح خدا گوئید) و آهن را برای او نرم کردیم.

۱۱- (و دستور دادیم) زرههای کامل و فراخ بساز، و حلقه ها را به اندازه و متناسب کن، و عمل صالح بجا آورید که من به آنچه انجام می دهید بینا هستم.

تفسیر:

مواهب بزرگ خدا بر داود

از آنجا که در آخرین آیه بحث گذشته سخن از "عبد منیب" و بنده توبه کار بود و می دانیم این توصیف در بعضی از آیات قرآن (سوره ص) برای داود پیامبر به شرحی که به خواست خدا خواهد آمد ذکر شده است بنا بر این چه بهتر که گوشه ای از حال این پیامبر بزرگ و فرزندش سلیمان به عنوان یک الگو بازگو شود و بحث گذشته تکمیل گردد.

ضمناً هشدار می باشد برای همه کسانی که نعمتهای خدا را به دست فراموشی

می سپرند و به هنگامی که بر عریکه قدرت می نشینند خدا را بنده نیستند.

در نخستین آیه می گوید: "ما به داود از فضل خود نعمتی بزرگ بخشیدیم" ( وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا ).

واژه "فضل" مفهوم وسیعی دارد که تمام مواهبی را که خدا به داود ارزانی داشته بود شامل می شود، و ذکر آن به صورت "نکره" دلیل بر عظمت آن است.

حضرت داود مشمول مواهب بسیاری چه در جنبه معنوی و چه در جنبه مادی از سوی پروردگار شده بود که آیات قرآن گویای آن است.

در یک جا می گوید: "ما به او و فرزندش علم وافر دادیم، و آنها گفتند خدا را سپاس که ما را بر بسیاری از بندگانش فضل و برتری بخشیده است" " وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا وَ قَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ " (نمل-۱۵).

در جایی دیگر مخصوصاً روی آگاهی از سخن گفتن حیوانات تکیه شده و به عنوان یک فضیلت بزرگ مطرح گردیده است: "يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ ":

"ای مردم سخن گفتن پرندگان به ما تعلیم داده شده، و از همه چیز به ما بهره داده، این فضیلت آشکاری است" (از سوی پروردگار) (نمل-۱۶) معجزات مختلفی که در ذیل آیه مورد بحث از آن سخن به میان خواهد آمد بخشی از آن فضائل است، و نیز صوت و آهنگ بسیار زیبا، و قدرت بر قضاوت عادلانه که در سوره "ص" به آن اشاره شده بخشی دیگر از این فضل الهی محسوب می شود و از همه مهمتر فضیلت نبوت و رسالت بود که خدا در اختیار داود گذاشت به هر حال بعد از این اشاره سر بسته به شرح آن می پردازد و قسمتی از فضائل معنوی و بخشی از فضیلت‌های مادی داود را بدینگونه شرح می دهد: "ما

به کوه ها گفتیم با داود همصدا شوید و همچنین شما ای پرندگان با او هم آواز گردید" و هر گاه او ذکر و تسبیح خدا می گوید زمزمه را سر دهید (يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ).

کلمه اوبی در اصل از "تاویب" به معنی ترجیع و گرداندن صدا در گلو است، این ماده گاهی به معنی توبه نیز استعمال می شود بخاطر اینکه حقیقت آن بازگشت به سوی خداست.

گرچه همه ذرات جهان ذکر و تسبیح و حمد خدا می گویند، خواه داودی با آنها همصدا بشود یا نشود، ولی امتیاز داود این بود که به هنگام بلند کردن صدا و سردادن نغمه تسبیح، آنچه در کمون و درون این موجودات بود آشکار می گشت و زمزمه درونی به نغمه برونی تبدیل می شد همانگونه که در مورد تسبیح "سنگریزه" در دست پیامبر اسلام ص نیز در روایات آمده است.

در روایتی از امام صادق ع می خوانیم:

انه خرج يقرأ الزبور و كان اذا قرأ الزبور لا يبقى جبل و لا حجر و لا طائر الا اجابه! "داود به سوی دشت و بیابان خارج شد، و هنگامی که زبور را تلاوت می کرد هیچ کوه و سنگ و پرندۀ ای نبود مگر اینکه با او همصدا می شد" (۱).

بعد از ذکر این فضیلت معنوی به ذکر یک فضیلت مادی پرداخته می گوید:

"و ما آهن را برای او نرم کردیم" (وَ أَلَّنَّا لَهُ الْحَدِيدَ).

ممکن است گفته شود خداوند به صورت اعجازمانندی روش نرم کردن آهن را به داود تعلیم داد، آن چنان که بتواند از آن مفتولهای نازک و محکمی برای بافتن زره بسازد، و یا گفته شود که قبل از داود برای دفاع در جنگها از صفحات آهن استفاده می شد که هم سنگین بود و هم اگر آن را به خود می بستند چنان خشک و انعطاف ناپذیر بود که جنگجویان را سخت ناراحت می کرد،

ص: ۲۹

---

۱- ۱) "کمال الدین صدوق" (طبق نقل المیزان جلد ۱۶ صفحه ۳۹۰).

هیچکس تا آن روز نتوانسته بود از مفتولهای باریک و محکم آهن چیزی همچون زره بیافد که همچون لباس به راحتی در تن برود و با حرکات بدن نرم و روان باشد.

ولی ظاهر آیه این است که، نرم شدن آهن در دست داود به فرمان الهی و به صورت اعجاز انجام می گرفت، چه مانعی دارد همان کسی که به کوره داغ خاصیت نرم کردن آهن را داده، همین خاصیت را به شکل دیگر در پنجه های داود قرار دهد؟ در بعضی از روایات اسلامی نیز به همین معنی اشاره شده است (۱).

در حدیثی آمده است که خداوند به داود وحی فرستاد

□  
نعم العبد انت الا انك تاكل من بيت المال فبکی داود اربعین صباحا فالان الله له الحديد و كان يعمل کل یوم درعا... فاستغنی عن بیت المال: "تو بنده خوبی هستی جز اینکه از بیت المال ارتزاق می کنی، داود ۴۰ روز گریه کرد (و از خدا راه حلی خواست) خداوند آهن را برای او نرم کرد، زرهی می ساخت... و به این وسیله از بیت المال بی نیاز شد" (۲).

درست است که بیت المال مصرف کسانی است که خدمت بدون عوض به جامعه می کنند، و بارهای زمین مانده مهم را بر می دارند، ولی چه بهتر که انسان بتواند هم این خدمت را بکند و هم از کد یمین - در صورت توانایی - امرار معاش نماید، و داود می خواست چنین بنده ممتازی باشد.

به هر حال داود از این توانایی که خدا به او داده بود در بهترین طریق یعنی ساختن وسیله جهاد، آن هم وسیله حفاظت در برابر دشمن، استفاده می کرد، و هرگز از آن در وسائل عادی زندگی بهره گیری ننمود، و تازه از در آمد آن - طبق بعضی از روایات - علاوه بر اینکه زندگی ساده خود را اداره می کرد چیزی

ص: ۳۰

---

۱- ۱) "تفسیر برهان" جلد ۳ صفحه ۳۴۳ و تفسیر "نور الثقلین" جلد ۴ صفحه ۳۱۵.

۲- ۲) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

هم به نیازمندان انفاق می نمود (۱) علاوه بر همه اینها فایده دیگر این کار آن بود که معجزه ای گویا برای او محسوب می شد.

بعضی از مفسران چنین نقل کرده اند که "لقمان" به حضور "داود" آمد به هنگامی که نخستین زره را می بافت، آهن را به صورت مفتول ها و حلقه های متعددی در می آورد، و در هم فرو می کرد این منظره سخت نظر لقمان را به خود جلب کرد، و در فکر فرو رفت، ولی هم چنان نگاه می کرد، و هیچ سؤال ننمود، تا اینکه داود بافتن زره را به پایان رسانید، برخاست و بر تن کرد و گفت چه وسیله دفاعی خوبی برای جنگ است؟! لقمان که هدف نهایی را در یافته بود، چنین گفت الصمت حکمه و قلیل فاعله! "خاموشی حکمت است اما کمتر کسی آن را انجام می دهد!" (۲). \*\*\*آیه بعد شرحی برای زره ساختن داود و فرمان بسیار پر معنی پروردگار در این زمینه است، می گوید: "ما به او گفتم زره های کامل بساز، و حلقه های آنها را به اندازه و متناسب کن" (أَنْ أَعْمَلَ سَابِغَاتٍ وَقَدَّرَ فِي السَّرْدِ).

سابغات جمع "سابغ" به معنی زره کامل و فراخ است، و "اسباغ نعمت" نیز به معنی فراخی نعمت است.

"سرد" در اصل به معنی بافتن اشیاء خشن همانند زره است، جمله "وَقَدَّرَ فِي السَّرْدِ" مفهومش همان رعایت کردن اندازه های متناسب در حلقه های زره و طرز بافتن آن است.

در واقع خداوند به داود دستوری می دهد که باید سرمشقی برای همه صنعتگران و کارگران با ایمان جهان باشد، دستور محکم کاری و رعایت دقت در

ص: ۳۱

---

۱-۱) تفسیر ابو الفتوح رازی جلد ۹ صفحه ۱۹۲.

۲-۲) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.



کیفیت و کمیت در مصنوعات، آن چنان که مصرف کنندگان به خوبی و راحتی بتوانند از آن استفاده کنند، و از استحکام کامل برخوردار باشد.

به داود می گوید: زره را گشاد و راحت درست کن، تا جنگجو به هنگام پوشیدن در زندان گرفتار نشود، نه حلقه ها را بیش از اندازه کوچک و باریک کن که حالت انعطاف خود را از دست بدهد، و نه زیاد درشت و بی قواره که گاه نوک شمشیر و خنجر و نیزه و تیر از آن بگذرد، همه چیزش باندازه و متناسب باشد.

خلاصه اینکه: خداوند هم "ماده" اصلی را به مقتضای "أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ" در اختیار داود گذاشت، و هم طرز صورت بخشیدن و ساختن زره را به او آموزش داد، تا محصولی کامل از این "ماده" و "صورت" فراهم گردد.

و در پایان آیه داود و خاندانش را مخاطب ساخته می گوید: "عمل صالح بجا آورید که من نسبت به آنچه انجام می دهید بصیر و بینا هستم" (وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ).

مخاطب در آغاز آیه تنها داود است، و در پایان او و خاندانش یا او و قومش می باشد، چرا که همه این مسائل مقدمه برای عمل صالح است، هدف ساختن زره و کسب در آمد نیست، هدف عمل صالح است، و اینها وسیله ای است در آن مسیر که هم داود از آن بهره می گرفت و هم خاندانش.

و یکی از شئون عمل صالح آن است که در صنایع دقت کافی را از هر جهت رعایت کنند و محصول کامل و مفیدی ارائه دهند و از هر گونه بدکاری و کم کاری بپرهیزند.

این احتمال نیز وجود دارد که مخاطب به این خطاب داود و تمام کسانی که از دسترنج و دستباف او استفاده می کردند بوده باشد، اشاره به اینکه این وسیله دفاعی را در راه عمل صالح به کار گیرند، نه در طریق ظلم و جور و گناه.

\*\*\*

اشاره

وَلِسْلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوها شَهْرٌ وَ رَوْاحُها شَهْرٌ وَ أَسَلنا لَهُ عَيْنَ القِطْرِ وَ مِنَ الجِنَّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ يَرْغُ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرنا نُذِقْهُ مِنْ عَذابِ السَّعِيرِ (۱۲) يَعْمَلُونَ لَهُ مِمَّا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمائِيلٍ وَ جِفافٍ كالجوابِ وَ قُعدورٍ راسياتٍ إَعْمَلُوا آلَ داوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِنَ عِبَادِي الشُّكُورُ (۱۳) فَلَمَّا قَضَيْنا عَلَيْهِ المَوْتَ ما دَلَّهُمْ عَلى مَوْتِهِ إِلا دابُّهُ الأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الجِنَّ أَنَّ لَوْ كانوا يَعْلَمُونَ الغَيْبَ ما لَبِثُوا فِي العَذابِ المُهينِ (۱۴)

ترجمه:

۱۲- برای سلیمان باد را مسخر ساختیم که صبحگاهان مسیر یک ماه را می پیمود، و عصرگاهان مسیر یک ماه را، و چشمه مس (مذاب) را برای او روان ساختیم، و گروهی از جن پیش روی او به اذن پروردگار کار می کردند، و هر کدام از آنها از فرمان ما سرپیچی می کرد او را از عذاب آتش سوزان می چشاندیم! ۱۳- آنها هر چه سلیمان می خواست برایش درست می کردند، معبدها، تمثالها، ظروف

بزرگ غذا همانند حوضها و دیگهای ثابت (که از بزرگی قابل حمل و نقل نبود، و به آنها گفتیم: ای آل داود شکر اینهمه نعمت را) بجا آورید، اما عده کمی از بندگان من شکر گزارند! ۱۴- (با اینهمه جلال و شکوه سلیمان) هنگامی که مرگ را بر او مقرر داشتیم کسی آنها را از مرگ وی آگاه نساخت، مگر جنبنده زمین (موریانه) که عصای او را می خورد (تا شکست و پیکر سلیمان فرو افتاد) هنگامی که بر زمین افتاد جنیان فهمیدند که اگر از غیب آگاه بودند در عذاب خوار کننده باقی نمی ماندند.

#### تفسیر:

#### حشمت سلیمان و مرگ عبرت انگیز او

به دنبال بحث از مواهبی که خدا به داود داده بود سخن را به فرزندش سلیمان می کشاند، و در حالی که در مورد داود از دو موهبت، سخن به میان آمد، در مورد فرزندش سلیمان از سه موهبت بزرگ بحث می کند، می فرماید: "ما باد را مسخر سلیمان قرار دادیم که صبحگاهان مسیر یک ماه را می پیمود و عصر گاهان مسیر یک ماه!" (وَلَيْسَ لِيْمَانَ الرِّيحُ غُدُوها شَهْرٌ وَ رَوْاحُها شَهْرٌ) (۱).

جالب اینکه برای پدر جسم خشن و فوق العاده محکمی یعنی آهن را مسخر می کند و برای فرزند موجود بسیار لطیف، ولی هر دو کار سازنده و اعجاز آمیزند و مفید، جسم سخت را برای داود نرم می کند، و امواج لطیف باد را برای سلیمان فعال و محکم! لطافت باد هرگز مانع از آن نیست که اعمال مهمی را انجام دهد، بادها

ص: ۳۴

---

۱- ۱) "لسلیمان" جار و مجرور متعلق به فعل مقدری است، یعنی "سخرنا" که به قرینه آیات قبل مفهوم می شود، و در آیه ۳۶ سوره ص به آن تصریح شده است، آنجا که می گوید فَسَيَخْرُنَا لَهُ الرِّيحُ - بعضی از مفسران معتقدند "لام" در "لسلیمان" برای اختصاص است، اشاره به اینکه این معجزه مخصوص این پیامبر بود و هیچ پیامبر دیگری با او در این امر شرکت نداشت.

هستند که کشتیها عظیم را بر سطح اقیانوسها به حرکت در می آورند، سنگهای سنگین آسیا را می چرخانند، و بالن ها را بر فراز آسمان به شکل هواپیما به حرکت در می آورند.

آری خداوند این جسم لطیف را با این قدرت خیره کننده در اختیار سلیمان قرار داد.

در اینکه باد چگونه دستگاه سلیمان (کرسی یا فرش او را) به حرکت در می آورد، بر ما روشن نیست، همین قدر می دانیم هیچ چیز در برابر قدرت خدا مشکل و پیچیده نمی باشد، جایی که انسان بتواند با قدرت ناچیزش بالن ها (محفظه هایی که گازهای سبک در آن می کردند و به آسمان پرواز می کرد و گاه انسانهایی را نیز با خود می برد) و امروز هواپیماهای عظیم غول پیکر را با صدها مسافر و وسائل زیاد در اوج آسمانها به حرکت در می آورد، چگونه حرکت دادن بساط سلیمان به وسیله باد برای خداوند مشکل است؟ چه عاملی سلیمان و دستگاه او را از سقوط و یا فشار هوا و مشکلات دیگر ناشی از حرکت آسمانی حفظ می کرد؟! این نیز از مسائلی است که جزئیاتش برای ما روشن نیست، ولی می دانیم اینگونه خارق عادتها در تاریخ انبیاء فراوان بوده است، هر چند متاسفانه افراد نادان یا دشمنان دانا آنها را آمیخته با خرافاتی کرده اند که چهره اصلی این مسائل را دگرگون و بدنما ساخته، و ما در این زمینه به همان مقدار که قرآن اشاره کرده قناعت می کنیم (۱).

"غدو" (بر وزن علو) به معنی طرف صبح است، در مقابل "روح" که طرف غروب را می گویند، که حیوانات برای استراحت به جایگاه خود باز می گردند، ولی از قرائن بر می آید که در آیه مورد بحث "غدو" بمعنی

ص: ۳۵

---

۱- ۱) در این باره در جلد ۱۳ صفحه ۴۷۲ به بعد (ذیل آیه ۸۱ سوره انبیاء) نیز بحث کرده ایم.

نیم اول روز است، و "روح" نیم دوم، و مفهوم آیه این است که سلیمان از صبح تا به ظهر با این مرکب را هوار به اندازه یک ماه مسافران آن زمان راه می رفت و نیم دوم روز نیز به همین مقدار راه می پیمود.

سپس به دومین موهبت الهی نسبت به سلیمان اشاره کرده می گوید: "و برای او چشمه مس (مذاب) را روان ساختیم!" (وَ أَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقَظْرِ).

"اسلنا" از ماده "سیلان" به معنی جاری ساختن است، و "قظر" به معنی مس می باشد و منظور این است که ما این فلز را برای او ذوب کردیم و همچون چشمه آب روان گردید! بعضی "قظر" را به معنی انواع مختلف فلزات یا به معنی "روی" دانسته اند و به این ترتیب برای پدر آهن نرم شد و برای پسر فلزات ذوب گردید (ولی معروف همان معنی اول است).

چگونه چشمه ای از مس مذاب یا فلزات دیگر در اختیار سلیمان قرار گرفت؟ آیا خداوند طریقه ذوب کردن این فلزات را در مقیاس بسیار وسیع و گسترده از طریق اعجاز و الهام به این پیامبر آموخت؟ و یا چشمه ای از این فلز مایع شبیه همان چشمه هایی که به هنگام فعالیت کوه های آتشفشانی از دامنه آنها سرازیر می شود به صورت اعجاز آمیز در اختیار او قرار گرفت؟ و یا به نحوی دیگر؟ دقیقاً بر ما روشن نیست، همین اندازه می دانیم این نیز از الطاف الهی در باره این پیامبر بزرگ بود.

و بالاخره به بیان سومین موهبت پروردگار نسبت به سلیمان یعنی تسخیر گروه عظیمی از جن پرداخته چنین می گوید: "و گروهی از جن پیش روی او به اذن پروردگار برایش کار می کردند." (وَ مِنَ الْجِنَّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ).

"و هر گاه کسی از آنها از فرمان ما سرپیچی می کرد او را با آتش سوزان

مجازات می کردیم" (وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ).

"جن" چنان که از نامش نیز پیداست موجودی است مستور از حس، دارای عقل و قدرت و چنان که از آیات قرآن استفاده می شود مکلف به تکالیف الهی است.

در باره "جن" افسانه ها و داستانهای خرافی بسیار ساخته اند، ولی اگر این خرافات را حذف کنیم اصل وجود آن و صفات ویژه ای که در قرآن برای جن آمده است مطلبی است که هرگز با علم و عقل مخالف نیست، و ما شرح بیشتر این موضوع را در تفسیر "سوره جن" به خواست خدا خواهیم داد.

به هر حال از تعبیر آیه فوق استفاده می شود که تسخیر این نیروی عظیم نیز به فرمان پروردگار بوده، و هر گاه از انجام وظائفشان سر باز می زدند مجازات می شدند.

جمعی از مفسران گفته اند منظور از عَذَابِ السَّعِيرِ در اینجا مجازات روز قیامت است، در حالی که ظاهر آیه نظر به مجازات متخلفین در دنیا داشته، از آیات "سوره ص" نیز به خوبی استفاده می شود که خداوند گروهی از شیاطین را در اختیار او قرار داده بود که برای او کارهای عمرانی مهمی انجام می دادند، و هر گاه تخلف می کردند آنها را به زنجیر می افکند "و الشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَ عَوَّاصٍ وَ آخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ" (ص آیات ۳۷ و ۳۸) قابل توجه اینکه برای اداره یک حکومت وسیع و کشور پهناوری همچون کشور سلیمان عوامل زیادی لازم است، ولی از همه مهمتر سه عامل است که در آیه فوق اشاره به آنها شده:

نخست یک وسیله نقلیه سریع و مستمر و فراگیر است که رئیس حکومت بتواند با آن از تمام جوانب کشورش آگاه گردد.

دوم مواد اولیه ای که برای تهیه ابزار لازم برای زندگی مردم و صنایع

مختلف، مورد استفاده قرار گیرد.

و سرانجام نیروی فعال کار که بتواند از آن مواد بهره‌گیری کافی کند، و کیفیت لازم را به آنها بدهد، و نیازهای مختلف کشور را از این نظر بر طرف سازد.

و می‌بینیم خداوند این هر سه موضوع را در اختیار سلیمان قرار داده بود، و او نیز به نحو احسن برای رفاه مردم و عمران و آبادانی و امنیت از آنها بهره می‌گرفت.

این موضوع اختصاص به عصر سلیمان و حکومت او ندارد و توجه به آن امروز و فردا و اینجا و همه جا برای اداره صحیح کشورها ضرورت دارد. \*\*\*در آیه بعد به بخشی از کارهای مهم تولیدی گروه جن که به فرمان سلیمان انجام می‌دادند اشاره کرده، چنین می‌گوید:

"سلیمان هر چه می‌خواست از معبدها، و تمثالها، و ظرفهای بزرگ غذا که همچون حوض‌های بزرگ بود، و دیگهای عظیم ثابت برای او تهیه می‌کردند" (يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَاثِيلٍ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ).

که بخشی از آنها مربوط به مسائل معنوی و عبادی بود، و بخشی با نیازهای جسمانی انسانها، و جمعیت عظیم لشکریان و کارگزارانش تناسب داشت.

"محاریب" جمع "محراب" در لغت به معنی "عبادتگاه" یا "قصرها و ساختمانهای بزرگی" است که به منظور معبد ساخته می‌شود.

گاهی نیز به قسمت صدر مجلس، یا صدر مسجد و معبد، نیز اطلاق می‌شود آنچه امروز به آن محراب می‌گویند که همان محل امام جماعت است در حقیقت تعبیر و معنی تازه‌ای است که از ریشه اصلی گرفته شده است.

به هر حال از آنجا که این واژه از ماده "حرب" به معنی جنگ است علت

نامگذاری معابد را به "محراب" این دانسته اند که محل محاربه و جنگ با شیطان و هوای نفس است (۱).

و یا از "حرب" به معنی لباس است که در میدان جنگ از تن دشمن گرفته می شود، چرا که انسان در معبد باید پوشش افکار دنیوی و پراکنندگی خاطر را از خود بر گیرد (۲).

به هر حال این کارکنان فعال و چابک سلیمان معابد بزرگ و باشکوهی که درخور حکومت الهی و مذهبی او بود برای او ترتیب می دادند، تا مردم بتوانند به راحتی به وظائف عبادی خود قیام کنند.

"تمثیل" جمع "تمثال" هم به معنی نقش و عکس آمده، و هم مجسمه، در اینکه این مجسمه ها یا نقش ها صورتهای چه موجوداتی بودند، و به چه منظور سلیمان دستور تهیه آنها را می داد تفسیرهای مختلفی شده است:

ممکن است اینها جنبه تزئینی داشته، همانگونه که در بناهای مهم قدیم بلکه جدید ما نیز دیده می شود.

و یا برای افزودن ابهت به تشکیلات او بوده است، چرا که نقش پاره ای از حیوانات چون شیر در افکار بسیاری از مردم ابهت آفرین است.

آیا مجسمه سازی موجودات ذی روح در شریعت سلیمان ع مجاز بوده، هر چند در اسلام ممنوع است؟ یا اینکه مجسمه هایی که برای سلیمان می ساختند از جنس غیر ذی روح بوده مانند تمثالهای درختان و کوه ها و خورشید و ماه و ستارگان؟ و یا فقط برای او نقش و نگار بر دیوارها می زدند که در ظریف کاریهای آثار باستانی بسیار دیده می شود و می دانیم نقش و نگار هر چه باشد، بر خلاف مجسمه حرام نیست.

ص: ۳۹

---

۱- ۱ و ۲) مفردات "راغب" ماده "حرب".



همه اینها محتمل است چرا که ممکن است تحریم مجسمه سازی در اسلام به منظور مبارزه شدید با مساله بت پرستی و ریشه کن کردن آن بوده و این ضرورت در زمان سلیمان تا این اندازه وجود نداشته و این حکم در شریعت او نبوده است.

ولی در روایتی که از امام صادق ع در تفسیر این آیه نقل شده چنین می خوانیم:

□  
و الله ما هی تماثل الرجال و النساء و لکنها الشجر و شبهه: بخدا سوگند تمثالهای مورد در خواست سلیمان مجسمه مردان و زنان نبوده بلکه تمثال درخت و مانند آن بوده است" (۱).

مطابق این روایت مجسمه سازی ذیروح در شریعت وی نیز حرام بوده.

"جفان" جمع "جفنه" (بر وزن وزنه) به معنی ظرفهای غذاخوری است.

"جواب" جمع "جایبه" به معنی حوض آب است، و از این تعبیر استفاده می شود که ظرفهای بسیار عظیم غذاخوری که هر کدام همچون حوضی بود برای سلیمان تهیه می دیدند تا گروه کثیری بتوانند اطراف آن بنشینند و از آن غذا بخورند، و اگر فراموش نکرده باشیم در زمانهای کمی قدیم نیز بر سر سفره ها از مجموعه های بزرگ برای خوردن غذا به صورت دستجمعی استفاده می شد، و در حقیقت سفره آنها همان ظرف بزرگ بود، و مثل امروز ظرفهای مستقل و جدای از یکدیگر معمول نبود.

"قدور" جمع "قدر" (بر وزن قشر) به معنی ظرفی است که غذا در آن طبخ می شود و "راسیات" جمع "راسیه" به معنی پا بر جا و ثابت است و در اینجا منظور دیگهایی است که از عظمت آن را از جا تکان نمی دادند.

در پایان آیه، بعد از ذکر این مواهب خداوند خطاب به دودمان حضرت داود کرده می فرماید: "ای آل داود شکرگزاری کنید" (اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا).

ص: ۴۰

---

۱- ۱) "وسائل الشیعه" جلد ۱۲ ابواب ما یکتسب به حدیث ۱.

اما عده کمی از بندگان من شکر گزارند!" (وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ) بدیهی است اگر منظور از شکرگزاری تنها شکر با زبان باشد مساله مشکلی نیست تا عاملان به آن قلیل بوده باشند، بلکه منظور "شکر در عمل" است، یعنی استفاده از مواهب در مسیر همان اهدافی که بخاطر آن آفریده و اعطا شده اند، و مسلم است کسانی که مواهب الهی را عموماً در جای خود به کار گیرند اندکی بیش نیستند.

بعضی از بزرگان برای شکر سه مرحله قائل شده اند: شکر با قلب که همان تصور نعمت و رضایت و خشنودی نسبت به آن است.

و شکر با زبان که ثنا گفتن نعمت دهنده است.

و شکر سایر اعضاء و جوارح و آن هماهنگ ساختن اعمال با آن نعمت است.

"شکور" صیغه مبالغه است و فزونی شکرگزاری را می رساند که همان تکرار شکر و تداوم آن با قلب و لسان و اعضاء است.

البته گاهی این صفت برای خداوند نیز آورده شده است مانند آنچه در آیه ۱۷ سوره تغابن آمده وَ اللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ و منظور از شکرگزاری خداوند آنست که به مقداری که بندگان در مسیر طاعت او گام برمی دارند آنها را مشمول مواهب و الطاف خویش می سازد، و از آنها تشکر و سپاسگزاری می کند، و از فضل خود بیش از آنچه استحقاق دارند بر آنها می افزاید.

به هر حال این تعبیر که افراد کمی از بندگان من شکر گزارند ممکن است برای بیان عظمت مقام این گروه باشد که افراد نمونه ای هستند، و یا به این منظور که شما کوشش کنید و در زمره آنان در آئید تا بر جمع شاکران افزوده شود. \*\*\*آخرین آیه مورد بحث که در عین حال آخرین سخن پیرامون "سلیمان"

است، از مرگ عجیب و عبرت انگیز این پیامبر بزرگ خدا سخن می گوید، و این واقعیت را روشن می سازد که پیامبر با آن عظمت، و حکمرانی با آن قدرت و ابهت، چگونه به آسانی جان به جان آفرین سپرد، و حتی پیش از آنکه تن او در بستر آرام گیرد چنگال اجل گریانش را گرفت! می فرماید: "هنگامی که مرگ را برای سلیمان مقرر کردیم کسی مردم را از مرگ او آگاه نساخت، مگر جنبنده ای از زمین که عصای او را می خورد" تا عصا شکست و پیکر سلیمان فرو افتاد" (فَلَمَّا قَضَىٰ بِنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ) (۱).

از تعبیر آیه فوق و همچنین روایات متعدد استفاده می شود به هنگامی که مرگ سلیمان فرا رسید ایستاده بود و بر عصای خود تکیه کرده بود، ناگهان مرگ گریانش را گرفت و روح از بدنش پرواز کرد، او در همان حال مدتی سر پا ماند تا اینکه موریانه که قرآن از آن به دَابَّةُ الْأَرْضِ (جنبنده زمین) تعبیر کرده عصای او را خورد و تعادل خود را از دست داد و روی زمین افتاد و مردم از مرگ او آگاه شدند! لذا بعد از آن می افزاید: "هنگامی که سلیمان فرو افتاد جنیان فهمیدند که اگر از غیب آگاه بودند در عذاب خوار کننده باقی نمی ماندند" (فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ).

جمله "تینت" از ماده "تین" معمولاً به معنی آشکار شدن است (فعل)

ص: ۴۲

---

۱- ۱) منسأته از ماده نسا(بر وزن نسخ) و نسیء(بر وزن نصیب) به معنی تاخیر است و از آنجا که به وسیله عصا اشیا را به عقب می رانند و دور می کنند کلمه "منسأته" به آن اطلاق شده است (یعنی وسیله عقب رانی) بعضی از مفسران گفته اند این واژه از واژه های اهل یمن بوده و از آنجا که سلیمان بر این منطقه حکومت داشت قرآن در مورد او به کار برده است (به مفردات راغب و تفسیر قرطبی و روح البیان مراجعه شود).

لازم) و گاهی نیز به معنی دانستن و آگاه شدن از چیزی آمده است (فعل متعدی) و اینجا متناسب با معنی دوم است، یعنی تا آن زمان گروه جن از مرگ سلیمان آگاه نبودند و فهمیدند که اگر از اسرار غیب آگاه بودند در این مدت در زحمت و رنج کارهای سنگین باقی نمی ماندند.

جمعی از مفسران جمله را به معنی اول گرفته اند و گفته اند مفهوم آیه چنین است که بعد از افتادن سلیمان وضع جنیان برای انسانها آشکار شد که آنها از اسرار غیب آگاه نیستند، و بی جهت عده ای چنین عقیده ای را در باره آنها داشتند (۱) تعبیر به "عذاب مهین" ممکن است اشاره به کارهای سنگین و سختی بوده باشد که سلیمان گاهی به عنوان جریمه و مجازات بر عهده گروهی از جن می گذارد، و گر نه پیامبر خدا هرگز کسی را بی جهت در فشار و عذاب، آنهم "عذاب خوار کننده" قرار نمی دهد.

\*\*\*

## نکته ها

## اشاره

### ۱- دور نمایی از زندگانی عبرت انگیز سلیمان (ع).

قرآن مجید- بر خلاف تورات کنونی که سلیمان ع را یک پادشاه جبار و بتخانه ساز و تسلیم هوسهای زنان معرفی کرده (۲) سلیمان ع را یک پیغمبر بزرگ خدا می شمرد، و او را به عنوان سمبل قدرت و حکومت بی نظیر مطرح کرده، و در لابلای بحثهای مربوط به سلیمان درسهای بزرگی به انسانها داده که هدف

ص: ۴۳

---

۱- ۱) در صورت اول ترکیب آیه چنین می شود. تبیین فعل جن فاعل (در اینجا معنی جمعی دارد) و ان لو کانوا... به جای مفعول آن است و در صورت دوم تبیین فعل و امر الجن فاعل سپس مضاف حذف شده و مضاف الیه جانشین آن گردیده و ان لو کانوا... بیان و توضیح آن است.

۲- ۲) تورات کتاب اول ملوک و پادشاهان.

اصلی از ذکر این داستانها همانها بوده است.

در آیات فوق خواندیم خداوند مواهب عظیمی به این پیامبر بزرگ داد، مرکبی بسیار سریع و تندرو که با آن می توانست در مدتی کوتاه سراسر کشور پهناورش را سیر کند.

مواد معدنی فراوان برای انواع صنایع.

نیروی فعال کافی برای شکل دادن به این مواد معدنی.

او با بهره گیری از این وسائل معابد بزرگی ساخت، و مردم را به عبادت ترغیب نمود، و نیز برای پذیرایی از لشکریان و کارمندان حکومت و توده های مستضعف مردم برنامه وسیع و گسترده ای تنظیم کرد که از نمونه ظروفش که در آیات بالا آمده است می توان بقیه را حدس زد.

در برابر همه این مواهب به او دستور شکرگزاری داد، با تاکید بر این مطلب که حق شکر نعمتهای خدا را کمتر کسی می تواند بجا آورد! سپس روشن ساخت که مردی، با این قدرت و عظمت چقدر در برابر مرگ آسیب پذیر و ناتوان بود، که در یک لحظه به مرگ ناگهانی از دنیا رفت، آن چنان که اجل حتی مجال نشستن و یا خوابیدن در بستر را به او نداد تا مغروران سرکش گمان نکنند اگر به جایی رسیدند و قدرتی کسب کردند در واقع توانا شده اند که جن و انس، شیطان و پری خدمتکار او بودند و زمین و آسمان جولانگاه او بود، و در حشمت او هر کس که شک نماید "بر عقل و فکرت او خندند مرغ و ماهی!" در یک لحظه کوتاه همچون حبابی بر امواج دریا محو و نابود شد! و نیز روشن سازد چگونه یک عصای ناچیز او را مدتی سر پا داشت و با ملاحظه قامت نشسته یا ایستاده او جنیان گرما گرم مشغول کار بودند؟ و نیز چگونه موریانه ای او را بر زمین افکند، و تمام رشته های کشور او را به هم ریخت، آری یک عصا نیروی فعال کشوری پهناور را به حرکت در آورده

بود، و یک موریانه آن را از حرکت باز داشت!

جالب اینکه در بعضی از روایات آمده است که در آن روز سلیمان دید جوانی خوشرو و خوش لباس از یکی از زوایای قصر بیرون آمد و به سوی او حرکت نمود، سلیمان تعجب کرد، گفت: تو کیستی؟ و به اذن چه کسی اینجا آمدی؟! من گفته بودم هیچکس امروز اینجا نیاید! در پاسخ گفت: من کسی هستم که نه از شاهان می ترسم! نه رشوه می گیرم! - سلیمان بیشتر تعجب کرد - اما او مجالی نداد و افزود: من فرشته مرگم، آمده ام تا قبض روح تو کنم! این را گفت و فوراً قبض روح او کرد! (۱).

این را نیز باید یادآوری کنیم که داستان سلیمان مانند بسیاری از داستانهای انبیا، با روایات مجعولی متاسفانه آمیخته شده، و خرافاتی به آن بسته اند که چهره این پیامبر بزرگ را دگرگون ساخته، و بسیاری از این خرافات از تورات کنونی گرفته شده است و اگر ما به آنچه قرآن گفته قناعت کنیم هیچ مشکلی پیش نخواهد آمد.

\*\*\*

## ۲- چرا مرگ سلیمان مدتی مکتوم ماند؟

در اینکه چه مدت مرگ حضرت سلیمان بر کارکنان حکومتش مخفی ماند؟ دقیقاً روشن نیست یک سال؟ یک ماه؟ یا چند روز؟ مفسران در این باره نظر واحدی ندارند.

آیا این کتمان از ناحیه اطرافیان او صورت گرفت که آگاهانه برای اینکه رشته امور کشور موقتا از هم متلاشی نشود مرگ او را مکتوم داشتند؟ و یا اینکه اطرافیان نیز از این امر آگاهی نداشتند؟!

ص: ۴۵

---

۱- ۱) "تفسیر برهان" جلد ۳ صفحه ۳۴۵ "علل الشرائع" طبق نقل تفسیر المیزان جلد ۱۶ صفحه ۳۹۱.

بسیار بعید به نظر می‌رسد که برای یک مدت طولانی حتی بیش از یک روز اطرافیان او آگاه نشوند، چرا که مسلماً افرادی مامور بودند که برای او غذا و سایر احتیاجات ببرند، آنها از این ماجرا آگاه می‌شدند، بنا بر این بعید نیست-همانگونه که بعضی از مفسران گفته‌اند- آنها از این امر آگاهی یافتند، ولی آن را به خاطر مصالحی مخفی کردند، لذا در بعضی از روایات آمده است که در این مدت "آصف بن برخیا" وزیر مخصوص او امور کشور را تدبیر می‌کرد.

آیا سلیمان در حال ایستاده تکیه بر عصا کرده بود یا نشسته دستها را بر عصا نهاده، و سر را به روی دست تکیه داده بود و به همین حال قبض روح شد و مدتی باقی ماند؟ احتمالات مختلفی وجود دارد، هر چند احتمال اخیر نزدیک تر به نظر می‌رسد.

آیا اگر این مدت طولانی بوده، نخوردن غذا و ننوشیدن آب مساله‌ای برای بینندگان مطرح نمی‌کرده؟ از آنجا که همه کار سلیمان عجیب بوده شاید این مساله را نیز از عجایب او می‌شمردند، حتی در روایتی می‌خوانیم کم‌کم این زمزمه در میان گروهی پیدا شد که باید سلیمان را پرستش کرد مگر نه این است که او مدتی بر جای خود ثابت مانده، نه می‌خوابد و نه غذا می‌خورد و نه آب می‌نوشد (۱).

اما به هنگامی که عصا در هم شکست و فرو افتاد، همه این رشته‌ها از هم گسست، و خیالات آنها نقش بر آب شد.

ولی به هر حال هر چه بود این تاخیر در اعلام مرگ سلیمان بسیار چیزها را فاش ساخت.

۱- بر همگان روشن شد که انسان اگر هم به اوج قدرت برسد باز موجودی

ص: ۴۶

است ضعیف در برابر حوادث، و همچون پر کاهی است در مسیر طوفان به هر سو پرتاب می شود.

امیر مؤمنان علی ع در یکی از خطب نهج البلاغه می فرماید:

فلو ان احدا يجد الى البقاء سلما او لدفع الموت سييلا لكان ذلك سليمان ابن داود(ع)الذی سخر له ملك الجن و الانس مع النبوه و عظیم الزلفه: "اگر کسی در این جهان نردبانی به عالم بقا می یافت و یا می توانست مرگ را از خود دور کند سلیمان بود که حکومت بر جن و انس توأم با نبوت و مقام والا برای او فراهم شده بود" (۱).

۲- بر همه روشن شد که گروه جن از غیب آگاه نیستند، و انسانهای نادان و بیخبری که آنها را پرستش می کردند سخت در اشتباه و خطا بودند.

۳- برای همه مردم این حقیقت فاش گشت که چگونه ممکن است نظام و شیرازه کشوری بستگی به موضوع کوچکی پیدا کند با وجود آن بر پا باشد، و با فرو ریختنش فرو ریزد، و در ما ورای این امور قدرت بی انتهای پروردگار تجلی نماید.

\*\*\*

### ۳- چهره سلیمان در قرآن و تورات کنونی؟

در حالی که قرآن سلیمان را پیامبری بزرگ می خواند با علم سرشار و تقوای بسیار پیامبری که با داشتن حکومت عظیم هرگز اسیر مقام و مال نشد، و به آنها که از سوی ملکه سبا برای فریفتنش هدایای بسیار گرانبهایی آورده بودند گفت: أ تُمِدُّونِنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرًا مِّمَّا آتَاكُمْ: "آیا مرا به وسیله مال می خواهید کمک کنید؟ در حالی که آنچه خدا به من داده است از آنچه به شما داده برتر است" (نمل-۳۶).

پیامبری که تمام آرزویش این بود بتواند شکر نعمتهای پروردگار را

ص: ۴۷



بجا آورد وَقَالَ رَبُّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ :

"گفت پروردگارا! مرا یاری و الهام کن تا بتوانم شکر نعمتهایی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای بجای آورم" (نمل-۱۹).

رهبری که حتی اجازه نمی داد کسی آگاهانه به مورچه ای ستم کند، لذا در وادی نمل، مورچه ای صدا زد يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ : "ای مورچگان به لانه ها بروید مبادا سلیمان و لشکریانش ناآگاهانه شما را پایمال کنند!" (نمل-۱۸).

عبادتکاری بود که هر گاه لحظه ای به دنیا مشغول و از ذکر خدا غافل می شد در مقام جبران بر می آمد و می گفت: إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي :

"افسوس که علاقه به نیکیها مرا لحظه ای از یاد خدایم به خود مشغول داشت" (ص-۳۲).

حکیمی بود که در عین قدرت جز با منطق سخن نمی گفت، و حتی در گفتگو با پرنده ای همچون هدهد، حق و عدالت را از دست نمی داد.

حاکمی بود که معاونش آن چنان از "علم کتاب" سرشار بود که در یک لحظه می توانست تخت بلقیس را حاضر کند.

و قرآن او را با اوصافی همچون اواب (بسیار بازگشت کننده به سوی خدا) و نعم العبد (بنده بسیار خوب) خوانده.

کسی که خداوند "حکومت" و "علم" را در اختیار او قرار داده بود و کسی که او را مشمول هدایت خویش فرموده بود، و کسی که یک لحظه در عمرش به خدا شرک نورزید.

ولی با این حال ببینیم تورات تحریف یافته کنونی چگونه دامان پاک این پیامبر بزرگ را آلوده به شرک و غیر آن می کند.

تورات بدترین نسبتها را در زمینه بنا کردن بتکده و ترویج از بت پرستی

و عشق بی حساب به زنان و تعبیرات بسیار زننده از توصیفهای عاشقانه او بیان کرده که نقل همه آن شرم آور است تنها به یک قسمت که ملایمتر به نظر می رسد قناعت می کنیم.

در کتاب اول ملوک و پادشاهان چنین می خوانیم:

و سلیمان ملک سوای دختر فرعون زنان بیگانه بسیاری را از "موآبیان" و "عمونیان" و "ادومیان" و "صیدونیان" و "حتیان" دوست می داشت از امتهایی که خداوند بنی اسرائیل را فرموده بود که شما به ایشان در نیائید (و ازدواج نکنید) و ایشان به شما در نیایند که ایشان قلب شما را به خدایان خودشان مایل خواهند گردانید، و سلیمان از راه محبت به ایشان ملصق شد! و او را هفتصد زن بانویه (عقدی) و سیصد متعه (موقت) بود! و ایشان قلبش را برگردانیدند، و واقع شد وقت پیری سلیمان که زنهایش قلبش را به سمت خدایان غریب برگردانیدند، و قلبش مثل قلب پدرش داود با خدایش کامل نبود! و سلیمان در عقب "عشترون" خدای صیدونیان و "ملکوم" مکروه عمونیان (بت عمونیان) رفت، و سلیمان در نظر خداوند بدی کرد و مثل پدرش داود راه خداوند را تماما نرفت!! آن گاه سلیمان مقام بلندی را به کوهی که روبروی "اورشلیم" است بخصوص "کמוש" مکروه پسران عمون بنا کرد، پس خداوند به سلیمان غضبناک شد، بسبب اینکه قلبش از خداوند خدای اسرائیل که وی را دو مرتبه مرئی شد برگردانید... و خداوند به سلیمان گفت چون که این عمل از تو صادر شد، و عهد مرا و فرائضی که به تو امر فرموده نگاه نداشتی، البته مملکت تو را از دست تو خواهم گرفت! و به بنده ات خواهم داد! نهایت به ایام تو این را نخواهم کرد، به سبب قدرت داود، و از دست پسر تو آن را خواهم گرفت... نهایت تمامی مملکت را از دست او (سلیمان) نخواهم گرفت، بلکه به پاس خاطر بنده من

داود که برگزیدم بجهت اینکه او امر و فرائض مرا نگاه داشته بود! او را در تمامی روزهای عمرش سلطان خواهم نمود... (۱).

از مجموع این داستان دروغین تورات چنین بر می آید:

۱- سلیمان علاقه زیادی به زنان طوایف بت پرست داشت، و برخلاف دستور خدا عده زیادی از آنان را گرفت، و کم کم به مذهب آنها تمایل پیدا کرد! و با اینکه "شخص زن ندیده ای" هم نبود، بلکه ۷۰۰ زن عقدی و ۳۰۰ زن متعه داشت! علاقه شدید او به زنها او را از راه خدا بیرون برد! (نعوذ بالله).

۲- سلیمان صریحا دستور ساختن بتخانه داد، و روی کوهی که در برابر "اورشلیم" آن مرکز مقدس اسرائیل قرار داشت، بتکده ای برای بت "کמוש" بت معروف طایفه "مواییان" و بت "مولک" - بت مخصوص طایفه "بنی عمون" بنا کرد و به بت "عشرون" بت "سیدونیان" نیز علاقه خاصی پیدا کرد و همه اینها در سر پیری واقع شد! ۳- خداوند بخاطر این انحراف و گناه بزرگ مجازاتی برای او قائل شد و آن مجازات این بود که کشور او را از دستش بگیرد، ولی نه از دست خودش بلکه از دست فرزندش "رجعام" او به او مهلت خواهد داد هر چه می خواهد سلطنت کند، اینهم بخاطر بنده خاص خدا داود پدر سلیمان بود، همان بنده خاص خدا که طبق تصریح تورات العیاذ بالله مرتکب قتل نفس و زنا، محصنه و تصاحب زن افسر رشید و خدمتگزار خود گردیده بود!! آیا این تهمت‌های ناروا را کسی می تواند به ساحت مقدس مردی مانند سلیمان نسبت دهد؟! اگر ما سلیمان را - همانطور که قرآن می گوید - پیامبر بدانیم که وضع روشن است و اگر هم او را در ردیف پادشاهان بنی اسرائیل بدانیم باز چنین نسبت‌هایی ممکن نیست در باره او صادق باشد.

ص: ۵۰

چه اینکه اگر او را پیامبر ندانیم مسلماً تالی تلو پیامبر بوده، زیرا دو کتاب از کتب عهد قدیم یکی بنام "مواظ سلیمان-یا- حکمتهای سلیمان" و دیگری بنام "سرود سلیمان" از گفته های این مرد بزرگ الهی است.

به راستی یهودیان و مسیحیان که به تورات کنونی معتقدند چه جوابی برای این سؤالات دارند؟ و این رسواییها را چگونه می پذیرند؟!\*\*\*

#### ۴- شکر گزاران واقعی اندکند

قبل از هر چیز در این زمینه توجه به ریشه اصلی لغت "شکر" لازم است:

"راغب" در "مفردات" می گوید: "شکر" همان تصور نعمت و اظهار آن است، بعضی گفته اند در اصل "کشر" به معنی "کشف" (بر وزن آن) بوده است سپس مقلوب گشته و "شکر" شده است، و نقطه مقابل آن "کفر" است که فراموشی نعمت و پوشاندن آن می باشد.

سپس به تقسیم "شکر" به شعب سه گانه: "شکر قلب" یعنی اندیشه در باره نعمت، و "شکر زبان" یعنی ثنا گفتن بر منعم، و "شکر سایر اعضا" یعنی قدردانی و پاسخگویی در برابر نعمت، پرداخته است.

تعبیر قرآن در آیات فوق به جمله "إِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا" نشان می دهد که شکر بیشتر از مقوله "عمل" است، و باید آن را در لابلای اعمال انسان ارائه داد، و شاید به همین دلیل قرآن تعداد شکر گزاران واقعی را اندک شمرده است، و علاوه بر آیات فوق، در آیه ۲۳ سوره ملک بعد از آنکه نعمتهای بزرگی همچون آفرینش گوش و چشم و دل را بر می شمرد اضافه می کند: قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (کمتر شکر او را بجا می آورید) و در آیه ۷۳ نمل نیز آمده و لکن أَكْثَرُهُمْ لَا يَشْكُرُونَ (بیشتر آنها شکر گزاری نمی کنند) این از یک سو.

از سوی دیگر با توجه به این نکته که نعمتهای خداوند که سر تا پای وجود

انسان را احاطه کرده آن قدر زیاد است که قابل شماره و احصا نیست، چنان که قرآن می گوید **وَإِنْ تَعِدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا** (ابراهیم-۳۴) روشن می شود چرا شکر به مفهوم واقعی در برابر تمام نعمتها به گونه ای که همه را بدون استثنا در طریق بندگی خدا که نعمتها برای آن آفریده شده است به کار گیرد کمتر یافت می شود.

به تعبیر دیگر، و به گفته بعضی از مفسران بزرگ، "شکر مطلق" این است که انسان همواره به یاد خدا باشد بی هیچگونه فراموشی، و در راه او گام بردارد بدون هیچگونه معصیت، و اطاعت فرمان او کند خالی از هر گونه سرپیچی، و مسلم است که این اوصاف در کمتر کسی جمع می شود، و اینکه بعضی اصولا آن را محال پنداشته اند بی اساس است، و دلیل بر عدم آشنایی آنها به این مفاهیم و این مراحل از عبودیت است (۱).

گاه گفته می شود: ادای حق شکر پروردگار از یک نظر بسیار مشکل است، زیرا همین که انسان در مقام شکر بر می آید و این توفیق نصیبش می گردد و وسائل شکرگزاری در اختیارش قرار می گیرد خود نعمت تازه ای است که نیاز به شکر مجددی دارد، و این موضوع به صورت تسلسل ادامه می یابد، و هر چه انسان تلاش بیشتر در طریق شکر او می کند مشمول نعمت افزونتری می گردد که قادر بر شکر آن نیست! ولی با توجه به اینکه یکی از طرق ادای حق شکر الهی همان اظهار عجز از ادای شکر اوست روشن می شود که قلیلی از بندگان پروردگار- همانگونه که قرآن بیان فرموده به راستی در این مسیر قرار می گیرند.

توجه به احادیث زیر می تواند در این بحث به قدر کافی روشنگر باشد:

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم: "کسی پرسید آیا شکر پروردگار

ص: ۵۲

حدی دارد که اگر انسان به آن حد برسد شاکر محسوب شود؟ فرمود: آری سؤال کرد: چگونه؟ فرمود:

□  
یحمد الله علی کل نعمه علیه فی اهل و مال، و ان کان فیما انعم علیه فی ماله حق اداه: خدا را بر تمام نعمتهایش چه در خانواده و چه در اموال حمد و ستایش کند، و اگر در اموالی که به او داده حقی باشد ادا نماید" (۱).

در حدیث دیگری از همان امام می خوانیم:

شکر النعمه اجتناب المحارم:

"شکر نعمت پرهیز از گناه است" (۲).

و نیز در حدیث دیگری از همان حضرت ع آمده است که فرمود:

□  
فیما اوحی الله عز و جل الی موسی: یا موسی! اشکرنی حق شکری، فقال یا رب! و کیف اشکرک حق شکرک و لیس من شکر اشکرک به الا و انت انعمت به علی؟ قال یا موسی! الان شکرتنی حین علمت ان ذلک منی!:

"خداوند متعال به موسی وحی کرد ای موسی! حق شکر مرا بجای آور، عرض کرد: چگونه حق شکر تو را بجای آورم در حالی که هر شکری بجای آورم بخاطر آن نعمت تازه ای به من داده ای؟ فرمود: ای موسی الان شکر مرا بجای آوردی، چون می دانی همین توفیق نیز از من است!" (۳).

توجه به این نکته نیز لازم است که تشکر و قدردانی از کسانی که وسیله نعمتی برای انسان هستند نیز شعبه ای از شکر خداست، چنان که امام سجاد علی بن الحسین ع می فرماید: "روز قیامت که می شود خداوند متعال به بعضی از بندگانش می گوید: آیا شکر فلان کس را بجای آوردی عرض می کند: پروردگارا! من شکر تو را بجای آوردم، خداوند می فرماید: چون شکر او را بجای نیوردی شکر مرا بجای نیورده ای!"

ص: ۵۳

---

۱- ۱ و ۲) "اصول کافی" جلد ۲ "باب الشکر" حدیث ۱۲ و حدیث ۱۰.

۲- ۳) "اصول کافی" "باب الشکر" حدیث ۲۷.

□  
اشکرکم لله اشکرکم للناس: "از همه شما شکر گزارتر در پیشگاه خدا کسی است که بیشتر از نعمتها و زحمات مردم قدردانی و شکرگزاری کند" (۱).

در باره حقیقت "شکر" و اینکه چگونه مایه فزونی نعمت و "کفر" مایه فناى آن است بحث مشروحی در جلد دهم ذیل آیه ۷ سوره ابراهیم (صفحه ۲۷۸ به بعد) آورده ایم.

\*\*\*

ص: ۵۴

---

۱-۱) "اصول کافی" باب الشکر "حدیث ۳۰.

اشاره

لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْجِدِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلَدَهُ طَيِّبَهُ وَرَبُّ غَفُورٌ (۱۵) فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثَلٍ وَشَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ (۱۶) ذَلِكَ جَزَاؤُنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ (۱۷)

ترجمه:

۱۵- برای قوم سبا در محل سکونتشان نشانه ای (از قدرت الهی) بود، دو باغ (عظیم و گسترده) از راست و چپ (با میوه های فراوان، به آنها گفتیم) از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را بجا آورید، شهری است پاک و پاکیزه و پروردگاری آمرزنده (و مهربان).

۱۶- اما آنها (از خدا) روی گردان شدند، و ما سیل ویرانگر را بر آنها فرستادیم و دو باغ (پر برکت) شان را به دو باغ (بی ارزش) با میوه های تلخ، و درختان شوره گز، و اندکی درخت سدر مبدل ساختیم! ۱۷- این را بخاطر کفرشان به آنها جزا دادیم، و آیا جز کفران کننده را به چنین مجازاتی کیفر می دهیم!؟



تمدن درخشانی که بر اثر کفران بر باد رفت!

بعد از بیان نعمتهای مهمی که خداوند به داود و سلیمان ارزانی داشت، و قیام این دو پیامبر به وظیفه شکرگزاری، سخن از قوم دیگری به میان می آورد که در نقطه مقابل آنها قرار داشتند، و شاید در همان زمان و یا کمی بعد از آن می زیستند، قومی بودند که خدا انواع نعمتها را به آنها بخشید، ولی راه کفران را در پیش گرفتند، و خدا نعمتهای خود را از آنها سلب کرد، و چنان پراکنده و در بدر شدند که ماجرای زندگی آنها درس عبرتی برای جهانیان شد و آنها "قوم سبا" بودند.

قرآن مجید سرگذشت عبرت انگیز آنها را ضمن پنج آیه بیان کرده، و به قسمت مهمی از جزئیات و خصوصیات زندگی آنها در همین پنج آیه مختصر اشاره کرده است:

نخست می گوید: "برای قوم سبا در محل سکونتشان نشانه ای از قدرت الهی بود" (لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ).

به طوری که خواهیم دید این آیت بزرگ الهی از اینجا سرچشمه می گرفت که قوم سبا با استفاده از شرائط خاص مکانی و چگونگی کوه های اطراف آن منطقه و هوش سرشار خدا داد، توانستند سیلابهایی را که جز ویرانی نتیجه ای نداشت، در پشت سدی نیرومند متمرکز کنند، و به وسیله آن کشوری بسیار آباد بسازند، چه آیت بزرگی که عامل ویرانی تبدیل به مهمترین عامل عمران گردد؟ در اینکه "سبا" (بر وزن سبد) نام کیست؟ و چیست؟ در میان مورخان گفتگوست ولی معروف این است که "سبا" نام پدر اعراب "یمن" است، و طبق روایتی که از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده مردی بود بنام "سبا" که ده فرزند از او متولد شد، و از هر کدام از آنها قبیله ای از قبائل عرب در آن سامان

به وجود آمدند (۱).

بعضی "سبا" را نام سرزمین یمن یا منطقه ای از آن دانسته اند، ظاهر قرآن مجید در داستان "سلیمان" و "دهد" در سوره "نمل" نیز نشان می دهد که "سبا" نام مکانی بوده است، آنجا که می گوید وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَا بِنِیِّ یَقِینٍ : "من از سرزمین سبا خبر قاطعی برای تو آوردم" (نمل-۲۲).

در حالی که ظاهر آیه مورد بحث این است که سبا قومی بوده اند که در آن منطقه می زیسته اند، زیرا ضمیر جمع مذکر (هم) به آنها باز گشته است.

ولی منافاتی میان این دو تفسیر نیست، زیرا ممکن است سبا در ابتدا نام کسی بوده، سپس تمام فرزندان و قوم او به آن نام نامیده شده اند، و بعد این اسم به سرزمین آنها نیز منتقل گردیده.

سپس قرآن به شرح این آیت الهی که در اختیار قوم سبا قرار داشت پرداخته چنین می گوید: "دو باغ (بزرگ) بود از طرف راست و چپ" (جَنَّاتٍ عَن یَمِینٍ وَ شِمَالٍ).

ماجرا چنین بود که قوم سبا توانستند با سد عظیمی که در میان کوه های مهم آن ناحیه بر پا ساختند سیلابهای فراوانی را که موجب ویرانی می گشت یا لا اقل در بیابانها بیهوده تلف می شد، در پشت آن سد عظیم ذخیره کنند، و با ایجاد دریچه هایی در سد استفاده از آن مخزن عظیم آب را تحت کنترل خود قرار دهند و به این ترتیب سرزمینهای وسیع و گسترده ای را زیر کشت در آورند. اشکالی را که فخر رازی در اینجا نقل کرده که وجود دو باغ چیز مهمی نیست که به عنوان آیه از آن یاد شود، و سپس به پاسخ آن پرداخته، به نظر ما اساساً قابل طرح نیست، چرا که آنها دو باغ ساده معمولی نبودند، بلکه یک رشته باغهای به هم پیوسته در دو طرف نهر عظیمی بود که از آن سد بزرگ آبیاری می شد، و به قدری پر برکت بود که

ص: ۵۷

در تواریخ آمده اگر کسی سبدی بر روی سر می گذاشت و در فصل میوه از زیر درختان عبور می کرد آن قدر میوه در آن می ریخت که بعد از مدت کوتاهی سبد پر می شد! آیا سیلابی که مایه خرابی است اینچنین مایه آبادانی شود عجیب نیست؟ آیا این آیت بزرگ خدای محسوب نمی شود؟ علاوه بر همه اینها امنیت فوق العاده ای بر آن سرزمین سایه افکن بود که آن خود نیز از آیات حق محسوب می شد، چنان که قرآن بعد به آن اشاره خواهد کرد.

سپس می افزاید: ما به آنها گفتیم از این روزی فراوان پروردگارتان بخورید که این شکر او را بجا آورید (كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ).

"شهری است پاکیزه و پروردگاری آمرزنده مهربان" (بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ) (۱)(۲).

این جمله کوتاه مجموعه نعمتهای مادی و معنوی را به زیباترین وجهی منعکس ساخته از نظر نعمتهای مادی سرزمین پاک و پاکیزه داشتند، پاک از آلودگیهای گوناگون، از دزدان و ظالمان، از آفات و بلاها، از خشکسالی و قحطی، از ناامنی و وحشت، و حتی گفته می شود از حشرات موذی نیز پاک بود.

هوایی پاک و نسیمی فرح افزا داشت، و سرزمینی حاصلخیز و درختانی پر بار و اما از نظر نعمت معنوی غفران خداوند شامل حال آنها بود، از تقصیر و کوتاهی

ص: ۵۸

---

۱-۱ "بلده" خبر مبتدای محذوفی است، و در تقدیر چنین است هذبه بلده طیبه و هذا رب غفور.

۲-۲ آیا این پیام الهی به وسیله پیامبرانی که در میان آنها مبعوث شدند ابلاغ شد چنان که بعضی از مفسران گفته اند، یا این شرائط و احوال با زبان حال و درک عقل چنین پیامی را به آنها می داد هر دو ممکن است.

آنها صرفنظر می کرد، و آنها را مشمول عذاب و سرزمینشان را گرفتار بلا نمی ساخت. \*\*\*اما این ناسپاس مردم قدر این همه نعمت را ندانستند از بوته آزمایش سالم بیرون نیامدند، راه کفران و اعراض را پیش گرفتند، و خداوند نیز آنها را سخت گوشمالی داد.

لذا در آیه بعد می فرماید: "آنها از خدا روی گردان شدند" (فَأَعْرَضُوا) نعمتهای خدا را ناچیز شمردند، عمران و آبادی و امنیت را ساده انگاشتند، از یاد حق غافل شدند، و مست نعمت گشتند، اغنیاء بر تهیدستان فخرفروشی کردند، و آنها را مزاحم حال خویش پنداشتند که شرح آن در آیات بعد خواهد آمد.

اینجا بود که شلاق مجازات بر پیکر آنها نواخته شد، چنان که قرآن می گوید:

"ما سیل وحشتناک و بنیان کن را بر آنها فرستادیم" و سرزمین آباد آنها به ویرانه ای مبدل شد (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ).

"عرم" در اصل از "عرامه" (بر وزن علامه) به معنی خشونت و کج خلقی و سختگیری است، و توصیف سیلاب به آن اشاره به شدت خشونت و ویرانگری آن است، و تعبیر به "سَيْلَ الْعَرِمِ" به اصطلاح از قبیل اضافه موصوف به صفت است.

بعضی "عرم" را به معنی موشهای صحرائی گرفته اند که بر اثر رخنه در این سد مایه ویرانی آن شد (مساله نفوذ موشها در سد گرچه قابل قبول است به طوری که بعدا شرح خواهیم داد اما تعبیر آیه تناسب چندانی با این معنی ندارد).

در "لسان العرب" در ماده "عرم" معانی مختلفی آمده از جمله: سیلاب طاقتفرسا، موانعی که در میان دره ها برای مهار کردن آب می سازند و همچنین موش

ولی از همه مناسبتر همان معنی اول است و در تفسیر علی بن ابراهیم نیز روی آن تکیه شده است.

سپس قرآن وضع بازپسین این سرزمین را چنین توصیف می کند: "ما دو باغ وسیع و پر نعمت آنها را به دو باغ بی ارزش با میوه های تلخ و درختان بی مصرف "شوره گز" و اندکی از درخت سدر مبدل ساختیم" (وَبَدَّلْنَا لَهُم بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثَلٍ وَشَيْءٍ مِّنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ).

"اکل" به معنی هر گونه ماده خوراکی است.

"خَمْطٍ" (بر وزن عمد) به معنی گیاه تلخ است.

"اَثَلٍ" (بر وزن اصل) به معنی درخت "شوره گز" است.

و به این ترتیب بجای آن همه درختان خرم و سرسبز، مشتهی درخت بیابانی وحشی و بسیار کم ارزش که شاید مهمترین آنها همان درخت سدر بود که آن هم به مقدار کم در میان آنها وجود داشت باقی ماند (تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل، که چه بر سر آنها و سرزمین آبادشان آمد؟).

ممکن است بیان این سه نوع درخت که در آن سرزمین ویران باقی ماند اشاره به سه گروه مختلف بوده باشد که بخشی از این درختان زیانبخش بود، و بعضی بی مصرف، و بعضی بسیار کم منفعت بود. \*\*\* در آیه بعد به عنوان یک نتیجه گیری با صراحت می گوید: "این مجازاتی بود که ما به خاطر کفرانشان قائل شدیم" (ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِمَا كَفَرُوا).

اما برای اینکه تصور نشود این سرنوشت مخصوص به این گروه بود، بلکه

عمومیت آن نسبت به همه کسانی که دارای اعمال مشابهی هستند مسلم است چنین می افزاید: "آیا جز کفران کنندگان را به چنین مجازاتی گرفتار می سازیم؟" ( وَ هَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكٰفِرَ ).

این بود فشرده ای از سرگذشت قوم سبا که در آیات بعد به طور مشروحتر مطرح خواهد شد.

\*\*\*

ص: ۶۱

اشاره

وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً وَفَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَيَرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّاماً آمِنِينَ (۱۸) فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَا لَهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۱۹)

ترجمه:

۱۸- میان آنها و سرزمینهایی که برکت داده بودیم شهرها و آبادیهای آشکار قرار دادیم، و فاصله های متناسب و نزدیک مقرر داشتیم (و به آنها گفتیم) شبها و روزها در این آبادیها در امنیت کامل مسافرت کنید.

۱۹- ولی (این ناسپاس مردم) گفتند: پروردگارا! میان سفرهای ما دوری بیفکن (تا بینوایان نتوانند دوش به دوش اغنیا سفر کنند! و به این طریق) آنها به خویشتن ستم کردند و ما آنها را اخبار و داستانی (برای دیگران) قرار دادیم و جمعیتشان را متلاشی ساختیم، در این ماجرا آیات و نشانه های عبرتی است برای هر صابر شکر گزار.

تفسیر:

چنان آنها را متلاشی کردیم که ضرب المثل شدند!

در این آیات بار دیگر به داستان قوم سبا باز می گردد، و شرح و تفصیل بیشتری پیرامون آنها می دهد، و مجازات آنها را نیز مشروحتر بیان می کند،

به گونه ای که برای هر شنونده درسی است بسیار مهم و آموزنده.

می فرماید: سرزمین آنها را تا آن حد آباد کردیم که نه تنها شهرهایشان را غرق نعمت ساختیم بلکه "میان آنها و سرزمینهایی را که برکت به آن داده بودیم شهرها و آبادیهای آشکار قرار دادیم" (وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً).

در حقیقت در میان آنها و سرزمین مبارک آبادیهای متصل و زنجیره ای وجود داشت، و فاصله این آبادیها به اندازه ای کم بود که از هر یک دیگری را می دیدند (و این است معنی "قُرَى ظَاهِرَةً" - آبادیهای آشکار).

بعضی از مفسران "قری ظاهره" را طور دیگری تفسیر کرده اند، گفته اند:

اشاره به آبادیها است که درست در مسیر راه بطور آشکار قرار داشته، و مسافران به خوبی می توانستند در آنها توقف کنند، و یا اینکه این آبادیها بر بالای بلندی قرار داشته و برای عابرین ظاهر و آشکار بوده.

اما در اینکه منظور از "سرزمینهای مبارک" کدام منطقه است غالب مفسران آن را به سرزمین شامات (شام و فلسطین و اردن) تفسیر کرده اند، چرا که این تعبیر در باره همین سرزمین در آیه اول سوره اسراء و ۸۱ انبیاء آمده است.

ولی بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور آبادیهای "صنعاء" یا "مارب" بوده باشد که هر دو در منطقه یمن واقع شده است، و این تفسیر بعید نیست زیرا فاصله بین "یمن" که در جنوبی ترین نقطه جزیره عربستان است و با "شامات" که در شمالی ترین نقطه قرار دارد به قدری زیاد است و از بیابانهای خشک و سوزان پوشیده بوده است که تفسیر آیه به آن بسیار بعید به نظر می رسد، و در تواریخ نیز نقل نشده است، بعضی نیز احتمال داده اند که منظور از سرزمینهای مبارک سرزمین "مکه" باشد، که آن هم بعید است.

این از نظر آبادی، ولی از آنجا که تنها عمران کافی نیست، و شرط مهم



و اساسی آن "امنیت" است اضافه می کند "ما در میان این آبادیها فاصله های مناسب و نزدیک مقرر کردیم" ( وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ ).

و به آنها گفتیم: "در میان این قریه ها شبها و روزها در این آبادیها در امنیت کامل مسافرت کنید" ( سَيِّرُوا فِيهَا لَيْلِيَ وَ أَيَّاماً آمِنِينَ ).

به این ترتیب آبادیها فواصل متناسب و حساب شده ای داشت، و از نظر حمله و حوش و درندگان بیابان، یا سارقین و قطاع الطریق نیز در نهایت امنیت بود، به گونه ای که مردم می توانستند بدون زاد و توشه و مرکب، بی آنکه احتیاج به حرکت دستجمعی و استفاده از افراد مسلح داشته باشند، بدون هیچ خوف و ترس از جهت ناامنی راه یا کمبود آب و آذوقه به مسیر خود ادامه دهند.

در اینکه جمله سیروا فیها... (در این آبادیها سیر کنید...) به وسیله چه کسی به آنها ابلاغ شد، دو احتمال وجود دارد: یکی اینکه به وسیله پیامبران آنها به آنها ابلاغ شد، و دیگر اینکه زبان حال آن سرزمین آباد و جاده های امن و امان همین بود.

مقدم داشتن "لیالی" (شبها) بر "ایام" (روزها) ممکن است از این جهت باشد که مهم وجود امنیت در شبهاست هم امنیت از نظر دزدان راه و هم وحوش بیابان، و گرنه تامین امنیت در روز آسانتر است. \*\*\*اما این مردم ناسپاس در برابر آن همه نعمتهای بزرگ الهی که سرتاسر زندگانی آنها را فرا گرفته بود-مانند بسیاری دیگر از اقوام متنعم- گرفتار غرور و غفلت شدند، مستی نعمت و کمی ظرفیت آنها را بر آن داشت که راه ناسپاسی پیش گیرند، از مسیر حق منحرف شوند و به دستورات الهی بی اعتنا گردند.

از جمله تقاضاهای جنون آمیز آنها اینکه از خداوند تقاضا کردند که در میان سفرهای آنها فاصله افکند، "گفتند: پروردگارا! میان سفرهای ما دوری بیفکن"

تا بینویان نتوانند دوش به دوش اغنیاء سفر کنند! (فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا).

منظورشان این بود که در میان این قریه های آباد فاصله ای بیفتد و بیابانهای خشکی پیدا شود، به این جهت که اغنیاء و ثروتمندان مایل نبودند افراد کم در آمد همانند آنها سفر کنند، و به هر جا می خواهند بی زاد و توشه و مرکب بروند! گویی سفر از افتخارات آنها و نشانه قدرت و ثروت بود و می بایست این امتیاز و برتری همیشه برای آنان ثبت شود! و یا اینکه راحتی و رفاه آنها را ناراحت کرده بود، همان گونه که بنی- اسرائیل از "من" و "سلوی" (دو غذای آسمانی) خسته شدند و تقاضای پیاز و سیر و عدس از خدا کردند! بعضی نیز احتمال داده اند جمله بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا اشاره به این است به قدری راحت طلب شدند که دیگر حاضر به مسافرت برای استفاده از مراتع به منظور دامداری و یا تجارت و زراعت نبودند و از خدا تقاضا کردند که همیشه در وطن به مانند و فاصله های زمانی سفرهایشان زیاد شود! ولی تفسیر اول از همه بهتر به نظر می رسد.

به هر حال "آنها با این عملشان به خودشان ستم کردند" (وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ).

آری، اگر فکر می کردند به دیگران ستم می کردند در اشتباه بودند، خنجری برداشته بودند و سینه خود را می شکافتند، و دود همه این آتشها در چشم خودشان فرو رفت.

چه تعبیر جالبی؟ قرآن به دنبال این جمله که در باره سرنوشت دردناک آنها بیان می کند، می گوید: چنان آنها را مجازات کردیم، و زندگانیشان را در هم پیچیدیم که "آنها را سرگذشت و داستان و اخباری برای دیگران قرار دادیم!" (فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ).

آری از آن همه زندگانی با رونق و تمدن درخشان و گسترده چیزی جز اخباری بر سر زبانها، و یادی در خاطره ها، و سطوری بر صفحات تاریخها باقی نماند، "و آنها را سخت متلاشی و پراکنده ساختیم" (وَمَزَفْنَا لَهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ).

چنان سرزمین آنها ویران گشت که توانایی اقامت از آنان سلب شد، و برای ادامه زندگی مجبور شدند هر گروهی به سوی روی آورند، و مانند برگهای خزان که بر سینه تند باد قرار گرفته هر کدام به گوشه ای پرتاب شدند، آن چنان که پراکندگی آنها به صورت "ضرب المثل" در آمد که هر گاه می خواستند بگویند فلان جمعیت سخت متلاشی شدند می گفتند "تفرقوا یادی سبا!" (همانند قوم سبا و نعمتهای آنها پراکنده شده اند!) (۱).

به گفته بعضی از مفسران قبیله "غسان" به شام رفتند و "اسد" به عمان و "خزاعه" به سوی تهامه و طایفه "انمار" به یثرب (۲).

و در پایان آیه می فرماید: "قطعا در این سرگذشت آیات و نشانه های عبرتی است برای صبر کنندگان و شکر گزاران" (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ).

چرا "صابران" و "شکر گزاران" می توانند از این ماجراها درس عبرت گیرند؟ (مخصوصا با توجه به اینکه صبار و شکور هر دو صیغه مبالغه است و تکرار و تاکید را بیان می کند).

این بخاطر آنست که آنها به واسطه صبر و استقامتشان مرکب سرکش هوا

ص: ۶۶

۱-۱) این ضرب المثل به دو صورت نقل شده "تفرقوا ایدی سبا" و "یادی سبا" در صورت اول اشاره به پراکندگی لشکر و نفرت آنها است، و در صورت دوم ناظر به پراکندگی اموال و امکانات و مواهب آنها است، زیرا "یادی" معمولا به معنی نعمتها استعمال می شود.

۲-۲) "تفسیر قرطبی" و "تفسیر" ابو الفتوح رازی" ذیل آیات مورد بحث.

و هوس را مهار می کنند و در برابر معاصی پر قدر تند، و به خاطر شکر گزاریشان در طریق اطاعت خدا آماده و بیدارند به همین دلیل به خوبی عبرت می گیرند، اما آنها که بر مرکب هوا و هوس سوارند و به مواهب الهی بی اعتنا، چگونه می توانند از این ماجراها عبرت گیرند؟! \*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

### **۱- ماجرای عجیب قوم سبا**

به طوری که از قرآن و روایات اسلامی و همچنین تواریخ استفاده می شود آنها جمعیتی بودند که در جنوب جزیره عربستان می زیستند، دارای حکومتی عالی و تمدنی درخشان بودند.

خاک یمن گسترده و حاصلخیز بود، اما علی رغم این آمادگی، چون رودخانه مهمی نداشت از آن بهره برداری نمی شد، بارانهای سیلابی در کوهستانها می بارید، و آبهای آن در دشتهای به هدر می رفت، مردم با هوش این سرزمین به فکر استفاده از این آبها افتادند، و سدهای زیادی در نقاط حساس ساختند که از همه مهمتر و پر آب تر سد "مارب" بود.

مارب (بر وزن مغرب) شهری بود که در انتهای یکی از این دره ها قرار داشت، و سیلهای عظیم کوه های "صراه" از کنار آن می گذشت، در دهانه این دره و دامنه دو کوه "بلق" سد عظیم و نیرومندی بنا کردند، و مجاری مختلف آب در آن ایجاد کرده بودند، به قدری ذخیره آب پشت سد زیاد شد که با استفاده از آن توانستند باغهای بسیار زیبا، و کشتزارهای پر برکت در دو طرف مسیر رودخانه ای که به سد منتهی می شد ایجاد کنند.

همانگونه که گفتیم قریه های آباد این سرزمین تقریباً به هم متصل بود، و سایه های گسترده درختان دست به دست هم داده بود، آن قدر میوه های فراوان

ص: ۶۷

بر شاخسار آن ظاهر شده بود که می گویند هر گاه کسی سیدی روی سر می گذاشت و از زیر آنها می گذشت پشت سر هم میوه در آن می افتاد و در مدت کوتاهی پر می شد.

وفور نعمت آمیخته با امنیت محیطی بسیار مرفه برای زندگی پاک آماده ساخته بود، محیطی مهیا برای اطاعت پروردگار، و تکامل در جنبه های معنوی.

اما آنها قدر این همه نعمت را ندانستند، خدا را به دست فراموشی سپردند، و به کفران نعمت مشغول شدند، به فخر فروشی پرداختند و به اختلافات طبقاتی دامن زدند.

در بعضی از تواریخ آمده است موشهای صحرایی دور از چشم مردم مغرور و مست به دیواره این سد خاکی روی آوردند، و آن را از درون سست کردند، ناگهان باران شدیدی بارید و سیلاب عظیمی حرکت کرد، دیواره های سد که قادر به تحمل فشار سیلاب نبود یک مرتبه در هم شکست، و آبهای بسیار زیادی که پشت سد متراکم بود ناگهان بیرون ریخت، و تمام آبادیها، باغها، کشتزارها و زراعتها، و چهار پایان را تباه کرد، و قصرها و خانه های مجلل و زیبا را یکباره ویران نمود، و آن سرزمین آباد را به صحرایی خشک و بی آب و علف مبدل ساخت، و از آن همه باغهای خرم و اشجار بارور تنها چند درخت تلخ "اراک" و "شورگز" و اندکی درختان "سدر" بجای ماند، مرغان غزلخوان از آنجا کوچ کردند، و بومها و زاغان جای آنها را گرفتند (۱).

آری هنگامی که خداوند می خواهد قدرت نمایی کند تمدنی عظیم را با چند موش! بر باد می دهد، تا بندگان به ضعف خود آشنا گردند و به هنگام قدرت مغرور نشوند! \*\*\*

ص: ۶۸

---

۱-۱) اقتباس از تفسیر "مجمع البیان" و "قصص قرآن" و تفاسیر دیگر.

## ۲- یک اعجاز تاریخی قرآن

قرآن مجید داستان "قوم سبا" را در آیات فوق آورده است، و مدتها بود که مورخان جهان از وجود چنین قوم و چنان تمدنی اظهار بی اطلاعی می کردند.

جالب اینکه مورخان قبل از اکتشافات جدید، نامی از سلسله ملوک سبا و تمدن عظیم آنها نمی بردند، و "سبا" را فقط شخص فرضی می دانستند که پدر مؤسس دولت "حمیر" بود، در حالی که در قرآن یک سوره به نام این قوم است و به یکی از مظاهر تمدن آنها که بنای سد تاریخی مارب است اشاره می کند، اما پس از کشف آثار تاریخی این قوم در یمن عقیده دانشمندان دگرگون شد.

علت اینکه آثار تمدن سبا تا این اواخر استخراج نشده بود، دو چیز بود:

یکی صعوبت راه و گرمای شدید هوا، و دیگر بدبینی سکنه این نواحی نسبت به بیگانگان، که اروپائیان ناآگاه و بی خبر گاهی از آن تعبیر به توحش می کردند، تا اینکه عده معدودی از باستان شناسان بخاطر علاقه شدیدی که نسبت به کشف اسرار آثار سبا داشتند توانستند به قلب شهر "مارب" و نواحی آن وارد شوند، و از آثار و خطوط و نقوش فراوانی که بر روی سنگها ثبت شده بود نمونه برداری کنند، و از آن پس گروه هایی پشت سر هم در قرن ۱۹ میلادی به آنجا راه یافتند، و آثار گرانبهایی از آنجا با خود به اروپا بردند، و از مجموعه این نقوش و خطوط و آثار دیگر که به هزار نقش بالغ می شد به جزئیات تمدن این قوم و حتی تاریخ بنای سد مارب و خصوصیات دیگر پی بردند، و برای غربیان ثابت شد که آنچه را قرآن در این زمینه بیان کرده، یک افسانه نیست، بلکه یک واقعیت تاریخی است که آنها از آن بیخبر بودند به طوری که الان نقشه هایی را توانسته اند از این سد عظیم و محل عبور آب و مجاری باغستانهای سمت چپ و راست و سایر خصوصیات آن تنظیم کنند (۱).

ص: ۶۹

### ۳- نکات مهم عبرت در یک داستان کوتاه

قرار گرفتن داستان قوم "سبا" بعد از سرگذشت "سلیمان" در قرآن مجید مفهوم خاصی دارد.

۱- داود و سلیمان پیامبران بزرگی بودند که حکومت عظیمی تشکیل دادند، و تمدن درخشانی به وجود آوردند، اما با وفات داود و سلیمان این تمدن رو به افول نهاد، قوم سبا نیز تمدن عظیمی بر پا کردند که با در هم شکستن سد "مارب" متلاشی شد.

جالب اینکه طبق روایات، عصای سلیمان ع را موریانه ای خورد، و سد عظیم مارب را موش صحرائی سوراخ کرد، تا این انسان مغرور بدانند مواهب مادی هر چند عظیم باشد و خیره کننده گاه با یک نسیم در هم می ریزد و به وسیله یک حشره یا یک حیوان کوچک زیر و رو می شود، تا آگاهان به آن دل نبندند و مؤمنان اسیر آن نشوند، و مغروران از مستی غرور به هوش آیند، و راه استکبار و ظلم و ستم پیش نگیرند.

۲- از این که بگذریم در اینجا دو چهره تمدن باشکوه دیده می شود که یکی رحمانی بود و دیگری سرانجام شیطانی شد، اما نه آن ماند و نه این! هر دو رو به فنا رفتند.

۳- این نکته نیز قابل توجه است که مغروران قوم سبا که نمی توانستند توده های جمعیت را در کنار خود ببینند، و خیال می کردند باید میان اقلیت اشرافی و اکثریت کم در آمد سدی بزرگ و مرزی عظیم باشد تا هرگز به هم آمیخته نشوند، از خداوند تقاضای دوری آبادیها و بعد سفر کردند، خداوند هم این دعایشان را مستجاب کرد و آن چنان متلاشی شدند که هر گروهی به سویی رفتند، و به گونه ای از هم دور شدند که اگر می خواستند یکدیگر را پیدا کنند

یک عمر باید در سفر باشند! ۴- هر گاه کسی به وضع آن سرزمین قبل از هجوم سیل عرم و بعد از آن نگاه می کرد باورش نمی شد که این همان سرزمینی است که روزی مملو از درختان سرسبز و خرم و پر میوه بوده که امروز به شکل بیابانی وحشتناک که تک تک درختان شوره گز و اراک و سدر همچون مسافرانی که راه را گم کرده و پراکنده شده اند در آن به چشم می خورد.

این صحنه با زبان حال می گوید: سرزمین وجود انسان نیز اینچنین است اگر نیروهای خلاق او مهار شود و استعدادهای او به صورت صحیحی مصرف گردد، باغهایی پر طراوت از علم و عمل و فضائل اخلاقی ببار می آورد، اما اگر سد تقوی بشکند، و غرائز به صورت سیلی ویرانگر سرزمین زندگی انسان را زیر پوشش خود قرار دهند، جز ویرانه ای بی ارزش باقی نخواهد ماند، و گاه یک عامل به ظاهرا کوچک ریشه را تدریجا می زند، و همه چیز را در هم می ریزد، باید حتی از این مسائل کوچک ترسید و بر حذر بود.

۵- آخرین سخن که اشاره به آن را در اینجا لازم می دانیم این است که این ماجرای عجیب بار دیگر این حقیقت را ثابت می کند که مرگ انسان در دل زندگی او نهفته شده، و همان چیزی که یک روز مایه حیات و آبادانی او است روز دیگر ممکن است عامل مرگ و ویرانی گردد.

\*\*\*



اشاره

وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۰) وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُوْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلِيمٌ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (۲۱)

ترجمه:

۲۰- (آری) به یقین ابلیس گمان خود را در باره آنها محقق یافت که همگی از او پیروی کردند جز گروه اندکی از مؤمنان!  
۲۱- او سلطه بر آنها نداشت (و آنها را بر پیروی خود مجبور نساخت) و هدف از آزادی شیطان در وسوسه هایش این بود که مؤمنان به آخرت از آنها که در شک هستند شناخته شوند و پروردگار تو حافظ و نگاهبان همه چیز است.

تفسیر:

هیچ کس مجبور به پیروی وسوسه های شیطان نیست!

این آیات در حقیقت یک نوع نتیجه گیری کلی از داستان "قوم سبأ" است که در آیات گذشته آمده بود و دیدیم چگونه آنها بر اثر تسلیم در برابر هوای نفس و وسوسه های شیطان گرفتار آن همه بدبختی و ناکامی شدند.

در نخستین آیه می فرماید: "به یقین ابلیس گمان خود را در باره آنها (و هر جمعیتی که از ابلیس پیروی کنند) محقق یافت!" (و لَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ).

"آنان همگی از او پیروی کردند جز گروه اندکی از مؤمنان" (فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ).

یا به تعبیر دیگر پیش از بینی ابلیس که بعد از سربیزی از سجده برای آدم و طرد شدن از درگاه کبریایی خداوند گفت فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ: "به عزت سوگند که همه آنها را جز بندگان مخلصت گمراه خواهم کرد" در باره این گروه درست از آب در آمد (۱).

گرچه او این سخن را از روی گمان و تخمین گفت ولی همین گمان و تخمین سرانجام به واقعیت پیوست، و این سست اراده ها و ضعیف الایمانها گروه گروه به دنبال او حرکت کردند، تنها گروه اندکی از مؤمنین بودند که زنجیرهای وسوسه های شیطان را در هم شکستند، و فریب دامهای او را نخوردند، آزاد آمدند و آزاد زیستند و آزاد رفتند، گرچه آنها از نظر عدد کم بودند ولی از نظر ارزش هر کدام با جهانی برابری داشتند:

اولئك هم الاقلون عدداً و الاكثرون عند الله قدرا

(۲)

.\*\*\*در آیه بعد در رابطه با وسوسه های ابلیس و کسانی که در حوزه نفوذ او قرار می گیرند، و آنها که بیرون از این حوزه اند، به دو مطلب اشاره می کند:

نخست می گوید: "شیطان سلطه ای بر آنها نداشت" و کسی را به پیروی خود مجبور نمی کند" (وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ).

این ما هستیم که اجازه ورود به او می دهیم و پروانه عبورش را از مرزهای کشور تن به درون قلبمان صادر می کنیم! این همان است که قرآن در جای دیگر از گفتار خود شیطان نقل می کند: (وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي): "من سلطه ای بر شما

ص: ۷۳

۱-۱) نمل-۱۹.

۲-۲) نهج البلاغه کلمات قصار.

نداشتم جز اینکه شما را دعوت کردم و شما هم دعوت مرا اجابت نمودید (ابراهیم-۲۲).

ولی پیدا است بعد از اجابت دعوت او از ناحیه افراد بی ایمان و هواپرست او آرام نمی نشیند و پایه های سلطه خود را بر وجود آنان مستحکم می کند.

لذا در دنباله آیه می افزاید: "هدف از آزادی ابلیس در وسوسه هایش این بود، که مؤمنان به آخرت از افراد بی ایمان و کسانی که در شکند شناخته شوند" (إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ) (۱).

بدیهی است خداوند از ازل به همه چیز که در این جهان تا ابد واقع می شود آگاه است، بنا بر این جمله "لِنَعْلَمَ" مفهومی این نیست که ما مؤمنان را به آخرت را از آنها که در شک و تردیدند نمی شناسیم، باید وسوسه های شیطان به میان آید تا شناخته شوند، بلکه منظور از این جمله تحقق عینی علم خداوند است، چرا که خداوند هرگز به علمش از باطن اشخاص و اعمال بالقوه آنها کسی را مجازات نمی کند، بلکه باید میدان امتحان فراهم گردد، وسوسه های شیاطین و هوای نفس شروع شود تا هر کس آنچه در درون دارد با کمال آزادی اراده و اختیار بیرون ریزد، و علم خدا تحقق عینی یابد، زیرا تا در خارج عملی انجام نشود استحقاق ثواب و عقاب حاصل نمی شود.

به تعبیر دیگر: تا آنچه بالقوه است فعلیت نیابد تنها به حسن باطن یا سوء باطن، کسی را پاداش نمی دهند و مجازات نمی کنند.

و در پایان آیه به عنوان یک هشدار به همه بندگان می گوید: "و پروردگار

ص: ۷۴

---

۱-۱) بنا بر این معنی که در تفسیر آیه گفتیم استثناء در اینجا استثنای متصل است به قرینه چیزی که در آیه ۴۲ سوره حجر آمده: إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ، زیرا ظاهر این آیه آن است که شیطان بر غاوین سلطه پیدا می کند-البته بعضی از مفسران احتمال استثنای منقطع نیز داده اند.

تو حافظ همه چیز و نگاهبان آن است" (وَ رَبُّكَ عَلِيمٌ بِكُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ).

تا پیروان شیطان تصور نکنند چیزی از اعمال و گفتار آنها در این جهان از بین می رود یا خداوند آن را فراموش می کند، نه، هرگز، بلکه خداوند همه را برای روز جزا نگهداری و حفظ می نماید.

ص: ۷۵

اشاره

قُلْ اُدْعُوا الَّذِيْنَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ لَا يَمْلِكُوْنَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمٰوٰتِ وَلَا فِي الْاَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيْهِمَا مِنْ شَيْْءٍ وَّ مَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيْرٍ (۲۲) وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهٗ اِلَّا لِمَنْ اٰذِنَ لَهُ حَتّٰى اِذَا فُزِعَ عَنِ قُلُوْبِهِمْ قَالُوْا مَا ذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوْا الْحَقُّ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيْرُ (۲۳) قُلْ مَنْ يُّوزُقُكُمْ مِنَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ قُلِ اللّٰهُ وَ اِنَّا اَوْ اِيَّاكُمْ لَعَلٰى هُدًى اَوْ فِي ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ (۲۴) قُلْ لَا تُسْئَلُوْنَ عَمَّا اٰجْرَمْنَا وَلَا نُسِيْلُ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ (۲۵) قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبَّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ هُوَ الْفَتْحُ الْعَلِيْمُ (۲۶) قُلْ اَرُونِي الَّذِيْنَ اَلْحَقْتُمْ بِهٖ شُرَكَاءَ كَلًا بَلْ هُوَ اللّٰهُ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ (۲۷)

## ترجمه:

۲۲- بگو کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می پندارید، بخوانید (آنها هرگز گرهی از کار شما نمی گشایند، چرا که آنها به اندازه ذره ای در آسمانها و زمین مالک نیستند و نه در (خلقت و مالکیت) آنها شریکند، و نه یاور او (در آفرینش) بوده اند.

۲۳- هیچ شفاعتی نزد او جز برای کسانی که اذن داده سودی ندارد، (در آن روز همه در اضطرابند) تا زمانی که اضطراب از دلهای آنها زایل گردد (و فرمان از ناحیه او صادر شود، در این هنگام مجرمان به شفیعان) می گویند: پروردگارتان چه دستوری داده؟ می گویند: حق را (بیان کرد و اجازه شفاعت در باره مستحقان داد) و او است بلند مقام و بزرگ مرتبه.

۲۴- بگو: چه کسی شما را از آسمانها و زمین روزی می دهد؟ بگو الله، و ما یا شما بر (طریق) هدایت یا در ضلالت آشکاری هستیم.

۲۵- بگو شما از گناهی که ما کرده ایم سؤال نخواهید شد (همانگونه که) ما در برابر اعمال شما مسئول نیستیم.

۲۶- بگو: پروردگار ما همه ما را جمع می کند سپس در میان ما به حق داوری می نماید (و صفوف مجرمان را از نیکوکاران جدا می سازد) و او است داور (و جدا کننده) آگاه.

۲۷- بگو: کسانی را که به عنوان شریک به او ملحق ساخته اید به من نشان دهید، هرگز چنین نیست، (او شریک و شیبهی ندارد) بلکه او خداوند عزیز و حکیم است.

## تفسیر:

به من بگوئید چرا...

در آغاز سوره گفتیم بخش قابل ملاحظه ای از آیات این سوره پیرامون مبدأ و معاد و اعتقادات حق سخن می گوید، و از پیوند آنها مجموعه ای از معارف راستین حاصل می شود.

در این بخش از آیات در واقع مشرکان را به محاکمه می کشد، با ضربات

کوبنده سؤالات منطقی آنها را به زانو در می آورد، و بی پایه بودن منطق پوسیده آنها را در زمینه شفاعت بتها آشکار می سازد.

در این سلسله آیات پنج بار پیامبر ص را مخاطب می سازد و می گوید به آنها بگو... و در هر بار مطلب تازه ای را در ارتباط با سرنوشت بت و بت پرستی مطرح می کند، به گونه ای که انسان در پایان به خوبی احساس می کند که مکتبی تو خالی تر از مکتب بت پرستان نیست بلکه نمی توان نام مکتب و مذهب بر آن گذاشت.

در نخستین آیه می فرماید: "به آنها بگو: کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می پندارید بخوانید، اما بدانید آنها هرگز دعای شما را اجابت نمی کنند و گرهی از کارتان نمی گشایند" (قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ (۱)).

سپس به دلیل این سخن پرداخته می گوید: "این به خاطر آن است که این معبودهای ساختگی نه مالک ذره ای در آسمان و زمینند، و نه شرکت و نصیبی در خلقت و مالکیت آنها دارند، و نه هیچیک از آنها یاور خداوند در آفرینش بوده اند!" (لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ).

اگر آنها قادر بر حل مشکلی باشند باید یکی از این سه وصف را دارا باشند، یا مالکیت مستقل چیزی در آسمانها و زمین، و یا لا اقل شرکت با خداوند در امر خلقت، و یا دست آخر معاونت پروردگار در چیزی از این امور.

در حالی که روشن است واجب الوجود یکی است، و بقیه همه ممکن الوجود و وابسته به اویند، که اگر لحظه ای نظر لطفش از آنها برداشته شود راهی

ص: ۷۸

---

۱ - ۱) در این جمله در حقیقت دو تقدیر است: نخست بعد از "زعمتم" جمله انهم آلهه مقدر است و بعد از مِنْ دُونِ اللَّهِ جمله "لا يستجيبون دعائكم" و مجموعاً چنین می شود قل ادعو الذين زعمتم انهم آلهه من دون الله لا يستجيبون لكم.

دیار عدم می شوند "اگر نازی کند یک دم، فرو ریزند قالبها"!

جالب اینکه می گوید: **مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ** یعنی موجوداتی که به اندازه سنگینی یک ذره بی مقدار مالک چیزی در این آسمان بیکران و زمین پهناور نیستند چه مشکلی را از خود می توانند حل کنند تا از شما؟! \*\*در اینجا فوراً این سؤال به ذهن می آید که اگر چنین است پس مسأله "شفاعت" شفیعیان چه می شود؟ در آیه بعد به پاسخ این سؤال پرداخته، چنین می گوید: اگر شفیعیانی در درگاه خدا وجود دارند آن هم به اذن و فرمان او است، زیرا: "هیچ شفاعتی نزد او جز برای کسانی که اذن داده فایده ندارد" (**وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ**).

بنا بر این بهانه بت پرستان برای پرستش بتها که می گفتند **هؤلاء شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ**: "اینها شفیعیان ما نزد خدایند!" (یونس-۱۸) به این وسیله قطع می شود، چرا که خدا هرگز اجازه شفاعتی به آنها نداده است.

در اینکه جمله **إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ** (مگر کسی که برای او اذن دهد) اشاره به شفیعیان است یا شفاعت شدگان؟ مفسران دو احتمال داده اند، اما به تناسب اینکه در آیه قبل سخن از بتها مطرح بود و آنها بتها را شفیعیان خود می پنداشتند مناسب این است که اشاره به "شفیعیان" باشد.

آیا منظور از "شفاعت" در اینجا شفاعت در دنیا است یا آخرت؟ هر دو محتمل است، ولی جمله های بعد نشان می دهد که نظر به شفاعت آخرت می باشد.

لذا بعد از این جمله چنین می گویند: در آن روز اضطراب و وحشتی بر دلها چیره می شود (هم شفاعت کنندگان و هم شفاعت شوندگان غرق در اضطراب می شوند، و در انتظار این هستند که ببینند خداوند به چه کسانی اجازه



شفاعت می دهد؟ و در باره چه کسانی؟ و این حالت اضطراب و نگرانی هم چنان ادامه می یابد" تا زمانی که فرع و اضطراب از دل‌های آنها زایل گردد، و فرمان از ناحیه خدا صادر شود" (حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ) (۱).

به هر حال آن روز غوغایی برپاست، چشم شفاعت شوندگان به شافعان دوخته شده، و با زبان حال، یا به زبان قال، ملتسمانه از آنها تقاضای شفاعت می کنند.

اما شفاعت کنندگان نیز چشم به فرمان خدا دوخته اند، تا چگونه، و در باره چه کسی اجازه شفاعت دهد؟ این وحشت و اضطراب عمومی و همگانی ادامه می یابد، تا فرمان شفاعت در باره کسانی که لایق آن هستند از طرف خداوند حکیم صادر شود.

اینجاست که هر دو گروه رو به یکدیگر می کنند و از هم" می پرسند (یا مجرمان از شافعان می پرسند) پروردگار شما چه دستوری داد؟" (قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ).

"در پاسخ می گویند: خداوند حق را بیان کرد" (قَالُوا الْحَقَّ).

و حق چیزی جز اجازه شفاعت در باره آنها که رابطه خود را به کلی از درگاه خدا قطع نکرده اند می باشد، نه آلودگانی که تمام حلقه های ارتباطی را در هم شکستند، و به کلی از خدا و پیامبر ص و دوستان او بیگانه شدند.

و در پایان آیه اضافه می کند: "او است خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه" (وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ).

این جمله دنباله سخن شافعان و مکمل آنست در حقیقت آنها می گویند

ص: ۸۰

---

۱-۱) "فزع" از ماده "فزع" هر گاه به وسیله "عن" متعدی شود به معنی ازاله فرع و بر طرف ساختن وحشت و اضطراب است، این ماده حتی در صورتی که در شکل ثلاثی مجرد باشد و با عن متعدی شود نیز همین معنی را دارد.

چون خداوند علی و کبیر است هر دستوری می دهد عین واقعیت و هر واقعیتی منطبق بر دستور اوست.

آنچه در بالا گفتیم نزدیکترین تفسیری است که با جمله های آیه هماهنگ و منسجم است، در اینجا مفسران تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده اند و عجب اینکه در بعضی از آنها ارتباط و پیوند صدر و ذیل آیه و قبل و بعد آن به هیچ وجه در نظر گرفته نشده است.

\*\*\* در آیه بعد از طریق دیگری برای ابطال عقائد مشرکان وارد می شود و مساله "رازقیت" را بعد از مساله "خالقیت" که در آیات گذشته مطرح بود عنوان می کند، این دلیل نیز به صورت سؤال و جواب است تا وجدان خفته آنها را از این طریق بیدار سازد، و از پاسخی که از درونشان می جوشد به اشتباه خود پی ببرند.

می گوید: "بگو چه کسی شما را از آسمانها و زمین روزی می دهد و برکات آن را در اختیارتان می گذارد؟! (قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ) بدیهی است هیچکس از آنها نمی توانستند بگویند این بتهای سنگی و چوبی باران را از آسمان نازل می کنند، گیاهان را از زمین می رویانند، و منابع ارضی و سماوی را در اختیار ما می گذارند.

جالب اینکه بدون آنکه در انتظار پاسخ آنها باشد بلافاصله می فرماید:

"بگو الله" (قُلِ اللهُ).

بگو خداست که منبع همه این برکات است، یعنی مطلب به قدری واضح و روشن است که نیاز به پاسخ طرف ندارد، بلکه سؤال کننده و شنونده با یکدیگر همصدا هستند، چرا که حتی مشرکان خداوند را خالق و معطی ارزاق می دانستند، و برای بتها تنها مقام شفاعت قائل بودند.

این نکته نیز قابل توجه است که روزیهای پروردگار که از ناحیه آسمان به انسانها می رسد منحصر به باران نیست، نور و حرارت آفتاب و هوا که در جو زمین وجود دارد، از قطرات حیاتبخش باران نیز مهمتر است.

همانگونه که برکات زمین نیز منحصر به گیاهان نیست، بلکه انواع منابع آبهای زیرزمینی، معادن گوناگون که بعضی در آن زمان کشف شده بود، و بعضی با گذشت زمان آشکار گشت همه در این عنوان جمعند.

در پایان آیه اشاره به مطلبی می کند که خود می تواند پایه دلیلی را تشکیل دهد، دلیلی واقع بینانه و توأم با نهایت انصاف و ادب، به گونه ای که طرف از مرکب لجاج و غرور پائین آید، و به اندیشه و فکر پردازد، می گوید: "مسلمما ما یا شما بر هدایت یا ضلالت آشکاری هستیم!" (وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلِّي هُدَىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) (۱).

اشاره به اینکه عقیده ما و شما با هم تضاد روشنی دارد، بنا بر این ممکن نیست هر دو حق باشد، چرا که جمع بین نقیضین و ضدین امکان ندارد، پس حتما یک گروه اهل هدایت است و گروه دوم گرفتار ضلالت.

اکنون بیندیشید کدامیک هدایت یافته و کدامیک گمراه است؟ نشانه ها را در هر دو گروه بنگرید که با کدامین گروه نشانه های هدایت و با دیگری ضلالت است؟!.

و این یکی از بهترین روشهای مناظره و بحث است که طرف را به اندیشه و خود جوشی وا دارند، و اینکه بعضی آن را یک نوع تقیه پنداشته اند نهایت اشتباه است.

ص: ۸۲

---

۱- ۱) این جمله در تقدیر بازگشت به دو جمله به این ترتیب می کند: و انا لعلی هدی او فی ضلال مبین و انکم لعلی هدی او فی ضلال مبین (تفسیر مجمع البیان جلد ۷ ص ۳۸۸).

جالب اینکه "هدایت" را با کلمه "علی" ذکر کرده، و "ضلالت" را با "فی" اشاره به اینکه هدایت یافتگان گویی بر مرکب را هواری نشسته، و یا بر فراز بلندی قرار گرفته و کاملاً بر همه چیز مسلطند، در حالی که گمراهان در گمراهی و ظلمت جهلشان فرو رفته اند.

این نیز قابل توجه است که نخست از "هدایت" سخن گفته سپس از "ضلالت" چرا که در آغاز جمله نخست می گوید "ما" و بعد می گوید "شما" تا اشاره لطیف و کم رنگی به هدایت گروه اول و عدم هدایت گروه دوم باشد!

گرچه توصیف "مبین" را جمعی از مفسران تنها مربوط به "ضلال" می دانند، چرا که ضلالت انواعی دارد و ضلالت شرک از همه آشکارتر است.

ولی این احتمال نیز وجود دارد که این توصیف برای "هدایت" و "ضلالت" هر دو باشد، زیرا در اینگونه موارد در کلمات فصحا وصف تکرار نمی شود، بنا بر این، هم "هدایت" توصیف به "مبین" شده است، و هم "ضلالت" همانگونه که در سایر آیات قرآن این توصیف در هر دو قسمت دیده می شود (۱). \*\*\*آیه بعد باز همان استدلال را به شکل دیگری- باز با همان لحن منصفانه ای که خصم را از مرکب لجاجت و غرور فرود آورد- ادامه می دهد، می گوید:

"بگو شما مسئول گناهان ما نیستید، و ما نیز در برابر اعمال شما مسئول نخواهیم بود" (قُلْ لَا تُسْئَلُونَ عَمَّا أُجْرِمْنَا وَلَا نُسْئَلُ عَمَّا نَعْمَلُونَ).

عجب اینکه در اینجا پیامبر ص مامور است در مورد خودش تعبیر به "جرم" کند، و در مورد مخالفان تعبیر به کارهایی که انجام می دهند! و به این ترتیب این حقیقت را روشن سازد که هر کس باید پاسخگوی اعمال و کردار خویش

ص: ۸۳

---

(۱- ۱) به آیات ۱-سوره نمل و ۱۲-نور و ۶-هود و ۲-قصص و ۷۹-نمل مراجعه شود.

باشد، چرا که نتایج اعمال هر انسانی چه زشت و چه زیبا به خود او می رسد.

ضمنا اشاره لطیفی به این نکته نیز دارد که اگر ما اصرار به راهنمایی شما داریم نه به خاطر این است که گناه شما را پای ما می نویسند و یا شرک شما ضرری به ما می زند، ما روی دلسوزی و حق جویی و حق طلبی بر این کار اصرار می ورزیم. \*\*\*آیه بعد در حقیقت بیان نتیجه دو آیه قبل است، زیرا هنگامی که به آنها اخطار کرد که یکی از ما دو گروه بر حق و دیگری بر باطلیم، و نیز اخطار کرد که هر کدام از ما مسئول اعمال خویشتن هستیم، به بیان این حقیقت می پردازد که چگونه به وضع همگی رسیدگی می شود، و حق و باطل از هم جدا می گردد، و هر کدام بر طبق مسئولیتهاشان پاداش و کیفر می بینند، می فرماید: "به آنها بگو پروردگار ما همه ما را در روز رستاخیز جمع می کند، سپس در میان ما به حق داوری می کند" و ما را از یکدیگر جدا می سازد، تا هدایت شدگان از گمراهان باز شناخته شوند، و هر کدام به نتیجه اعمالشان برسند (قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبَّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ).

اگر می بینید امروز همه با هم آمیخته اند و هر کسی ادعا می کند من بر حقم و اهل نجاتم، این وضع برای همیشه ادامه پیدا نخواهد کرد، و روز جدایی صفوف سرانجام فرا خواهد رسید، چرا که "ربوبیت" پروردگار چنین اقتضا می کند که "سره" از "ناسره" و "خالص" از "ناخالص" و "حق" از "باطل" سرانجام جدا شوند، و هر کدام در بستر خویش قرار گیرند.

اکنون بیندیشید در آن روز چه خواهید کرد؟ و در کدامین صف قرار خواهید گرفت؟ و آیا پاسخی برای سؤالات پروردگار در آن روز آماده کرده اید در پایان آیه برای اینکه روشن سازد این کار قطعاً شدنی است می افزاید:

"اوست داور و جدا کننده آگاه" (وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ).

این دو نام که از اسماء الحسنی الهی است، یکی اشاره به قدرت او بر مساله جداسازی صفوف می کند، و دیگری به علم بی پایان او، چرا که جدا ساختن صفوف حق و باطل از یکدیگر بدون این دو ممکن نیست.

تکیه کردن در آیه فوق بر روی عنوان "رب" (پروردگار) اشاره به این است که خداوند مالک و مربی همه ماست، و این مقام ایجاب می کند که برنامه چنین روزی را فراهم سازد، و در حقیقت اشاره لطیفی است به یکی از دلایل "معاد".

واژه "فتح" به طوری که "راغب" در "مفردات" می گوید: در اصل به معنی از بین بردن پیچیدگی و اشکال است، و آن بر دو گونه است: گاهی با چشم دیده می شود، مانند گشودن قفل، و گاه با اندیشه درک می شود مانند گشودن پیچیدگی اندوهها و غصه ها، و یا گشودن رازهای علوم، و همچنین داوری کردن میان دو کس و گشودن مشکل نزاع و مخاصمه آنها.

بنا بر این اگر در مورد جداسازی صفوف مخصوصا در آنجا که همه با هم آمیخته اند این واژه به کار رفته، به خاطر همین است، چرا که علاوه بر جداسازی در میان آنها قضاوت و داوری که یکی از معانی فتح است نیز انجام می گیرد و هر کدام را به آنچه استحقاق دارد جزا می دهد.

قابل توجه اینکه در بعضی از روایات روی ذکر "یا فتاح" برای حل مشکلات تکیه شده است، چرا که این اسم بزرگ الهی که به صورت صیغه مبالغه از "فتح" آمده بیانگر قدرت پروردگار بر گشودن هر مشکل و از میان بردن هر اندوه و غم، و فراهم ساختن اسباب هر فتح و پیروزی است، در واقع هیچکس جز او "فتاح" نیست، و "مفتاح" و کلید همه درهای بسته در دست قدرت اوست.

\*\*\*

در آخرین آیه مورد بحث که پنجمین فرمان به پیامبر ص می باشد بار دیگر به مساله توحید که سخن را از آن آغاز کرده بود باز می گردد و با این مساله بحث را خاتمه می دهد:

می فرماید: "بگو کسانی را که به عنوان شریک به خداوند ملحق ساخته اید به من ارائه دهید" (قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ).

آنها چه ارزشی و لیاقتی دارند؟ اگر منظورتان این یک مشت سنگ و چوب بیجان و خاموش است، زهی بدبختی و شرمساری که ساخته ها و پرداخته های دست خود را از عالم جمادات که پائین ترین موجوداتند برگیرید و همسان خداوند بزرگ پندارید.

و اگر اینها را سمبل ارواح و فرشتگان می دانید باز مصیبت است و گمراهی، چرا که آنها نیز مخلوق او هستند و سر بر فرمان او.

لذا به دنبال این جمله با یک کلمه خط بطلان بر همه این اوهام کشیده می گوید "نه هرگز چنین نیست"!(کلا).

اینها هرگز ارزش معبود بودن را ندارند، و در این پندارهای شما چیزی از واقعیت نیست، بس است بیدار شوید، تا کی این راه نادرست را ادامه می دهید؟! در حقیقت "کلا" کلمه کوچکی است که همه این معانی را در بر گرفته.

و سرانجام برای تاکید و تحکیم این سخن می گوید: "بلکه تنها اوست خداوند عزیز و حکیم" (بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

عزت و شکست ناپذیریش ایجاب می کند که در حریم ربوبیتش کسی راه نیابد، و حکمتش اقتضا می کند که این قدرت را بجا صرف کند.

آری داشتن این صفات نشانه واجب الوجود بودن اوست و واجب الوجود هستی بی انتهاست هرگز قابل تعدد نیست و شریک و شبیهی ندارد، چرا که هر تعددی او را محدود و ممکن می سازد، که وجود بی پایان همیشه یکی است

(دقت کنید).

\*\*\*

**نکته:**

راه تسخیر دلها!

بسیار دیده شده است افراد با فضیلت و دانشمندی بر اثر عدم آشنایی به فنون بحث و استدلال، و عدم رعایت جنبه های روانی، هرگز نمی توانند در افکار دیگران نفوذ کنند.

به عکس افرادی را سراغ داریم که به آن حد از نظر علمی نیستند ولی در جذب قلوب و تسخیر دلها و نفوذ در افکار دیگران پیروز و موفقند.

علت اصلی آن است که نحوه طرح بحثها، و طرز برخورد با طرف مقابل باید با اصولی از نظر اخلاق و روان توأم باشد تا جنبه های منفی را در طرف مقابل تحریک نکند، و او را به لجاج و عناد وادار نسازد، بلکه به عکس و جدان او را بیدار کرده و روح حق طلبی و حق جویی را در او زنده کند.

در اینجا مهم این است که بدانیم انسان تنها اندیشه و خرد نیست تا فقط در برابر قدرت استدلال تسلیم گردد، بلکه علاوه بر آن مجموعه ای از "عواطف" و "احساسات" گوناگون که بخش مهمی از روح او را تشکیل می دهد در وجود او نهفته است که باید آنها را به طرز صحیح و معقولی اشباع کرد.

قرآن این راه و روش را به ما آموخته که چگونه در برابر مخالفان در عین طرح بحثهای منطقی چنان آن را با اصول اخلاقی بیامیزیم که در اعماق روح آنها نفوذ کند.

شرط نفوذ اینست که طرف مقابل احساس کند گوینده واجد اوصاف زیر است:

ص: ۸۷



۱- به گفته های خود ایمان دارد، و آنچه را که می گوید از اعماق جاننش برمی خیزد.

۲- هدفش از بحث، حق جویی و حق طلبی است، نه برتری جویی و تفوق طلبی.

۳- او هرگز نمی خواهد طرف را تحقیر کند و خود را بزرگ نماید.

۴- او آنچه می گوید از طریق دلسوزی می گوید و منافع شخصی و خصوصی در این کار ندارد.

۵- او برای طرف مقابل احترام قائل است و به همین دلیل در تعبیرات خود نزاکت در بحث را فراموش نمی کند.

۶- او نمی خواهد حس لجاجت طرف را بی جهت برانگیزد، و اگر در باره موضوعی به اندازه کافی بحث شده به همان قناعت می کند، و از اصرار در بحث و به کرسی نشاندن حرف خویش پرهیز دارد.

۷- او منصف است و جانب انصاف را هرگز از دست نمی دهد، هر چند طرف مقابل این اصول را رعایت نکند.

۸- او نمی خواهد افکار خود را بر دیگران تحمیل کند، بلکه علاقه دارد جوششی در دیگران ایجاد کند تا در عین آزادی، این خود جوشی آنها را به حقیقت برساند.

دقت در آیات فوق طرز بر خورد پیامبر ص- به فرمان خدا- با مخالفان که توأم با ریزه کاریهای جالبی بود گواه بسیار زنده ای بر بحثهای بالاست.

او گاه تا اینجا پیش می رود که حتی دقیقا تعیین نمی کند که ما در طریق هدایتیم و شما در طریق گمراهی، بلکه می گوید: "ما یا شما در طریق هدایتیم یا در ضلالت" تا در فکر فرو روند که نشانه های هدایت و ضلالت در کدامین گروه است؟

و یا اینکه می گوید: "روز قیامت خداوند در میان همه ما داوری می کند و هر کس را به آنچه لایق است جزا می دهد".

البته انکار نمی توان کرد که اینها همه در مورد کسانی است که امید هدایت آنها باشد، و الا با دشمنان لجوج و ستمگر و بی رحم که امیدی به پذیرش آنها نیست قرآن طور دیگری برخورد می کند (۱).

بررسی طرز بحثهای پیامبر اسلام ص و امامان ع با مخالفانشان الگوی بسیار زنده ای برای این مبحث است، به عنوان نمونه به آنچه از امام صادق ع در این زمینه در کتب حدیث ثبت است توجه کنید:

در مقدمه حدیث معروف توحید "مفضل بن عمر" چنین می خوانیم: او می گوید من در کنار قبر پیغمبر ص بودم و در عظمت مقام پیامبر ص اندیشه می کردم، ناگهان دیدم "ابن ابی العوجاء" (مرد مادی معروف) وارد شد و در گوشه ای نشست به طوری که سخنش را می شنیدم، هنگامی که دوستانش اطراف او جمع شدند شروع به سخنان کفر آمیزی کرد که نتیجه آن انکار نبوت محمد ص و از آن بالاتر انکار خداوند تبارک و تعالی بود، بسیار شیطنت آمیز و حساب شده بیان کرد.

من از شنیدن سخنان او سخت خشمگین و ناراحت شدم، برخاستم و فریاد زدم ای دشمن خدا! راه الحاد پیش گرفتی؟ و خداوندی که تو را در بهترین صورت آفرید انکار کردی؟...

"ابن ابی العوجاء" رو به من کرد و گفت: تو کیستی اگر از دانشمندان علم کلامی دلیل بیاور تا از تو پیروی کنیم، و اگر نیستی سخن مگو، و اگر از پیروان جعفر بن محمد صادق هستی او این چنین با ما سخن نمی گوید، و مانند

ص: ۸۹

---

۱- ۱) در جلد شانزدهم تفسیر نمونه در ذیل آیه ۴۶ سوره عنکبوت نیز بحث مشروحی در این زمینه داشتیم.

برخورد تو برخورد نمی کند.

او از این بالا-تر از ما شنیده است هرگز به ما فحش و ناسزا نگفته، و در پاسخ ما راه خشونت و تعدی نپیموده، او مرد برد بار عاقل هوشیار و متینی است، که هرگز سبکسری دامن گیرش نمی شود، او به خوبی به سخنان ما گوش فرا می دهد، حرفهای ما را می شنود، و از دلایل ما آگاه می شود، هنگامی که تمام حرف خود را زدیم و گمان کردیم که ما بر او پیروز شدیم با متانت شروع به سخن می کند، با جمله های کوتاه و سخنانی فشرده تمام دلایل ما را پاسخ می گوید، و بهانه های ما را قطع می کند، آن چنان که قدرت بر پاسخ گفتن نداریم، تو اگر از یاران او هستی اینچنین با ما سخن بگو " (۱).

ص: ۹۰

---

۱- ۱) توحید مفضل (اوائل کتاب).

اشاره

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۸) وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۹)  
قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ (۳۰)

ترجمه:

۲۸- ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم تا(آنها را به پادشاهای الهی) بشارت دهی و(از عذاب او) بترسانی، ولی اکثر مردم نمی دانند.

۲۹- می گویند: اگر راست می گوئید این وعده(رستاخیز) کی خواهد بود.

۳۰- بگو: وعده شما روزی خواهد بود که نه ساعتی از آن تاخیر می کنید و نه (بر آن) پیشی خواهید گرفت.

تفسیر:

تو مبعوث برای همه جهانیان هستی!

نخستین آیه مورد بحث سخن از نبوت پیامبر اسلام ص می گوید، و آیات بعد از آن پیرامون معاد بحث می کند، و با توجه به اینکه در آیات گذشته نیز سخن از توحید بود یک مجموعه کامل را از عقائد دینی تشکیل می دهد که متناسب با سوره های مکی همچون سوره سبا است.

نخست به وسعت دعوت پیامبر ص و عمومیت نبوت او به همه انسانها

اشاره کرده می گوید: "ما تو را نفرستادیم مگر برای همه مردم جهان در حالی که همگان را به پادشاهای بزرگ الهی بشارت می دهی، و از عذاب الهی انذار می کنی، ولی اکثر مردم از این معنی بیخبرند" (وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ).

"کافه" از ماده "کف" به همان معنی کف دست است، و از آنجا که انسان با دست خود اشیاء را می گیرد، یا از خود دور می کند این کلمه گاهی به معنی "جمع کردن" و گاهی به معنی "منع کردن" آمده است.

در آیه مورد بحث نیز هر دو معنی را مفسران احتمال داده اند، نخست اینکه به معنی "جمع کردن" باشد و در این صورت مفهوم آیه همانست که در بالا گفتیم "که ما تو را جز برای مجموع مردم جهان نفرستادیم" یعنی جهانی بودن دعوت پیامبر اسلام ص را شرح می دهد.

روایات متعددی که در تفسیر آیه از طرق شیعه و اهل سنت نقل شده نیز همین تفسیر را تقویت می کند.

بنا بر این محتوای آیه همچون آیه ۱-سوره فرقان است که می گوید: **بَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا** : "جاوید و پر برکت است خداوندی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا همه جهانیان را انذار کند".

و همچون آیه ۱۹-سوره انعام که می گوید: **وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لَأُنذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ** : "این قرآن بر من وحی شده تا شما و همه کسانی را که این سخن به آنها می رسد انذار کنم".

در حدیثی که بعضی از مفسران به تناسب آیه فوق ذکر کردند عمومیت دعوت پیامبر به عنوان یکی از افتخارات بزرگش منعکس است، آنجا که می گوید:

اعطيت خمسا-ولا اقول فخرا-بعثت الى الاحمر و الاسود، و جعلت

لی الارض طهورا و مسجدا، و احل لی المغنم و لا یحل لاحد قبلی، نصرت بالرعب فهو یصیر امامی مسیره شهر، و اعطیت الشفاعة فادخرتها لامتی یوم القیامه:

"پنج چیز خداوند به من مرحمت فرموده- و این را از روی فخر و مباهات نمی گویم (بلکه بعنوان شکر نعمت می گویم)- من به تمام انسانها از سفید و سیاه مبعوث شدم و زمین برای من پاک و پاک کننده و همه جای آن مسجد و معبد قرار داده شده، غنیمت جنگی برای من حلال است در حالی که برای هیچکس قبل از من حلال نشده بود، من به وسیله رعب و وحشت در دل دشمنان یاری شده ام (و خداوند رعب ما را در دل خصم ما افکنده) بطوری که در پیشاپیش من به اندازه یک ماه راه طی طریق می کند، و مقام شفاعت به من داده شده و من آن را برای امتم در قیامت ذخیره کرده ام" (۱).

گرچه در حدیث فوق تصریحی به تفسیر آیه نشده، ولی احادیث دیگری در این زمینه داریم که یا در آن تصریح به تفسیر آیه شده، و یا تعبیر للناس کافه که همان تعبیر آیه فوق است آمده (۲) و همگی نشان می دهد که آیه فوق ناظر به جهانی بودن دعوت پیامبر ص می باشد تفسیر دیگری که برای آیه ذکر شده از معنی دوم کف به معنی منع گرفته شده است طبق این تفسیر "کافه" صفت پیامبر می شود (۳) و منظور این است: خداوند پیامبر را به عنوان یک "بازدارنده" برای انسانها از کفر و معصیت و گناه فرستاده است، ولی تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد.

به هر حال از آنجا که انسانها همه دارای غریزه جلب نفع و دفع ضرر

ص: ۹۳

۱-۱) "تفسیر مجمع البیان" ذیل آیات مورد بحث، این حدیث در "در المنثور" نیز از ابن عباس نقل شده است.

۲-۲) "تفسیر نور الثقلین" جلد ۴ صفحه ۲۵۵ و ۲۲۶.

۳-۳) گاهی "تاء" به اسم فاعل ملحق می شود و معنی مبالغه را می رساند نه تانیث مانند "راویه".

هستند پیامبران نیز دارای مقام "بشارت" و "انذار" بوده اند، تا این هر دو گزینه را بسیج کنند و به حرکت در آورند، ولی اکثریت غافل و بیخبر بی آنکه توجه به سرنوشت خویش داشته باشد به مقابله با آنها برمی خاستند و این مواهب عظیم الهی را انکار می کردند. \*\*\*از آنجا که در آیات قبل به این معنی اشاره شده بود که خداوند همه مردم را در روز رستاخیز جمع کرده و میان آنها داوری می کند، در آیه بعد سؤالی از ناحیه منکران معاد به این صورت نقل می کند: "آنها می گویند: اگر راست می گوئید این وعده رستاخیز در چه زمانی است؟! (وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ).

این سؤال را بارها منکران معاد از پیامبر اسلام ص یا سائر پیامبران می کردند که گاه برای درک مطلب بود، و شاید غالباً از روی استهزاء که آخر این قیامتی که شما مرتباً روی آن تکیه می کنید اگر راست می گوئید کی خواهد آمد؟ اشاره به اینکه آدم راستگو باید تمام جزئیات مطلبی را که خبر می دهد بداند، از کم و کیف و زمان و مکان آن آگاه باشد. \*\*\*ولی قرآن همواره از پاسخ صریح به این مطلب و تعیین زمان وقوع رستاخیز خود داری می کند و تاکید می کند این از اموری است که علم آن مخصوص خدا است، واحدی جز او از آن آگاه نیست.

لذا در آیه بعد همین معنی را با عبارت دیگری بازگو کرده می فرماید:

"بگو وعده شما روزی خواهد بود که نه ساعتی از آن تاخیر خواهید کرد، و نه ساعتی بر آن پیشی خواهید گرفت" (قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ

.)

این مخفی ماندن تاریخ قیام قیامت-حتی بر شخص پیامبر اسلام-چنان که قبلا-هم اشاره کرده ایم به خاطر آن است که خداوند می خواهد مردم یک نوع آزادی عمل توأم با حالت آماده باش دائمی داشته باشند، چرا که اگر تاریخ قیامت تعیین می شد هر گاه زمانش دور بود همه در غفلت و غرور و بیخبری فرو می رفتند، و هر گاه زمانش نزدیک بود ممکن بود آزادی عمل را از دست بدهند و اعمالشان جنبه اضطراری پیدا کند، و در هر دو صورت هدفهای تربیتی انسان عقیم می ماند، به همین دلیل تاریخ قیامت از همه مکتوم است، همانگونه که تاریخ شب قدر همان شبی که فضیلت هزار ماه دارد، و یا تاریخ قیام حضرت مهدی ع.

تعبیری که در آیه ۱۵ سوره طه آمده إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ : "رستاخیز به طور یقین خواهد آمد، من می خواهم آن را مخفی دارم، تا هر کس در برابر سعی و کوشش خود جزا داده شود" اشاره لطیفی به همین معنی دارد.

در ضمن اینکه آنها تصور می کردند پیامبر ص که از رستاخیز خبر می دهد اگر راست می گوید باید تاریخ دقیق آن را نیز بدانند این نهایت اشتباه است، و دلیل بر عدم آگاهی آنها از وظیفه نبوت، او تنها مامور ابلاغ بود و بشارت و انذار، اما مساله قیامت مربوط به خدا است و او است که از تمام جزئیات آن آگاه است و آن قسمتی را که برای مسائل تربیتی لازم دیده در اختیار پیامبرش گذارده است.

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه قرآن در مقام تهدید مخالفان می گوید: "لحظه ای از موعد مقرر قیامت تاخیر نخواهید کرد" (لا تستاخرون) اما چرا می گوید لحظه ای نیز مقدم نمی شود این چه تاثیری در هدف قرآن دارد؟ در پاسخ باید به دو نکته توجه داشت: نخست اینکه ذکر این دو با هم



همیشه اشاره به قطعی بودن و دقیق بودن تاریخ چیزی است، درست همانگونه که می گوئیم فلان مطلب دیر و زود ندارد، و موعدهش قطعی است.

دیگر اینکه جمعی از کفار لجوج پیوسته به پیامبران فشار می آوردند که چرا این قیامت نمی آید و به تعبیر دیگر برای آن عجله داشتند خواه به عنوان استهزاء یا غیر استهزاء قرآن به آنها می گوید عجله نکنید تاریخش همان است که خدا مقرر داشته.

\*\*\*

ص: ۹۶

اشاره

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ (۳۱) قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا أ نَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعِيدٍ إِذْ لَجَأَكُمْ بِكُمْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ (۳۲) وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳۳)

۳۱- کافران گفتند: ما هرگز به این قرآن و کتب دیگر که قبل از آن بوده ایمان نخواهیم آورد، اگر بسینی هنگامی که این ستمگران در پیشگاه پروردگارشان (برای حساب و جزا) بازداشت شده اند (از وضع آنها تعجب می کنی) در حالی که هر کدام گناه خود را به گردن دیگری می اندازد، مستضعفان به مستکبران می گویند:

اگر شما نبودید ما مؤمن بودیم! ۳۲- (اما) مستکبران به مستضعفان پاسخ می دهند: آیا ما شما را از هدایت بازداشتیم بعد از آن که به سراغ شما آمد (و آن را به خوبی در یافتید) بلکه شما خود مجرم بودید! ۳۳- مستضعفان به مستکبران می گویند و سوسه های فریبکارانه شما در شب و روز (مایه گمراهی ما شد) هنگامی که به ما دستور می دادید که به خداوند کافر شویم و شریک‌هایی برای او قرار دهیم آنها هنگامی که عذاب (الهی) را می بینند ندامت خود را کتمان می کنند (مبادا بیشتر رسوا شوند) و ما غل و زنجیر در گردن کافران می نهیم آیا جز آنچه عمل می کردند به آنها جزا داده می شود؟!

### تفسیر:

به تناسب بحثی که در آیات گذشته پیرامون موضعگیری مشرکان در برابر مساله معاد بود در آیات مورد بحث بعضی از صحنه های دردناک معاد را برای آنها مجسم می سازد تا به سرانجام کار خویش واقف گردند.

نخست می گویند: "کافران گفتند: ما هرگز به این قرآن و کتب آسمانی دیگر که قبل از آن بوده ایمان نخواهیم آورد" (وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ).

کلمه "لن" همانگونه که می دانیم برای نفی ابد است، بنا بر این آنها می خواهند بگویند که اگر تا ابد هم تبلیغ کنید ما ایمان نخواهیم آورد، و این دلیل بر لجاجت آنهاست، که تصمیم خود را برای ابد گرفته بودند، در حالی که یک

فرد حق طلب اگر به دلیلی قانع نشد نمی تواند دلایل احتمالی آینده را نشنیده انکار کند و بگوید دلایل دیگر را نیز در بست رد می کنم! در اینکه منظور از "الَّذِينَ كَفَرُوا" کیست؟ جمعی از مفسران آن را به مشرکان تفسیر کرده اند، و بعضی به یهود و اهل کتاب، ولی قرائن آیات بعد که سخن از شرک می گوید دلیل بر این است که منظور مشرکان است.

منظور از بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ همان کتب آسمانی است که قبل از قرآن بر پیامبران دیگر نازل شده است، چرا که این تعبیر در بسیاری از آیات قرآن به همین معنی-مخصوصا بعد از ذکر قرآن-به کار رفته، و اینکه بعضی احتمال داده اند منظور "معاد" و یا "محتوای قرآن" بوده بسیار بعید به نظر می رسد.

به هر حال انکار ایمان نسبت به کتب انبیای پیشین شاید به این منظور بوده که قرآن روی این مطلب تکیه می کند که نشانه های پیامبر اسلام ص در تورات و انجیل به وضوح آمده است، آنها برای نفی نبوت پیامبر اسلام کتب آسمانی دیگر را نیز نفی می کنند، و می گویند: نه به این کتاب ایمان می آوریم نه به کتب پیش از آن! سپس به وضع آنها در قیامت پرداخته روی سخن را به پیامبر ص کرده، می گوید: "اگر بینی هنگامی که این ستمگران در پیشگاه پروردگارشان برای حساب و دادرسی بازداشت شده اند (از وضع آنها در حیرت فرو خواهی رفت) در حالی که هر یک از آنها گناه خود را به گردن دیگری می اندازد، و با یکدیگر مشغول به جدال و مخاصمه اند؟! (وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ) (۱).

ص: ۹۹

۱- ۱) "یرجع" هم به صورت فعل لازم به کار می رود هم به صورت فعل متعدی، و در اینجا به صورت دوم است، و معنی "ارجاع" و بازگشت دادن را می رساند، و از آنجا که بعد از آن "بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ" آمده است نتیجتا معنی "مفاعله" را می دهد.

بار دیگر از آیه فوق استفاده می شود که یکی از مهمترین مصداقهای "ظلم" همان "شرک و کفر" است.

تعبیر به عند ربهم اشاره به این است که آنها در پیشگاه کسی حاضر می شوند که مالک و پروردگار آنها بوده، و چه شرمساری از این برتر و بالاتر که انسان نزد کسی احضار گردد که هرگز به او و فرمانهایش ایمان نیآورده در حالی که تمام وجودش غرق نعمتهای او بوده است.

"در این حال "مستضعفین" همان افراد بی خبری که چشم و گوش بسته دنباله رو دیگران بوده اند به "مستکبرین" یعنی همانها که راه کبر و غرور و سلطه جویی بر دیگران و دادن خط فکری شیطانی به آنها را می پیمودند چنین می گویند: اگر شما نبودید، اگر وسوسه های فریبنده شیطنت آمیز شما نبود، ما در صف مؤمنان بودیم" (يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ).

آنها می خواهند به این وسیله تمام گناهان خویش را بر گردن این "مستکبران" بی رحم بیندازند، هر چند در دنیا حاضر نبودند چنین برخورد قاطعی با آنها داشته باشند، چرا که ضعف و زبونی بر وجودشان چیره شده بود، و حریت خویش را از دست داده بودند، اما اکنون که آن مفاهیم کاذب که مستکبران را از آنها جدا می کرد بر باد رفته، و نتایج اعمال همه آشکار گشته، رو در روی آنها می ایستند و با صراحت سخن می گویند و پرخاش می کنند. \* \* \* ولی مستکبران خاموش نمی مانند، "در پاسخ به مستضعفین می گویند: آیا ما شما را از طریق هدایت باز داشتیم بعد از آنکه هدایت به سراغ شما آمد و به قدر کافی اتمام حجت شد و پیامبران گفتنی ها را گفتند" (قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا أَمْ نَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ).

نه ما مسئول نیستیم، بلکه خود شما گنهکار بودید" که با داشتن آزادی اراده تسلیم سخنان بی اساس ما شدید، به کفر و الحاد روی آوردید و سخنان منطقی انبیاء را به دست فراموشی سپردید (بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ).

درست است که مستکبران با وسوسه های خود مرتکب گناه بزرگی شده بودند، ولی این سخن آنها نیز واقعیت دارد که این دنباله روان نباید چشم و گوش بسته به دنبال آنها می افتادند، و از این نظر گناهشان به گردن خودشان است. \*\*\*اما "مستضعفین" به این پاسخ قانع نمی شوند، و بار دیگر برای اثبات مجرم بودن مستکبران به سخن می آیند" و به مستکبرین چنین می گویند بلکه وسوسه ها و توطئه ها و تبلیغات مکارانه شما در شب و روز سبب شد که ما از هدایت بازمانیم، در آن هنگام که شما به ما دستور می دادید که به خداوند کافر شویم و برای او شریک و شبیه قرار دهیم" (وَ قَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَندَادًا).

آری شما بودید که دست از تبلیغات سوئتان بر نمی داشتید، و هیچ فرصتی را از شب و روز برای پیشبرد اهداف شوئتان از دست نمی دادید، درست است که ما در پذیرش آزاد بودیم و مقصر و گنه کار، ولی شما هم به عنوان عامل فساد مسئولید و گنهکار، بلکه سنگ اول به دست ناپاک شما گذاشته شد، به خصوص اینکه همواره از موضع قدرت با ما سخن می گفتید (تعیر "تامروننا" گواه بر این مطلب است).

بدیهی است مستکبران نمی توانند پاسخی از این سخن داشته باشند و شرکت خود را در این جرم بزرگ انکار کنند.

لذا هر دو گروه از کرده خود پشیمان می شوند، مستکبران از گمراه ساختن دیگران و مستضعفان از پذیرش بی قید و شرط این وسوسه های شوم، "اما

هنگامی که عذاب الهی را می بینند ندامت خود را کتمان می کنند مبدا بیشتر رسوا شوند، و ما، غل و زنجیر بر گردن کافران می نهیم" (وَ أَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ وَ جَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا).

گرچه کتمان کردن در آن جهان که یوم البروز است و چیزی قابل مخفی کردن نیست فائده ای ندارد، اما آنها طبق عادت دیرینه ای که در دنیا داشتند به پندار اینکه می توانند حال خود را مکتوم دارند به پنهان کاری دست می زنند.

آری آنها هر وقت در دنیا به اشتباه خود پی می بردند و نادم می شدند شجاعت اظهار ندامت که مقدمه ای برای بازگشت و تجدید نظر بود نداشتند، و همین خصیصه اخلاقی خود را در قیامت نیز به کار می گیرند و اما چه سود؟ بعضی از مفسران احتمال داده اند که این پنهان داشتن ندامت به خاطر شدت وحشتی است که از مشاهده عذاب الهی و گذاردن غل و زنجیر بر گردن آنها دست می دهد، نفس هایشان در سینه ها حبس می شود و زبانشان از سخن باز می ماند.

هر چند همانها در مواقف دیگر قیامت فریاد "يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ" را "ای وای ما ستمگر بودیم" سر می دهند (انبیاء-۱۴).

بعضی نیز "اسرار" را در اینجا به معنی "اظهار" کرده اند و گفته اند این واژه در لغت عرب در دو معنی متضاد استعمال می شود، و نظیر آن نیز کم نیست ولی با توجه به موارد استعمالات این لغت (اسرار) در قرآن و غیر قرآن این معنی بعید به نظر می رسد چرا که "سر" معمولاً در مقابل "علن" قرار می گیرد، و راغب نیز در مفردات به ضعیف بودن این قول تصریح کرده است، هر چند بعضی از علمای لغت به هر دو معنی اشاره کرده اند (۱).

ص: ۱۰۲

---

۱-۱) در "لسان العرب" ذیل ماده "سر" بحث مشروحی در این زمینه آمده و اختلافات اهل لغت و ادب را در این باره نقل کرده است (جلد ۴ صفحه ۳۵۷)

به هر حال اینها نتیجه اعمال خودشان است که از پیش فراهم ساخته اند "آیا آنها جزائی جز اعمالی که انجام می دادند دارند؟! (هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

آری این اعمال و کردار کفار و مجرمین است که به صورت زنجیرهای اسارت بر گردن و دست و پای آنها گذارده می شود، آنها در این جهان نیز اسیر هوای نفس، و زر و زور و پست و مقام بودند، و در قیامت که تجسم اعمال صورت می گیرد همان اسارتها به شکل دیگری ظاهر می شود.

آیه فوق بار دیگر مساله تجسم اعمال را که بارها به آن اشاره کرده ایم روشن می سازد، زیرا سخن از این می گوید که "جزای آنها خود اعمال آنها است" و چه تعبیری از این زنده تر و روشنتر برای تجسم اعمال؟! تعبیر به "الَّذِينَ كَفَرُوا" دلیل بر این است که هم اغواگران مستکبر به این سرنوشت گرفتار می شوند و هم اغوا شوندگان مستضعف و همه کافران و اصولا ذکر این وصف اشاره به این است که علت مجازات آنها همان کفر آنها است.

\*\*\*



اشاره

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۳۴) وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمَعَذَّبِينَ (۳۵) قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۶) وَمِمَّا أَمْوَالِكُمْ مَا لَا آوِلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جِزَاءٌ الْضَعْفُ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ (۳۷) وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُخَضَّرُونَ (۳۸)

ترجمه:

۳۴- ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری انذار کننده نفرستادیم مگر اینکه مترفین آنها(همانها که مست ناز و نعمت بودند) گفتند: ما به آنچه شما فرستاده شده اید کافر هستیم!

۳۵-و گفتند: اموال و اولاد ما (از همه) بیشتر است (و این نشانه علاقه خدا به ماست) و ما هرگز مجازات نخواهیم شد! ۳۶- بگو: پروردگار من روزی را برای هر کس بخواهد وسیع یا تنگ می کند (این ارتباطی به قرب در درگاه او ندارد) ولی اکثر مردم نمی دانند.

۳۷- اموال و فرزندان شما هرگز شما را نزد ما مقرب نمی سازد، جز کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند که برای آنها پاداش مضاعف در برابر اعمالی است که انجام داده اند، و آنها در غرفه های (بهشتی) در (نهایت) امنیت خواهند بود ۳۸- و آنها که برای انکار و ابطال آیات ما تلاش می کنند و می پندارند از چنگال قدرت ما فرار خواهند کرد در عذاب (الهی) احضار می شوند.

### تفسیر:

مال و فرزند دلیل قرب به خدا نیست!

از آنجا که در آیات گذشته سخن از اغواگری مستکبران بود در آیات مورد بحث گوشه ای از این اغواگری را منعکس می سازد و ضمناً به پیامبر گرامی اسلام ص نیز دلداری می دهد که اگر با تو مخالفت کنند تعجب مکن مخالفت مستکبران مرفه با پیامبران راستین یک شیوه دائمی آنها بوده است.

می گوید: "ما هرگز در هیچ شهر و دیاری پیامبر انذار کننده ای نفرستادیم مگر اینکه مترفین- همان متنعمان مغرور و مست نعمت- می گفتند ما به آنچه شما به آن فرستاده شده اید کافریم، و آنچه را نامش پیام الهی می نهید قبول نداریم" ( وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ).

"نذیر" به معنی بیم دهنده، اشاره به پیامبران الهی است که مردم را از عذاب الهی در برابر کج روی ها و بیدادگری ها و گناه و فساد بیم می دادند.

"مترفوها" جمع "مترف" از ماده "ترف" (بر وزن طرف) به معنی تنعم است، و مترف به کسی می گویند که فزونی نعمت و زندگی مرفه او را مست

و مغرور و غافل کرده و به طغیان گری واداشته است (۱).

آری معمولاً- کسانی که در صف اول مخالفین انبیاء بودند این گروه مترف طغیانگر غافل بودند که چون تعلیمات انبیاء را از یک سو مزاحم کامجویی و هوسرانی خود می دیدند، و از سوی دیگر مدافع حقوق محرومانی که با غضب حقوق آنها به این زندگی پر زرق و برق رسیده بودند، و از سوی سوم آنها همیشه برای پاسداری مال و ثروتشان قدرت حکومت را یدک می کشیدند، و پیامبران را در تمام این جهات در نقطه مقابل خود می دیدند، لذا فوراً به مبارزه برمی خاستند.

عجب اینکه آنها انگشت روی حکم و تعلیم خاصی نمی گذاشتند، بلکه در بست می گفتند "ما به تمام آنچه شما مبعوث شده اید کافریم" و حتی یک گام هم با شما همراه نیستیم که این خود بهترین دلیل بر لجاجت و عناد آنها در برابر حق بود.

این معنی مساله مهمی است که قرآن در آیات مختلف از آن پرده برداشته که غالباً محرومان، نخستین کسانی بودند که دعوت انبیاء را "لیبیک" می گفتند، و متنعمین مغرور نیز اولین گروهی بودند که علم مخالفت را برمی داشتند.

با اینکه منکران دعوت انبیاء مسلماً منحصر به این گروه نبودند، ولی غالباً عاملان فساد و داعیان به شرک و خرافات آنها بودند که دائماً سعی داشتند دیگران را هم به زور به این طرق به کشانند.

در آیات ۲۳ زخرف، ۱۱۶ سوره هود، و ۳۳ سوره مؤمنون نیز همین معنی آمده است.

نه تنها در برابر انبیاء که در برابر هر قدم اصلاحی از ناحیه هر دانشمند مصلح و عالم مجاهدی برداشته شود این گروه سر به مخالفت برمی دارند، و برای

ص: ۱۰۶

در هم شکستن برنامه های مصلحان توطئه می چینند و از هیچ جنایتی روی گردان نیستند. \*\*\*آیه بعد به منطق پوشالی آنها که در هر زمانی برای اثبات برتری خود متوسل می شدند و به اغفال عوام می پرداختند اشاره کرده، می گوید: "و آنها گفتند ما از همه ثروتمندتر و پراولادتریم" (وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا).

خداوند به ما محبت دارد هم اموال فراوان در اختیار ما نهاده، و هم نیروی انسانی بسیار، و این دلیل بر لطف او در حق ما و نشانه مقام و موقعیت ما در نزد او است" و ما (نور چشمی ها) هرگز مجازات نخواهیم شد!" (وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ).

مگر خداوند عزیز کرده های خود را هم مجازات می کند؟! اگر ما مطرود در گاه او بودیم این همه نعمت چرا به ما می داد؟! خلاصه آبادی دنیای ما دلیل روشنی بر آبادی آخرت ماست! بعضی از مفسران احتمال داده اند که جمله "و ما نحن بمعذبين" دلیل بر آن است که آنها بطور کلی منکر قیامت و عذاب بودند. ولی آیات بعد نشان می دهد که این جمله ناظر به این معنا نیست، بلکه منظورشان این بوده که آنها به دلیل ثروتشان مقرب در گاه خدایند. \*\*\*آیه بعد این منطق پوشالی و عوام فریبانه را به عالیتین وجهی پاسخ می دهد و در هم می کوبد، روی سخن را به پیامبر ص کرده، می فرماید: "به آنها بگو پروردگار من روزی را برای هر کس بخواهد گسترش می دهد، و برای هر کس بخواهد سخت می گیرد" (و این ها همه طبق مصالحی است که برای آزمون خلق و نظام زندگی انسان لازم می داند و ربطی به قدر و مقام در درگاه خدا ندارد (قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ)).

بنا بر این هرگز نباید وسعت روزی را دلیل بر سعادت، و تنگی روزی را دلیل بر شقاوت شمرد<sup>۱</sup> اما اکثر مردم از این واقعیت بی‌خبرند<sup>۲</sup> (وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ).

البته اکثریت ناآگاه و بیخبر چنین هستند و گرنه این مساله برای آگاهان واضح و روشن است. \*\*\*سپس با صراحت بیشتری همین معنی را تعقیب کرده، می‌گوید: "هرگز چنان نیست که اموال و اولادتان شما را نزد ما مقرب سازد" (وَ مَا أَمْوَالُكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ) (۱).

این اشتباه بزرگی است که دامنگیر گروهی از عوام شده است که تصور می‌کنند آنها که در این جهان از نظر مادی گرفتار محرومیتند مغضوب و مطرود درگاه خدا هستند و آنها که در رفاه نعمت غوطه‌ورند محبوب و مقبول او می‌باشند.

چه بسیار افراد محرومی که با این وسیله آزمایش می‌شوند و به برترین مقامات می‌رسند، و چه بسیار افراد متنعمی که اموال و ثروتشان بلای جانشان و مقدمه مجازاتشان است.

مگر قرآن در آیه ۱۵ سوره تغابن صریحا نمی‌گوید: إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ<sup>۳</sup> "اموال فرزندان شما وسیله آزمایش شما هستند و پاداش عظیم نزد خدا است".

این سخن بدان معنی نیست که انسان دست از تلاش و کوشش لازم برای

ص: ۱۰۸

---

۱-۱) "زلفی" و "زلفه" به معنی مقام و منزلت و منزلگاه آمده است (مفردات راغب) و به همین دلیل منازل شب را زلف اللیل گویند-تعبیر به "التي" به خاطر آن است که در بسیاری از موارد ضمیر مفرد مؤنث به جمع مکسر بر می‌گردد، بنا بر این در این جا نیازی به تقدیر نیست.

زندگی بر دارد، بلکه هدف این است که داشتن امکانات اقتصادی و نیروی انسانی فراوان هرگز معیار ارزش معنوی انسانها در پیشگاه خدا نمی شود.

سپس به معیار اصلی ارزشهای انسانها و آنچه مایه تقرب به درگاه خدا می شود پرداخته (به صورت یک استثنای منفصل) می گوید: "مگر کسانی که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند که برای آنها در برابر اعمالشان پاداش مضاعف است، و در غرفه های بهشتی در نهایت امنیت به سر می برند" (إِلَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي العُرْفَاتِ آمِنُونَ) (۱).

بنا بر این تمام معیارها به این دو امر باز می گردد "ایمان" و عمل "صالح" از هر کس و در هر زمان و در هر مکان، و از هر قشر و هر گروه، و تفاوت انسانها در پیشگاه خدا به تفاوت درجات ایمان و مراتب عمل صالح آنها است، و جز این چیز دیگری نیست.

حتی علم دانش و انتساب به افراد بزرگ، حتی به پیامبران، اگر توأم با این دو معیار نباشد به تنهایی چیزی بر ارزش انسان نمی افزاید.

اینجا است که قرآن با صراحت بی نظیرش قلم بطلان بر تمام پندارهای انحرافی و خرافی در زمینه عوامل قرب به پروردگار، و ارزش وجودی انسان کشیده، و معیار اصیل را در دو چیز خلاصه کرده که همه انسانها قدرت بر تحصیل آن را دارند، و امکانات و محرومیت های مادی در آن مؤثر نیست.

آری اموال و اولاد نیز اگر در این مسیر قرار گیرند به همین صبغه الهی در می آیند و رنگ ایمان و عمل صالح می پذیرند، و مایه قرب خدا می شوند، اما اموال و اولادی که انسان را از خدا دور سازند و همچون بتی مورد پرستش قرار گیرند و مایه فساد و افساد گردند آتش گیره های جهنمند، و به گفته قرآن: دشمن جان انسان و دشمن سعادت او هستند:

ص: ۱۰۹

---

(۱-۱) تعبیر به "جزاء الضعف" از قبیل اضافه موصوف به صفت است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عِدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ﴾: "ای کسانی که ایمان آورده اید بعضی از همسران و فرزندان شما دشمن شما هستند، از آنها بر حذر باشید!" (تغابن-۱۴).

ضمنا چنان که قبلا نیز اشاره کرده ایم "ضعف" تنها به معنی "دو چندان" نیست، بلکه به معنی "چند برابر" آمده است، و در آیه مورد بحث به همین معنی است، زیرا می دانیم پاداش هر کار نیک در نزد خدا حد اقل ده برابر است، مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَثْمَالِهَا (انعام-۱۶۰) و گاه به مراتب از این هم فراتر می رود.

"غرفات" جمع "غرفه" به معنی حجره هایی است در طبقه بالا قرار گرفته که هم نور بیشتر دارد و هم هوای بهتر، و هم از آفات به دور است، به همین دلیل این تعبیر در مورد برترین منازل بهشت به کار رفته است.

این لغت در اصل از ماده "غرف" (بر وزن برف) به معنی بالا بردن و برداشتن چیزی است.

تعبیر به آمنون (کسانی که در امنیت به سر می برند) در مورد بهشتیان تعبیر بسیار جامعی است که آرامش روح و جسم آنها را از هر نظر منعکس می کند، چرا که نه ترس فنا و زوال و مرگ دارند، و نه ترس هجوم دشمن، و نه بیماری و آفت و اندوه، و نه حتی ترس از ترس! و نعمتی برتر از این نیست که انسان از هر نظر در امنیت به سر برد، همان گونه که بلائی بدتر از ناامنی در جنبه های مختلف زندگی وجود ندارد. \*\*\* و در آیه بعد گروه مقابل آنها را توصیف کرده و می گوید: "اما آنها که برای انکار و ابطال آیات ما تلاش و کوشش می کنند، نه خود ایمان دارند و نه اجازه می دهند دیگران در راه حق گام نهند، در حالی که چنین می پندارند که می توانند از چنگال قدرت ما فرار کنند، آنها در عذاب دردناک روز قیامت احضار می شوند"

( وَ الَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُخَضَّرُونَ ).

آنها همان کسانی هستند که با استفاده از اموال و اولاد و نفقات خود به تکذیب انبیاء پرداخته اند و به وسوسه خلق خدا مشغول شدند و آن چنان مغرور بودند که گمان می کردند از چنگال عذاب الهی می گریزند، ولی همگی به فرمان خدا در دل آتش سوزان دوزخ احضار می شوند.

جمله " أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُخَضَّرُونَ " چون سخنی از زمان آینده در آن نیست، ممکن است اشاره به این معنی باشد که آنها هم اکنون نیز گرفتار عذابند، چه عذابی برتر از این زندانی که با مال و اولاد برای خود ساخته اند؟! این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر فوق به خاطر آن باشد که این وعده الهی چنان مسلم است که گویی الان در آن قرار دارند، همان گونه که در جمله " فَهَم فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ " آمده است.

تعبیر به " مُعَاجِزِينَ " به طوری که بعضی از ارباب لغت گفته اند به معنی این است که آنها چنین می پندارند که می توانند از حوزه قدرت خدا و مجازاتش فرار کنند، در حالی که این پنداری باطل و بی اساس است (۱).

\*\*\*

#### نکته ها:

ارزیابی ارزشها!

مساله مهم در زندگانی فرد و جامعه ها مساله معیارهای سنجش، و نظام ارزشی حاکم بر فرهنگ آن جامعه است.

زیرا تمام حرکتهای در زندگی فرد و جمع از همین نظام ارزشی سرچشمه

ص: ۱۱۱

---

۱- ۱) "لسان العرب" و "مفردات راغب" معاجزین را به معنی "ظانین انهم يعجزون الله" تفسیر کرده اند و در حقیقت شبیه تعبیر "يخادعون الله و رسوله" که در آیه ۹ سوره بقره است، زیرا باب مفاعله گاه به این معنا می آید.



می گیرد، و برای آفریدن این ارزشها است.

اشتباه یک قوم و ملت در این مساله، و روی آوردن به ارزشهای خیالی و بی اساس، کافی است که تاریخ آنها را به تباهی بکشد، و درک ارزشهای واقعی و معیارهای راستین محکم ترین زیربنای کاخ سعادت آنها است.

دنیا پرستان مغرور ارزش را تنها منحصر در مال و قدرتهای مادی و نفرات خود می دانند، حتی معیار شخصیت در پیشگاه خدا را در این چهار چوب تصور می کنند، چنان که در آیات فوق نمونه ای از آن دیدیم، و نمونه های فراوان دیگری از آن در قرآن مجید به چشم می خورد.

۱- فرعون جبار و زر و زورپرست به اطرافیانش می گوید: من باور نمی کنم موسی از طرف خدا باشد اگر راست می گوید پس چرا دست بند طلا به او داده نشده است؟! "فَلَوْ لَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ" (سوره زخرف آیه ۵۳).

او حتی نداشتن چنین زر و زیوری را دلیل بر پستی مقام موسی می شمرد و می گوید: (أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ) (سوره زخرف آیه ۵۲).

۲- مشرکان عصر پیامبر ص از اینکه قرآن به مرد تهیدستی نازل شده تعجب می کردند، و می گفتند "لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَيَّ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ": "چرا این قرآن بر شخصیت بزرگ و مرد ثروتمندی از سرزمین مکه یا طائف نازل نشده است؟! (زخرف آیه ۳۱).

۳- بنی اسرائیل به "اشموئیل" پیغمبر زمانشان در مورد انتخاب "طالوت" به فرماندهی لشکر ایراد کردند، و گفتند: "نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ": "ما از او به فرماندهی و حکومت سزاوارتریم، چرا که از دودمان معروفیم، بعلاوه طالوت ثروتی ندارد؟! (سوره بقره ۲۴۷).

۴- مشرکان ثروتمند قوم نوح به او ایراد کردند "چرا این افراد اراذل و پست اطراف تو را گرفته اند؟! او منظورشان از پستی، نداشتن مال و ثروت بود!

"قَالُوا أَلَمْ نُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ": "آیا ما به تو ایمان بیاوریم در حالی که اراذل به تو ایمان آورده اند؟! (سوره شعراء آیه ۱۱۱).

۵-همین ایراد را ثروتمندان مکه به پیامبر اسلام ص کردند که از چه رو اطراف تو را پا برهنه ها گرفته اند؟ ما حتی از بوی بدن اینها ناراحت می شویم، اگر آنها را از خود برانی ما در کنار توایم، قرآن در سوره کهف سخت به آنها می تازد، با شدیدترین لحنی آنها را تهدید می کند، و به پیامبر ص دستور می دهد: تو باید با مردانی همنشین باشی که هر چند تهدیدستند اما قلبشان مملو از عشق خدا است و صبح و شام رو به درگاه خدا می آورند، و جز او کسی را نمی خواهند، ای پیامبر ص با اینها باش و هرگز روی از اینها مگردان " وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ " (کهف-۲۸).

روی این جهات نخستین و مهمترین گام اصلاحی انبیاء در هم شکستن این چارچوبه های ارزشی دروغین بود، آنها با تعلیماتشان این معیارهای غلط را در هم ریختند، و ارزشهای اصیل الهی را جانشین آن ساختند و با یک "انقلاب فرهنگی" محور شخصیت را از اموال و اولاد و ثروت و جاه و شهرت قبیله و فامیل به تقوا و ایمان و عمل صالح مبدل ساختند.

نمونه آن را در آیات مورد بحث خواندیم که بعد از کشیدن خط بطلان بر "اموال" و "اولاد" به عنوان یک وسیله تقرب در پیشگاه الهی و گفتن و "مَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ" بلافاصله ارزش اصیل را با جمله "إِلَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا" جانشین آن می کند.

آیه شریفه: "إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ" که به صورت یک شعار اسلامی درآمده، بعد از نفی ارزشهای وابسته به قبیله و عشیره بیانگر همین انقلاب فکری و ارزشی است.

طبق این آیه (سوره حجرات-۱۳) هیچ چیز جز تقوا، ایمان توأم با احساس مسئولیت و پاکی عمل، معیار ارزیابی شخصیت انسانها و قربشان در درگاه خدا نیست، و هر کس از این معیار اصیل سهم بیشتری دارد مقرب تر و گرامی تر است.

جالب اینکه در محیط عربستان قبل از آنکه تعلیمات حیاتبخش اسلام و قرآن ظهور کند بر اثر حاکمیت نظام ارزشی زر و زور محصول آن محیط مشتی غارتگر و زورگو همچون "ابو سفیانها" و "ابو جهلها" و "ابو لهب ها" بود.

اما از همان محیط بعد از انقلاب نظام ارزشی "سلمانها" و "بوذرها" و "مقدادها" و "عمار یاسرها" برخاستند.

جالب اینکه قرآن مجید در سوره "زخرف" بعد از ذکر آیاتی که در فوق به آن اشاره کردیم، می گوید: "نه تنها زرق و برق مادی دلیل بر شخصیت نیست بلکه اگر مفاسدی از این رهگذر به وجود نمی آمد ما برای کافران خانه هایی قرار می دادیم که سقفهایش از نقره و پله ها و نردبانهای (گرانقیمتی) داشته باشد که به وسیله آن به طبقات بالا- روند، و برای اطاقهای آنها درهایی (پرزرق و برق) و تختهایی (زیبا) قرار می دادیم که بر آن تکیه کنند، و هر گونه زیوری را در اختیار آنها می گذاردیم، ولی اینها همه متاع زندگی دنیا است و سرای آخرت نزد پروردگارت برای پرهیزگاران است" ( وَ لَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُبَوِّئَهُمْ سِقُفًا مِنْ فَضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ - وَ لِيُبَوِّئَهُمْ أَبْوَابًا وَسُرُورًا عَلَيْهَا يُتَّكُونَ - وَ زُخْرَفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ ) (زخرف آیات ۳۳-۳۴-۳۵).

اینها همه برای این است که ارزشهای دروغین جای ارزشهای واقعی انسانی را نگیرد.

\*\*\*

اشاره

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۳۹) وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ (۴۰) قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيِّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرَهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ (۴۱) فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفَعًا وَلَا ضَرًّا وَ نَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ (۴۲)

ترجمه:

۳۹- بگو: پروردگرم روزی را برای هر کس بخواهد توسعه می دهد و برای هر کس بخواهد تنگ (و محدود) می سازد، و هر چیزی را (در راه او) انفاق کنید جای آن را پر می کند و او بهترین روزی دهندگان است.

۴۰- به خاطر بیاور روزی را که خداوند همه آنها را محشور می کند، سپس به فرشتگان می گوید: آیا اینها شما را پرستش می کردند؟!

۴۱- آنها می گویند: منزهی (از این نسبت‌های ناروا) تنها تو ولی ما هستی نه آنها، (آنان ما را نمی پرستیدند) بلکه جن را پرستش می کردند، و اکثرشان به آنها ایمان داشتند!

۴۲- امروز هیچیک از شما نسبت به دیگری مالک سود و زیانی نیست و به ظالمان می گوئیم بچشید عذاب آتشی را که تکذیب می کردید!

### تفسیر:

بیزاری معبودان از عابدان

بار دیگر در این آیات به پاسخ گفتار آنها که اموال و اولاد خود را دلیل بر قرب خویش در درگاه خداوند می پنداشتند باز می گردد، و به عنوان تاکید می گوید: "بگو پروردگار من روزی را برای هر کس از بندگانش بخواهد گسترده یا محدود می کند" (قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ).

سپس می افزاید: "آنچه را در راه خدا انفاق کنید خداوند جای آن را پر می کند و او بهترین روزی دهندگان است" (وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ).

گرچه محتوای این آیه تاکید بر مطلب گذشته است ولی از دو جهت تازگی دارد:

نخست اینکه آیه گذشته که مفهومش همین مفهوم بود بیشتر ناظر به اموال و اولاد کفار بود در حالی که تعبیر به "عباد" (بندگان) در آیه مورد بحث نشان می دهد که ناظر به مؤمنان است، یعنی حتی در مورد مؤمنان گاه روزی را گسترده می کند- آنجا که صلاح مؤمن باشد- و گاه روزی را تنگ و محدود می سازد- آنجا که مصلحتش ایجاب کند، و به هر حال وسعت و تنگی معیشت دلیل بر هیچ چیزی نمی تواند باشد.

دیگر اینکه آیه قبل وسعت و تنگی معیشت را در باره دو گروه مختلف بیان می کرد در حالی که آیه مورد بحث ممکن است اشاره به دو حالت مختلف از یک انسان باشد که گاه روزیش گسترده و گاه تنگ و محدود است.

به علامه آنچه در آغاز این آیه آمده در حقیقت مقدمه ای است برای آنچه در پایان آیه است و آن تشویق به انفاق در راه خدا است.

جمله "فَهُوَ يُخْلِفُهُ" (او جایش را پر می کند) تعبیر جالبی است که نشان می دهد آنچه در راه خدا انفاق گردد در حقیقت یک تجارت پر سود است، چرا که خداوند عوض آن را بر عهده گرفته، و می دانیم هنگامی که شخص کریمی عوض چیزی را بر عهده می گیرد رعایت برابری و مساوات نمی کند بلکه چند برابر و گاه صد چندان می کند.

البته این وعده الهی منحصر به آخرت و سرای دیگر نیست، آن که در جای خود مسلم است، در دنیا نیز با انواع برکات جای انفاقها را به نحو احسن پر می کند.

جمله "هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ" (او بهترین روزی دهندگان است) معنای گسترده ای دارد و از ابعاد مختلف قابل دقت است.

او از همه روزی دهندگان بهتر است به خاطر اینکه می داند چه چیز ببخشد و چه اندازه روزی دهد که مایه فساد و تباهی نگردد، چرا که به همه چیز عالم است.

او هر چه بخواهد می تواند اعطاء کند چرا که به هر چیز قادر است.

او در برابر آنچه می بخشد پاداش و جزائی نمی خواهد چرا که غنی بالذات است.

او حتی بدون درخواست می دهد چرا که از همه چیز با خبر است و حکیم است.

بلکه در حقیقت هیچکس جز او "روزی دهنده" نیست، چرا که هر کس هر چه دارد از او است و هر کس چیزی به دیگری می دهد "واسطه انتقال روزی" است، نه روزی دهنده.

این نکته نیز قابل دقت است که او در برابر اموال "فانی" نعمتهای "باقی" می دهد، و در مقابل "قلیل" "کثیر" می بخشد. \*\*\* و از آنجا که این گروه از ثروتمندان ظالم و طاغی در زمره مشرکان بودند و ادعا می کردند که ما فرشتگان را می پرستیم و آنها شفیعان ما در قیامت هستند، قرآن به پاسخ این ادعای بی اساس نیز پرداخته چنین می گوید: "به خاطر بیاور روزی را که خداوند همه آنها-چه عبادت کنندگان و چه عبادت شوندگان- را محشور می کند، سپس فرشتگان را مخاطب ساخته می گوید: آیا اینها شما را عبادت می کردند؟! (وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ).

بدیهی است این سؤال سؤالی نیست که مجهولی را برای ذات پاک خداوند کشف کند چرا که او به همه چیز عالم است، هدف این است از بیان فرشتگان حقایق گفته شود، تا این گروه عبادت کننده سرافکننده و شرمنده شوند، و بدانند آنها از عمل اینها کاملاً بیزارند، و برای همیشه مایوس شوند.

ذکر "ملائکه" از میان تمام معبودهایی که مشرکان داشتند، یا به خاطر آن است که فرشتگان شریف ترین مخلوقی بودند که آنها پرستش می کردند، جایی که از آنها در قیامت شفاعتی حاصل نشود از یک مشت سنگ و چوب یا جن و شیاطین چه می تواند حاصل شود؟! یا از این نظر است که بت پرستان سنگ و چوبها را مظهر و سمبل موجودات علوی (فرشتگان و ارواح انبیاء) می دانستند، و به این عنوان آنها را پرستش

می کردند، چنان که در تاریخچه بت پرستی در میان قوم عرب آمده است که "عمرو بن لحي" (۱) در سفری که به شام رفته بود جمعی را در حال بت پرستی دید از آنها در این باره سؤال کرد گفتند اینها خدایانی هستند که به شکل موجودات علوی ساخته ایم، از آنها یاری می جوئیم، و به وسیله آنها تقاضای باران می کنیم! عمرو بن لحي این عمل را پسندید و از آنها پیروی کرد، و بتی همراه خود برای حجاز به سوغات آورد، و از آن زمان بت پرستی آغاز شد، و گسترش یافت تا اینکه اسلام آمد و آن را ریشه کن ساخت (۲). \*\*\* اکنون بینیم "فرشتگان" در پاسخ سؤال پروردگار چه می گویند؟ آنها جامعترین و مؤدبانه ترین پاسخ را انتخاب کرده چنین "عرض می کنند: منزهی تو ای پروردگار از این نسبتهای ناروا که به ساحت مقدست داده اند" (قَالُوا سُبْحَانَكَ).

ما به هیچوجه با این گروه ارتباط نداشته ایم، "تنها تو ولی ما هستی نه آنها" (أَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ).

"آنها ما را پرستش نمی کردند، بلکه جن را می پرستیدند و اکثرشان به جنیان ایمان داشتند" (بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرَهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ).

در اینکه مفهوم پاسخ فرشتگان چیست؟ در میان مفسران گفتگو است، و هر یک تفسیری برای آن کرده اند، اما آنچه نزدیکتر به نظر می رسد این است که منظور از "جن" شیطان و سایر موجودات خبیثی است که بت پرستان را به

ص: ۱۱۹

---

۱-۱) عمرو بن لحي از سرشناسان مکه بود (لحي به ضم لام و فتح حاء و تشدید یاء).

۲-۲) تفسیر "روح المعانی" جلد ۲۲ صفحه ۱۴۰ (ذیل آیه مورد بحث) - در سیره "ابن هشام" همین معنی با تفاوت مختصری آمده است، و در آنجا می خوانیم که او بت "هبل" را از شام با خود آورد (سیره ابن هشام جلد ۱ صفحه ۷۹).



این عمل تشویق می کردند، و آن را در نظرشان زینت می دادند، بنا بر این مراد از عبادت جن همان اطاعت و پیروی از فرمان و پذیرش وسوسه های آنها است.

فرشتگان ضمن اظهار تنفر و بیزاری و اعلام عدم رضایت به این کار می گویند عامل اصلی این فساد شیاطین بودند هر چند ظاهراً ما را پرستش می کردند، باید چهره واقعی این کار را برملا کرد.

و به این ترتیب عبادت کنندگان را به تمام معنی از خود می رانند و نومید می کنند.

نظیر این معنی را در سوره "یونس" نیز داشتیم آنجا که می فرماید: **وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ فَرَأَيْتُنَا بَيْنَهُمْ وَرَأَىٰ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ** "ما کُنتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ" به خاطر بیاور آن روز را که همه آنها را جمع می کنیم سپس به مشرکان می گوئیم شما و معبودهایتان در جای خود باشید (تا به حسابتان رسیدگی شود) سپس آنها را از هم جدا می کنیم، و معبودهایشان به آنها می گویند: شما هرگز ما را عبادت نمی کردید!" (یونس-۲۸).

یعنی شما در حقیقت هوا و هوسها و اوهام و پندارهای خویش را می پرستیدید نه ما را، و از این گذشته این عبادت شما نه به امر و فرمان ما بود و نه به رضایت ما، و عبادتی که چنین باشد در حقیقت عبادت نیست. \*\*\* به این ترتیب امید مشرکان در آن روز به نومیدی کامل تبدیل می شود و به وضوح این حقیقت برای آنها روشن می گردد که معبودان آنها کوچکترین گرهی از کارشان نخواهند گشود، بلکه از آنان متنفر و بیزارند.

لذا در آیه بعد به عنوان یک نتیجه گیری پر معنی می گوید: "امروز هیچیک از شما نسبت به دیگری مالک سود و زیانی نیست" (فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا).

بنا بر این نه فرشتگان که ظاهراً معبود آنها بودند می توانند شفاعتی کنند، و نه آنها نسبت به یکدیگر می توانند کمکی انجام دهند.

"اینجاست که به این ظالمان می گوئیم: بچشید عذاب آتشی را که آن را تکذیب می کردید" (و نَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنتُمْ بِهَا تُكذَّبُونَ).

این نخستین بار نیست که قرآن از مشرکان تعبیر به "ظالم" و ستمگر می کند، بلکه در بسیاری دیگر از آیات قرآن از "کفر" تعبیر به "ظلم" یا از "کافران و مشرکان" تعبیر به "ظالمان" شده است، چرا که قبل از هر چیز بر خود ستم می کنند که تاج پرافتخار عبودیت پروردگار را از سر برداشته، و طوق بندگی خفت بار بتها را بر گردن می نهند، و همه حیثیت و شخصیت و سرنوشت خود را بر باد می دهند.

در حقیقت آنها در روز قیامت هم مجازات شرک خود را می بینند، و هم مجازات انکار معاد را، و در جمله "و نَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنتُمْ بِهَا تُكذَّبُونَ" هر دو معنی جمع است.

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

**۱- انفاق مایه فزونی است نه کمبود**

تعبیری که در آیات فوق در مورد انفاق خواندیم که فرمود هر چیزی را که در راه خدا انفاق کنید خداوند جای آن را پر می کند تعبیری است بسیار پر معنی.

اولاً: از این نظر که "شیء" به معنی وسیع کلمه، تمام انواع انفاقها را اعم از مادی و معنوی، کوچک و بزرگ، به هر انسان نیازمند اعم از صغیر و کبیر، همه را شامل می شود، مهم اینست که انسان از سرمایه های موجود خود در راه

ص: ۱۲۱

خدا ببخشد به هر کیفیت و به هر کمیت باشد.

ثانیا: انفاق را از مفهوم فنا بیرون می آورد، و رنگ بقا به آن می دهد، چرا که خداوند تضمین کرده با مواهب مادی و معنوی خود که چندین برابر و گاه هزاران برابر- و حد اقل ده برابر است- جای آن را پر کند، و به این ترتیب شخص انفاق کننده هنگامی که با این روحیه و این عقیده به میدان می آید دست و دل بازتری خواهد داشت، او هرگز احساس کمبود و فکر فقر به مغز خود راه نمی دهد، بلکه خدا را شکر می گوید که او را موفق به چنین تجارت پرسودی کرده است.

همان تعبیری که قرآن مجید در آیه ۱۰ و ۱۱ سوره صاف فرموده است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ - تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ**: "ای کسانی که ایمان آورده اید آیا شما را به تجارت پرسودی که از عذاب دردناک رهاییتان می بخشد راهنمایی بنمایم؟- ایمان به خدا و پیامبرش بیاورید و در راه خدا با اموال و جانهایتان جهاد کنید این برای شما بهتر است اگر می دانستید."

در روایتی از پیغمبر گرامی اسلام می خوانیم که فرمود:

ینادی مناد کل ليله لدوا للموت! و ینادی مناد ابناو للخراب! و ینادی مناد اللهم هب للمنفق خلفا.

و ینادی مناد اللهم هب للممسك تلفا! و ینادی مناد ليت الناس لم يخلقوا.

و ینادی مناد ليتهم اذ خلقوا فكروا فيما له خلقوا!!

"در هر شب منادی آسمانی ندا می دهد بزائید برای مردن! و منادی دیگری ندا می دهد بنا کنید برای ویرانی!

و منادی ندا می دهد خداوند! برای آنها که انفاق می کنند عوضی قرار ده.

و منادی دیگری ندا می کند خداوند! برای آنها که امساک می کنند تلفی قرار ده! و منادی دیگری می گوید: ای کاش مردم آفریده نمی شدند! و منادی دیگری صدا می زند ای کاش اکنون که آفریده شدند، اندیشه می کردند که برای چه آفریده شده اند؟ (۱).

(منظور از این منادیه‌ها که ندا می دهند فرشتگانند که به فرمان خدا تدبیر امور این عالم می کنند).

در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم:

من ایقن بالخلف سخت نفسه بالنفقه!

"کسی که یقین به عوض و جانشین داشته باشد در انفاق کردن سخاوتمند خواهد بود" (۲).

همین معنی از امام باقر ع و امام صادق ع نیز نقل شده است.

اما مساله مهم اینست که انفاق از اموال حلال و مشروع باشد که خدا غیر آن را قبول نمی کند و برکت نمی دهد.

لذا در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم: شخصی خدمتش عرض کرد دو آیه در قرآن است که هر چه من به سراغ آن می روم آن را نمی یابم (و به محتوای آن نمی رسم).

امام فرمود کدام آیه است.

عرض کرد نخست این سخن خداوند بزرگ است که می گوید: اُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ: "مرا بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم" من خدا را می خوانم

ص: ۱۲۳

---

۱-۱) "مجمع البيان" ذیل آیات مورد بحث.

۲-۲) "نور الثقلین" جلد ۴ صفحه ۳۴۰.

اما دعایم مستجاب نمی شود! فرمود: آیا فکر می کنی خداوند عز و جل وعده خود را تخلف کرده؟.

عرض کرد نه.

فرمود پس علت آن چیست؟ عرض کرد نمی دانم.

فرمود ولی من به تو خبر می دهم:

من اطاع الله عز و جل فیما امره من دعائه من جهة الدعاء اجابه: "کسی که اطاعت خداوند متعال کند در آنچه امر به دعا کرده و جهت دعا را در آن رعایت کند اجابت خواهد کرد.

عرض کرد: جهت دعا چیست؟ فرمود نخست حمد خدا می کنی، و نعمت او را یاد آور می شوی، سپس شکر می کنی بعد درود بر پیامبر ص می فرستی، سپس گناهانت را به خاطر می آوری اقرار می کنی و از آنها به خدا پناه میبری، و توبه می نمایی، اینست جهت دعا! سپس فرمود: آیه دیگر کدام است؟ عرض کرد: این آیه است که می فرماید: **وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ** اما من در راه خدا انفاق می کنم ولی چیزی که جای آن را پر کند عائد من نمی شود! امام ع فرمود: فکر می کنی خداوند از وعده خود تخلف کرده؟! عرض کرد: نه.

فرمود: پس چرا چنین است؟ عرض کرد نمی دانم.

فرمود:

لو ان احدكم اکتسب المال من حله، و انفقه فی حله، لم ینفق درهما الا - اخلف علیه: "اگر کسی از شما مال حلالی به دست آورد و در راه حلال انفاق کند هیچ درهمی را انفاق نمی کند مگر اینکه خدا عوضش را به او

ص: ۱۲۴

## ۲- اموال خود را بیمه الهی کنید:

یکی از مفسران در اینجا تحلیل جالبی دارد می گوید:

عجب این است که تاجر هنگامی که بداند یکی از اموالش در معرض تلف است حاضر است آن را حتی به صورت نسبه بفروشد، هر چند طرف فقیر باشد، می گوید: این بهتر از این است که بگذارم و نابود شود.

و اگر تاجری در چنین شرایطی اقدام به فروش اموالش نکند تا نابود شود او را "خطا کار" می شمرند! و اگر در چنین شرایطی خریدار سرمایه داری پیدا شود و به او بفروشد او را "بی عقل" معرفی می کنند.

و اگر علاوه بر همه اینها خریدار با داشتن تمکن مالی همه گونه وثیقه بسپارد و سند قابل اطمینانی نیز بنویسد در عین حال به او بفروشد "دیوانه" اش می خوانند! ولی تعجب در این است که همه ما این کارها را انجام می دهیم و هیچکس آن را جنون نمی شمرد! زیرا تمام اموال ما قطعاً در معرض زوال است و خواه ناخواه از دست ما بیرون خواهد رفت، و انفاق کردن در راه خدا یک نوع وام دادن به او است، و ضامنی بسیار معتبر یعنی خداوند بزرگ فرموده: **وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ**: "هر چه را انفاق کنید عوضش را می دهد" و در عین حال املاک خود را نزد ما گروگان گذاشته، چرا که هر چه در دست انسان است عاریتی از ناحیه اوست (و محکمترین سندها از کتب آسمانی در این زمینه در اختیار ما نهاده).

اما با همه اینها بسیاری از ما اموال خود را انفاق نمی کنیم و می گذاریم

ص: ۱۲۵

از دستمان برود، نه اجرای داریم و نه شکری (۱).

\*\*\*

### ۳- وسعت مفهوم "انفاق"

برای اینکه بدانیم مفهوم "انفاق" تا چه حد در اسلام گسترده است کافی است حدیث زیر را مورد توجه قرار دهیم:

پیغمبر گرامی اسلام ص فرمود:

كل معروف صدقه، و ما انفق الرجل على نفسه و اهله كتب له صدقه، و ما وقى به الرجل عرضه فهو صدقه، و ما انفق الرجل من نفقه فعلى الله خلفها، الا ما كان من نفقه في بنیان او معصیه:

"هر کار نیکی به هر صورت باشد صدقه و انفاق در راه خدا محسوب می شود (و منحصر به انفاقهای مالی نیست).

و هر چه انسان برای حوائج زندگی خود و خانواده خود صرف می کند صدقه نوشته می شود.

و آنچه را که انسان آبروی خود را با آن حفظ می کند صدقه محسوب می گردد.

و آنچه را انسان در راه خدا انفاق می کند عوض آن را به او خواهد داد مگر چیزی که صرف بنا شود (همچون بنای خانه!) یا در راه معصیت صرف گردد" (۲).

استثناء خانه ممکن است از این نظر باشد که عین آن باقی است به علاوه مردم بیشترین توجهشان به آن است.

\*\*\*

ص: ۱۲۶

---

۱- ۱) تفسیر "فخر رازی" جلد ۲۵ صفحه ۲۶۳ (ذیل آیات مورد بحث).

۲- ۲) تفسیر "قرطبی" جلد ۶ صفحه ۵۳۸۹ (ذیل آیه مورد بحث).

اشاره

وَ إِذْ تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤَكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِنْكَارٌ مِمَّا قَالُوا فَذَرْهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ ۚ يَلْقَوْنَ فِيهَا كَبَابًا ۚ لَا يُعْرَبُونَ وَلَا حَسْرَةٌ لَّهُمْ فِي مَا كَفَرُوا وَلَا تَنصُرُهُمْ رَبُّهُمْ مِنْ حَتَّىٰ يَمُوتُوا ۚ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَمَّا جَاءَهُمْ أَنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۴۳) وَمِمَّا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ (۴۴) وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۴۵)

ترجمه:

۴۳- هنگامی که آیات روشنگر ما بر آنها خوانده شود می گویند او فقط مردی است که می خواهد شما را از آنچه پدرانتان پرستش می کردند باز دارد، و می گویند:

این جز دروغ بزرگی که (به خدا) بسته شده چیز دیگری نیست، و کافران هنگامی که حق به سراغشان آمد گفتند: این فقط یک سحر آشکار است! ۴۴- ما (قبلا) چیزی از کتب آسمانی را به آنها نداده ایم که آن را بخوانند (و به اتکای آن سخنان تو را تکذیب کنند) و قبل از تو هیچ پیامبری (نیز) برای آنها نفرستادیم.



۴۵- کسانی که پیش از آنها بودند (نیز آیات الهی را) تکذیب کردند در حالی که اینها به یک دهم (از قدرت و نیروی آنان) نمی رسند، (آری) آنها رسولان مرا تکذیب کردند و بین مجازات من (نسبت به آنها) چگونه بود؟!

### تفسیر:

با کدام منطق آیات ما را انکار می کنند؟

آیات گذشته از وضع مشرکان و افراد بی ایمان در قیامت سخن می گفت، آیات مورد بحث بار دیگر به وضع آنها در این دنیا پرداخته عکس العمل آنان را در برابر شنیدن قرآن بازگو می کند، تا روشن شود آن سرنوشت شوم در قیامت معلول این موضعگیری غلط در مقابل آیات الهی در دنیا است.

نخست می گوید: "هنگامی که آیات روشنگر ما بر آنها خوانده می شود می گویند این مرد فقط می خواهد شما را از آنچه نیاکانتان پرستش می کردند باز دارد" (وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانُوا يَعْبُدُونَ أَبَاؤُكُمْ).

این نخستین عکس العمل آنها در برابر این "آیات بینات" است که به منظور تحریک حس عصبیت در این قوم متعصب مطرح می کردند.

مخصوصاً تعبیر به "آبائکم" (پدران شما) به جای "آبائنا" (پدران ما) بیشتر برای همین منظور است که به آن قوم متعصب حالی کنند میراث نیاکان شما در خطر است، بپاخیزید و دست این مرد را از آن کوتاه کنید! تعبیر ما هَذَا إِلَّا رَجُلٌ... از دو نظر برای تحقیر پیامبر بوده است، یکی کلمه هَذَا (این) و دیگری رَجُل (مردی) به صورت نکره، در حالی که همه آنها پیامبر ص را به خوبی و با سوابق روشن می شناختند.

این نکته نیز قابل توجه است که قرآن، "آیات" را توصیف به "بینات" می کند، یعنی دلایل حقایقش همراه خود آن است، و آنجا که عیان است نیاز

به بیان ندارد.

سپس دومین گفتاری را که برای ابطال دعوت پیامبر ص مطرح می ساختند بیان می کند می فرماید: "آنها می گویند این (قرآن) جز دروغ بزرگی که به خدا بسته شده چیز دیگری نیست!" (وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُّفْتَرَىٰ).

"افک" (بر وزن فکر) چنان که قبلا هم گفته ایم به معنی هر چیزی است که از صورت اصلی دگرگون شود، لذا بادهای مخالف را "مؤتفکات" می گویند، سپس به دروغ و تهمت و هر سخن خلافی "افک" گفته شده ولی به گفته بعضی "افک" به دروغهای بزرگ گفته می شود.

با اینکه تعبیر به "افک" برای متهم ساختن پیامبر ص به دروغ کافی بود ولی آنها با کلمه "مفتري" آن را تاکید می کردند، بی آنکه هیچ دلیلی بر این ادعای خویش داشته باشند.

و بالاخره سومین اتهامی را که به پیامبر ص بستند تهمت "سحر" بود، چنان که در پایان آیه مورد بحث می خوانیم "کسانی که کافر شدند هنگامی که حق به سراغشان آمد گفتند: این چیزی جز سحر آشکار نیست!" (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ).

عجب اینکه این گروه گمراه هر سه تهمت خود را با صریحترین تاکید که همان حصر است بیان می کردند، یک جا می گفتند این فقط سحر است جای دیگر می گفتند: این فقط دروغ است، و بالاخره در جای سوم می گفتند: او فقط می خواهد شما را از معبودهای نیاکان باز دارد.

البته این سه نسبت ناروا با هم تضادی ندارد- هر چند آنها از کلام ضد و نقیض ابا نداشتند- بنا بر این دلیلی ندارد که طبق گفته بعضی از مفسران ما هر یک از این تهمتها را به گروهی از کافران نسبت دهیم.

این نکته نیز قابل توجه است که در مرتبه اول و دوم قرآن جمله:

قالوا را به کار برده، اما در مرحله سوم بجای آن قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا آورده است اشاره به اینکه همه این بدبختیها ناشی از کفر و انکار حق و دشمنی با حقیقت است، و گرنه چگونه ممکن است انسان بدون هیچ دلیل اینهمه تهمت را پشت سر هم به مردی که دلائل حقانیت از سخنش، عملش و سابقه اش روشن است نثار کند؟! گویا آنها با این تهمت‌های سه گانه برنامه حساب شده ای را در مبارزه با پیامبر ص تعقیب می کردند از یک سو می دیدند که آئین نوینی است و جاذبه دارد.

از سوی دیگر تهدیدهای پیامبر ص به عذاب الهی در دنیا و آخرت خواه ناخواه گروهی را متوحش می ساخت.

از سوی سوم معجزات پیامبر ص خواه ناخواه در نفوس توده مردم اثر داشت.

آنها برای خنثی کردن هر یک از این موضوعات سه گانه تدبیری اندیشیده بودند در برابر این آئین نوین مساله حفظ میراث گذشتگان را پیش می کشیدند، در حالی که گذشتگان آنها به گفته قرآن مصداق لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ (چیزی نمی فهمیدند و هدایتی نداشتند) بودند (بقره-۱۷۰).

گناهی ندارد که مردم را از چنین رسومات خرافی که میراث جاهلان ابله است باز دارد.

و در برابر تهدیدهای پیامبر ص به عذاب الهی مساله دروغگویی را مطرح ساخته بودند تا توده های مردم را آرام سازند.

و در برابر معجزات، تهمت "سحر" را مطرح می کردند، تا آن را به این وسیله توجیه کرده، مردم را از گرایش به آن باز دارند.

ولی چنان که می دانیم و تاریخ اسلام گواه آن است هیچیک از این وسوسه های شیطانی مؤثر نیفتاد، و سرانجام مردم فوج فوج وارد این آئین پاک شدند.

\*\*\*

قرآن در آیه بعد بر تمام ادعاهای آنها خط بطلان می کشد، هر چند ناگفته بطلانش روشن است، تمام ادعاهای واهی آنها را با یک "جمله پاسخ می دهد، می گوید" ما قبلاً چیزی از کتابهای آسمانی را به آنها نداده ایم که آن را بخوانند و بر اساس آن به انکار دعوت تو پردازند، و قبل از تو هیچ پیامبری برای آنها نیز نفرستادیم" (وَ مَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَ مَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ).

اشاره به اینکه این ادعاها از کسی قابل طرح است که قبلاً پیامبری به سراغ او آمده و کتاب آسمانی برای او آورده و محتوای دعوت تازه را با آن مخالف می بیند و به تکذیب برمی خیزد، گاه می گوید آئین نیاکانتان از دست نرود، و گاه می گوید این دعوت جدید دروغ است، و گاه آورنده اش را ساحر می خواند.

اما کسی که تنها به اتکاء فکر خود-بدون هیچگونه وحی آسمانی- و با نداشتن بهره ای از علم، خرافاتی به هم بافته حق ندارد چنین قضاوت کند.

از این آیه ضمناً این نکته استفاده می شود که انسان تنها به نیروی عقل خویش نمی تواند راه پر نشیب و فراز زندگی را طی کند، بلکه باید از نیروی وحی مدد گیرد و با کمک خضر رسالت گام بردارد و گر نه ظلمات است که باید از خطر گمراهی بترسد. \*\*\*در آخرین آیه مورد بحث این گروه سرکش را با بیانی مؤثر و گویا مورد تهدید قرار داده، چنین می گوید: "کسانی که قبل از اینها بودند نیز آیات الهی را تکذیب کردند" (وَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

"در حالی که اینها از نظر قوت و قدرت حتی به یک دهم آنچه به اقوام پیشین دادیم نمی رسند" (وَ مَا بَلَغُوا مِغْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ).

اما ببینید سرنوشت آنها به کجا رسید؟ آری "آنها رسولان مرا تکذیب

کردند، بنگرید مجازات من نسبت به آنها چگونه بود؟! (فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ).

شهرهای ویران شده آنها در زیر ضربات کوبنده مجازات الهی در نزدیکی شما و در مسیرتان به سوی شام قرار دارد، آنها را آئینه عبرت بگیرید، و پندهای لازم را از زبان این ویرانه ها بشنوید، و سرنوشت خود را بر آن قیاس کنید که نه سنت الهی تغییر پذیر است و نه شما از آنها برترید! "معشار" از ماده "عشر" و به همان معنی است (یک دهم).

بعضی آن را به معنی "عشر عشر" یعنی یک صدم گرفته اند، ولی بیشتر کتب لغت و تفاسیر همان معنی اول را ذکر کرده اند، ولی به هر حال اینگونه اعداد جنبه تعدادی ندارد، و برای تقلیل است در مقابل عدد هفت و هفتاد و هزار و مانند آن که برای تکثیر می باشد.

بنا بر این مفهوم آیه اینست که ما گردنکشان نیرومندی را در هم کوبیدیم که اینها جزء کوچکی از قدرت آنان را ندارند! نظیر همین معنی در آیات متعدد دیگر قرآن وارد شده، از جمله در آیه ۶ سوره انعام می خوانیم: أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ يُمْكِنُوا لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَوْمًا آخَرِينَ "آیا مشاهده نکردند چقدر از اقوام پیشین را هلاک کردیم اقوامی که از شما نیرومندتر بودند، امکاناتی به آنها داده بودیم که به شما ندادیم، بارانهای مفید پی در پی برای آنها فرستادیم، و نهرها از زیر درختان باغهای آنها جاری ساختیم، اما به هنگامی که طغیان کردند آنان را به خاطر گناهانشان نابود کردیم و گروه دیگری بعد از آنان به وجود آوردیم".

نظیر همین معنی در آیات ۲۱ سوره مؤمن، و آیه ۹ سوره روم، نیز وارد شده است.

واژه "نکیر" از ماده "انکار" و به معنی همانست و منظور از انکار خداوند همان مجازات و عذاب او است (۱).

\*\*\*

ص: ۱۳۳

---

۱-۱) بعضی از مفسران احتمال دیگری در تفسیر این آیه داده اند، و آن اینکه منظور از جمله **وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ** این است که حتی یک دهم از آیاتی که برای اتمام حجت در اختیار مشرکان قریش قرار دادیم در اختیار اقوام پیشین نبود، هنگامی که گذشتگان را با این شدت عذاب کردیم حال مشرکان قریش که مطابق ده برابر آنها اتمام حجت شده اند روشن است، ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد (بنا بر تفسیر اول از چهار ضمیری که در آیه وجود دارد ضمیر اول و دوم به کفار قریش بر می گردد، و ضمیر سوم و چهارم به مشرکان پیشین، اما بنا بر تفسیر دوم ضمیر اول به مشرکان قریش و دوم به کفار پیشین و سوم به مشرکان قریش و چهارم به کفار پیشین باز می گردد-دقت کنید).

اشاره

قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفَرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (۴۶)

ترجمه:

۴۶- بگو: تنها شما را به یک چیز اندرز می دهم و آن اینکه دو نفر دو نفر، یا یک نفر یک نفر برای خدا قیام کنید، سپس فکر خود را به کار گیرید، این دوست و همنشین شما (محمد) هیچگونه جنون ندارد، او فقط بیم دهنده شما در برابر عذاب شدید (الهی) است.

تفسیر:

انقلاب فکری ریشه هر انقلاب اصیل

در این بخش از آیات و آیات آینده که بحثهای اواخر این سوره را تشکیل می دهد بار دیگر به پیامبر اسلام ص دستور می دهد که آنها را با دلائل مختلف به سوی حق دعوت کند، و از گمراهی باز دارد، و همچون بحثهای گذشته پنج بار پیامبر را مخاطب ساخته می گوید: "به آنها بگو... (قل...).

در نخستین آیه به خمیر مایه همه تحولات و دگرگونیهای اجتماعی و اخلاقی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی اشاره کرده، و در جمله هایی بسیار کوتاه و پر محتوا می گوید: "به آنها بگو من تنها شما را به یک چیز اندرز می دهم، و آن اینکه برای خدا قیام کنید. دو نفر، دو نفر، یا یک نفر، یک نفر، سپس اندیشه کنید" (قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفَرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا).

"این دوست و همنشین شما (محمد) هیچگونه انحراف فکری و جنون ندارد"

( مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ ) .

بلکه "او فقط بیم دهنده شما است در برابر عذاب شدید الهی" ( إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ) .

کلمات و تعبیرات این آیه هر کدام اشاره به مطلب مهمی است که ده نکته آن را ذیلا می آوریم:

۱- جمله "اعظکم" (شما را اندرز می دهم) در حقیقت بیانگر این واقعیت است که من خیر و صلاح شما را در این سخن در نظر می گیرم نه هیچ مساله دیگر.

۲- تعبیر به "واحد" (تنها یک چیز) مخصوصا با تاکید به وسیله "انما" اشاره گویایی است به این واقعیت که ریشه تمام اصلاحات فردی و جمعی به کار انداختن اندیشه هاست، ما دام که فکر ملتی در خواب است مورد هجوم دزدان و سارقان دین و ایمان و آزادی و استقلال قرار می گیرند، اما هنگامی که افکار بیدار شد راه بر آنها بسته می شود.

۳- تعبیر به "قیام" در اینجا به معنی ایستادن روی دو پا نیست بلکه به معنی آمادگی برای انجام کار است، چرا که انسان به هنگامی که روی پای خود می ایستد آماده برای انجام برنامه های مختلف زندگی می شود، بنا بر این اندیشه کردن نیاز به آمادگی قبلی دارد، که انگیزه و حرکتی در انسان به وجود آید که با اراده و تصمیم به تفکر پردازد.

۴- تعبیر "لله" بیانگر این معنی است که قیام و آمادگی باید انگیزه الهی داشته باشد، و تفکری که از چنین انگیزه ای سرچشمه می گیرد ارزنده است، اصولا اخلاص در کارها و حتی در اندیشیدن خمیرمایه نجات و سعادت و برکت است.

جالب اینکه ایمان به "الله" در اینجا مسلم گرفته شده بنا بر این تفکر



به خاطر مسائل دیگر است اشاره به اینکه توحید یک امر فطری است که حتی بدون اندیشه نیز روشن است.

۵- تعبیر به "مثنی و فرادی" (دو دو، یا یک یک) اشاره به این است که اندیشه و تفکر باید دور از غوغا و جنجال باشد، مردم به صورت تکنفری، یا حد اکثر دو نفر دو نفر قیام کنند، و فکر و اندیشه خود را به کار گیرند، چرا که تفکر در میان جنجال و غوغا عمیق نخواهد بود، به خصوص اینکه عوامل خود خواهی و تعصب در راه دفاع از اعتقاد خود در حضور جمع بیشتر پیدا می شود.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که این دو تعبیر به منظور این است که افکار "فردی" و "جمعی" یعنی آمیخته با مشورت را فرا گیرد، انسان باید هم به تنهایی بیندیشد، و هم از افکار دیگران بهره گیرد که استبداد در فکر و رأی مایه تباهی است، و همفکری و تلاش برای حل مشکلات علمی به کمک یکدیگر - در آنجا که به جنجال و غوغا نکشد مطمئناً اثر بهتری دارد و شاید به همین دلیل "مثنی" بر "فرادی" مقدم داشته است.

۶- جالب اینکه قرآن در اینجا می گوید تفکروا (بیندیشید) اما در چه چیز؟ از این نظر مطلق است و به اصطلاح "حذف متعلق دلیل بر عموم" است یعنی در همه چیز، در زندگی معنوی، در زندگی مادی، در مسائل مهم، در مسائل کوچک، و خلاصه در هر کار باید نخست اندیشه کرد، ولی از همه مهمتر، اندیشه برای پیدا کردن پاسخ این چهار سؤال است:

از کجا آمده ام؟ آمدنم بهر چه بوده؟ به کجا می روم؟ و اکنون در کجا هستیم؟ ولی بعضی از مفسران معتقدند که متعلق "تفکر" در این جا جمله بعد از آن است (مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ) یعنی اگر کمی تفکر کنید به خوبی در می یابید

که پیامبر ص از اتهام واهی شما در مورد جنون پاک و منزه است.

معنی اول روشنتر به نظر می رسد.

اما مسلماً از اموری که باید در آن اندیشید همین مساله نبوت و صفات برجسته ای است که در شخص پیامبر اسلام و عقل و درایت او بود بی آنکه منحصر به آن باشد.

۷- تعبیر "صاحبکم" (همنشین و دوست شما) در مورد شخص پیغمبر ص اشاره به این است که او برای شما چهره ناشناخته ای نیست، او سالیان دراز در میان شما بوده، او را به امانت و درایت و صدق و راستی شناخته اید، تا کنون نقطه ضعفی در پرونده زندگی او مشاهده نکرده اید، بنا بر این انصاف دهید اتهاماتی که به او می بندید همه بی اساس است.

۸- "جنه" به معنی جنون در اصل از ماده "جن" (بر وزن ظن) به معنی ستر و پوشش است، و از آنجا که مجنون چنان است که گویی عقلش پوشیده شده این تعبیر در باره او به کار می رود، و به هر حال نکته قابل ملاحظه اینجاست که گویا می خواهد این حقیقت را بیان کند که دعوت کننده به اندیشه و بیداری فکر چگونه ممکن است خود مجنون باشد، و همین که منادی تفکر است خود دلیل بر نهایت عقل و درایت اوست.

۹- جمله "إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ" رسالت پیامبر ص را در مساله "انذار" خلاصه می کند یعنی بیم دادن از مسئولیتها، از دادگاه و کیفر الهی، درست است که پیامبر رسالت بشارت هم دارد، ولی آنچه بیشتر انسان را وادار به حرکت می کند مساله انذار است، و لذا در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز به عنوان تنها وظیفه پیامبر ص ذکر شده، مانند آیه ۹ سوره احقاف وَ مَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ "من جز انذار کننده آشکار نیستم" نظیر این معنی در سوره ص آیه ۶۵ و آیات دیگر نیز آمده است.

ص: ۱۳۷

۱۰- تعبیر "بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ" اشاره به این است که قیامت چنان نزدیک است که گویی پیش روی شما است، و به راستی در برابر عمر دنیا نیز چنین است، این تعبیر در روایات اسلامی نیز آمده است که پیامبر اکرم ص فرمود:

بعثت انا و الساعه كهاتين (و ضم ص) الوسطى و السبابه "بعثت من و قیام قیامت مانند این دو است - سپس انگشت اشاره و انگشت وسط خود را به هم چسبانید و نشان داد" (۱).

\*\*\*

## نکته ها:

## اشاره

### ۱- زیر بنای همه تحولاتها

مکتبهای مادی و کمونیستی که همیشه از ناحیه مذاهب راستین احساس خطر می کنند همیشه اصرار دارند که دعوت ادیان را دعوت به تخدیر افکار توده ها معرفی کنند، تعبیر رسوای آنها که "دین افیون توده هاست" معروف است.

همچنین استعمارگران شرق و غرب به خاطر هراسی که از قیام توده های مؤمن در سایه افکار مذهبی و استقبال از شهادت در راه خدا داشته اند سعی می کردند که به روان شناسان و جامعه شناسان خود این مطلب را تلقین کنند، تا در کتابهای به اصطلاح علمیشان منعکس سازند که مذهب زائیده جهل و نادانی بشر نسبت به عوامل طبیعت است! البته این بحثی است دامنه دار و در جای خود جوابهای قاطع و دندان شکن به آنها داده شده که اینجا جای شرح همه آنها نیست، ولی آیاتی از قبیل آیات مورد بحث که دعوت به تفکر و اندیشه می کند، بلکه عصاره دین و خمیرمایه تکامل و پیشرفت انسان را همین اندیشه و تفکر می داند مشت این دروغپردازان را باز می کند.

ص: ۱۳۸

---

۱- ۱) تفسیر "روح المعانی" ذیل آیه مورد بحث جلد ۲۲ صفحه ۱۴۳.

چگونه ممکن است آئینی همچون اسلام وسیله تخدیر یا مولود جهل باشد در حالی که آورنده اش به اعلا صوت خود همه انسانها را مخاطب ساخته و می گوید قیام و نهضت کنید برای زنده کردن اندیشه های خفته، آنهم در محیطی آرام و خالی از غوغا.

در محیطی دور از هوا و هوس و امواج تبلیغاتی مسموم.

دور از تعصبا، و دور از لجاجتها.

برای خدا قیام کنید و اندیشه کنید.

که تنها اندرز من به شما همین است و بس! آیا چنین آئینی را که نه تنها در اینجا بلکه در موارد بسیار زیادی همین دعوت را تکرار کرده متهم به تخدیر افکار ساختن مضحک نیست؟! به خصوص اینکه می گوید نه فقط در حال تنهایی و انفرادی اندیشه کنید، بلکه به صورت دو نفری و با معاضدت یکدیگر بتفکر پردازید، محتوای دعوت انبیاء را بشنوید، دلائل آنها را مورد مطالعه قرار دهید، اگر با عقل شما هماهنگ بود پذیرا شوید.

حوادثی که در عصر و زمان ما به خاطر قیام مسلمانان انقلابی در کشورهای مختلف در برابر قدرتهای جهنمی شرق و غرب روی داد، و دنیا را در نظر مستکبران تیره و تار کرد و پایه های قدرتش را لرزان ساخت نشان داد که آنها این نکته را درست فهمیده بودند که عقائد اصیل مذهبی دشمن سرسخت آنها و خطر عظیمی است برای آنها، و نیز نشان داد که هدف این اتهاماتی که به مذهب بسته اند چیست؟ راستی عجیب است در تحلیلهای به اصطلاح فلسفی جامعه شناسان غربی این مساله را مسلم می گیرند که جهانی ما وراء طبیعت نیست و دین یک پدیده ساختگی بشر است، سپس بر سر این مساله دعوا می کنند که عامل آن چیست؟ مسائل

اقتصادی است؟ ترس انسانهاست؟ عدم آگاهی بشر است؟ عقده های روحی است و...؟ اما حاضر نیستند حتی یک لحظه خود را از این پیشداوری غلط تهی کرده و احتمال دهند ما ورای عالم طبیعت عالم دیگری است و در دلائل روشن توحید و نشانه های آشکار نبوت پیامبرانی همچون محمد ص بیندیشند.

اینها بی شباهت به مشرکان عصر جاهلیت نیستند با این تفاوت که آنها متعصب و لجوج بودند و درس نخوانده، اینها نیز متعصب و لجوجند اما درس خوانده! و به همین دلیل خطرناکتر و اغوا کننده ترند! جالب اینکه آخرین قسمت بسیاری از آیات قرآن دعوت به تفکر یا تعقل یا تذکر است:

گاه می گوید: **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ** (نحل-۱۱ و ۶۹).

و گاه می گوید: **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ** (رعد-۳ و زمر-۴۲ و جاثیه-۱۳).

و گاه می گوید: **لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ** (حشر-۲۱ و اعراف-۱۷۶).

و گاه همین جمله را به صورت رویارو مطرح ساخته می فرماید: **كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ**: "اینگونه خداوند آیاتش را برای شما بیان می کند شاید اندیشه کنید" (بقره ۲۱۹ و ۲۶۶).

و از این قبیل در قرآن فراوان است، مانند دعوت به "فقه" (فهم) در آیات زیادی از قرآن، دعوت به "عقل و تعقل" و مدح آنها که عقل خویش را به کار می گیرند، و مذمت شدید از آنها که فکر خود را به کار نمی اندازند که در ۴۶ آیه از قرآن مجید وارد شده! توصیف زیادی که از علما و دانشمندان و مقام علم و دانش نموده که اگر بخواهیم همه آیات آن را گردآوری و تفسیر کنیم خود کتاب مستقلی می شود.

در این مورد همین بس که قرآن یکی از صفات دوزخیان را نداشتن تفکر و تعقل ذکر کرده است: وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ "دوزخیان می گویند: اگر ما گوش شنوا و عقل بیداری داشتیم در میان دوزخیان نبودیم!" (که جای عاقلان در دوزخ نیست) (ملک-۱۰).

و در جای دیگر می گوید: اصولاً افرادی که گوش دارند و نمی شنوند، چشم دارند و نمی بینند و عقل دارند و اندیشه نمی کنند، برای جهنم نامزد شده اند! وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ :

"به طور مسلم گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ قرار دادیم، نشانه آنها اینست که عقل دارند و با آن اندیشه نمی کنند، چشم دارند و با آن نمی بینند، و گوش دارند و با آن نمی شنوند، آنها همچون چهارپایانند، بلکه گمراه تر! آنها همان غافلاند" (اعراف-۱۷۹).

\*\*\*

## ۲- گوشه ای از روایات اسلامی در زمینه فکر و اندیشه

### اشاره

در روایات اسلامی-به پیروی از قرآن-مساله فکر و اندیشه در درجه اول اهمیت قرار گرفته، و تعبیرات بسیار گویا و جالبی در آن دیده می شود که نمونه هایی از آن را در اینجا می آوریم:

### الف- تفکر بزرگترین عبادت است

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا ع می خوانیم

ليس العباده كثره الصلاه و الصوم انما العباده التفكر في امر الله عز و جل: "عبادت به زیادی نماز و روزه نیست، عبادت واقعی تفکر در کار خداوند متعال و اسرار جهان آفرینش

ص: ۱۴۱

است (۱).

در روایت دیگری می خوانیم

کان اکثر عبادہ ابی ذر التفکر "بیشترین عبادت ابو ذر تفکر و اندیشه بود" (۲).

### ب- یک ساعت تفکر از یک شب عبادت بهتر است.

در روایتی از امام صادق ع می خوانیم شخصی سؤال کرد اینکه مردم از (پیامبر ص نقل می کنند:

تفکر ساعه خیر من قیام ليله: "یک ساعت اندیشه کردن بهتر از یک شب عبادت نمودن است" منظور از آن چیست؟ و چگونه باید تفکر کند؟ امام ع در پاسخ فرمود:

یمر بالخربه او بالدار فیقول این ساکنوک این بانوک مالک لا تکلمین: "هنگامی که از کنار ویرانه، یا خانه ای (که از ساکنان خالی شده) می گذرد بگوید: ساکنان تو کجا رفتند؟ بنیان گذاران چه شدند؟ چرا سخن نمی گویی"؟ (۳).

### ج- تفکر سرچشمه عمل است

امیر مؤمنان علی ع می فرماید:

ان التفکر یدعوا الی البر و العمل به:

"تفکر دعوت به نیکی و عمل به آن می کند" (۴).

\*\*\*

ص: ۱۴۲

۱-۱) "اصول کافی جلد ۲ کتاب "الکفر و الایمان" باب التفکر (صفحه ۴۵).

۲-۲) "سفینه البحار" جلد دوم صفحه ۳۸۳ ماده "فکر".

۳-۳) همان مدرک. (۴ و ۳).

اشاره

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۴۷) قُلْ إِنْ رَبِّي يَمْسُدُ بِالْحَقِّ عِلْمَ الْغُيُوبِ (۴۸) قُلْ لِمَاءِ الْحَقِّ وَمَا يُعِيدُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ (۴۹) قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فِيمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ (۵۰)

ترجمه:

۴۷- بگو هر اجر و پاداشی از شما خواسته ام برای خود شماست، اجر من تنها بر خداوند است و او گواه بر هر چیزی است.

۴۸- بگو: پروردگار من حق را (بر دل پیامبران خود) می افکند که او علام الغیوب (و از تمام اسرار نهان آگاه) است.

۴۹- بگو: حق آمد و باطل (کاری از آن ساخته نیست) نمی تواند آغازگر چیزی باشد و نه تجدید کننده آن.

۵۰- بگو: اگر من گمراه شوم از ناحیه خود گمراه می شوم، و اگر هدایت یابم به وسیله آنچه پروردگارم به من وحی می کند هدایت می یابم، او شنوا و نزدیک است.

تفسیر:

از باطل کاری ساخته نیست!

گفتیم خداوند در این سلسله آیات پنج بار به پیامبرش دستور می دهد که



از طرق مختلف با این گمراهان بی ایمان سخن بگوید و راه عذر را از هر سو بر آنها ببندد.

در آیه گذشته سخن از دعوت به تفکر، و نفی هر گونه عدم تعادل روحی از پیامبر ص بود.

در نخستین آیه مورد بحث سخن از عدم مطالبه اجر و مزد در برابر رسالت است.

می گوید: "بگو هر اجر و پاداش از شما خواستم برای شماست" (قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ).

"اجر و پاداش من تنها بر خداست" (إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ).

اشاره به اینکه انسان عاقل هر کاری را می کند باید انگیزه ای داشته باشد، وقتی کمال عقل من بر شما ثابت شد، و می بینید انگیزه مادی ندارم، باید بدانید محرک الهی و معنوی مرا به این کار واداشته است.

به تعبیر دیگر: من شما را دعوت به تفکر کردم، اکنون ببینید، و از وجدان خود سؤال کنید، چه چیز سبب شده که من شما را از عذاب شدید الهی انذار کنم؟ چه سودی از این کار عائد من می شود؟ و چه فایده مادی برای من دارد؟ اضافه بر این اگر بهانه شما در این اعراض و رویگردانی از حق این است که باید بهای گزافی برای آن بپردازید، من اصولاً از شما اجر و پاداشی نخواسته ام.

چنان که همین معنی با صراحت در آیه ۴۶ سوره قلم آمده: أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ "آیا تو از آنها پاداشی بر ادای رسالت خواسته ای که بر دوش آنها سنگینی می کند؟" در اینکه جمله "فَهُوَ لَكُمْ" چه مفهومی دارد؟ دو تفسیر وجود دارد:

نخست اینکه کنایه باشد از عدم مطالبه هر گونه اجرت بطور مطلق مثل

اینکه ما می گوئیم: "هر چه از تو خواسته ام مال خودت" کنایه از اینکه چیزی از تو نخواستہ ام، شاهد این سخن جمله بعد از آن است که می گوید: **إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ** "پاداش من تنها بر خداست".

دوم اینکه اگر می بینید من در بعضی از سخنانم که از سوی پروردگار آورده ام به شما گفته ام: **لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى**: "من از شما پاداشی نمی طلبم جز دوستی خویشاوندانم" (شوری-۲۳).

این نیز سودش به خود شما بازگشت می کند چرا که مودت ذی القربی بازگشت به مساله "امامت و ولایت" و "تداوم خط نبوت" است که آن نیز برای ادامه هدایت شما ضروری است.

شاهد این سخن شان نزولی است که بعضی در اینجا نقل کرده اند که وقتی آیه **قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى** نازل شد، پیامبر ص به مشرکان مکه فرمود: خویشاوندان مرا ناراحت نکنید، آنها نیز این پیشنهاد را پذیرفتند، اما هنگامی که پیامبر ص از بتهای آنها بدگویی کرد گفتند محمد ص منصفانه با ما رفتار نمی کند، از یک سو از ما می خواهد خویشاوندانش را آزار ندهیم، ولی از سوی دیگر با بدگویی از خدایان ما، ما را آزار می دهد در اینجا آیه: **قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ** (آیه مورد بحث) نازل شد و به آنها گفت: آنچه من در این باره از شما خواستم به نفع خود شما بود، حال می خواهید آنها را آزار بکنید یا نکنید (۱).

و در پایان آیه می فرماید: "و او بر هر چیزی شاهد و گواه است" (**وَهُوَ عَلِيٌّ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ**).

اگر من پاداشم را از او می خواهم به خاطر آن است که او از همه اعمال و نیات من آگاه است.

ص: ۱۴۵

بعلاوه، او گواه حقانیت من است، چرا که اینهمه معجزات و آیات بینات را او در اختیار من گذارده.

و به راستی برترین گواه اوست، چرا که کسی که حقایق را از همه بهتر می داند، و از همه بهتر می تواند ادا کند، و هیچ چیزی جز حق از او صادر نمی شود او بهترین گواهان است و او خداست. \*\*\*با توجه به آنچه پیرامون حقانیت دعوت پیامبر ص گفته شد، در آیه بعد می گوید: قرآن واقعیتی است انکار ناپذیر که از ناحیه خدا بر قلب پیامبر القا شده است "بگو پروردگار من حق را می افکند که او علام الغیوب است و از تمام اسرار نهان آگاه است" (قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَٰمُ الْغُيُوبِ).

با توجه به اینکه "یقذف" از ماده قذف (بر وزن حذف) به معنی افکندن به نقطه دور دست، یا پرتاب کردن از راه دور می باشد، برای این آیه تفسیرهای متعددی گفته اند که با هم قابل جمع است:

نخست اینکه: منظور افکندن "حق" یعنی کتب آسمانی و وحی الهی بر قلوب انبیاء و فرستادگان پروردگار است، چرا که او به حکم "علام الغیوب بودن" قلبهای آماده را می شناسد و بر می گزیند، و وحی را در آن می افکند تا در اعماقش نفوذ کند.

و به این ترتیب بی شباهت به حدیث معروف "العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء" "علم نوری است که خداوند به دلهای کسانی که بخواهد و شایسته ببیند می افکند" نیست.

تعبیر به علام الغیوب این معنی را تایید می کند.

بعضی دیگر گفته اند منظور افکندن حق بر باطل و کوبیدن باطل به وسیله حق است، یعنی حق آن چنان نیرویی دارد که تمام موانع را از سر راه خود

بر می‌دارد و هیچکس را قدرت مقابله با آن نیست، و به این ترتیب تهدیدی است برای مخالفان که به مقابله با قرآن بر نخیزند، و بدانند حقانیت قرآن آنها را در هم می‌کوبد.

و در این صورت شبیه مطلبی است که در آیه ۱۸ سوره انبیاء آمده **بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ**: "ما حق را بر سر باطل می‌کوبیم تا آن را نابود و هلاک سازد، و باطل محو و نابود می‌شود.

این احتمال نیز داده شده است که منظور از تعبیر به "قذف" در اینجا نفوذ حقانیت قرآن در نقاط دور و نزدیک جهان است و اشاره به اینکه سرانجام، این وحی آسمانی جهانگیر خواهد شد و همه جا را با نور خود روشن می‌سازد. \*\*\*سپس برای تاکید بیشتر می‌افزاید: "بگو حق آمد و از باطل در برابر آن کاری ساخته نیست نه کار تازه ای می‌تواند انجام دهد و نه برنامه گذشته را تجدید کند" (**قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُنْدِيءُ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ**) (۱).

و به این ترتیب در برابر حق هیچگونه نقشی نخواهد داشت، نه یک نقش جدید و آغازگر و نه یک نقش تکراری چرا که نقشه هایش نقش بر آب است و درست به همین دلیل نمی‌تواند نور حق را بپوشاند و اثر آن را از خاطره‌ها بزدايد.

گرچه بعضی از مفسران خواسته‌اند "حق" و "باطل" را در این آیه در مصداقهای محدودی محصور کنند، ولی پیداست که مفهوم آن دو وسیع و گسترده است، قرآن، وحی الهی، و تعلیمات اسلام، همه در مفهوم "حق"

ص: ۱۴۷

---

۱-۱) "بید" از ماده "ابداء" به معنی ایجاد کردن ابتدایی است، و "یعید" از ماده "اعاده" به معنی تکرار است، باطل فاعل آن است، و مفعول آن محذوف می‌باشد، و تقدیر چنین است: ما یبده الباطل شیئا و ما یعید شیئا.

جمع است، و "شرک" و کفر، ضلالت، ظلم و گناه، وسوسه های شیطانی، و ابداعات طاغوتی همه در معنی "باطل" درج است.

و در حقیقت این آیه شبیه آیه ۸۱ سوره اسراء است که می فرماید: **وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا**: "بگو حق آمد و باطل از میان رفت، چرا که باطل از بین رفتنی است".

در روایتی از ابن مسعود چنین آمده که پیامبر ص وارد مکه شد در حالی که در اطراف خانه خدا ۳۶۰ بت بود، با چوبی که به دست داشت یک یک از بتها را فرو می انداخت و می فرمود

**جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا** جاء الحق و ما يبدئ الباطل و ما يعيد

(۱)

\*\*\*سؤال:

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه: آیه فوق می گوید: با ظهور حق "باطل" رنگ باخته شده و به کلی ابتکار را از دست داده، با اینکه ما می بینیم هنوز باطل جولان دارد، و بسیاری از مناطق را زیر سیطره خود قرار داده است؟ در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که اولاً با ظهور حق و آشکار شدن آن، باطل یعنی شرک و کفر و نفاق و آنچه از آن سرچشمه می گیرد، بی رنگ می گردد، و اگر به حیات خود ادامه دهد از طریق زور و ظلم و فشار خواهد بود، و گرنه نقاب از صورتش برداشته شده، و چهره کریه آن بر جویندگان حق آشکار گشته، و منظور از آمدن حق و محو شدن باطل همین است.

ثانیاً: برای تحقق حکومت حق و زوال حکومت باطل در پهنه جهان علاوه بر امکاناتی که از سوی خداوند در اختیار بندگان قرار داده شده، وجود

ص: ۱۴۸

شرائطی نیز از ناحیه آنان ضروری است که مهمترین آنها ترتیب مقدمات برای استفاده از این امکانات است.

و به تعبیر دیگر: پیروزی حق بر باطل نه تنها در جنبه های مکتبی و منطقی و هدفی، بلکه در جنبه های اجرایی بر دو اساس قرار دارد "فاعلیت فاعل" و "قابلیت قابل" و اگر بر اثر عدم تحقق قابلیتها در مرحله اجرا به پیروزی نرسد دلیل بر عدم پیروزی آن نیست.

چنان که قرآن فی المثل می گوید: اذْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ: "مرا بخوانید تا دعای شما را اجابت کنم" (مؤمن - ۶۰) اما می دانیم اجابت دعا بی قید و شرط نیست چنانچه شرائط حاصل شود اجابتش قطعی است، و در غیر این صورت نباید انتظار اجابت داشت، شرح این معنی در ذیل آیه ۱۸۶ سوره بقره (جلد اول صفحه ۶۳۹) آمده است.

این درست به آن می ماند که طیب حاذقی را بر بالین بیماری حاضر کنیم، می گوئیم اسباب نجات تو فراهم شد، و هر گاه دارو را برای او آماده کردیم می گوئیم مشکل تو دیگر حل شده است، در حالی که همه اینها مقتضی است نه علت تامه، بیمار باید از دارو استفاده کند شرائط طیب را به کار بندد، و پرهیزهای لازم را فراموش نکند، تا شفا عینیت خارجی پیدا کند (دقت کنید). \*\*\*سپس برای اینکه روشن سازد که آنچه می گوید از سوی خداست، و هر هدایتی از ناحیه اوست، و در وحی الهی هر گز خطایی رخ نمی دهد، می افزاید:

بگو: اگر من گمراه شوم از ناحیه خویشتن گمراه می شوم، و اگر هدایت یابم به وسیله آنچه پروردگرم به من وحی می کند هدایت می یابم (قُلْ اِنْ ضَلَلْتُ فَاِنَّمَا اَضِلُّ عَلٰی نَفْسِيْ وَ اِنْ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي اِلَيَّ رَبِّيْ) (۱).

ص: ۱۴۹

۱-۱) در اینکه چرا در جمله اول "علی" آورده (علی نفسی) و در جمله دوم "با" (فَبِمَا يُوحِي اِلَيَّ رَبِّيْ) بعضی از مفسران گفته اند هر یک از این دو جمله محذوفی دارد که به قرینه دیگری حذف شده، و در تقدیر چنین بوده: ان ضللت فانما اضل نفسي و ان اهتديت فانما اهتدي لنفسي بما يوحى الي ربى (دقت کنید) (تفسیر روح المعانی ذیل آیه مورد بحث).

یعنی من نیز اگر به حال خود بمانم گمراه می شوم، چرا که پیدا کردن راه حق از میان انبوه باطلها جز به مدد پروردگار ممکن نیست، و نور هدایتی که هیچ گمراهی در آن راه ندارد نور وحی اوست.

درست است که عقل چراغی است پر فروغ، اما می دانیم که انسان معصوم نیست، و شعاع این چراغ نمی تواند همه پرده های ظلمت را بشکافد، پس شما هم بیاید دست به دامن این نور وحی الهی بزنید تا از وادی ظلمات در آید، و در سرزمین نور قدم بگذارید.

به هر حال جایی که پیامبر با تمام علم و آگاهیش بدون هدایت الهی به جایی نرسد تکلیف دیگران روشن است.

و در پایان آیه می افزاید: "او شنوا و نزدیک است" (إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ).

مبادا فکر کنید سخنان ما و شما را نمی شنود، و یا می شنود اما از ما دور است نه او هم شنواست و هم نزدیک بنا بر این ذره ای از گفتگوها و خواسته های ما از او مخفی نمی ماند.

\*\*\*

اشاره

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزَعُوا فَلَا فَوْتَ وَ أَخَذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ (۵۱) وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَ أَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (۵۲) وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَ يَصْذُقُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (۵۳) وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكِّ مُرِيبٍ (۵۴)

ترجمه:

۵۱- اگر ببینی هنگامی که فریادشان بلند می شود، اما نمی توانند (از چنگال عذاب الهی) بگریزند، و آنها را از مکان نزدیکی (از آنجا که حتی انتظارش را ندارند) می گیرند (از درماندگی آنها تعجب خواهی کرد).

۵۲- (در آن حال) می گویند ایمان آوردیم، ولی چگونه می توانند از فاصله دور به آن دسترسی پیدا کنند؟! ۵۳- آنها پیش از این (که در نهایت آزادی بودند) به آن کافر شدند (و نسبتهای ناروا به آن می دادند) و از مکان دور دستی به جهان غیب پرتاب می شدند (بی مطالعه در باره آن قضاوت می کردند).

۵۴- (سرانجام) میان آنها و آنچه مورد علاقه شان بود جدایی افکنده شد، همانگونه که به پیروان (و هم مسلکان) آنها از قبل عمل گردید چرا که آنها در شک و تردید بودند.

تفسیر:

آنها راه فرار ندارند

در آیات مورد بحث که آخرین آیات "سوره سبا" است با توجه به بحثهایی



که پیرامون مشرکان لجوج در آیات پیشین گذشت، روی سخن را بار دیگر به پیامبر ص کرده، حال این گروه را به هنگام گرفتاری در چنگال عذاب الهی مجسم می سازد که چگونه آنها پس از گرفتاری به فکر ایمان می افتند اما ایمانشان سودی نخواهد داشت.

می فرماید: "اگر بینی هنگامی که فریادشان بلند می شود اما نمی توانند فرار کنند، و از چنگال عذاب الهی بگریزند، و آنها را از مکان نزدیکی می گیرند و گرفتار می سازند از بیچارگی آنها تعجب خواهی کرد (وَ لَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَ أَخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ) (۱).

در اینکه این فریاد و فزع و بیتابی مربوط به چه زمانی است؟ در میان مفسران گفتگو است:

بعضی آن را مربوط به عذاب دنیا یا هنگام مرگ دانسته اند، و بعضی آن را مربوط به مجازات روز قیامت.

ولی در آخرین آیه مورد بحث تعبیری است که نشان می دهد این آیات همه مربوط به دنیا و عذاب استیصال، و یا لحظه جان دادن است، چرا که در آخرین آیه می گوید: "میان آنها و آنچه مورد علاقه آنها بود جدایی افکنده می شود، همانگونه که قبل از آن در باره گروه های دیگری از کفار این عمل انجام گرفت."

این تعبیر با عذاب روز قیامت سازگار نیست، چرا که در آن روز همه یک جا برای حساب جمع می شوند، چنان که در آیه ۱۰۳ سوره هود آمده است ذَلِكْ يَوْمَ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذَلِكْ يَوْمَ مَشْهُودٌ "آن روزی است که همه مردم در آن جمع می شوند، و روزی است که همه آن را مشاهده می کنند!" و در آیه ۵۰ سوره واقعه می خوانیم: قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ

ص: ۱۵۲

۱-۱) "و لو تری" جمله شرطیه است و جزای آن محذوف است، و در تقدیر چنین است... لرأیت امرا عظیما-یا-لعجبت من احوالهم.

"بگو اولین و آخرین همگی برای وقت روز معینی جمع آوری می شوند.

بنا بر این منظور از جمله "أُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ" این است که این افراد بی ایمان و ستمگر نه تنها نمی توانند از حوزه قدرت خدا فرار کنند بلکه خدا آنها را از جایی گرفتار می کند که بسیار به آنها نزدیک است! آیا فرعونیان در امواج نیل که سرمایه افتخار آنها بود دفن نشدند؟ و آیا قارون در میان گنجهایش به زمین فرو نرفت؟ و آیا قوم سبا که داستانشان در همین سوره آمده است از نزدیکترین مکان یعنی همان سد عظیمی که قلب آبادی آنها و مایه حیات و حرکت آنان بود گرفتار نگشتند؟ بنا بر این خدا آنها را از نزدیکترین مکان گرفتار می سازد تا بدانند قدرت نمایی او را.

بسیاری از پادشاهان ظالم به وسیله نزدیکترین افرادشان به قتل رسیدند و نابود شدند، و بسیاری از قدرتمندان ستمگر از درون خانه هایشان آخرین ضربت را خوردند.

و اگر می بینیم در روایات فراوانی که از طرق شیعه و اهل سنت نقل شده این آیه تطبیق بر خروج "سفیانی" (گروهی که پیرو مکتب ابو سفیانند و تفاله های عصر جاهلیتند و بر ضد طرفداران حق در آستانه قیام مهدی خروج می کنند) و لشکر او شده است که آنها به هنگام حرکت به سوی مکه به قصد تسخیر آن در صحرا گرفتار می شوند، و زمین لرزه شدیدی سبب شکافتن زمین و فرو رفتن آنها در آن می شود، در حقیقت بیان یکی از مصادیق "أُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ" است که آنها از نقطه ای که زیر پایشان است گرفتار چنگال عذاب الهی می شوند.

مضمون این حدیث را "ابن عباس" و "ابن مسعود" و "ابو هریره" و "ابو حذیفه" و "ام سلمه" و "عایشه" مطابق آنچه در کتب اهل سنت آمده از پیامبر گرامی

و بسیاری از مفسرین شیعه مانند تفسیر "قمی" و "مجمع البیان" و "نور الثقلین" و "صافی" و جمعی از مفسران اهل سنت مانند نویسنده تفسیر "روح المعانی" و "روح البیان" و "قرطبی" نیز آن را ذیل آیات مورد بحث آورده اند.

مرحوم "علامه مجلسی" روایات متعددی در بحار الانوار از امام باقر ع و پیامبر گرامی اسلام در این زمینه نقل کرده که نشان می دهد یکی از مصادیق آیات مورد بحث مساله خروج "سفیانی" به هنگام قیام مهدی ع است که خداوند آنها را از نزدیکترین مکان گرفته و نابود می کند (۲).

همانگونه که بارها گفته ایم روایاتی که در تفسیر آیات وارد می شود غالباً به ذکر مصداقهای روشن می پردازد و هرگز دلیلی بر محدودیت مفهوم آیات نیست. \*\*\*در آیه بعد وضع حال آنها را به هنگام گرفتار شدن در چنگال مجازات الهی بیان کرده، می فرماید: "آنها می گویند ما به آن (قرآن و آورنده اش و مبدأ و معاد) ایمان آوردیم" (وَ قَالُوا آمَنَّا بِهِ) (۳).

"ولی چگونه آنها می توانند از آن فاصله دور دسترسی به آن پیدا کنند؟! (وَ أَنَّى لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ).

آری با فرا رسیدن مرگ و عذاب استیصال درهای بازگشت به کلی بسته می شود، و میان انسان و جبران خلافاکاریهای گذشته گویی سد محکمی ایجاد

ص: ۱۵۴

۱-۱) تفسیر المیزان جلد ۱۶ صفحه ۴۱۹.

۲-۲) بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۱۸۵ به بعد (باب علامات ظهور المهدی من السفیانی و الدجال).

۳-۳) ضمیر در "به" به "حق" باز می گردد که نزدیکترین مرجع به آن است، و می دانیم حق در آیات گذشته به معنی "قرآن و محتوای آن و مبدء و معاد و پیامبر اسلام" است.

می گردد، به همین دلیل اظهار ایمان در آن هنگام گویی از نقطه دور دستی انجام می گیرد.

اصولا چنین ایمانی که جنبه اضطراری دارد، و به خاطر وحشت فوق العاده از عذابی است که با چشم مشاهده می کنند ارزشی ندارد، و لذا در آیات دیگر قرآن می خوانیم "اینها دروغ می گویند، اگر باز گردند همان برنامه ها را تکرار می کنند" (انعام- ۲۸).

"تناوش" از ماده "نوش" (بر وزن خوف) به معنی بر گرفتن چیزی است، و بعضی آن را به معنی گرفتن با سهولت دانسته اند، یعنی آنها چگونه می توانند به آسانی به چنین هدف دور دستی راه یابند؟ \*\*\* آنها چگونه می توانند در این لحظه ای که همه چیز پایان گرفته در مقام جبران خطاهای خویش بر آیند و ایمان بیاورند "در حالی که پیش از آن- در همان حالتی که در نهایت اختیار و آزادی اراده بودند- به آن کافر شدند؟! (وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ).

نه تنها کافر شدند بلکه انواع اتهامات را به پیامبر اسلام و تعلیمات او بستند و "در باره جهان غیب- عالم ما وراء طبیعت، و قیامت و نبوت پیامبر- داوریهای نادرستی می کردند و از نقطه دور دستی نسبتهایی به آن می دادند" (وَ يَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ).

"فذف" چنان که گفتیم به معنی پرتاب کردن چیزی است، و "غیب" جهان ما وراء حس است، و "مکان بعید" به معنی نقطه دور دست است، و مجموعا کنایه لطیفی است از کسی که بدون آگاهی و اطلاع در باره جهان ما وراء طبیعت قضاوت می کند، همانگونه که پرتاب کردن چیزی از نقطه دور دست کمتر به هدف می خورد این ظن و گمان و داوری آنها نیز به هدف اصابت نمی کند.

گاه پیامبر ص را "ساحر" می خواندند، گاه "مجنون"، گاه "کذاب" و گاه قرآن را ساخته فکر بشر می دانستند، و گاه بهشت و دوزخ و قیامت را به کلی انکار می کردند، تمام اینها یک نوع "رجم به غیب" و "تیر در تاریکی" و "قذف مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ" بود. \*\*\*سپس می افزاید: "سرانجام میان آنها و آنچه مورد علاقه آنان بود به وسیله مرگ جدایی افکنده می شود، همانگونه که با گروه های مشابه آنها از قبل چنین عمل شد" (وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ).

در یک لحظه دردناک تمام اموال و ثروتها، تمام کاخها و مقامها، و تمام آرزوهای خود را می بینند که از آنها جدا می شود، آنهایی که سخت به یک درهم و دینار چسبیده بودند و دل از کمترین امکانات مادی بر نمی کنند چه حالی خواهند داشت در آن لحظه که باید با همه آن یکباره وداع گویند، و چشم ببوشند، و به سوی آینده ای تاریک و وحشتناک گام بردارند؟ برای جمله "حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ" (میان آنها و آنچه علاقه داشتند جدایی افکنده می شود) دو تفسیر بیان کرده اند:

نخست تفسیری است که در بالا گفته شد، دیگر اینکه آنها می خواهند ایمان بیاورند و گذشته را جبران کنند اما میان آنها و این تقاضا جدایی افکنده خواهد شد.

ولی تفسیر اول با معنی جمله "ما يشتهون" مناسبتر است، بعلاوه در آیات قبل جمله (أَنِّي لَأَتِيَنَّ التَّنَاوُسُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ) مساله عدم دسترسی آنها به ایمان در هنگام مرگ و عذاب استیصال آمده بوده و نیاز به تکرار نیست.

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که بسیاری از مفسران این آیات را ناظر به مجازات روز قیامت و ندامت گناهکاران در عرصه محشر دانسته اند، ولی

چنان که گفتیم آخرین آیه مورد بحث، با توجه به جمله **كَلِمًا فَعَلًا بِأَشْيَاءِهِمْ مِنْ قَبْلِ** با این معنی سازگار نیست، بلکه منظور لحظه مرگ و مشاهده عذاب نابود کننده الهی است.

\*\*\*و چه زیبا می گوید امیر مؤمنان علی ع که لحظات جان دادن و جدایی از نعمتهای دنیا را در کلمات نورانیش به روشنترین وجه ترسیم می کند:

اجتمعت علیهم سکره الموت، و حسره الفوت، ففترت لها اطرافهم، و تغیرت لهم الوانهم! ثم آزاد الموت فیهم ولوجا، فحیل بین احدهم و بین منطقه، و انه لبین اهل، ینظر ببصره و یسمع باذنه...

یفکر فیم افنا عمره؟ و فیم اذهب دهره؟ و یتذکر اموالا جمعها اغمض فی مطالبها، و اخذها من مصرحاتها و مشتبهاتها!...

فهو یعض یده ندامه علی ما اصحر له عند الموت من امره، و یزهد فیما کان یرغب فیه ایام عمره، و یتمنی ان الذی کان یغبطه بها و یحسده علیها قد حازها دونه! "سکرات مرگ، و حسرت از دست دادن نعمتهای دنیا، به آنها هجوم می آورد، اعضای بدنشان به سستی می گراید و رنگ، از چهره آنها می پرد! سپس پنجه مرگ در آنها نفوذ بیشتر می کند، آن چنان که زبانش از کار می افتد در حالی که در میان خانواده خود قرار دارد، با چشم می بیند و با گوش می شنود (اما یارای سخن گفتن در او نیست!).

در این می اندیشد که عمر خویش را در چه راهی تباه کرد؟ دوران زندگی خود را در چه راهی گذرانند؟ به یاد ثروتهایی می افتد که بدون توجه به حلال و حرام بودن جمع آوری کرد، و هرگز در طریق تحصیل آنها نیندیشید.

انگشت حسرت به دهان می گیرد، و دست خود را از پشیمانی می گزد،

چرا که به هنگام مرگ مسائلی بر او روشن می شود که تا آن زمان مخفی مانده بود، او در این حال نسبت به آنچه در دوران زندگی به شدت به آن علاقه داشت بی اعتنا می شود، آرزو می کند ای کاش کسانی که در گذشته به ثروت او غبطه می خوردند و بر آن حسد می ورزیدند این اموال در اختیار آنان بود و نه او (۱).

بالآخره در آخرین جمله آیه مورد بحث می گوید: "علت همه این مسائل آن است که آنها پیوسته در حال شک و تردید به سر می بردند" و طبعاً چنین سرنوشتی در انتظار آنها بود (إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ).

\*\*\* پروردگارا! ما را از کسانی قرار ده که پیش از فوت فرصتها بیدار می شوند و به جبران آنچه از آنها فوت شده می پردازند.

بارالها! دام دنیا سخت است، و دشمن زورمند و قوی است، اگر لطف تو یار نشود کار ما زار است.

خداوند! ما را از کسانی قرار ده که به هنگام روی آوردن نعمتها به شکر می پردازند و مغرور و غافل نمی شوند و به هنگام روی آوردن مصیبتها جزع نمی کنند بلکه عبرت می گیرند.

پایان سوره سبا اول اسفند ماه ۱۳۶۲ مطابق: ۱۷/ج ۱/۱۴۰۴ هـ

ص: ۱۵۸

(۳۴) سوره فاطر این سوره در مکه نازل شده و ۴۵ آیه است

اشاره

ص: ۱۵۹





این سوره که گاه سوره "فاطر" و گاه سوره "ملائکه" نامیده شده (به خاطر سر آغاز آن که با عنوان "فاطر" و "ملائکه" شروع می شود) از سوره های مکی است، هر چند بعضی دو آیه آن را استثنا کرده و مدنی شمرده اند (آیات ۲۹ و ۳۲) ولی هیچ دلیل روشنی بر این استثناء در دست نیست.

و از آنجا که این سوره مکی است محتوای عمومی سوره های مکی یعنی سخن از "مبدء" و "معاد" و "مبارزه با شرک"، و دعوت رسالت انبیا، و ذکر نعمتهای پروردگار و سرنوشت مجرمان در روز جزا در آن کاملاً منعکس است.

آیات این سوره را در پنج بخش می توان خلاصه کرد.

۱- بخش مهمی از آیات این سوره پیرامون نشانه های عظمت خداوند در عالم هستی و دلایل توحید سخن می گوید.

۲- بخش دیگری از آن از ربوبیت پروردگار و تدبیر او نسبت به عموم جهان و خصوص انسان و خالقیت و رازقیت او و آفرینش انسان از خاک و مراحل تکامل او بحث می کند.

۳- بخش دیگر پیرامون معاد و نتایج اعمال در آخرت، و رحمت گسترده الهی در این جهان، و سنت تخلف ناپذیر او در باره مستکبران است.

۴- قسمتی از آیات آن نیز اشاره به مساله رهبری انبیا و مبارزه پی گیر و مستمرشان با دشمنان لجوج و سرسخت و دلداری پیامبر اسلام ص در این زمینه می باشد.

۵- سرانجام بخشی از آن بیان مواعظ و اندرزهای الهی در زمینه های مختلف است که مکمل بحثهای گذشته می باشد.

بعضی از مفسران تمام این سوره را در یک حلقه خلاصه کرده اند و آن مساله قاهریت خداوند در تمام زمینه هاست (۱).

این سخن گرچه با توجه به قسمت قابل توجهی از آیات سوره متناسب به نظر می رسد، ولی در عین حال وجود بخشهای مختلف دیگر را در این سوره نمی توان انکار کرد.

\*\*\*

فضیلت این سوره:

در حدیثی از پیامبر ص آمده است: من قراء سوره الملائکه دعته يوم القيامة ثلاثه ابواب من الجنة ان ادخل من اي الأبواب شئت! "هر کس سوره فاطر را بخواند در روز قیامت سه در از درهای بهشت او را به سوی خود دعوت می کند که از هر کدام می خواهی وارد شو!" ۲. با توجه به اینکه می دانیم درهای بهشت همان عقائد و اعمال صالحی است که سبب وصول به بهشت می شود، همانگونه که در بعضی از روایات دری به عنوان باب المجاهدین یا مانند آن ذکر شده ممکن است این روایت اشاره به ابواب سه گانه اعتقاد به توحید، معاد و رسالت پیامبر ص باشد. در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم: دو سوره در قرآن مجید (پشت سر هم قرار دارد) سوره سبا و سوره فاطر که با "الحمد لله" آغاز می شود، هر کسی آنها را در شب بخواند خدا او را در کنف حمایت خود حفظ می کند، و هر کس در روز بخواند ناراحتی به او نمی رسد، و آن قدر خدا خیر دنیا و آخرت به او می بخشد که بر قلب کسی خطور نکرده، و آرزوی کسی به آن نرسیده است" ۱. چنان که قبلا هم گفته ایم قرآن برنامه عمل است، و تلاوت آن سر آغازی است برای تفکر و ایمان، و آن نیز وسیله ای است برای عمل به محتوای آن و این همه پادشاهای عظیم نیز از همین جا و با همین شرائط تحقق می یابد (دقت کنید). \*\*\*

ص: ۱۶۲

(۱-۱) تفسیر "فی ظلال" آغاز سوره فاطر.

این سوره که گاه سوره "فاطر" و گاه سوره "ملائکه" نامیده شده (به خاطر سر آغاز آن که با عنوان "فاطر" و "ملائکه" شروع می شود) از سوره های مکی است، هر چند بعضی دو آیه آن را استثنا کرده و مدنی شمرده اند (آیات ۲۹ و ۳۲) ولی هیچ دلیل روشنی بر این استثناء در دست نیست.

و از آنجا که این سوره مکی است محتوای عمومی سوره های مکی یعنی سخن از "مبدء" و "معاد" و "مبارزه با شرک"، و دعوت رسالت انبیا، و ذکر نعمتهای پروردگار و سرنوشت مجرمان در روز جزا در آن کاملاً منعکس است.

آیات این سوره را در پنج بخش می توان خلاصه کرد.

۱- بخش مهمی از آیات این سوره پیرامون نشانه های عظمت خداوند در عالم هستی و دلائل توحید سخن می گوید.

۲- بخش دیگری از آن از ربوبیت پروردگار و تدبیر او نسبت به عموم جهان و خصوص انسان و خالقیت و رازقیت او و آفرینش انسان از خاک و مراحل تکامل او بحث می کند.

۳- بخش دیگر پیرامون معاد و نتایج اعمال در آخرت، و رحمت گسترده الهی در این جهان، و سنت تخلف ناپذیر او در باره مستکبران است.

۴- قسمتی از آیات آن نیز اشاره به مسأله رهبری انبیا و مبارزه پی گیر و مستمرشان با دشمنان لجوج و سرسخت و دلداری پیامبر اسلام ص در این زمینه می باشد.

ص :

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ  
 يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱) مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ  
 مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲) يَا أَيُّهَا النَّاسُ أذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ  
 إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ (۳)

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-ستایش مخصوص خداوندی است که آفریننده آسمانها و زمین است، خداوندی که فرشتگان را رسولانی قرار داد که صاحب بالهای دو گانه و سه گانه و چهارگانه اند او هر چه بخواهد در آفرینش می افزاید، او بر هر چیزی قادر است.

۲-خداوند هر رحمتی را به روی مردم بگشاید کسی نمی تواند جلو آن را بگیرد، و هر چه

را امساک کند کسی غیر از او قادر به فرستادن آن نیست، و او عزیز و حکیم است.

۳- ای مردم! به یاد آورید نعمت خدا را بر شما، آیا خالق غیر از خدا وجود دارد که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟ هیچ معبودی جز او نیست، با این حال چگونه به سوی باطل منحرف می شوید.

**تفسیر:**

**اشاره**

**گشاینده درهای بسته او است!**

آغاز این سوره-مانند سوره های "حمد" و "سبا" و "کهف"- با حمد پروردگار شروع می شود، حمد و ستایش او به خاطر آفرینش جهان پهناور هستی می فرماید: "حمد مخصوص خداوندی است که خالق آسمانها و زمین است"، و همه نعمتها و مواهب هستی از وجود ذیجود او سرچشمه می گیرد (اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ فَاطِرِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ).

"فاطر" از ماده "فطور" در اصل به معنی شکافتن است، و از آنجا که آفرینش موجودات همانند شکافته شدن ظلمت عدم، و بیرون آمدن نور هستی است، این تعبیر در مورد خلقت و آفرینش به کار می رود، مخصوصا با توجه به علوم روز که می گوید مجموعه عالم هستی در آغاز توده واحدی بوده که تدریجا شکافته شده، و بخشهایی از آن جدا گردیده، اطلاق کلمه "فاطر" بر ذات پاک خداوند مفهوم تازه تر و روشنتری به خود می گیرد (۱).

آری او را به خاطر خالقیتش حمد و سپاس می گوئیم، چرا که هر چه هست از ناحیه اوست و هیچکس جز او چیزی از خود ندارد.

و از آنجا که تدبیر این عالم از سوی پروردگار-به حکم اینکه عالم، عالم اسباب است- بر عهده فرشتگان گذارده شده، بلافاصله از آفرینش آنها و قدرتهای عظیمی که پروردگار در اختیارشان گذارده سخن می گوید.

"خداوندی که فرشتگان را رسولانی قرار داد که دارای بالهای دو گانه و سه گانه

ص: ۱۶۵

---

۱- ۱) در باره معنی "فاطر" و "فطور" در جلد دهم صفحه ۲۸۷ (ذیل آیه ۱۰ سوره ابراهیم) و همچنین در جلد پنجم صفحه ۱۷۱ (ذیل آیه ۱۴ انعام نیز سخن گفته ایم).

و چهارگانه اند" (لَجَائِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنِيَّ وَ ثَلَاثَ وَ رِبَاعٍ).

سپس می‌افزاید: "خداوند هر چه بخواهد در آفرینش می‌افزاید چرا که او بر هر چیزی قادر و توانا است (يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

در اینجا سه سؤال مطرح است نخست اینکه رسالت ملائکه و فرشتگان که در آیه فوق آمده در چه چیز است؟ آیا رسالت تشریحی است؟، یعنی همان پیام آوردن از سوی خدا برای انبیا، یا رسالت تکوینی است؟ یعنی به عهده گرفتن ماموریت‌های مختلف در جهان آفرینش، چنان که در بحث نکات به آن اشاره خواهد شد، و یا هر دو جهت است؟ با توجه به اینکه در جمله قبل سخن از آفرینش آسمانها و زمین بود، و در جمله مورد بحث سخن از بالهای متعدد فرشتگان است که نشانه‌های قدرت آنهاست، و نیز با توجه به اینکه عنوان رسالت را برای همه فرشتگان قائل شده (توجه داشته باشید که الملائکه جمعی است که با الف و لام همراه است و معنی عموم می‌دهد) چنین به نظر می‌رسد که رسالت در اینجا در معنی وسیع و گسترده‌ای به کار رفته که هم "رسالت تشریحی" را شامل می‌شود و هم "رسالت تکوینی" را.

اطلاق رسالت بر "رسالت تشریحی" و آوردن پیام وحی به انبیا در قرآن فراوان است، ولی اطلاق آن بر "رسالت تکوینی" نیز کم نیست.

در آیه ۲۱ سوره یونس می‌خوانیم: ان ارسلنا یکتبون ما تمکرون: "رسولان ما(فرشتگان ما) مکرهای شما را می‌نویسند".

و در آیه ۶۱ انعام می‌خوانیم: حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا:

"تا زمانی که مرگ یکی از شما فرا رسد رسولان ما قبض روح او می‌کنند".

در آیه ۳۱ سوره عنکبوت در مورد فرشتگانی که مامور در هم کوبیدن سرزمین قوم لوط بودند آمده است: و لما جاءت رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ

قَالُوا إِنَّا مَهْلِكُوا أَهْلَ لِهَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ: "هنگامی که رسولان ما نزد ابراهیم آمدند گفتند ما اهل این آبادی را هلاک خواهیم کرد چرا که مردمی ستمگرند".

در آیات دیگر قرآن نیز می بینیم ماموریت‌های مختلفی بر عهده فرشتگان گذاشته شده که رسالت‌های آنها محسوب می شود بنا بر این رسالت مفهوم وسیعی دارد.

دیگر اینکه منظور از بال‌های فرشتگان آن هم بال‌های دو گانه و سه گانه و چهار گانه چیست؟ بعید نیست منظور از بال و پر در اینجا قدرت جولان و توانایی بر فعالیت بوده باشد که بعضی از آنها نسبت به بعضی برتر و دارای توانایی بیشتری باشند.

و لذا برای آنها سلسله مراتب در بال‌ها قائل شده که بعضی دارای چهار بال (مثنی- دو دو) و بعضی دارای شش بال و بعضی دارای هشت بالند.

"اجنحه" جمع "جناح" (بر وزن جمال) به معنی بال پرندگان است که همانند دست برای انسان می باشد، و از آنجا که بال وسیله نقل و انتقال پرندگان و حرکت و فعالیت آنها است گاهی این کلمه در فارسی یا در عربی به عنوان کنایه از وسیله حرکت و اعمال قدرت و توانایی به کار می رود، مثلاً گفته می شود فلان کس بال و پرش سوخته شد کنایه از اینکه نیروی حرکت و توانایی از او سلب گردید، یا فلان کس را زیر بال و پر خود گرفت، یا انسان باید با دو بال علم و عمل پرواز کند، و امثال این تعبیرات که همگی بیانگر معنی کنایی این کلمه است.

در موارد دیگر نیز تعبیراتی مانند "عرش" و "کرسی" و "لوح" و "قلم" دیده می شود که معمولاً توجه به مفاهیم معنوی آنها است نه جسم مادی آن.

البته بدون قرینه نمی توان الفاظ قرآنی را بر غیر معانی ظاهری آنها حمل کرد، اما در آنجا که پای قرائن روشن در کار است مشکلی ایجاد نمی شود.



در بعضی از روایات آمده است: "جبرئیل (پیگ وحی خداوند) ششصد بال دارد! و هنگامی که با این حالت پیامبر اسلام ص را ملاقات کرد ما بین زمین و آسمان را پر کرده بود!" (۱).

یا اینکه "خداوند فرشته ای دارد که ما بین نرمی گوش او تا چشمش به اندازه پانصد سال راه به وسیله پرنده ای (تیز پرواز) است!" (۲).

یا اینکه در نهج البلاغه هنگامی که سخن از عظمت فرشتگان پروردگار در میان است، می فرماید:

و منهم الثابتة فی الارضین السفلی اقدامهم، و المارقه من السماء العلیا اعناقهم، و الخارجه من الاقطار ارکانهم، و المناسبه لقوائم العرش اکتافهم:

"بعضی از فرشتگان چنان عظمت دارند که پاهایشان در طبقات پائین زمین ثابت است و گردنشان از آسمان برین برتر، ارکان وجودشان از اقطار جهان بیرون رفته و شانۀ هایشان برای حمل عرش پروردگار متناسب است!" (۳).

پیدا است که این گونه تعبیرات را بر جنبه های جسمانی مادی نمی توان حمل کرد، بلکه بیانگر عظمت معنوی و ابعاد قدرت آنها است.

اصولا- می دانیم بال تنها برای حرکت در جو زمین به کار می خورد، چرا که اطراف کره زمین را هوای فشرده گرفته، و پرندگان به وسیله بالشان روی امواج هوا قرار می گیرند، و می توانند بالا و پائین بروند، ولی از محیط جو زمین که خارج شویم در آنجا که هوا نیست بال کوچکترین تاثیری برای حرکت ندارد، و از این نظیر درست مانند سائر اعضاء می باشد.

از این گذشته فرشته ای که پاهای او در اعماق زمین و سر او از برترین آسمان بالاتر است نیازی به پرواز جسمانی ندارد!

ص: ۱۶۸

---

۱- ۱ و ۲) تفسیر علی بن ابراهیم طبق نقل نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۳۴۹.

۲- ۳) "نهج البلاغه" خطبه ۱.

بحث در اینکه "فرشته" جسم لطیف است یا از مجردات بحث دیگری است که در نکات به خواست خدا به آن اشاره خواهد شد، فعلا منظور آن است که بدانیم بال و پر آنها وسیله فعالیت و حرکت و قدرت است که قرائن فوق برای این هدف به قدر کافی گویا است، همانگونه که در بحث "عرش" و "کرسی" گفتیم این دو کلمه گرچه به معنی تختهای "پایه بلند" و "پایه کوتاه" است اما مسلما منظور از آن قدرت پروردگار در ابعاد مختلف جهان می باشد.

در حدیثی از امام صادق ع آمده است:

الملائكة لا ياكلون ولا يشربون ولا ينجحون، و انما يعيشون بنسيم العرش: "فرشتگان نه غذا می خورند و نه آب می نوشند و نه ازدواج می کنند، آنها تنها با نسیم عرش زنده اند!؟" (۱) و (۲).

سومین سؤال این است که آیا جمله **يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ**: "هر چه بخواهد بر آفرینش خود می افزاید" اشاره به افزایش بال و پر فرشتگان است، آن گونه که بعضی از مفسران گفته اند؟ و یا معنی وسیعی دارد که هم آن را شامل می شود و هم سایر افزایشهایی که در آفرینش موجودات صورت می گیرد؟ مطلق بودن جمله از یک سو، و بعضی از روایات اسلامی که در تفسیر آیات فوق وارد شده از سوی دیگر نشان می دهد که معنی دوم مناسبتر است.

از جمله در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص آمده است که در تفسیر این جمله فرمود:

هو الوجه الحسن، و الصوت الحسن، و الشعر الحسن: "منظور صورت زیبا، و صدای زیبا، و موی زیبا است" (۳).

ص: ۱۶۹

۱-۱) تفسیر "علی بن ابراهیم" طبق نقل نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۳۴۹.

۲-۲) و در باره معنی "عرش" به طور مشروح در جلد ششم صفحه ۲۰۴ (ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف) بحث کرده ایم.

۳-۳) "مجمع البیان" ذیل آیات مورد بحث، "قرطبی" نیز در تفسیرش همین حدیث را ذیل آیه مورد بحث آورده است.

در حدیث دیگری از پیامبر ص می خوانیم:

حسنوا القرآن باصواتکم فان الصوت الحسن یزید القرآن حسنا، وقرأ یتزید فی الخلق ما یشاء: "قرآن را با صدای زیبا زینت بخشید، چرا که صدای خوب بر زیبایی قرآن می افزاید، سپس این آیه را تلاوت فرمود یتزید فی الخلق ما یشاء. \*\*\*بعد از بیان خالقیت پروردگار و رسالت فرشتگان که واسطه فیض اند سخن از رحمت او به میان می آورد که زیربنای تمام عالم هستی است، می فرماید:

"آنچه را خداوند از رحمت برای مردم بگشاید کسی نمی تواند جلو آن را بگیرد" (مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا).

"و آنچه را باز دارد و امساک کند کسی بعد از او قادر به فرستادن آن نیست" (وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ).

"چرا که او قدرتمندی است شکست ناپذیر و در عین حال حکیم و آگاه" (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

خلاصه اینکه تمام خزائن رحمت نزد او است و هر کس را لایق ببیند مشمول آن می سازد، و هر کجا حکمتش اقتضا کند درهای آن را می گشاید، و اگر جمله جهانیان دست به دست هم بدهند تا دری را که او گشوده است ببندند، یا دری را که او بسته بگشایند، هرگز قادر نخواهند بود، و این در حقیقت شاخه مهمی از توحید است که منشأ شاخه های دیگری می باشد (دقت کنید).

شبهه این معنی در سایر آیات قرآن نیز آمده است، آنجا که می گوید: وَإِنْ يَمَسَّكَ اللَّهُ بَضْرًا فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ :

"اگر خداوند (برای امتحان یا کیفر خطا) زبانی به تو رساند هیچکس جز او آن را بر طرف نخواهد کرد، و اگر اراده خیری برای تو کند هیچکس

مانع فضل او نخواهد شد، او به هر کس از بندگانش بخواهد فضل خود را می‌رساند و او غفور و رحیم است" (یونس-۱۰۷).

\*\*\*

### در اینجا به چند "امر" باید توجه کرد:

۱- تعبیر به "یفتح" که از ماده "فتح" به معنی گشودن است اشاره به وجود خزائن رحمت الهی است که در آیات دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده است و جالب اینکه این خزائن چنانند که به محض گشوده شدن بر خلافیق جاری می‌شوند و نیاز به چیز دیگری نیست، و هیچکس مانع از آن نتواند شد.

مقدم داشتن گشایش رحمت بر امساک آن به خاطر این است که همیشه خداوند رحمتش بر غضبش پیشی دارد.

۲- تعبیر به "رحمت" معنی بسیار وسیع و گسترده‌ای دارد که تمام مواهب جهان را شامل می‌شود، گاه جنبه معنوی دارد، و گاه جنبه مادی، به همین دلیل گاه که انسان تمام درهای ظاهری را به روی خود بسته می‌بیند احساس می‌کند رحمت الهی بر قلب و جان او روان است، لذا شاد و خرسند است، آرام و مطمئن، هر چند در تنگنای زندان گرفتار باشد.

اما به عکس گاه انسان تمام درهای ظاهری را به روی خود گشوده می‌بیند، اما گویی در رحمت الهی در جان او بسته شده، چنان خود را در تنگنا و فشار احساس می‌کند که دنیا با تمام وسعتش برای او یک زندان تاریک و وحشتناک می‌شود، و این چیزی است که برای بسیاری از مردم محسوس و ملموس است.

۳- تعبیر به دو وصف "عزیز و حکیم" بیانگر قدرت او بر "ارسال" و "امساک" رحمت است، و در عین حال اشاره به این حقیقت می‌باشد که این گشودن و بستن در همه جا بر اساس حکمت است چرا که قدرت او با حکمتش آمیخته است.

به هر حال توجه به محتوای این آیه چنان آرامشی به انسان مؤمن می دهد که در برابر تمام حوادث مقاوم می شود از هیچ مشکلی نمی ترسد و از هیچ پیروزی مغرور نمی گردد (۱).

\*\*\* در آیه بعد به مسأله "توحید عبادت" بر اساس "توحید خالقیت و رازقیت" اشاره کرده می فرماید:

"ای مردم نعمت خداوند را بر خودتان به یاد آورید" (يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ).

درست فکر کنید: این همه مواهب و برکات، و این همه امکانات حیاتی که در اختیار شما قرار گرفته و در آن غوطه ورید منشأ اصلی و سرچشمه آنها کیست؟! "آیا خالق غیر از خدا، از آسمان و زمین به شما روزی می دهد؟" (هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ).

چه کسی نور حیاتبخش آفتاب، و قطرات زنده کننده باران، و امواج روحپرور نسیم را از آسمان به سوی شما می فرستد؟ و چه کسی معادن و ذخائر زمین و مواد غذایی و انواع گیاهان و میوه ها و برکات دیگر را از این زمین برای شما خارج می کند؟ اکنون که می دانید سرچشمه همه این برکات اوست، پس بدانید "معبودی جز او وجود ندارد و عبادت و پرستش تنها شایسته ذات پاک اوست" (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ).

"با اینحال چگونه از طریق حق به سوی باطل منحرف می شوید؟ و به

ص: ۱۷۲

۱-۱) قابل توجه اینکه ضمیر در فلا ممسک لها به صورت مؤنث آمده، و در فلا مرسل له به صورت مذکر، چرا که مرجع اولی کلمه "رحمت" است، و دومی کلمه "ما" و نیز ضمیر در "من بعده" ظاهراً به خداوند باز می گردد، یعنی بعد از خداوند هیچکس قادر به گشودن نیست- این احتمال نیز داده شده است که ضمیر به امساک برگردد یعنی من بعد امساک الله که از نظر معنی تفاوت چندانی ندارد.

جای الله در برابر بتها سجده می کنید؟ (فانی توفکون).

"توفکون" از ماده "افک" (بر وزن فکر) چنان که قبلا- نیز گفته ایم به هر چیزی گفته می شود که از حالت اصلیش دگرگون گردد، لذا به هر سخنی که از حق انحراف پیدا کند "افک" می گویند، و اینکه می بینیم به معنی دروغ و تهمت به کار می رود از همین نظر است، منتهی بعضی معتقدند این کلمه بیانگر دروغ و تهمتهای بزرگ است.

\*\*\*

### نکته:

ملائکه در قرآن مجید

در قرآن مجید از ملائکه فراوان یاد شده است.

آیات زیادی از قرآن در باره صفات، ویژگیها، ماموریتها و وظائف فرشتگان سخن می گوید، حتی قرآن، ایمان به ملائکه را در ردیف ایمان به خدا و انبیاء و کتب آسمانی قرار داده است، و این دلیل بر اهمیت بنیادی این مساله است: آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ: "پیامبر اسلام به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده ایمان آورده، و مؤمنان نیز به خدا و فرشتگان او و کتابها و رسولانش همگی ایمان دارند" (بقره-۲۸۵).

بدون شک وجود فرشتگان از امور غیبیه ای است که برای اثبات آن با این صفات و ویژگیها راهی جز ادله نقلیه نیست، و به حکم ایمان به غیب آنها را باید پذیرفت.

\*\*\*قرآن مجید رویهمرفته ویژگیهای آنها را چنین می شمرد:

۱- فرشتگان موجوداتی عاقل و با شعورند و بندگان گرامی خدا هستند

ص: ۱۷۳

(بَلِّغُوا مَّا كُرِّمُونَ) (انبیاء ۲۶).

۲- آنها سر بر فرمان خدا دارند و هرگز معصیت او نمی کنند (لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) (انبیاء ۲۷).

۳- آنها وظائف مهم و بسیار متنوعی از سوی خداوند بر عهده دارند:

گروهی حاملان عرشند (حاقه-۱۷).

و گروهی مدبرات امرند (نازعات-۵).

گروهی فرشتگان قبض ارواحند (اعراف-۳۷).

و گروهی مراقبان اعمال بشرند (سوره انفطار- ۱۰ تا ۱۳).

گروهی حافظان انسان از خطرات و حوادثند (انعام-۶۱).

و گروهی مامور عذاب و مجازات اقوام سرکشند (هود-۷۷).

گروهی امداد گران الهی نسبت به مؤمنان در جنگها هستند (احزاب-۹).

و بالاخره گروهی مبلغان وحی و آورندگان کتب آسمانی برای انبیاء می باشند (نحل-۲) که اگر بخواهیم یک یک از وظائف و ماموریت‌های آنها را بر شمردیم بحث به درازا می کشد.

۴- آنها پیوسته مشغول تسبیح و تقدیس خداوند هستند، چنان که در آیه ۵ سوره شوری می خوانیم: <sup>□</sup> وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ: "فرشتگان تسبیح و حمد پروردگار خود را بجای می آورند و برای کسانی که در زمین هستند استغفار می کنند".

۵- با این حال انسان به حسب استعداد تکامل از آنها برتر و والاتر است تا آنجا که همه فرشتگان بدون استثنا بخاطر آفرینش آدم به سجده افتادند و آدم معلم آنها گشت (آیات ۳۰-۳۴ سوره بقره).

۶- آنها گاه به صورت انسان در می آیند، و بر انبیاء و حتی غیر انبیاء ظاهر می شوند، چنان که در سوره مریم می خوانیم: فرشته بزرگ الهی به صورت

انسان موزون بر مریم ظاهر شد: فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا :

(مریم-۱۷).

در جای دیگر به صورت انسانهایی بر ابراهیم و بر لوط ظاهر شدند (هود-۶۹ و ۷۷).

حتی از ذیل این آیات استفاده می شود که قوم لوط نیز آنها را در همان اشکال موزون انسانی دیدند (هود-۷۸).

آیا ظهور در چهره انسان، یک واقعیت عینی است؟ یا به صورت تمثیل و تصرف در قوه ادراک؟ ظاهر آیات قرآن معنی اول است، هر چند بعضی از مفسران بزرگ معنی دوم را برگزیده اند.

۷- از روایات اسلامی استفاده می شود که تعداد آنها بقدری زیاد است که به هیچ وجه قابل مقایسه با انسان نیست، چنان که در روایتی از امام صادق ع می خوانیم: هنگامی که از آن حضرت پرسیدند آیا عدد فرشتگان بیشترند یا انسانها؟ فرمود: "سوگند به خدایی که جانم به دست او است فرشتگان خدا در آسمانها بیشترند از عدد ذرات خاکهای زمین، و در آسمان جای پای نیست مگر اینکه در آنجا فرشته ای تسبیح و تقدیس خدا می کند" (۱).

۸- آنها نه غذا می خورند و نه آب می نوشند، و نه ازدواج دارند، چنان که در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

ان الملائكة لا ياكلون ولا يشربون ولا ينجسون ولا ينكحون و انما يعيشون بنسيم العرش: "فرشتگان غذا نمی خورند و آب نمی نوشند و ازدواج نمی کنند بلکه با نسیم عرش الهی زنده اند!" (۲).

۹- آنها نه خواب دارند نه سستی و غفلت چنان که علی ع در حدیثی چنین .

ص: ۱۷۵

---

۱- ۱) "بحار الانوار" جلد ۵۹ صفحه ۱۷۶ (حدیث ۷) روایات فراوان دیگری در این زمینه نیز نقل شده است

۲- ۲) "بحار الانوار" جلد ۵۹ صفحه ۱۷۴ (حدیث ۴).



می گوید:

ليس فيهم فتره، ولا عندهم غفله، ولا فيهم معصيه... لا يغشاهم نوم العيون ولا سهوا العقول، ولا فتره الأبدان، لم يسكنوا الاصلاح ولم تضمهم الارحام: "در آنها نه سستی است، و نه غفلت، و نه عصیان... خواب بر آنها چیره نمی گردد و عقل آنها گرفتار سهو و نسیان نمی شود، بدن آنها به سستی نمی گراید، و در صلب پدران و رحم مادران قرار نمی گیرند" (۱).

۱۰- آنها مقامات مختلف و مراتب متفاوت دارند، بعضی همیشه در رکوعند و بعضی همیشه در سجودند. مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ :

"هر یک از ما مقام معلومی دارد، ما همواره صف کشیده منتظر فرمان او هستیم و پیوسته تسبیح او می گوئیم" (صافات ۱۶۴-۱۶۶).

امام صادق می گوید:

و ان لله ملائكة ركعا الى يوم القيامة و ان لله ملائكة سجد الى يوم القيامة: "خداوند فرشتگانی دارد که تا روز قیامت در رکوعند، و فرشتگانی دارد که تا قیامت در سجودند!" (۲).

برای آگاهی بیشتر از اوصاف ملائکه و اصناف آنها به کتاب "السماء و العالم" بحار الانوار، "ابواب الملائكة" (جلد ۵۹ صفحه ۱۴۴ تا ۳۲۶ مراجعه فرمائید، همچنین نهج البلاغه خطبه های اول و ۹۱-خطبه اشباح- و ۱۰۹ و ۱۷۱).

\*\*\* آیا با این اوصاف که برای فرشتگان ذکر شد آنها موجوداتی مجردند یا مادی؟! بدون شک با این اوصاف نمی توانند از این ماده کثیف عنصری باشند، ولی مانعی ندارد که از اجسام لطیفی آفریده شده باشند، اجسامی ما فوق این ماده

ص: ۱۷۶

۱- ۱) "بحار الانوار" جلد ۵۹ صفحه ۱۷۵.

۲- ۲) "بحار الانوار" جلد ۵۹ صفحه ۱۷۴.

معمولی که ما با آن آشنا هستیم.

اثبات "تجرد مطلق" برای فرشتگان حتی از زمان و مکان و اجزاء کار آسانی نیست، و تحقیق از این مساله نیز فایده زیادی در بر ندارد، مهم آن است که ما فرشتگان را به اوصافی که قرآن و روایات مسلم اسلامی توصیف کرده بشناسیم و آنها را صنف عظیمی از موجودات والا و برجسته خداوند بدانیم، بی آنکه مقامی جز مقام بندگی و عبودیت برای آنها قائل باشیم، و آنها را شریک خداوند در خلقت یا عبادت بدانیم که این شرک و کفر محض است.

در بحث پیرامون فرشتگان، به همین مقدار قناعت می کنیم، و تفصیل را به کتبی که بالخصوص در این زمینه نگاشته شده موکول می نمائیم.

در بسیاری از عبارات تورات از فرشتگان تعبیر به "خدایان" می کند که تعبیری است شرک آلود، و از نشانه های تحریف تورات کنونی است، ولی قرآن مجید از این گونه تعبیرات پاک و منزّه است، چرا که برای آنها مقامی جز بندگی و عبادت و اجرای فرمانهای الهی قائل نشده است و حتی چنان که گفتیم از آیات مختلف قرآن بر می آید که مقام انسان کامل از فرشتگان بالاتر و بالاتر است.

\*\*\*

ص: ۱۷۷

اشاره

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۴) يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ  
لَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ (۵) إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ (۶) الَّذِينَ كَفَرُوا  
لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (۷)

ترجمه:

۴- اگر تو را تکذیب کنند (غم مخور، مطلب تازه ای نیست) پیامبران پیش از تو نیز مورد تکذیب قرار گرفتند، و همه کارها به سوی خدا باز می گردد.

۵- ای مردم! وعده خداوند حق است، مبادا زندگی دنیا شما را مغرور کند، و مبادا شیطان شما را فریب دهد و به (کرم) خدا مغرور سازد.

۶- مسلما شیطان دشمن شماست، او را دشمن خود بدانید، او فقط حزیش را به این دعوت می کند که اهل آتش سوزان (جهنم) باشند!

۷- کسانی که راه کفر پیش گرفتند: بهره آنها عذاب شدید است، و آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند مغفرت و پاداش بزرگ از آن آنها است.

### تفسیر:

دنیا و شیطان شما را نفریبند!

در بخش دوم از آیات این سوره به دنبال سخنی که پیرامون توحید خالقیت و رازقیت بود، روی سخن را نخست به پیامبر ص و بعد به عموم مردم کرده برنامه های عملی آنها را به دنبال برنامه های عقیدتی گذشته تشریح می کند:

نخست به پیغمبر درس استقامت در مسیر راهش می دهد که مهمترین درس برای او همین است، می فرماید: "اگر تو را تکذیب کنند غم مخور، این چیز تازه ای نیست، پیامبران قبل از تو نیز مورد تکذیب قرار گرفتند" (وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ).

آنها نیز در این راه مقاومت کردند، تا رسالت خویش را ادا نمودند از پای ننشستند تو نیز محکم بایست و ادای رسالت کن، بقیه با خداست.

"مهم اینست که همه کارها به سوی خدا باز می گردد، و او ناظر بر همه چیز و حساب کننده همه کارهاست" (وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ).

او هرگز زحمات تو را در این راه نادیده نمی گیرد، همانگونه که تکذیبهای این مخالفان لجوج را بی کیفر نمی گذارد، اگر روز قیامتی در کار نبود جای نگرانی بود اما با توجه به آن دادگاه بزرگ و ثبت و ضبط همه اعمال مردم برای آن روز بزرگ دیگر چه جای نگرانی است؟ \*\*\*سپس به بیان مهمترین برنامه انسانها پرداخته می گوید: "ای مردم وعده خداوند حق است" (إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ).

قیامت و حساب و کتاب و میزان و مجازات و کیفر و جنت و نار و وعده هایی است تخلف ناپذیر از سوی خداوند قادر حکیم.

با توجه به این وعده حق "مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد، و مبادا شیطان مغرور کننده شما را فریب دهد و به عفو و کرم خدا مغرور سازد" (فلا تغرنکم الحیاه الدُّنیا وَ لَا یَغُرَّنْکُم بِاللّهِ الْغُرُورُ).

آری عوامل سرگرم کننده، و زرق و برقهای دلفریب این جهان می خواهد تمام قلب شما را پر کند، و از آن وعده بزرگ الهی غافل سازد.

شیاطین جن و انس با وسائل گوناگون فریبکاری به طور مداوم به وسوسه مشغولند، آنها نیز می خواهند تمام فکر شما را به خود متوجه سازند و از آن روز موعود بزرگی که در پیش دارید منحرف سازند که اگر فریب و وسوسه های آنها مؤثر افتد تمام زندگی شما تباہ و آرزوی سعادتان نقش بر آب است، مراقب آنها نیز باشید.

تکرار هشدار به مردم که نه به وسوسه های شیاطین مغرور شوند و نه به دنیا، در واقع اشاره به این است که راه نفوذ گناه در انسان دو راه است:

۱- مظاهر فریبنده دنیا، جاه و جلال و مال و مقام، و انواع شهوات.

۲- مغرور شدن به عفو و کرم الهی، و در اینجاست که شیطان از یک سو زرق و برق این جهان را در نظر انسان زینت می دهد و آن را متاعی نقد و پر جاذبه و دوست داشتنی و پر ارزش معرفی می کند.

و از سوی دیگری هر گاه انسان بخواهد با یاد قیامت و دادگاه عظیم پروردگار، خود را در برابر فریبندگی و جاذبه شدید دنیا کنترل کند او را به عفو الهی و وسعت رحمتش مغرور می سازد، و در نتیجه به گناه و طغیان دعوتش می کند.

غافل از اینکه خداوند همانگونه که در موضع رحمت "ارحم الراحمین" است، در موضع مجازات و کیفر "اشد المعاقین" می باشد، رحمتش هرگز

تشویق به گناه نمی کند، همانگونه که غضبش نمی تواند سبب یاس گردد.

"غرور" (بر وزن جسور) صیغه مبالغه و به معنی موجودی است فوق العاده فریبکار، و منظور از آن در اینجا ممکن است هر عامل فریبکاری باشد، همانگونه که ممکن است منظور خصوص شیطان باشد.

البته معنی دوم با آیه بعد مناسبتر است به خصوص اینکه کرارا در آیات قرآن "فریب و غرور" به شیطان نسبت داده شده است. بعضی از مفسران در اینجا تحلیلی دارند که خلاصه اش چنین است:

افرادی که در برابر عوامل فریب قرار می گیرند سه گروهند: گروهی به قدری ناتوان و ضعیفند که به مختصر چیزی فریب می خورند.

گروهی که از اینها نیرومندترند تنها به وسیله زرق و برق دنیا فریفته نمی شوند بلکه اگر وسوسه گری نیرومند آنها را تحریک کند و مفسد اعمالشان را در نظرشان سبک سازد فریب می خورند، و لذات زود گذر از یک سو، و وسوسه ها از سوی دیگر، آنها را تشویق به انجام اعمال زشت می کند.

گروه سوم که از اینها هم نیرومندتر و پرمایه ترند نه خود مغرور می شوند و نه کسی می تواند آنها را بفریبد.

جمله **فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا** اشاره به گروه اول است، و جمله **وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ** اشاره به گروه دوم، و اما گروه سوم در حقیقت داخل در عنوان **إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ** می باشند (۱). **\*\*\* آیه بعد هشدار می دهد** به همه مؤمنان در ارتباط با مساله وسوسه های شیطان که در آیه قبل مطرح شده بود، می گوید: "شیطان به طور مسلم دشمن شماست، شما نیز او را دشمن خود بدانید" (**إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا**).

ص: ۱۸۱

عداوت او از نخستین روز آفرینش آدم شروع شد، و هنگامی که بر اثر عدم تسلیم در برابر فرمان خدا در مورد سجده بر آدم مطرود در گاه پروردگار گردید، سوگند یاد کرد که برای همیشه کمر دشمنی نسبت به آدم و فرزندانش خواهم بست، و حتی برای این کار تقاضای مهلت و طول عمر از خدا نمود! او بر سر گفته خود ایستاده، و کوچکترین فرصت را برای اعمال عداوت و وارد کردن ضربه بر شما غنیمت می شمرد، آیا عقل اجازه می دهد که شما او را به دشمنی نپذیرید و یک لحظه از او غافل بمانید؟ تا چه رسد به اینکه بخواهید "خطوات شیطان" و گامهای او را پیروی کنید، یا اینکه او را به عنوان رفیق شفیق و دوست ناصح بپذیرید؟ "أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ" آیا او و فرزندانش را اولیای خود به جای من انتخاب می کنید، در حالی که دشمن سر سخت شما هستند؟! (کهف-۵۰).

به علاوه او دشمنی است که از هر طرف به شما هجوم می کند، چنان که خودش می گوید: ثُمَّ لَأَيُّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ" من از هر سو به سراغ فرزندان آدم می روم، از پیش رو، از پشت سر، از سمت راست و از سمت چپ" (اعراف-۱۷).

و به خصوص اینکه او در کمینگاهی است که "او انسان را می بیند و انسان او را نمی بیند" إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ "شیطان و دار و دسته اش شما را می بیند از آنجا که شما آنها را نمی بینید" (اعراف-۲۷).

البته این مانع از قدرت شما بر دفاع از خویشتن در برابر وسوسه های او نیست.

تعبیر جالبی در توصیه های پروردگار به موسی بن عمران آمده، چنان که امیر مؤمنان علی ع نقل می کند که خداوند به موسی فرمود: چهار سفارش به تو دارم در حفظ آنها بکوش:

اولا: هن ما دمت لا تری ذنوبک تغفر فلا تشتغل بعیوب غیرک!

و الشانیه ما دمت لا تری کنوزی قد نفدت فلا تهتم بسبب رزقک! و الثالثه ما دمت لا تری زوال ملکی فلا ترج احدا غیری! و الرابعه ما دمت لا تری الشیطان میتا فلا تامن مکره! "نخست اینکه: ما دام که گناهان خود را بخشوده نمی بینی به عیوب دیگران میرداز.

دوم- ما دام که گنجهای من را پایان یافته نمی بینی برای روزیت غمناک مباش.

سوم- ما دام که حکومت مرا زائل نمی بینی به دیگری جز من امید مبند.

چهارم- مادامی که شیطان را مرده نمی بینی از مکر و فریب و نقشه های او ایمن مباش!" (۱).

به هر حال عداوت شیطان نسبت به بنی آدم مطلبی است که در آیات فراوانی از قرآن به آن اشاره شده است و حتی مکرر بر مکرر به عنوان عدو مبین (دشمن آشکار) از او یاد کرده (۲).

از چنین دشمنی همیشه باید بر حذر بود.

در دنباله آیه برای تاکید بیشتر می افزاید: "او فقط حزبش را برای این دعوت می کند که اهل آتش سوزان جهنم باشند" (إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ).

"حزب" در اصل به معنی جماعت و گروهی است که دارای تشکل و شدت عمل باشند، ولی معمولاً به هر گروه و جمعیتی که پیروی از برنامه و هدف خاصی می کنند اطلاق می شود.

ص: ۱۸۳

---

۱- ۱) سفینه البحار جلد ۱ صفحه ۵۰۱ ماده ربع.

۲- ۲) آیات ۱۶۱ و ۲۰۸-بقره و ۱۴۲-انعام و ۲۲-اعراف و ۵-یوسف و ۶۰-یس و ۶۲-زخرف.



منظور از "حزب شیطان" پیروان او و کسانی که در خط او هستند می باشد.

البته شیطان نمی تواند همه کس را عضو رسمی حزب خویش قرار دهد، و آنها را به سوی جهنم دعوت کند، نفرات حزب او کسانی هستند که در آیات دیگر قرآن از آنها یاد شده، و دارای نشانه های زیرند:

کسانی که طوق بندگی و ولایت او را بر گردن نهاده اند (إِنَّمَا سَلَطْنَاهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ) "سلطه او تنها بر کسانی است که ولایت او را پذیرفته اند" (نحل-۱۰۰).

"آنها که شیطان بر آنان چیره شده به گونه ای که خدا را از یاد آنها برده، آنان حزب شیطانند، و حزب شیطان زیانکاران واقعی هستند" اِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (مجادله-۱۹).

جالب اینکه در سه مورد از آیات قرآن سخن از حزب الله به میان آمده، و در سه مورد از حزب شیطان تا چه کسانی در این حزب نامنویسی کنند، و چه کسانی عضو آن حزب باشند؟ ولی به هر حال طبیعی است که شیطان حزب خود را به کجا دعوت می کند به آلودگی و گناه، به پلیدیهای شهوات، به شرک و طغیان و ستم و سرانجام به آتش جهنم (۱).

شرح بیشتر پیرامون ویژگیهای "حزب الله" و "حزب الشیطان" را به خواسته خدا در ذیل آیه ۲۲ سوره مجادله خواهیم گفت. \*\*\*در آخرین آیه مورد بحث سرانجام کار "حزب الله" و عاقبت دردناک "حزب

ص: ۱۸۴

(۱-۱) این نکته نیز قابل ذکر است که "لام" در لیکونوا می تواند "لام علت" بوده باشد یا "لام غایت".

شیطان" را اینچنین بیان می کند: "کسانی که کافر شدند عذاب دردناک از آن آنهاست، و کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند مغفرت و پاداش بزرگ دارند" (الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ).

قابل توجه اینکه در آیه فوق در مورد استحقاق عذاب تنها به مساله "کفر" قناعت می کند ولی در مساله مغفرت و اجر کبیر "ایمان" را کافی نمی شمرد، بلکه "عمل صالح" را نیز بر آن می افزاید، چرا که کفر به تنهایی مایه خلود در عذاب است، ولی ایمان بدون عمل مایه نجات نخواهد بود، بلکه ایمان و عمل از یک نظر متلازم و قرین یکدیگرند (۱).

در پایان آیه فوق، اول سخن از مغفرت است سپس از اجر کبیر چرا که "مغفرت" در حقیقت مؤمنان را ابتدا شستشو می دهد سپس آماده پذیرش "اجر کبیر" می کند، و به اصطلاح اولی "تخلیه" است دومی "تحلیه".

\*\*\*

ص: ۱۸۵

---

۱-۱) تنوین در "مغفره" و "عذاب" برای تعظیم و تفخیم است، یعنی مغفرتی بزرگ و عذابی دردناک.

اشاره

أَقْمَنُ زَيْنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَأَاهُ حَسِينًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسِرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (۸) وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَمُنَّاهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ (۹) مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصِيرُ عَدُوُّ الْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَالْعَمَلُ الصَّالِحِ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يُبْورُ (۱۰)

ترجمه:

۸- آیا کسی که عمل بدش برای او تزیین شده، و آن را خوب و زیبا می بیند(همانند کسی است که واقع را آن چنان که هست می یابد؟) خداوند هر کس را بخواهد گمراه سازد، و هر کس را بخواهد هدایت می کند، بنا بر این جان خود را به خاطر شدت تاسف بر آنها از دست مده که خداوند به آنچه انجام می دهند عالم است.

۹- خداوند آن کس است که بادهای را فرستاد تا ابرهایی را به حرکت در آورند، ما این ابرها را به سوی سرزمین مرده ای می رانیم و به وسیله آن زمین را بعد از مردنش زنده می کنیم، رستاخیز نیز همین گونه است! ۱۰- کسی که خواهان عزت است (باید از خدا بخواهد) که تمام عزت برای خدا است سخنان پاکیزه به سوی او صعود می کند، و عمل صالح را بالا می برد، و آنها که نقشه های سوء می کشند، عذاب شدید برای آنها است و مکر (و تلاش افسادگرانه) آنها نابود می شود (و به جایی نمی رسد).

### تفسیر:

گفتار و کردار پاک و صالح به سوی خدا می رود!

از آنجا که در آیات گذشته مردم به دو گروه تقسیم شدند "گروهی مؤمن" و "گروهی کافر" یا "گروهی حزب الله و دشمن شیطان" و "گروهی پیروان و حزب او" نخستین آیه مورد بحث یکی از ویژگیهای مهم این دو گروه را که در واقع سرچشمه سایر برنامه های آنها است بیان کرده، می گوید: "آیا کسی که زشتی عملش در نظر او زینت داده شده، و آن را زیبا می بیند، همانند کسی است که واقعیات را آن گونه که هست زشت و زیبا درک می کند؟" (أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسِينًا).

در حقیقت این مساله کلید همه بدبختیهای اقوام گمراه و لجوج است که اعمال زشتشان به خاطر هماهنگی بودن با شهوات و قلبهای سیاهشان در نظرشان زیباست.

بدیهی است چنین کسی نه موعظه ای را پذیرا می شود، نه آمادگی برای شنیدن انتقاد دارد، و نه هرگز حاضر است مسیر خود را تغییر دهد.

نه پیرامون اعمال خویش به تجزیه و تحلیل می پردازد، و نه از عواقب آن بیمناک است.

و از آن بالاتر هنگامی که سخن از زشتی و زیبایی به میان آید، مرجع ضمیر را در زیباییها خودشان می دانند و در زشتیها مؤمنان راستین را! اوای بسا کفار لجوج هنگامی که آیات گذشته را در باره حزب شیطان و سرنوشت دردناکشان شنیدند آن را بر مؤمنان راستین تطبیق کردند و خود را مصداق حزب الله شمرند! و این مصیبت و فاجعه ای است بسیار بزرگ.

اما چه کسی اعمال سوء بدکاران را در نظرشان جلوه می دهد؟ خداوند؟ یا هوای نفس؟ و یا شیطان؟ بدون شک عامل اصلی هوای نفس و شیطان است، اما چون خدا این اثر را در اعمال آنها آفریده می توان آن را به خدا نسبت داد، زیرا انسانها هنگامی که گناهی را مرتکب می شوند در آغاز که فطرتشان پاک و وجدانشان بیدار و عقلشان واقع بین است از عمل خود ناراحت می شوند، اما هر قدر آن را تکرار می کنند از ناراحتی آنها کاسته می شود.

تدریجا به مرحله بی تفاوتی می رسند، و اگر باز هم تکرار کنند زشتیها در نظرشان زیبا می شود، تا آنجا که آن را از افتخارات و فضائل خویش می پندارند در حالی که در منجلاب بدبختی غوطه ور شده اند.

جالب اینکه قرآن به هنگامی که این سؤال را مطرح می کند "آیا کسی که زشتی عملش در نظرش تزیین شده و آن را زیبا می بیند..." نقطه مقابل آن را صریحا ذکر نمی کند، گویی می خواهد به شنونده مجال وسیعی بدهد که امور مختلفی را که می تواند نقطه مقابل باشد در نظر خویش مجسم کند و بیشتر و بیشتر بفهمد گویی می خواهد بگوید آیا چنین کسی همانند افراد واقع بین است؟!...

آیا چنین کسی همانند پاکدلانی است که همیشه به محاسبه نفس خویش مشغولند...

آیا چنین کسی امید نجات برای او هست (۱).

سپس قرآن به بیان علت تفاوت این دو گروه پرداخته می‌افزاید "خداوند هر کس را بخواهد گمراه می‌کند و هر کس را بخواهد هدایت می‌نماید".

( فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ).

اگر گروه اول اعمال زشتشان در نظرشان تزینی شده این نتیجه اضلال الهی است، اوست که این خاصیت را در تکرار اعمال زشت قرار داده که نفس انسان به آن خو می‌گیرد و عادت می‌کند و همرنگ و هماهنگ آن می‌شود.

و اوست که به مؤمنان پاکدل چشمانی نافذ و بینا، و گوشهایی شنوا برای درک حقایق آن چنان که هست می‌بخشد.

روشن است این مشیت الهی توأم با حکمت اوست و به هر کس آنچه لایق هست آن می‌دهد.

لذا در پایان آیه می‌فرماید "مبادا بر اثر شدت تاسف و حسرت بر وضع آنها جان خود را از دست دهی" (فَلَا تَذُهِبَ نَفْسِيكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ).

این تعبیر همانند تعبیری است که در آیه ۳ سوره شعراء آمده است، لَعَلَّكَ بِاِخْتِافِ نَفْسِكَ اَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ "گویی می‌خواهی جان خود را از دست دهی که ایمان نمی‌آورند" (۲).

تعبیر به "حسرات" که به اصطلاح "مفعول لاجله" برای جمله قبل

ص: ۱۸۹

۱-۱) از اینجا روشن شد که آیه جمله ای در تقدیر دارد که ممکن است چنین باشد "کمن لیس کذلک... کمن يحاسب نفسه و یری القبیح قبیحا... هل یرجى له صلاح و متاب.

۲-۲) برای آیه فوق تفسیر دیگری نیز ذکر کرده اند و آن اینکه منظور این است که پیامبر از شدت آزارها و مخالفت‌های آنان ناراحت نشود چرا که خداوند اعمال آنها را به خوبی می‌داند و به موقع از آنها انتقام می‌گیرد.

است، اشاره به این است که نه تنها یک حسرت بر آنها می خوری بلکه حسرتها بر آنها داری.

حسرت از دست دادن نعمت هدایت، حسرت ضایع کردن گوهر انسانیت، حسرت از دست دادن حس تشخیص تا آنجا که زشت را زیبا می بینند، و بالاخره حسرت گرفتار شدن در آتش قهر و غضب پروردگار! اما چرا حسرت نخور" برای اینکه خداوند از اعمال آنها آگاه است و آنچه را شایسته آنند به آنها همان می دهد" (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ).

از لحن آیه دلسوزی فوق العاده پیامبر اسلام ص نسبت به گمراهان و منحرفان کاملاً هویدا است و چنین است حال یک رهبر الهی راستین که از عدم پذیرش مردم نسبت به حق و تسلیم در برابر باطل و پشت پا زدن به تمام وسائل سعادت آن چنان رنج می برد که گویی می خواهد قالب تهی کند. \*\*\*در آیه بعد با توجه به بحثهایی که قبلاً پیرامون هدایت و ضلالت و ایمان و کفر گذشت به بیان کوتاه و روشنی پیرامون مبدء و معاد می پردازد و اثبات "مبدء" را با اثبات "معاد" در یک دلیل جالب قرین کرده، می فرماید: "خداوند همان کسی است که بادها را فرستاد تا ابرهایی را به حرکت در آورند" (وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا) (۱).

"سپس ما این ابرها را به سوی سرزمین مرده و خشکی می رانیم" (فَسُقْنَاَهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ).

ص: ۱۹۰

۱ - ۱) درباره اینکه چرا فعل اول به صورت ماضی آمده (ارسل) و فعل دوم به صورت مضارع (فتثیر)، یکی به صورت غائب است (ارسل) و دیگر به صورت متکلم است (فسقناهُ) مفسران وجوهی ذکر کرده اند ولی چون دقیق به نظر نرسید از آن صرف نظر شد، ممکن است برای تفنن در بیان و تنوع در سخن بوده باشد.

"و به وسیله آن زمین را بعد از مردنش زنده می کنیم" (فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا).

"آری زنده شدن مردگان بعد از مرگ نیز همین گونه است!" (كذلك النشور).

نظام حساب شده ای که بر حرکت بادهای و سپس حرکت ابرها، و بعد از آن نزول قطره های حیاتبخش باران، و به دنبال آن زنده شدن زمینهای مرده حاکم است، خود بهترین دلیل و خود بهترین گواه بر این حقیقت است که دست قدرت حکیمی در پشت این دستگاه قرار دارد و آن را تدبیر می کند.

نخست به بادهای گرم و داغ دستور می دهد از مناطق استوایی به سوی مناطق سرد حرکت کنند و در مسیر خود آب دریاها را بخار کرده به آسمان فرستند، سپس به جریانهای منظم سرد قطبی که دائما در جهت مخالف جریان اول حرکت می کنند دستور می دهد بخارات حاصله را جمع آوری کرده و ابرها را تشکیل دهند.

باز به همان بادهای دستور می دهد ابرها را بر دوش خود حمل کنند و به سوی بیابانهای مرده گسیل دارند، تا قطرات زنده کننده باران از آنها سرازیر گردد.

سپس به شرایط خاص زمین و بذریه های گیاهانی که در آن افشانه شده فرمان پذیرش آب و نمو و رویش می دهد، و از موجودی ظاهرا پست و بی ارزش موجوداتی زنده و بسیار متنوع و زیبا، خرم و سرسبز، مفید و پر بار به وجود می آورد که هم دلیلی است بر قدرت او، و هم گواهی است بر حکمت او، و هم نشانه ای است از رستاخیز بزرگ! در حقیقت آیه فوق از چند جهت دعوت به توحید می کند:

از نظر برهان نظم، و از نظر برهان حرکت که هر موجود متحرکی محرکی



می خواهد، و از نظر بیان نعمتها که از جهت فطری انگیزه ای است برای شکر منعم.

و از جهاتی نیز دلیل بر مساله معاد است:

از نظر سیر تکاملی موجودات، و از نظر پدیدار شدن چهره حیات از زمین مرده، یعنی ای انسان صحنه معاد در فصول هر سال در برابر چشم تو و در زیر پای تو است.

توجه به این نکته نیز لازم است که جمله "فتثیر" از ماده "اثاره" به معنی منتشر ساختن و پراکندن است، و در اینجا اشاره به تولید ابرها بر اثر وزش بادهای بر صفحه اوقیانوسها می کند، زیرا مساله حرکت ابرها در جمله بعد (فَسُقَاتُهُ إِلَى بَلَدٍ مَّيِّتٍ) آمده است.

جالب اینکه در حدیثی از پیامبر اسلام ص چنین می خوانیم: یکی از اصحاب عرض کرد

یا رسول الله کیف یحیی الله الموتی و ما آیه ذلک فی خلقه؟

"ای رسول خدا! چگونه پروردگار مردگان را زنده می کند و نشانه و نمونه آن در جهان خلقت چیست؟" پیغمبر فرمود:

اما مررت بوادی أهلک محلا ثم مررت به یهتز خضرا؟ "آیا از سرزمین قبیله ات گذر نکرده ای در حالی که خشک و مرده بوده، و سپس از آنجا عبور کنی در حالی که از خرمی و سرسبزی گویی به حرکت در آمده؟"

قلت: نعم! یا رسول الله: "گفتم آری ای پیامبر".

قال: فکذلک یحیی الله الموتی و تلک آیه فی خلقه: "فرمود اینگونه خداوند مردگان را زنده می کند و این نمونه و نشانه او در آفرینش است" (۱).

در جلد ۱۶ تفسیر نمونه ذیل آیه ۴۸ سوره روم بحث دیگری در این زمینه داشته ایم.

\*\*\*

ص: ۱۹۲

به دنبال این بحث توحیدی به اشتباه بزرگ مشترکان که عزت خویش را از بتها می خواستند، و ایمان آوردن به پیامبر ص را مایه پراکندگی مردم از دور خود می دیدند و می گفتند: "إِنْ تَتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نَتَّخِطُ مِنْ أَرْضِنَا" "اگر هدایت را با تو پذیرا شویم دشمنان نیرومند ما را از این سرزمین می ربایند" (قصص-۵۷).

اشاره کرده می فرماید: "کسانی که عزت می خواهند از خدا بطلبند چرا که تمام عزت از آن خداست" (مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا).

"عزت" به گفته "راغب" در "مفردات" در اصل آن حالتی است که انسان را مقاوم و شکست ناپذیر می سازد، به زمینهای صلب و محکم نیز به همین جهت عزاز (بر وزن اساس) می گویند.

از آنجا که تنها ذات پاک اوست که شکست ناپذیر است، و گر نه همه مخلوقات به حکم محدودیتشان قابل شکستند، لذا تمام عزت از آن اوست، و هر کس عزتی کسب می کند از برکت دریای بی انتهای اوست.

در حدیثی از انس نقل شده که پیامبر ص فرمود:

ان ربکم یقول کل یوم انا العزیز، فمن اراد عز الدارین فلیطع العزیز! "پروردگار شما همه روز می گوید: منم عزیز و هر کس عزت دو جهان خواهد باید اطاعت عزیز کند!"

در حقیقت انسان آگاه باید آب را از سرچشمه بگیرد، که آب زلال و فراوان آنجاست، نه از ظروف کوچک و مختصری که هم محدود است و هم آلوده، و در دست این و آن می باشد.

در حالات امام حسن بن علی ع می خوانیم که در ساعات آخر عمرش هنگامی که یکی از یاران به نام "جناده بن ابی سفیان" از او اندرز خواست نصایح ارزنده و مؤثری برای او بیان فرمود که از جمله این بود:

و اذا اردت عزا بلا عشیره و هیبه

بلا-سلطان فاخرج من ذل معصيه الله الى عز طاعه الله: "هر گاه بخواهی بدون داشتن قبیله "عزیز" باشی و بدون قدرت حکومت، هیبت داشته باشی، از سایه ذلت معصیت خدا بدر آی و در پناه عزت اطاعت او قرار گیر!" (۱).

و اگر می بینیم در بعضی از آیات قرآن "عزت" را علاوه بر خداوند، برای پیامبر ص و مؤمنان قرار می دهد " <sup>□</sup> وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ " (منافقون-۸).

به خاطر آنست که آنها نیز از پرتو عزت پروردگار کسب عزت کرده اند، و در مسیر طاعت او گام بر می دارند.

سپس راه وصول به "عزت" را چنین تشریح می کند: "سخنان پاکیزه به سوی او صعود می کند" (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ).

"و عمل صالح را او بالا می برد" (وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ).

"الكلم الطيب" به معنی سخنان پاکیزه است، و پاکیزگی سخن به پاکیزگی محتوای آن است، و پاکیزگی محتوا به خاطر مفاهیمی است که بر واقعتهای عینی پاک و درخشان تطبیق می کند، و چه واقعیتی بالا-تر از ذات پاک خدا، و آئین حق و عدالت او، و نیکان و پاکانی که در راه نشر آن گام بر می دارند؟ لذا "الكلم الطيب" را به اعتقادات صحیح نسبت به مبدء و معاد و آئین خداوند تفسیر کرده اند.

آری یک چنین عقیده پاکی است که به سوی خدا اوج می گیرد، و دارنده اش را نیز پرواز می دهد، تا در جوار قرب حق قرار گیرد، و غرق در عزت خداوند عزیز شود.

مسلمانان از این ریشه پاک شاخه هایی می روید که میوه آن عمل صالح است، هر کار شایسته و مفید و سازنده، چه دعوت به سوی حق باشد، چه حمایت از مظلوم، .

ص: ۱۹۴

چه مبارزه با ظالم و ستمگر، چه خودسازی و عبادت، چه آموزش و پرورش، و خلاصه هر چیز که در این مفهوم وسیع و گسترده داخل است اگر برای خدا و به خاطر رضای او انجام شود آن هم اوج می گیرد و به آسمان لطف پروردگار عروج می کند، و مایه معراج و تکامل صاحب آن، و برخورداری از عزت حق می شود.

این همان چیزی است که در سوره ابراهیم آیه ۲۴ به آن اشاره شده **أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضَلُّهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا**: "آیا ندیدی خداوند چگونه برای سخن پاکیزه، مثالی زده است؟ همانند درختی پاک که ریشه آن ثابت و برقرار، و شاخه آن در آسمان افراشته، هر زمان میوه های خود را به اذن پروردگارش به مشتاقان می دهد".

از آنچه گفتیم روشن می شود اینکه بعضی از مفسران کلمه طیبه را به لا اله الا الله، و بعضی دیگر به سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر، و بعضی بعد از توحید محمد، رسول الله، و علی ولی الله و خلیفه رسوله، تفسیر کرده اند، و یا در بعضی از روایات "الكلم الطيب" و "العمل الصالح" به ولایت اهل بیت ع یا مانند آن تفسیر شده است، همه از قبیل بیان مصداقهای روشن برای آن مفهوم وسیع و گسترده است، و محدودیتی در مفهوم آن ایجاد نمی کند، چرا که هر سخنی که محتوای پاک و عالی داشته باشد همه در این عنوان جمع است.

به هر حال همان خداوندی که به مقتضای آیه گذشته زمین مرده را با قطره های حیاتبخش باران زنده می کند، "کلام طیب" و "عمل صالح" را نیز پرورش می دهد، و به جوار قرب و رحمت خود می رساند.

سپس به نقطه مقابل آن پرداخته، می گوید: "کسانی که نقشه سوء می کشند عذاب شدیدی برای آنهاست" (وَ الَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ).

"و تلاش و کوشش آلوده و ناپاک و فاسدشان نابود می گردد و به جایی نمی رسد" ( وَ مَكْرٌ أَوْلَئِكَ هُوَ يُبْوَرُ ).

گرچه این فاسدان مفسد چنین می پندارند که با ظلم و ستم و دروغ و تقلب می توانند عزتی برای خود کسب کنند، و مال و ثروت و قدرتی، اما در پایان کار هم عذاب الهی را برای خود فراهم ساخته اند و هم تلاشهای آنها بر باد می رود.

کسانی بودند که به گفته قرآن "خدایان ساختگی را مایه عزت خود می پنداشتند" <sup>□</sup> وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا (مریم-۸۱).

و منافقانی بودند که خود را عزیز، و مؤمنان را ذلیل فکر می کردند، و "می گفتند اگر به مدینه باز گردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون خواهند کرد!" <sup>□</sup> يَقُولُونَ لئن رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ (منافقون-۸).

افراد دیگری بودند که قرب فراعنه را مایه عزت خویش تصور می کردند، یا از گناه و ظلم و ستم آبرو می طلبیدند اما همگی سقوط کردند، و تنها ایمان و عمل صالح است که به سوی خداوند عزیز بالا می رود! "مکر" گرچه در لغت به معنی هر گونه چاره اندیشی است، اما در مواردی به معنی چاره اندیشهای توأم با فساد به کار می رود که آیه مورد بحث از آنهاست.

"سیئات" در آیه فوق همه زشتیها و بدیها را اعم از بدیهای عقیدتی یا عملی شامل می شود و اینکه بعضی آن را تفسیر به توطئه های مشرکان برای کشتن یا تبعید کردن پیامبر اسلام ص از مکه تفسیر کرده اند در واقع یکی از مصادیق آن را بیان کرده اند نه تمام مفهوم آن را.

جمله "یبور" از ماده "بوار" و "بوران" در اصل به معنی کساد می فرط است، و از آنجا که اینچنین کساد می مایه نابودی است این کلمه به معنی هلا-ک و نابودی به کار می رود، ضرب المثل معرفی است: "کسد حتی فسد": "آن قدر کساد شد که فاسد گردید!"

## نکته ها:

## اشاره

## ۱- تمام "عزت" از آن خدا است!

حقیقت عزت چیست؟ آیا چیزی جز رسیدن به مرحله شکست ناپذیری می باشد؟ اگر چنین است عزت را در کجا باید جستجو کرد و چه چیز می تواند به انسان عزت دهد؟ در یک تحلیل روشن به اینجا می رسیم که حقیقت عزت در درجه نخست قدرتی است که در دل و جان انسان ظاهر می شود، و او را از خضوع و تسلیم و سازش در برابر طاغیان و یاغیان باز می دارد.

قدرتی که با داشتن آن هرگز اسیر شهوات نمی شود، و در برابر هوا و هوس سر فرود نمی آورد.

قدرتی که او را به مرحله نفوذناپذیری در برابر "زر" و "زور" ارتقا می دهد.

آیا این قدرت جز از ایمان به خدا، یعنی ارتباط با منبع اصلی قدرت و عزت سرچشمه می گیرد؟ این در مرحله فکر و عقیده و روح و جان، و اما در مرحله عمل عزت از اعمالی سرچشمه می گیرد که دارای ریشه صحیح و برنامه و روش حساب شده باشد و به تعبیر دیگر آن را در عمل صالح می توان خلاصه کرد، این دو است که به انسان سر بلندی و عظمت می دهد و به او عزت و شکست ناپذیری می بخشد.

"ساحران دنیاپرست" معاصر فرعون، نیرنگهای خود را به نام و به عزت او آغاز کردند و قَالُوا بِعِزِّهِ فِرْعَوْنُ إِنَّا لَنَحْنُ الْعَالِيُونَ : "گفتند به عزت فرعون سوگند که ما پیروز خواهیم شد" (شعراء-۴۴).

اما به زودی از عصای چوپانی موسی ع شکست خوردند، ولی همانها

هنگامی که از زیر پرچم مذلت بار فرعون بیرون آمدند، و در سایه توحید قرار گرفتند و ایمان آوردند، چنان نیرومند و شکست ناپذیر شدند که سخت ترین تهدیدهای فرعون در آنها مؤثر نیفتاد، دست و پا و حتی جان خویش را عاشقانه در راه خدا دادند و شربت شهادت نوشیدند، و با این عمل نشان دادند که در برابر زر و زور تسلیم نمی شوند و شکست ناپذیرند و تاریخ پر افتخار آنها امروز برای ما یک دنیا درس آموزنده است.

\*\*\*

## ۲- فرق میان "کلام طیب" و "عمل صالح"

ممکن است سؤال شود که چرا آیه فوق در مورد "کلام طیب" می گوید:

خودش به سوی پروردگار اوج می گیرد، اما در مورد "عمل صالح" می گوید:

خدا آن را بالا- می برد؟ این سؤال را چنین می توان پاسخ گفت: کلام طیب همانگونه که گفتیم اشاره به ایمان و اعتقاد پاک است و آن عین اوج گرفتن به سوی خداست که حقیقت ایمان چیزی جز این نیست، ولی عمل صالح را او پذیرا می شود و قبول می کند و اجر مضاعف می دهد و بقاء و دوام می بخشد و اوج می دهد (دقت کنید).

\*\*\*

اشاره

وَٱللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا ۚ وَمِمَّا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَوَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَىٰ ٱللَّهِ يَسِيرٌ (۱۱) وَمَا يَسْتَوِي ٱلْبَحْرَانِ هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٍ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّةً تَتَّبَسُونَ فِيهَا ۖ تَرَىٰ ٱلْفُلُوكَ فِيهِ مَوَٰخِرَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ ۗ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲)

ترجمه:

۱۱- خداوند شما را از خاک آفرید، سپس از نطفه، سپس شما را به صورت همسران یکدیگر قرار داد، هیچ جنس ماده ای باردار نمی شود و وضع حمل نمی کند مگر به علم او، و هیچ انسانی عمر طولانی نمی کند، و هیچ کس از عمرش کاسته نمی شود مگر اینکه در کتاب (علم خداوند) ثبت است، اینها همه برای خداوند آسان است.

۱۲- این دو دریا یکسان نیستند: این دریایی که آبش گوارا و شیرین و نوشیدنش خوشگوار است، و این یکی که شور و تلخ و گلوگیر است، (اما) از هر دو گوشت تازه می خورید، و وسائل زینتی استخراج کرده می پوشید، و کشتی ها را در آن می بینی



که آنها را می شکافند(و به هر طرف پیش می روند)تا از فضل خداوند بهره گیرید و شاید شکر(نعمتهای او را)بجا آورید.

**تفسیر:**

**اشاره**

**دریای آب شیرین و شور یکسان نیستند!**

با توجه به اینکه در آیات گذشته سخن از مساله توحید و معاد و صفات خدا در میان بود،در آیات مورد بحث نیز بخش دیگری از آیات انفسی و آفاقی را که دلیل بر قدرت خدا از یک سو،و علم او از سوی دیگر،و مساله امکان معاد از سوی سوم است شرح می دهد:

نخست به آفرینش انسان در مراحل مختلف اشاره کرده می گوید: "خداوند شما را از خاک آفرید" (وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ).  
"سپس از نطفه" (ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ).

"بعد از آن شما را به صورت همسران یکدیگر در آورد" (ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا).

این سه مرحله از مراحل آفرینش انسان است خاک،و نطفه،و مرحله زوجیت.

مسلم است که انسان از خاک است هم از این نظر که جد انسانها،آدم از خاک آفریده شده،و هم از این نظر که تمام موادی که جسم انسان را تشکیل می دهد و یا انسان از آن تغذیه می کند،و یا نطفه او از آن منعقد می شود همه سرانجام به موادی که در خاکها نهفته است منتهی می شود.

بعضی احتمال داده اند که آفرینش از خاک تنها اشاره به آفرینش نخستین است،اما آفرینش از نطفه اشاره به مراحل بعد است که اولی مرحله خلقت اجمالی انسانهاست(چرا که وجود همه در وجود آدم خلاصه شده بود)و دومی مرحله تفضیلی است که آنها را از یکدیگر جدا می سازد.

ص: ۲۰۰

و به هر حال مرحله "زوجیت" مرحله تداوم نسل انسان و تکثیر مثل او است، و اینکه بعضی احتمال داده اند "ازواج" در اینجا به معنی "اصناف" و یا "روح و جسم" و مانند آن است بسیار بعید به نظر می رسد.

سپس وارد چهارمین و پنجمین مرحله حیات انسان شده، موضوع "بارداری مادران" و "وضع حمل" آنها را پیش کشیده، می گوید: "هیچ جنس ماده ای باردار نمی شود و وضع حمل نمی کند مگر به علم پروردگار" (وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ).

آری مساله "بارداری" و تحولات و دگرگونیهای بسیار عجیب و پیچیده جنین، سپس رسیدن به مرحله وضع حمل و دگرگونیهای شگفت انگیزی که در آن لحظه حساس و بحرانی به مادران از یک سو، و به جنین از سوی دیگر دست می دهد، به قدری ظریف و دقیق است که جز به اتکای علم بی پایان خداوند امکان پذیر نیست که اگر نظام حاکم بر آن سر سوزنی اختلال یابد برنامه حمل یا وضع حمل دچار آشفتگی و یا اختلال می گردد، و به فساد و تباهی می کشد.

این پنج مرحله از زندگی انسان هر یک از دیگری عجیبتر و شگفت آورتر است.

خاک بیجان و مرده کجا و انسان زنده عاقل و هوشیار و پر ابتکار کجا؟! نطفه بی ارزش که از چند قطره آب متعفن تشکیل شده کجا و انسانی رشید و زیبا و مجهز به حواس مختلف و دستگاههای گوناگون کجا؟! (۱).

از این مرحله که بگذریم مساله تقسیم نوع انسان به دو جنس "مذکر" و "مؤنث" با تفاوتهای فراوان در جسم و جان، و مسائل فیزیولوژیکی به میان می آید که از همان آغاز انعقاد نطفه، راه خود را از یکدیگر جدا کرده و هر کدام

ص: ۲۰۱

---

۱-۱) "نطفه" همانگونه که سابقا گفته ایم در اصل به معنی آب یا آب اندک صاف است سپس به همین مناسبت به آب اندکی که مبداء انعقاد جنین می شود اطلاق شده است.

به سوی رسالتی که بر عهده آنان گذارده شده پیش می روند و تکامل می یابند.

بعد مساله رسالت در مادر قبول و تحمل این بار و حفظ و تغذیه و پرورش آن پیش می آید که قرنها است افکار دانشمندان بزرگ را به خود جلب کرده و معترفند که از عجیبترین مسائل عالم هستی است.

آخرین مرحله در این قسمت که مرحله تولد است یک مرحله انقلابی و کاملاً بحرانی است که با عجائب بسیاری همراه است:

چه عواملی به جنین دستور خارج شدن از شکم مادر می دهد؟ چگونه هماهنگی کامل در میان این فرمان و آماده شدن اندام مادر برای اجرای آن برقرار می شود؟ چگونه جنین می تواند وضعی را که نه ماه با آن عادت کرده، درست در یک لحظه به کلی تغییر دهد، رابطه خود را با مادر قطع کند، از هوای آزاد استفاده نمایند، مجرای غذای او از طریق بند ناف ناگهان بسته شود، و مجرای جدید یعنی دهان به کار افتد، محیط ظلمانی شکم مادر را رها ساخته در میان نور و روشنایی غوطه ور گردد، و در برابر همه این دگرگونیها مقاومت کند و خود را فوراً تطبیق دهد؟! آیا اینها بهترین نشانه قدرت و علم بی پایان خداوند نیست؟ و آیا ماده بی شعور و طبیعت بی هدف با استفاده از "تصادفهای کور" امکان تنظیم یک حلقه کوچک از هزاران حلقه زنجیر خلقت را دارد؟ زهی بی انصافی که انسانی در باره خلقت خود اینچنین احتمال موهومی را پذیرا شود! بعد به مرحله "ششم" و "هفتم" این برنامه شگرف در حلقه دیگر پرداخته و به مراحل مختلف عمر و فزونی و کاستی آن بر اثر عوامل مختلف اشاره کرده، می گوید:

"هیچ انسانی عمر طولانی نمی کند، و هیچ کس از عمرش کاسته نمی گردد

مگر اینکه در کتاب علم خداوند ثبت است<sup>۱</sup> و از قوانین و برنامه هایی تبعیت می کند که حاکم بر آنها علم و قدرت اوست (وَ مَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَضُ مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ) (۱).

چه عواملی در ادامه حیات انسان مؤثر است؟ چه عواملی با ادامه حیات او می جنگد؟ و خلاصه چه عواملی باید دست به دست هم بدهد تا انسان بتواند یکصد سال یا کمتر و بیشتر به حیات خود ادامه دهد؟ و سرانجام چه عواملی موجب تفاوت عمر انسانها می گردد؟ همه اینها نیز محاسبات دقیق و پیچیده ای دارد که جز خداوند از آن آگاه نیست، و آنچه ما امروز در این زمینه ها می دانیم در برابر آنچه نمی دانیم بسیار کم و بی ارزش است.

"معمر" از ماده "عمر" در اصل از "عمارت" به معنی آبادی گرفته شده است، و اینکه به مدت حیات انسان "عمر" گفته می شود به خاطر آنست که آبادی و عمارت بدن او در این مدت است.

واژه "معمر" به معنی کسی است که عمر طولانی دارد.

و سرانجام آیه را با این جمله پایان می دهد: "همه اینها بر خداوند آسان است" (إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ).

آفرینش این موجود عجیب از "خاک" و آغاز خلقت یک انسان کامل از "آب نطفه" و همچنین مسائل مربوط به جنسیت، و زوجیت، و بارداری، و وضع حمل، و افزایش و کاستی عمر، چه از نظر قدرت، و چه از نظر علم و محاسبه همه برای او سهل و ساده است، و اینها گوشه ای از آیات انفسی هستند که از یک سو ما را به مبدء عالم هستی مربوط و آشنا می کنند و از سوی دیگر دلائل زنده ای بر مساله امکان

ص: ۲۰۳

---

۱- ۱) منظور از "کتاب" همان علم بی پایان خداوند است، و اینکه بعضی آن را به "لوح محفوظ" و یا "نامه حیات انسان" تفسیر کرده اند آنها هم به علم خداوند باز می گردد.

آیا کسی که قادر بر آفرینش نخستین از "خاک" و "نطفه" بود قادر بر تجدید حیات انسانها نیست؟ و آیا کسی که از تمام ریزه کاریهای مربوط به این قوانین با خبر است در نگهداری حساب اعمال بندگان برای صحنه معاد مشکلی دارد؟! \*\*\* در آیه بعد به بخش دیگری از آیات آفاقی که نشانه های عظمت و قدرت اویند در مورد آفرینش دریاها و برکات و فوائد آنها اشاره کرده می فرماید: "دو دریا یکسان نیستند، این یکی گوارا و شیرین و برای نوشیدن خوشگوار است، و آن دیگر شور و تلخ" (وَ مَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ). (۱).

با آنکه هر دو روز نخست به صورت قطرات باران شیرین و گوارا از آسمان بر زمین نازل شده اند، و هر دو از یک ریشه مشتقند، اما در دو چهره کاملا مختلف با فوائد متفاوت ظاهر گشته اند.

و عجیب اینکه "از هر دو گوشت تازه می خورید" (وَ مِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا).

"و از هر دو وسائل زینتی برای پوشیدن استخراج می کنید" (وَ تَشْتَرُونَ حِلِيَةً تَلْبَسُونَهَا).

به علاوه از هر دو می توانید برای نقل و انتقالات خود و متاعها بهره بگیرید لذا "کشتیها را می بینی که از هر طرف دریاها را می شکافند و پیش می روند، تا از فضل خداوند بهره گیرید، شاید حق شکر او را ادا کنید" (وَ تَرَى الْفُلْكَ فِيهِ

ص: ۲۰۴

---

۱- ۱) "عذب" چنان که "راغب" در "مفردات" می گوید: به معنی پاکیزه و خنک است، و در "لسان العرب" تنها به معنی آب پاکیزه تفسیر شده (الماء الطيب) که ممکن است خنک و شیرین بودن آن نیز در مفهوم "طیب" جمع باشد.

### به این چند امر دقت کنید:

۱- "فرات" به گفته "لسان العرب" آبی است که در نهایت "عدوبت" (پاکیزگی و گوارایی) باشد.

"سائغ" به معنی آبی است که به خاطر گوارایی به راحتی از گلو پائین می رود به عکس ملح (آب شور) و اجاج آب تلخ است که گویی گلو را می سوزاند و راه حلق را می بندد! ۲- جمعی از مفسران معتقدند که آیه مثالی برای عدم مساوات "مؤمن" و "کافر" است ولی آیات قبل و بعد که همه سخن از آیات خلقت می گوید، و حتی ذیل خود این آیه، گواه بر این حقیقت است که این جمله نیز در زمینه اسرار توحید بحث می کند و اشاره به تنوع آبها و آثار متفاوت و فوائد مشترک آنها است.

۳- در این آیه سه فایده از فوائد فراوان دریاها بیان شده است: مواد غذایی و سائل زینتی، و مساله حمل و نقل.

می دانیم دریا منبع مهمی از منابع غذایی بشر است، و همه سال میلیونها تن گوشت تازه از آن گرفته می شود، بی آنکه انسان رنج و زحمتی برای آن متحمل شده باشد، دستگاه آفرینش برنامه ریزی دقیقی در این زمینه کرده که انسانها بتوانند با کمترین زحمتی از این خوان نعمت بیدریغ و سفره گسترده الهی بهره گیرند.

وسائل زینتی مختلفی از قبیل "مروارید" و "صدف" و "در" و "مرجان" از آن استخراج می شود، و تکیه قرآن روی این مساله به خاطر آن است که روح انسان بر خلاف چهار پایان دارای ابعاد مختلفی است که یکی از آنها حس زیبایی است که سرچشمه پیدایش مسائل ذوقی و هنری و ادبی می باشد که اشباع آن به صورت صحیح،

و دور از هر گونه افراط و تفریط و اسراف و تبذیر، روح را شاداب می سازد، و به انسان نشاط و آرامش می بخشد، و برای انجام کارهای سنگین زندگی آماده می کند.

و اما مساله حمل و نقل که یکی از مهمترین پایه های تمدن انسانی و زندگانی اجتماعی بشر است با توجه به اینکه دریاها قسمت عمده روی زمین را فرا گرفته و به یکدیگر ارتباط دارند می توانند مهمترین خدمت را در این زمینه به انسانها کنند.

حجم کالاهایی که وسیله دریاها حمل و نقل می شود، و مسافرانی که با آن جابجا می شوند، به قدری زیاد است که با هیچ وسیله نقلیه دیگر قابل مقایسه نیست، چنان که گاه یک کشتی می تواند به اندازه دهها هزار اتومبیل! بار با خود ببرد (۱).

۴- البته فوائد دریاها منحصر به مسائل فوق نیست و قرآن نمی خواهد آن را در این امور سه گانه محدود سازد، مساله تشکیل ابرها، مواد دارویی، نفت، و سائل پوششی، مواد تقویتی برای زمینهای بایر، تاثیر در ایجاد بادهای، و غیر آن، برکات دیگر دریاها محسوب می شود.

۵- تکیه قرآن روی "لحم طری" (گوشت تازه) اشاره پر معنایی به فوائد تغذیه به چنین گوشتها در برابر زیانهای گوشتهای کهنه و کنسرو و امثال آن است.

۶- در اینجا سؤالی مطرح است: دریاهاى آب شور در سراسر کره زمین گسترده است، اما دریای آب شیرین کجاست؟

ص: ۲۰۶

---

۱- ۱) هم اکنون کشتیهای پانصد هزار تنی ساخته شده که برای نقل و انتقال مواد نفتی مورد استفاده قرار می گیرد که هیچ وسیله نقلیه دیگری ممکن نیست جای آن را بگیرد و هیچ جاده ای به جز دریاها قدرت تحمل آن را ندارد و در گذشته نیز قدرت کشتیها نسبت به چهارپایان نیز زیادتر بود.

در پاسخ باید گفت: دریا و دریاچه های آب شیرین نیز در کره زمین کم نیستند مانند دریاچه های آب شیرین ایالات متحده و غیر آن به علاوه نهرهای عظیم را احیاناً دریا می نامند همانگونه که در داستان موسی کلمه "بحر" به رود عظیم نیل اطلاق شده است (بقره-۵۰- شعراء-۶۳- اعراف-۱۳۸).

از این گذشته، پیشرفت آب نهرهای عظیم در دریاها با توجه به اینکه آبهای شور را به عقب می رانند و تا مدتی با آن مخلوط نمی شوند خود دریاها را عظیمی از آب شیرین را تشکیل می دهند.

۷- جمله "لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ" تا از فضل او بهره گیرید "معنی وسیعی دارد که هر گونه فعالیت اقتصادی را که از طریق راههای دریایی صورت گیرد شامل می شود.

و جمله "لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ" برای بیدار ساختن حس شکرگزاری انسانها آمده که وسیله ای است برای خدا جویی و خداشناسی.

\*\*\*

#### نکته:

#### ۱- عوامل معنوی طول عمر و کوتاهی آن

به تناسب بحثی که در آیات فوق درباره افزایش و کاستی عمر به فرمان پروردگار آمده، جمعی از مفسران به پیروی از روایاتی که در این زمینه وارد شده، بحثهایی در زمینه طول عمر و کوتاهی آن کرده اند.

البته یک سلسله عوامل طبیعی در افزایش یا کوتاهی عمر دخالت دارند که بسیاری از آنها برای بشر تا کنون شناخته شده است، همانند تغذیه صحیح دور از افراط و تفریط، کار و حرکت مداوم، پرهیز از هر گونه مواد مخدر و اعتیادهای خطرناک و مشروبات الکلی، دوری از هیجان‌ناش‌ مداوم، داشتن ایمان قوی که بتواند انسان را در ناملايمات زندگی آرامش و قدرت بخشد.



ولی علاوه بر اینها عواملی وجود دارد که ارتباط ظاهری آن با مساله طول عمر بر ما چندان روشن نیست، اما در روایات اسلامی دقیقا روی آن تاکید شده است به عنوان نمونه به چند روایت زیر توجه فرمائید:

الف- پیغمبر گرامی ص می فرماید:

ان الصدقه و صله الرحم تعمران الدیار، و تزیدان فی الاعمار! "انفاق در راه خدا و صله رحمه خانه ها را آباد، و عمرها را طولانی می کند" (۱) ب- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است:

من سره ان یبسط فی رزقه و ینسی له فی اجله فلیصل رحمه: "کسی که دوست دارد رزقش افزون، و اجلسش بتاخیر افتد صله رحمه بجا آورد" (۲).

ج- در مورد بعضی از معاصی مانند زنا مخصوصا وارد شده است که از عمر انسان می کاهد از جمله در حدیث معروف پیامبر ص که می فرماید:

یا معشر المسلمین ایاکم و الزنا فان فیه ست خصال: ثلاث فی الدنیا، و ثلاث فی الآخره، اما التی فی الدنیا فانه یذهب بالبهاء، و یورث الفقر، و ینقص العمر: "ای مسلمانان از زنا پرهیزید که شش پیامد سوء دارد: سه چیز در دنیا، و سه چیز در آخرت، اما آن سه که در دنیا است بهاء و نورانیت را از انسان می برد، فقر و تنگدستی بیار می آورد، و از عمر انسان می کاهد" (۳).

د- امام باقر ع می فرماید:

البر و صدقه السر ینفیان الفقر و یزیدان فی العمر و یدفعان عن سبعین میته سوء: "نیکوکاری و انفاق پنهانی فقر را بر طرف ساخته، عمر را افزون می کند و از هفتاد گونه مرگ و میر بد جلوگیری به عمل می آورد" (۴).

در باره بعضی از گناهان دیگر مانند ظلم بلکه مطلق گناهان نیز در احادیث

ص: ۲۰۸

۱- ۱ و ۲ و ۳) تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۳۵۴ و ۳۵۵.

۲- ۴) سفینه البحار جلد ۲ صفحه ۲۳ ماده صدقه.

۳-

۴-

اشاراتی آمده است.

بعضی از مفسران که نتوانسته اند میان "اجل حتمی" و "اجل معلق" فرق بگذارند به این گونه احادیث حمله کرده و آن را مخالف نصوص قرآنی دانسته اند که حد عمر انسان را ثابت و لا یتغیر می داند (۱).

توضیح اینکه:

بدون شك انسان دارای دو گونه سر آمد و اجل است:

سر آمد و اجل حتمی که پایان استعداد جسم انسان برای بقاء است، و با فرا رسیدن آن هر چیز به فرمان الهی پایان می گیرد.

سر آمد و اجل معلق که با دگرگونی شرائط دگرگون می شود، فی المثل انسانی دست به انتحار و خودکشی می زند در حالی که اگر این گناه کبیره را انجام نمی داد سالها زنده می ماند، و یا بر اثر روی آوردن به مشروبات الکلی و مواد مخدر و شهوترانی بی حد و حساب توانایی جسمی خود را در مدت کوتاهی از دست می دهد، در حالی که اگر این امور نبود سالیان بسیاری می توانست عمر کند.

اینها اموری است که برای همه قابل درک و تجربه است، و احدی نمی تواند آن را انکار کند.

در زمینه حوادث ناخواسته نیز اموری وجود دارد که مربوط به اجل معلق است که آن نیز قابل انکار نمی باشد.

بنا بر این اگر در روایات فراوانی آمده است که انفاق در راه خدا یا صله رحم عمر را طولانی و بلاها را بر طرف می سازد در حقیقت ناظر به همین عوامل است.

و هر گاه ما این دو نوع اجل و سرآمد عمر را از هم تفکیک نکنیم درک بسیاری از مسائل در رابطه با "فضا و قدر" و "تاثیر جهاد و تلاش و کوشش

ص: ۲۰۹

---

(۱-۱) تفسیر "آلوسی" جلد ۲۲ صفحه ۱۶۴ (ذیل آیات مورد بحث).

در زندگی انسانها "لا ینحل خواهد ماند.

این بحث را ضمن یک مثال ساده می توان روشن ساخت، و آن اینکه:

انسان یک دستگاه اتومبیل نو تهیه می کند که طبق پیش بینی های مختلفی که در ساختمان آن به کار رفته می تواند مثلا بیست سال عمر کند، اما مشروط به اینکه به آن دقیقا برسند، و مراقبتهای لازم را به عمل آورند، در این صورت اجل حتمی این اتومبیل همان بیست سال است که از آن فراتر نمی رود.

ولی اگر مراقبتهای لازم انجام نشود و آن را به دست افراد ناآگاه و لاابالی بسپارند و بیش از قدرت و ظرفیت از آن کار بکشند، و در جاده های پر سنگلاخ همه روزه آن را به کار گیرند ممکن است عمر بیست ساله آن به نصف، یا به عشر تنزل پیدا کند این همان "اجل معلق" آن است.

و ما تعجب می کنیم چگونه بعضی از مفسران معروف به مساله روشنی مانند این مساله توجه نکرده اند.

\*\*\*

ص: ۲۱۰

اشاره

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ (۱۳) إِنَّ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَ لَا يُبْنِيْكَ مِثْلُ خَبِيرٍ (۱۴)

ترجمه:

۱۳- او شب را در روز داخل می کند و روز را در شب، و خورشید و ماه را مسخر (شما) کرده، هر کدام از آنها تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه دهد، این است خداوند، پروردگار شما، حاکمیت (در سراسر عالم) از آن او است، و کسانی را که جز او می خوانید (و می پرستید) حتی به اندازه پوست نازک هسته خرما حاکمیت (و مالکیت) ندارند! ۱۴- اگر آنها را بخوانید صدای شما را نمی شنوند، و اگر بشنوند به شما پاسخ نمی گویند، و روز قیامت شرک (و پرستش) شما را منکر می شوند، و هیچ کس مانند (خداوند آگاه و) خبیر تو را (از حقایق) با خبر نمی سازد!

این معبودهای دروغین حتی صدای شما را نمی شنوند!

باز در این آیات به قسمت دیگری از آیات توحید و نعمتهای بی پایان پروردگار اشاره می کند تا ضمن آگاهی دادن به انسان حس شکرگزاری آنان را در مسیر شناخت معبود حقیقی برانگیزد، و از هر گونه شرک و پرستشهای خرافی باز دارد، می فرماید: "او کسی است که شب را در روز و روز را در شب داخل می کند" (يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ).

"یولج" از ماده "ایلاج" به معنی داخل کردن است، و ممکن است اشاره به یکی از دو معنی و یا هر دو معنی زیر باشد: افزایش و کاهش تدریجی شب و روز در طول سال که مایه پیدایش فصول مختلف با آن همه آثار و برکات می باشد، انتقال تدریجی از شب به روز و از روز به شب به واسطه وجود شفق و بین الطلوعین که از خطرات انتقال ناگهانی از ظلمت به نور و از نور به ظلمت جلوگیری می کند، و به انسان آمادگی کافی برای انتقال کاملاً آرام و بی خطر را از یکی به دیگری فراهم می سازد (۱).

بعد به مساله تسخیر خورشید و ماه اشاره کرده می گوید: "او خورشید و ماه را مسخر شما نمود" (وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ).

چه تسخیری از این برتر و بالاتر که همه آنها در مسیر منافع انسان حرکت می کنند، و سرچشمه انواع برکات در زندگی بشرند، و ابر و باد و ماه و خورشید و فلک در کار هستند تا انسان بتواند زندگی خود را تامین کرده و در غفلت فرو برود، و به یاد منبع اصلی این مواهب باشد (در زمینه تسخیر خورشید و ماه بحث مشروحی در جلد دهم ذیل آیه ۲ سوره رعد و ۳۳ ابراهیم - صفحه ۱۲۰ و ۳۵۴ داشتیم).

ص: ۲۱۲

۱-۱) در زمینه تغییر تدریجی شب و روز در جلد دوم صفحه ۳۶۷ ذیل آیه ۲۷ سوره آل عمران بحث کرده ایم.

اما این خورشید و ماه در عین اینکه به طور کاملاً منظم در مسیر خود می گردند و خدمتگزار لایق و خوبی برای انسانند نظامی که حاکم بر آنهاست جاودانی نیست، حتی این سیارات عظیم با آن همه نور و روشنایی سرانجام تاریک می شوند و از کار می افتند، لذا به دنبال بحث تسخیر می افزاید: "هر کدام از این دو، تا زمان مشخصی" که برای آنها تعیین شده به حرکت خود ادامه می دهند" (كُلُّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى).

و به مقتضای اذ الشمس کورت و اذ النجوم انکدرت (سوره تکویر آیه ۱ و ۲) سرانجام همگی رو به تاریکی و خاموشی خواهند نهاد.

بعضی از مفسران تفسیر دیگری برای اجل مسمی (سرآمد معین) در اینجا کرده اند و آن حرکت دوریه خورشید و ماه است که اولی در یک سال تمام، و دومی در یک ماه پایان می گیرد (۱).

ولی با توجه به موارد استعمال این تعبیر در آیات متعددی از آیات قرآن مجید که به معنی پایان عمر آمده است روشن می شود که تفسیر مزبور درست نیست، و حتی همان تفسیر اول یعنی پایان عمر خورشید و ماه است (به آیات ۶۱- نحل ۴۵- فاطر ۴۲- زمر ۴- نور و ۶۷- غافر مراجعه فرمائید).

سپس به عنوان نتیجه گیری از این بحث توحیدی می فرماید: "این است خداوند، پروردگار بزرگ شما" (ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ).

خداوندی که نظام نور و ظلمت و حرکات حساب شده خورشید و ماه را با تمام برکاتشان مقرر فرموده است.

"حاکمیت در عالم مخصوص او است" (له الملك).

"و معبودهایی را که شما جز او می خوانید حتی حاکمیت و مالکیت به اندازه

ص: ۲۱۳

---

۱- ۱) تفسیر "روح البیان" و "ابو الفتوح رازی".

پوست نازکی که روی هسته خرما کشیده شده در سرتاسر عالم هستی ندارند" ( وَ الَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُونِهِ ۗ مَا يَمْلِكُوْنَ مِنْ قِطْمِيْرٍ (۱) )

"قطمیر" بنا به گفته "راغب" در "مفردات" اثری است که در پشت هسته خرما وجود دارد، (فرورفتگی کوچکی است) و به گفته "طبرسی" در "مجمع البیان" و "قرطبی" در تفسیرش پوسته نازک سفید رنگی است که سراسر هسته را پوشانده، و در هر حال کنایه از موجودات بسیار کوچک و کم ارزش است.

آری این بتها نه مبدء سودی هستند، و نه منشأ زیانی، نه از شما دفاع می کنند، و نه از خویشان، نه حاکمیت دارند و نه مالکیت حتی بر پوسته هسته خرمایی! با این حال چگونه شما بیخردان آن را پرستش می کنید و حل مشکلاتتان را از آنها می خواهید؟! \*\*\*سپس می افزاید: "اگر آنها را برای حل مشکلات خود بخوانید هرگز صدای شما را نمی شنوند" ( اِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوْا دَعَاكُمْ ).

چرا که قطعاتی از سنگ و چوب بیش نیستند جمادند و بی شعور! "و به فرض که ناله و اصرار و الحاح شما را بشنوند هرگز توانایی پاسخگویی به نیازهای شما ندارند" ( وَ لَوْ سَمِعُوْا مَا اسْتَجَابُوْا لَكُمْ ).

چرا که روشن شد حتی به اندازه پوست نازک هسته خرمایی مالک سود و زیانی در جهان هستی نیستند، با اینحال چگونه انتظار دارید که برای شما کاری صورت دهند یا گرهی را بکشایند؟ و از این بالاتر "روز قیامت که می شود آنها پرستش و شرک شما را منکر

ص: ۲۱۴

---

۱-۱) تعبیر به "الذین" که معمولاً- برای جمع مذکر عاقل است در مورد بتها به خاطر توهمی است که آنها از این موجودات بیجان داشتند که قرآن همان تعبیر آنان را ذکر کرده و سپس شدیداً رد می کند.

می شوند" (و يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ).

و می گویند: خداوندا اینها پرستش ما نمی کردند بلکه هوای نفس خویش را در حقیقت می پرستیدند.

این شهادت و گواهی یا به زبان حال است که هر کس به بتها بنگرد با گوش هوش این سخن را از آنان می شنود، و یا اینکه همان خداوندی که در آن روز اعضاء و جوارح و پوست تن انسان را به سخن در می آورد به آنها فرمان سخن گفتن می دهد، تا شهادت دهند که این بت پرستان منحرف اوهام و شهوات خود را در حقیقت پرستش می کرده اند.

این آیه شیهه چیزی است که در آیه ۲۸ سوره یونس آمده است، آنجا که می فرماید: وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَكَائِكُمْ فزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَ قَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ " به خاطر بیاورید روزی را که همه آنها را جمع می کنیم سپس به مشرکان می گوئیم شما و معبودهایتان در جای خود باشید (تا به حسابتان رسیدگی شود) سپس آنها را از هم جدا می کنیم (تا از هر یک جداگانه سؤال شود) در اینجا معبودهایشان به آنها می گویند: شما هرگز ما را عبادت نمی کردید؟! " جمعی از مفسران احتمال داده اند که این تعبیرات در مورد معبودهایی همچون فرشتگان و حضرت مسیح ع باشد، چرا که سخن گفتن روز قیامت تنها از آنها ساخته است و جمله " إِنَّ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دَعَائِكُمْ " اشاره به این است که آنها آن چنان به خود مشغولند که اگر آنها را بخوانید سخنان شما را نمی شنوند (۱).

ولی با توجه به وسعت مفهوم وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ ظاهر این است که

ص: ۲۱۵

---

(۱-۱) این احتمال در تفسیر "مجمع البیان" و تفسیر "الوسی" و "فرطبی" آمده است.



منظور بتها است، به خصوص اینکه جمله "إِنَّ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دَعَائِكُمْ" (اگر آنها را بخوانید صدای شما را نمی شنوند) ظاهراً مربوط به دنیا است.

در پایان آیه برای تاکید بیشتر می فرماید: "هیچکس مانند خداوندی که از همه چیز آگاه است تو را با خبر نمی سازد" (وَلَا يُبَيِّنُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ).

اگر می گوید: بتها در قیامت پرستش شما را انکار می کنند، و از شما بیزاری می جویند، تعجب نکنید، زیرا کسی از این موضوع خبر می دهد که از تمام عالم هستی و ذره ذره آن آگاه است آینده همچون گذشته و حال در پیشگاه علم او روشن و آشکار است.

گرچه مخاطب در این جمله ظاهراً شخص پیامبر ص است، ولی پیداست که نظر به همه انسانها است.

\*\*\*

#### نکته:

سوء استفاده از آیات و تفسیرهای انحرافی

گرچه در خلال تفسیر آیات روشن شد که منظور از آخرین آیه مورد بحث (إِنَّ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دَعَاءَكُمْ...) بتها است که نه گوش شنوایی برای تقاضاهای عابدان خود دارند، و نه اگر می داشتند قادر بر حل مشکلی بودند، و نه در جهان هستی سر سوزنی مالکیت و حاکمیت دارند.

ولی جمعی از وهابیین قشری، برای بریدن ارتباط مسلمین از پیامبر اسلام و پیشوایان بزرگ از طریق توسل و شفاعت طلبیدن، به این آیه و مانند آن تمسک جسته اند، و گفته اند قرآن می گوید: تمام کسانی را که غیر از خدا می خوانید - حتی پیامبران! - سخن شما را نمی شنوند و اگر بشنوند اجابت نمی کنند.

و یا چنان که در آیه ۱۹۷ سوره اعراف آمده وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْمَعُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ: "کسانی را که غیر از خدا می خوانید

نمی‌توانند شما را یاری کنند و نه حتی خویشانش را در برابر مشکلات یاری دهند" و مانند اینگونه آیات.

و به این ترتیب هر گونه توسل را به ارواح پیامبران و امامان را نفی می‌کنند، و آن را مخالف توحید می‌شمرند! در حالی که یک نگاه ساده به آیاتی که قبل از این آیات و بعد از آن است برای درک این حقیقت کافی است که منظور از آن بتها می‌باشد چرا در همه اینها سخن از بتها در میان است، سخن از سنگ و چوبهایی است که آنها را شریک خدا می‌پنداشتند و برای آنها قدرتی در برابر قدرت خدا قائل بودند.

ولی چه کسی است که نداند انبیاء و اولیاء، همچون شهدای راه خدا که قرآن با صراحت از حیات آنها سخن می‌گوید، دارای حیات برزخی هستند، و می‌دانیم در حیات برزخی فعالیت روح گسترده تر و وسیعتر است، چرا که از حواجب مادی و تعلقات دنیوی رهایی یافته، این از یک سو.

از سوی دیگر بدون شک توسل به این ارواح پاک نه به این معنی است که برای آنها در مقابل خداوند استقلالی قائل شویم، بلکه هدف آن است که از آبرو جاه آنها در پیشگاه خدا مدد بطلبیم و از احترام و عظمتی که در درگاه خدا دارند کمک بخواهیم که این عین توحید و عبودیت پروردگار است (دقت کنید).

بنا بر این همانگونه که قرآن صریحاً در مسأله شفاعت می‌گوید آنها به اذن و فرمان خدا شفاعت می‌کنند (مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ):

"چه کسی است که بتواند در درگاه خدا جز به فرمان او شفاعت کند" (بقره- ۲۵۵) همچنین توسل به آنان نیز از همین طریق و همین رهگذر است.

چه کسی می‌تواند آیات صریح توسل را انکار کند؟ و یا آن را شرک بپندارد و در مقابل قرآن بایستد و دم از توحید زند؟ جز جاهلان مغروری که این نغمه‌های شوم را که منجر به ایجاد تفرقه بین مسلمین است سر داده اند!

لذا در حالات صحابه پیامبر ص می خوانیم که آنها در مشکلات به کنار قبر پیامبر ص می آمدند، و توسل می جستند، و از روح پاک او در درگاه خدا یاری می طلبیدند.

چنان که "بیهقی" محدث معروف اهل سنت نقل می کند که در زمان خلیفه دوم خشکسالی و قحطی شد، بلال به همراهی عده ای از صحابه به کنار قبر پیامبر ص آمد و چنین گفت: (یا رسول الله استق لامتك... فانهم قد هلكوا...) "ای رسول خدا برای امت باران بخواه... که هلاک شدند" (۱).

بعضی از مفسران اهل سنت مانند "آلوسی" احادیث زیادی در این زمینه نقل کرده، و پس از گفتگو و سختگیری در مورد این احادیث سرانجام چنین می گوید: بعد از تمام این گفتگوها، من مانعی در توسل به پیشگاه خداوند به مقام پیامبر ص نمی بینم، چه در حال حیات و چه بعد از ممات... سپس کسان دیگری را که در پیشگاه خدا مقامی دارند نیز بر آن افزوده و اعتراف به جواز توسل به آنها می کند (۲).

بحث مشروح دیگری نیز در این زمینه در جلد چهارم صفحه ۳۶۶ ذیل آیه ۳۵ سوره مائده داشته ایم.

ص: ۲۱۸

---

۱- ۱) از کتاب التوصل الی حقیقه التوسل "

۲- ۲) روح المعانی.

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۱۵) إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۶) وَذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (۱۷) وَلَا تَزُرُ وَازِرَةً وَزَرَ أُخْرَىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يَحْمِلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۱۸)

ترجمه:

۱۵- ای مردم! شما (همگی) نیازمندان به خدا هستید، تنها خداوند است که بی نیاز و شایسته هر گونه حمد و ستایش است.

۱۶- اگر بخواهد شما را می برد و خلق جدیدی می آورد.

۱۷- و این برای خداوند غیر ممکن (و مشکل) نیست.

۱۸- هیچ گناهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد، و اگر شخص "سنگین باری" دیگری را برای حمل گناه خود بخواند چیزی از آن را بر دوش نخواهد گرفت، هر چند از نزدیکان او باشد، تو فقط کسانی را انذار می کنی که از پروردگار خود در پنهانی می ترسند، و نماز را بر پا می دارند، و هر کس پاکی (و تقوی)

پیشه کند نتیجه آن به خودش باز می گردد و بازگشت (همگان) به سوی خدا است.

**تفسیر:**

**اشاره**

**هیچکس بار گناه دیگری را بر دوش نخواهد کشید.**

در تعقیب دعوت مؤکدی که در آیات گذشته به سوی توحید و مبارزه با هر گونه شرک و بت پرستی آمده بود ممکن است این توهم برای بعضی پیش آید که خداوند چه نیازی پرستش ما دارد که اینهمه اصرار و تاکید می کند؟ لذا در آیات مورد بحث برای بیان این حقیقت که ما نیازمند به عبادت او هستیم نه او نیازمند به عبادت ما، می فرماید: "إِنَّ مَرَدِمًا شِمَا نِيَا مَنَدُ بِي خَدَا هَسْتِيَدُ وَ أُو ز هِر نَظَرُ بِي نِيَا ز وَ شَايَسْتَه حَمْدُ وَ سَتَايَشُ اسْتُ" (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ).

چه سخن مهم و پر ارزشی که موقعیت ما را در عرصه عالم هستی در برابر هستی بخش روشن می سازد، و بسیاری از معماها را می گشاید، و به سؤالات زیادی پاسخ می گوید.

آری بی نیاز حقیقی و قائم بالذات در تمام عالم هستی یکی است، و او خدا است، همه انسانها بلکه همه موجودات سر تا پا نیازند و فقر و وابسته به آن وجود مستقل که اگر لحظه ای ارتباطشان قطع شود هیچند و پوچ.

همانگونه که او بی نیاز مطلق است انسانها فقر مطلقند، و همانگونه که او قائم به ذات است مخلوقات همه قائم به او هستند، چرا که او وجودی است بی نهایت از هر نظر، و واجب الوجود در ذات و صفات.

با اینحال او چه نیازی به عبادت ما ممکن است داشته باشد؟ این ما هستیم که از طریق عبادت و اطاعت او راه تکامل را می پیمائیم و به آن مبدء بی پایان فیض در پرتو عبودیتش لحظه به لحظه نزدیکتر می شویم و از انوار ذات و صفاتش بهره

ص: ۲۲۰

می گیریم.

در حقیقت این آیه توضیحی است برای آیات قبل که می فرمود:  $\square$  ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ ... "این است خداوند پروردگار شما که مالکیت و حاکمیت در جهان هستی مخصوص او است و دیگران حتی به اندازه پوسته نازک هسته خرما از خود چیزی ندارند".

بنا بر این انسانها نیازمند به او هستند و نه غیر او، و لذا هرگز نباید سر تعظیم و تسلیم بر آستان غیر او بگذارند، و رفع نیازمندی خود را از غیر او بطلبند، که آنها نیز همه مانند خودش نیازمند و محتاجند، حتی بزرگداشت پیامبران الهی و پیشوایان حق به خاطر آن است که فرستادگان و نمایندگان اویند نه اینکه از خود استقلال دارند.

بنا بر این او هم "غنی" است و هم "حمید" یعنی در عین بی نیازی آن قدر بخشنده و مهربان است که شایسته هر گونه حمد و سپاسگزاری است، و در عین بخشندگی و بنده نوازی از همگان بی نیاز می باشد.

توجه به این واقعیت دو اثر مثبت در انسانهای مؤمن می گذارد، از یک سو آنها را از مرکب غرور و خود خواهی و طغیان پیاده می کند، و به آنها هشدار می دهد که چیزی از خود ندارند که به آن ببالند، هر چه هست امانتهای پروردگار نزد آنهاست.

و از سوی دیگر دست نیاز به درگاه غیر او دراز نکنند، و طوق عبودیت غیر الله را بر گردن ننهند، از رنگ همه تعلقات آزاد باشند تا همگان غلام همتشان گردند.

مؤمنان با این دید و جهان بینی هر چه در عالم می بینند از پرتو وجود او می دانند، و هرگز توجه به اسباب آنها را از "مسبب الاسباب" غافل نمی کند.

جمعی از فلاسفه این آیه را اشاره به برهان معروف "فقر و امکان" یا "امکان

و وجوب در مورد اثبات واجب الوجود دانسته اند، گرچه آیه در مقام بیان استدلال بر اثبات وجود خدا نیست، بلکه اوصاف او را بازگو می کند ولی برهان مذکور را می توان به عنوان لازمه مفاد آیه دانست.

\*\*\*

### توضیح برهان امکان و وجوب (فقر و غنی)

تمام موجوداتی که در این جهان می بینیم همه روزی معدوم بوده اند سپس لباس وجود بر تن کرده اند، و یا به تعبیر دقیقتر روزی هیچ نبوده اند و سپس وجود شده اند، این دلیل بر آن است که آنها "معلول" وجود دیگری هستند و از خود هستی ندارند.

و می دانیم هر وجود معلولی وابسته و قائم به "علت" خویش و سراپا نیاز و احتیاج است، و اگر آن علت نیز معلول علت دیگری باشد او هم به نوبه خود محتاج و نیازمند خواهد بود، و اگر این امر تا بی نهایت تسلسل پیدا کند مجموعه ای از موجودات نیازمند و فقیر خواهیم داشت، مسلم است که چنین مجموعه ای هرگز وجود نخواهد یافت، چرا که بی نهایت نیاز، نیاز است، و بی نهایت فقر، فقر، هرگز از بی نهایت صفر عددی به وجود نمی آید و از بی نهایت وابسته استقلالی حاصل نمی شود.

از اینجا نتیجه می گیریم که سرانجام باید به وجودی برسیم که قائم به ذات است و مستقل از تمام جهات، و علت است و معلول نیست، و او واجب الوجود است (۱).

\*\*\*

ص: ۲۲۲

---

۱- ۱) باید توجه داشت برهان امکان و وجوب دو تفسیر دارد زیرا فلاسفه امکان را به دو معنی کرده اند، امکان ماهوی و امکان وجودی، و از آنجا که نظر محققان فلاسفه بر اصالة الوجود است بنا بر این امکان در اینجا باید به صورت امکان وجودی تفسیر شود که نیاز و وابستگی به علت در اصل وجود است (توضیح بیشتر را در این زمینه در کتب فلسفی بخوانید).

در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا در آیه فوق تنها سخن از انسانها و نیاز آنان به الله است؟ در حالی که این فقر جنبه عمومی در عالم هستی دارد.

پاسخ این است که اگر انسان که گل سر سبد موجودات این جهان است سر تا پا نیاز به او است حال بقیه موجودات روشن است و به تعبیر دیگر بقیه نیز در علت فقر که همان امکان وجود باشد با انسان شریکند.

سخن از خصوص انسان به خاطر این است که هدف این بوده که انسان را از مرکب غرور پیاده سازد و به نیازش در همه حال و در همه چیز و در همه جا به خدا توجه دهد، همان توجهی که ریشه اصلی صفات فضیله و ملکات اخلاقی است، همان توجهی که رمز تواضع، ترک ظلم و ستم، ترک غرور و کبر و نخوت، و ترک بخل و حرص و حسد است، و انگیزه تواضع در برابر حق می باشد.

\*\*\* در آیه بعد برای تاکید همین فقر و نیاز انسانها به او می فرماید "اگر بخواهد شما را می برد و خلق جدیدی را می آورد" (إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ).

بنا بر این او نیازی به شما و عبادتتان ندارد و این شما هستید که به او نیازمندید.

این آیه نظیر مطلبی است که در سوره انعام آمده، آنجا که می فرماید: وَ رَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ: "پروردگار تو بی نیاز و مهربان است اگر بخواهد شما را می برد و به جای شما هر کس را بخواهد جانشین می سازد، همانگونه که شما را از نسل اقوام دیگری به وجود آورد" (انعام-۱۳۳).

او نه نیازی به طاعت شما دارد و نه بیمی از گناهانتان و در عین حال رحمت واسعه او همه شما را در بر گرفته است نه از میان رفتن تمام جهان چیزی از عظمت او می کاهد و نه آفرینش این عالم چیزی بر مقام کبریایی او افزوده.

\*\*\*



و در آخرین آیه باز به عنوان تاکید مجدد می فرماید: "و این کار برای خدا ناممکن نیست" (وَمَا ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ).

آری او هر چه را اراده کند به آن فرمان می دهد موجود باش آن نیز بلافاصله موجود می شود، انسان که سهل است این سخن در باره تمام عالم هستی صادق است.

به هر حال اگر به شما دستور ایمان و اطاعت و پرستش می دهد همه برای خود شما است و سود و برکات آن عائد خود شما می گردد.

\*\*\* آخرین آیه مورد بحث به پنج نکته در ارتباط با آیات قبل اشاره می کند:

نخست اینکه در آیات گذشته آمده بود که "اگر خدا بخواهد شما را می برد و قوم دیگری را بجای شما می آورد" این سخن ممکن است برای بعضی این سؤال را به وجود می آورد که مخاطبین این آیه همه از افراد گنهکار نیستند، چرا که در هر عصر و زمانی مؤمنان صالحی وجود داشته و دارند، آیا ممکن است آنها نیز گرفتار عواقب گناهان دیگران شوند و محکوم به فنا گردند؟ اینجاست که می فرماید "هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد" (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى).

"وزر" به معنی سنگین است و از "وزر" (بر وزن نظر) گرفته شده که به معنی پناهگاه کوه هاست، و گاه به معنی مسئولیت نیز آمده است، چنان که "وزیر" را از این نظر وزیر می گویند که بار مسئولیت سنگینی بر دوش می کشد، "موازره" نیز به معنی معاونت است چرا که هر کسی به هنگام معاونت قسمتی از بار دیگری را بر دوش می کشد.

این جمله که یکی از پایه های اساسی در اعتقادات اسلامی است در حقیقت از یک سو ارتباط به عدل خداوند دارد که هر کس را در گرو کار خود می شمرد،

به سعی ها و تلاشهای او پاداش می دهد و به گناهان او کیفر.

و از سوی دیگر به شدت مجازات روز رستاخیز اشاره دارد که احدی حاضر نمی شود بار گناه دیگری را بر دوش گیرد هر چند فوق العاده به او علاقه داشته باشد.

توجه به این معنی تاثیر زیادی در خودسازی انسانها دارد که هر کس مراقب خویش باشد، هرگز به بهانه اینکه اطرافیان او یا جامعه او فاسد است تن به فساد ندهد، و آلودگی محیط را مجوزی بر آلودگی خویش نشمرد چرا که هر کس بار گناه خود را بر دوش می کشد.

و از سوی دیگر این درک و دید را به انسانها می دهد که حساب خداوند با جامعه ها حساب مجموع و یکپارچه نیست، بلکه هر کسی مستقلا مورد محاسبه قرار می گیرد، یعنی اگر هم در رابطه با پاکسازی خویشتن و هم مبارزه با فساد انجام وظیفه کرده باشد هیچ ترس و وحشتی بر او نیست هر چند تمام جهانیان غیر از او آلوده کفر و شرک و ظلم و گناه باشد.

اصولا هیچ برنامه تربیتی بدون توجه دادن به این اصل اساسی مؤثر نخواهد افتاد (دقت کنید).

در جمله دوم همین مساله را به صورت دیگری مطرح می کند، می گوید:

"اگر فرد "سنگین باری" دیگری را دعوت به حمل گناهانش کند پاسخ منفی به دعوت او می دهد و چیزی از گناه و مسئولیت او را حمل نخواهد کرد، هر چند از نزدیکان و بستگان او باشد" (وَ إِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَ لَوْ كَانَتْ ذَا قُرْبَىٰ) (۱).

ص: ۲۲۵

---

۱- ۱) "مثقله" به معنی "سنگین بار" است و منظور در اینجا کسی است که بار گناهان بر دوش می کشد، و "حمل" (بر وزن شعر) به گفته راغب در مفردات باری است که بر پشت حمل می شود، در مقابل "حمل" (بر وزن حمد) که باری است که بر شکم حمل می شود مانند "جنین" و یا آبهایی که در دل ابرها قرار دارد، و یا میوه ای که بر درخت است، و چون در آیه مورد بحث، گناه تشبیه به باری شده که بر دوش کشیده می شود حمل به کسر حاء گفته شده.

در حدیثی آمده است که در قیامت مادر و فرزند را می آورند که هر دو بار سنگینی از گناه بر دوش دارند، مادر از فرزند تقاضا می کند در عوض آن همه زحمات که در دنیا برای تو کشیدم مقداری از بار مسئولیت گناه مرا را بر دوش گیر، فرزند به مادر می گوید از من دور شو که من از تو گرفتارترم!" (۱).

در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا این آیه با آنچه در روایات فراوان در باره سنت "حسنه" و "سیئه" وارد شده منافات ندارد؟ چرا که این روایات می گوید: "هر کس سنت نیکویی بگذارد اجر تمام کسانی که به آن عمل کنند برای او نوشته خواهد شد بی آنکه از پاداش آنها کاسته شود، و کسی که سنت بدی بگذارد و زر کسانی که به آن عمل کنند بر او خواهد بود بی آنکه از گناه آنها کاسته شود".

ولی با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می شود و آن اینکه در صورتی گناه کسی را بر دیگری نمی نویسند که هیچ دخالتی در آن نداشته باشد، اما اگر از طریق ایجاد سنت، یا معاونت و کمک، یا تشویق و ترغیب، سهمی در ایجاد آن عمل داشته باشد، مسلماً عمل او محسوب می شود، و در آن شریک و سهیم است.

بالاخره در سومین جمله پرده از این حقیقت بر می دارد که انذارهای پیامبر ص تنها در دل‌های آماده اثر می گذارد می فرماید: "تو فقط کسانی را انذار می کنی که از پروردگار خود در غیب و پنهانی می ترسند و نماز را بر پا می دارند"

ص: ۲۲۶

---

۱- ۱) گرچه این حدیث در تفاسیر مختلف گاهی از فضیل بن عیاض و گاهی از ابن عباس نقل شده ولی بعید به نظر می رسد که آنها این سخن را از خود گفته باشند ممکن است اصل حدیث از پیامبر (ص) باشد (به تفسیر ابو الفتوح و قرطبی و روح البیان مراجعه شود).

(إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ).

تا در دلی خوف خدا نباشد، و در نهان و آشکار احساس مراقبت یک نیروی معنوی بر خود نکند، و با انجام نماز که قلب را زنده می کند و به یاد خدا می دارد به این احساس درونی مدد نرساند، اندازهای انبیاء و اولیاء بی اثر خواهد بود.

در آغاز کار که انسان هیچ عقیده ای را انتخاب نکرده و ایمان نیاورده اگر روح حقجویی و حق طلبی نداشته باشد و احساس مسئولیت در برابر شناخت واقعیتها نکند، گوش به دعوت انبیاء فرا نخواهد داد، و در آیات پروردگار در جهان هستی نمی اندیشد! در جمله چهارم باز به این حقیقت بر می گردد که خدا از همگان بی نیاز است و می افزاید: "هر کس پاکی و تقوی پیشه کند نتیجه این پاکی به خود او باز می گردد" (وَمَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ).

و سرانجام در پنجمین و آخرین جمله هشدار می دهد که اگر نیکان و بدان به نتایج اعمال خود در این جهان نرسند مهم نیست چرا که "بازگشت همگی به سوی خدا است" و سرانجام حساب همه را خواهد رسید! (وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ).

\*\*\*

ص: ۲۲۷

اشاره

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ (۱۹) وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ (۲۰) وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحُرُورُ (۲۱) وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ (۲۲) إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ (۲۳)

ترجمه:

۱۹- نابینا و بینا هرگز مساوی نیستند.

۲۰- نه ظلمتها و روشنائی! ۲۱- نه سایه (آرامبخش) و باد داغ و سوزان! ۲۲- هرگز مردگان و زندگان یکسان نیستند، خداوند پیام خود را به گوش هر کس بخواهد می رساند و تو نمی توانی سخن خود را به گوش آنها که در قبرها خفته اند برسانی! ۲۳- تو فقط انذار کننده ای (و اگر ایمان نیاورند نگران نباش وظیفه ات را انجام ده).

تفسیر:

نور و ظلمت یکسان نیست!

به تناسب بحثهایی که پیرامون ایمان و کفر در آیات گذشته بود، در آیات

مورد بحث چهار مثال جالب برای مؤمن و کافر ذکر می کند که آثار "ایمان" و "کفر" به روشنترین وجه در آن مجسم شده است:

در نخستین مثال "کافر" و "مؤمن" را به "نابینا" و "بینا" تشبیه کرده می گوید: "هرگز اعمی و بینا مساوی نیستند" (وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ).

ایمان نور است و روشنی بخش، و به انسان در جهان بینی، و اعتقاد، و عمل، و تمام زندگی روشنایی و آگاهی می دهد، اما کفر ظلمت است و تاریکی، و در آن نه بینش صحیحی از کل عالم هستی است، و نه از اعتقاد درست و عمل صالح خبری.

قرآن مجید در آیه ۲۵۷ سوره بقره در همین زمینه حق مطلب را ادا کرده می گوید: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ: "خداوند ولی و راهنما و سرپرست مؤمنان است، آنها را از تاریکیها به روشنایی، هدایت می کند، اما ولی و سرپرست کافران طاغوت است که آنها را از روشنایی به ظلمتها می کشاند، آنها اصحاب دوزخند، و جاودانه در آن می مانند!" \*\*\* و از آنجا که چشم بینا به تنهایی کافی نیست باید روشنایی و نوری نیز باشد، تا انسان با کمک این دو عامل موجودات را مشاهده کند، در آیه بعد می افزاید:

"و نه تاریکیها با نور برابرند" (و لا الظلمات و لا النور).

چرا که تاریکی منشأ گمراهی است، تاریکی عامل سکون و رکود است، تاریکی عامل انواع خطرات می باشد، اما نور و روشنایی منشأ حیات و زندگی و حرکت و جنبش و رشد و نمو و تکامل است که اگر نور از میان برود تمام انرژیها در جهان خاموش می شوند، و مرگ سراسر عالم ماده را فرا می گیرد، و چنین است نور ایمان در جهان معنی که عامل رشد و تکامل و سبب حیات و حرکت می باشد.

\*\*\*

سپس می افزاید: "هرگز سایه (آرام بخش) با باد داغ و سوزان یکسان نیستند" (و لا الظل و لا الحرور).

مؤمن در سایه ایمانش در آرامش و امن و امان به سر می برد، اما کافر به خاطر کفرش در ناراحتی و رنج می سوزد.

"راغب" در "مفردات" می گوید: "حرور" (بر وزن قبول) به معنی باد داغ و سوزان است (بادی مرگبار و خشک کننده).

بعضی آن را به معنی باد سموم دانسته اند و بعضی به معنی شدت حرارت آفتاب.

زمخشری در کشاف می گوید "سموم" به بادهای موزی و کشنده ای می گویند که در روز می وزد، اما "حرور" به همین بادهای گفته می شود اعم از اینکه در روز باشد یا در شب، به هر حال چنین بادی کجا و سایه خنک و نشاط آفرین که روح و جسم انسان را نوازش می دهد کجا؟ \*\*\* و سرانجام در آخرین تشبیه می گوید: "و هرگز زندگان و مردگان یکسان نیستند!" (وَمَا يَشْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ).

مؤمنان زندگانند، و دارای تلاش و کوشش و حرکت و جنبش، رشد و نمو دارند، شاخه و برگ و گل و میوه دارند، اما کافر همچون چوب خشکیده ای است که "نه طراوتی، نه برگی، نه گلی و نه سایه دارد" و جز برای سوزاندن مفید نیست.

در آیه ۱۲۲ سوره انعام می خوانیم أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا:

"آیا کسی که مرده بود و ما او را زنده کردیم، و نوری برای او قرار دادیم که در میان مردم با آن راه برود، همچون کسی است که تا ابد در ظلمات غوطه ور

است، و هرگز از آن خارج نمی شود؟! و در پایان آیه می افزاید: "خداوند هر کس را بخواهد شنوا می سازد تا دعوت حق را به گوش جان بشنود، و به ندای منادیان توحید لبیک گوید" (إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ).

"و تو هرگز نمی توانی سخن خود را به گوش مردگانی که در قبرها خفته اند برسانی!" (وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ).

فریاد تو هر قدر رسا، و سخنان هر اندازه دلنشین، و بیانت هر مقدار گویا باشد، مردگان از آن چیزی درک نمی کنند، و کسانی که بر اثر اصرار در گناه و غوطه ور شدن در تعصب و عناد و ظلم و فساد روح انسانی خود را از دست داده اند مسلماً آمادگی برای پذیرش دعوت تو ندارند. \*\*\* بنا بر این از عدم ایمان آنها نگران نباش، و بیتابی مکن، وظیفه تو ابلاغ و انداز است "تو تنها بیم دهنده ای" (إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ).

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

### **۱- آثار ایمان و کفر**

می دانیم قرآن برای مرزهای جغرافیایی و نژادی و طبقاتی و مانند آن که انسانها را از یکدیگر جدا می کند اهمیتی قائل نیست، تنها مرز را مرز "ایمان" و "کفر" شمرده است، و به این ترتیب تمام جامعه انسانی را به دو گروه "مؤمن" و "کافر" تقسیم می کند.

قرآن در معرفی ایمان در موارد متعددی آن را تشبیه به "نور" کرده است، و کفر را به "ظلمت" و تاریکی و این تشبیه زنده ترین معرف برای

ص: ۲۳۱



برداشتی است که قرآن از کفر و ایمان دارد (۱).

ایمان یک نوع درک و دید باطنی است، یک نوع علم و آگاهی توأم با عقیده قلبی و جنبش و حرکت است، یک نوع باور که در اعماق جان انسان نفوذ می کند و سرچشمه فعالیت های سازنده می شود.

اما کفر، جهل است و ناآگاهی و ناباوری که نتیجه آن عدم تحریک و فقدان احساس مسئولیت و حرکتهای شیطانی و مخرب است.

این را نیز می دانیم که "نور" در جهان ماده مبدء هر گونه حیات و حرکت و نمو و رشد در انسان و حیوان و گیاه است، و به عکس ظلمت و تاریکی عامل خاموشی و خواب، و در صورت ادامه موجب مرگ و نابودی حیات است.

بنا بر این جای تعجب نیست که در آیات فوق یک جا "ایمان" و "کفر" به "نور" و "ظلمت" و جای دیگر به "حیات" و "مرگ" یک جا به سایه آرام بخش و باد سموم و جای دیگر "مؤمن" و "کافر" به "بینا" و "نابینا" تشبیه گردیده است.

و همه گفتنی ها در ضمن این چهار تشبیه بیان شده.

راه دور نرویم هنگامی که با یک فرد "مؤمن" نشست و برخاست می کنیم اثر این نور را در تمام وجودش احساس می نمائیم، افکارش روشنی بخش است، سخنانش درخشانده است، اعمال و اخلاقش ما را به حقیقت زندگی و حیات واقعی آشنا می سازد.

اما "کافر" از تمام وجودش ظلمت می بارد، جز به منافع مادی و زودگذر خویش نمی اندیشد، فضا و افق فکرش از محدوده زندگی شخصیش فراتر نمی رود، در لابلای شهوات غوطه ور است، و همنشینی او قلب و روح انسان را

ص: ۲۳۲

---

۱- ۱) به آیات ۲۵۷-بقره ۱۵-مائده ۱۶-مائده ۱-ابراهیم ۵-ابراهیم ۲۲-زمر ۹-حدید ۱۱-طلاق مراجعه شود.

در امواج ظلمات فرو می برد که: همدمی مرده دهد مردگی صحبت افسرده دل افسردگی! و به این ترتیب آنچه را که قرآن در این آیات بیان کرده به طور محسوس و ملموس قابل درک است.

\*\*\*

## ۲- آیا مردگان حقیقتی را درک نمی کنند؟

با توجه به آنچه در آیات فوق آمده دو سؤال مطرح می شود:

نخست اینکه: چگونه قرآن می گوید: تو نمی توانی صدای خود را به گوش مردگان برسانی؟ با اینکه در حدیث معروفی آمده است که پیامبر ص در روز جنگ بدر دستور داد اجساد کفار را بعد از پایان جنگ در چاهی بیفکنند، سپس آنها را صدا زد و فرمود:

هل وجدتم ما وعد الله ورسوله حقا؟ فانی وجدت ما وعدنی الله حقا! آیا شما آنچه را که خدا و رسولش وعده داده بود به حق یافتید؟ من که آنچه را خداوند به من وعده داده بود به حق یافتم."

در اینجا عمر اعتراض کرد و گفت ای رسول خدا! چگونه با اجساد سخن می گویی که روح در آن نیست؟! پیامبر ص فرمود:

ما انتم باسمع لما اقول منهم، غیر انهم لا یستطیعون ان یردوا شیئا! "شما سخنان مرا از آنها بهتر نمی شنوید، چیزی که هست آنها توانایی پاسخگویی را ندارند" (۱).

و یا اینکه یکی از آداب میت اینست که عقائد حق به او تلقین داده شود، این با آیات مورد بحث چگونه سازگار است؟ پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن اینکه آیات مورد

ص: ۲۳۳

---

۱- ۱) تفسیر "روح البیان" ذیل آیات مورد بحث، در صحیح بخاری نیز همین حدیث با اندک تفاوتی آمده است (صحیح بخاری جلد ۵ صفحه ۹۷ باب قتل ابی جهل).

بحث سخن از عدم درک مردگان به طور عادی و طبیعی می گوید، اما روایت جنگ بدر یا تلقین میت مربوط به شرایط فوق العاده است که خداوند سخنان پیامبرش را به طور فوق العاده به گوش آن مردگان می رساند.

به تعبیر دیگر ارتباط انسان در جهان برزخ با عالم دنیا قطع می شود جز در مواردی که خداوند فرمان می دهد این ارتباط برقرار گردد، به همین دلیل در شرایط عادی ما نمی توانیم ارتباط با مردگان پیدا کنیم.

سؤال دیگر اینکه: اگر صدای ما به گوش مردگان نمی رسد سلام بر پیامبر ص و امامان ع و توسل به آنها و زیارت قبورشان و تقاضای شفاعت از آنان در پیشگاه خدا چه مفهومی دارد؟ جمعی از وهابیهها که عموماً به جمود فکری معروفند نیز با تکیه بر همین پندار از ظواهر ابتدایی بی آنکه آیات دیگر قرآن را بررسی کنند، و برای احادیث بسیاری که از پیامبر ص نقل شده واقعی بنهند، مساله توسل را نفی کرده، و به گمان خود خط بطلان بر آن کشیده اند.

پاسخ این سؤال نیز از آنچه در پاسخ سؤال اول گفتیم روشن می شود، زیرا حساب پیامبر ص و مردان خدا از دیگران جدا است، آنها همانند "شهداء" (بلکه در صف مقدم بر آنان) قرار دارند و زندگان جاویدند، و به مصداق *أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ* "از روزیهای پروردگار بهره می گیرند" و به فرمان خداوند ارتباط خود را با این جهان حفظ می کنند، همانگونه که در این جهان می توانند با مردگان-همچون کشتگان بدر-ارتباط برقرار سازند.

روی همین جهت در روایات فراوانی که در کتب اهل سنت و شیعه آمده است می خوانیم: پیامبر ص و امامان ع سخن کسانی را که از دور و نزدیک بر آنها سلام می فرستند، می شنوند، و به آنها پاسخ می گوید، و حتی اعمال امت

را بر آنها عرضه می دارند (۱).

قابل توجه اینکه ما ماموریم که در تشهد نماز سلام بر پیامبر ص بفرستیم و این اعتقاد همه مسلمین اعم از شیعه و اهل سنت است، چگونه ممکن است او را مخاطب سازیم به چیزی که هرگز آن را نمی شنود؟! در روایات متعددی در صحیح مسلم از ابو سعید خدری و ابو هریره از شخص پیامبر ص نقل شده که فرمود:

□ □  
لَقنُوا مَوْتَاكُم لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ: "مردگان خود را تلقین لا اله الا الله کنید" (۲).

در "نهج البلاغه" نیز به مساله برقرار ساختن ارتباط با ارواح مردگان اشاره شده است که علی ع با ارواح مؤمنانی که در قبرستان پشت کوفه بودند سخن گفت (۳).

\*\*\*

### ۳- تنوع تعبيرات بخشی از فصاحت است

در تشبیهات چهارگانه ای که در آیات فوق آمده تعبيرات کاملاً متفاوتی دیده می شود، مثلاً "اعمی" و "بصیر" و "ظل" و "حرور" به صورت مفرد آمده، در حالی که "احیاء" و "اموات" هر دو به صورت جمع است و "ظلمات" و "نور" یکی مفرد و دیگری به صورت جمع آمده.

از سوی دیگر در تشبیه اول و دوم آنچه جنبه منفی دارد مقدم داشته شده (اعمی و ظلمات) در حالی که در تشبیه سوم و چهارم آنچه جنبه مثبت دارد تقدم یافته (ظل و احیاء).

ص: ۲۳۵

---

۱-۱) "کشف الارتیاب" صفحه ۱۰۹- در ذیل آیه ۱۰۵ سوره توبه نیز اشاره به روایات "عرض اعمال" کردیم (به جلد ۸ تفسیر نمونه صفحه ۱۲۵ مراجعه شود).

۲-۲) "صحیح مسلم" کتاب الجنائز حدیث ۱ و ۲ (جلد ۲ صفحه ۶۳۱)

۳-۳) نهج البلاغه کلمات قصار جمله ۱۳۰.

از سوی سوم در تشبیه اول حرف نفی تکرار نشده، در حالی که در تشبیهات سه گانه دیگر تکرار شده است.

از سوی چهارم جمله "ما یستوی" تنها در تشبیه اول و آخر آمده، و در بقیه اثری از آن نیست.

بعضی از مفسران نکاتی برای این تفاوتها ذکر کرده اند که بعضی قابل ملاحظه است و بعضی قابل ایراد.

از جمله نکاتی که قابل ملاحظه است این است که جمع بودن "ظلمات" و مفرد بودن "نور" به خاطر آنست که ظلمت یعنی کفر شعب فراوانی دارد، اما حقیقت ایمان و توحید یکی بیش نیست، ایمان همچون خط مستقیم است که در میان دو نقطه جز یک خط مستقیم وجود ندارد، اما ظلمت کفر همچون خطوط انحرافی است که در میان دو نقطه هزاران هزار خط انحرافی موجود است.

و نیز تقدیم جنبه های منفی در دو مثال اول اشاره به آغاز اسلام است که مردم از نابینایی جاهلیت و ظلمات شرک به روشنایی و بینایی اسلام هدایت یافتند، و اما دو مثال دیگر اشاره به مراحل دیگر است که اسلام ریشه های خود را در سرزمین دلها محکم کرده بود، و جنبه های اثباتی خود را در جامعه گسترده ساخت.

اما از اینها که بگذریم اصولاً- تنوع در بیان، روح و طراوت خاصی به سخن می دهد، و آن را دلنشین و زیبا و جالب می سازد، در حالی که تکرار یک نواخت -جز در موارد استثنایی- لطافت سخن را می گیرد، به همین دلیل همیشه فصیحان و بلیغان سعی دارند تعبیرات گفتار خود را متنوع و دلنشین سازند، و می دانیم قرآن در اعلی درجه فصاحت و بلاغت است.

بنا بر این اگر نکته دیگری جز رعایت فصاحت در کار نبود همین معنی کافی بود، هر چند ممکن است آیندگان به اسرار دیگری جز آنچه گفتیم در این تعبیرات دست یابند که امروز از ما پوشیده است.

\*\*\*

اشاره

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ (۲۴) وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (۲۵) ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۲۶)

ترجمه:

۲۴- ما تو را به حق برای بشارت و انذار فرستادیم، و هر امتی در گذشته انذار کننده ای داشته است.

۲۵- هر گاه تو را تکذیب کنند (عجب نیست) کسانی که پیش از آنها بودند (نیز پیامبران خود را) تکذیب کردند، آنها با دلائل روشن و کتابهای پند و موعظه و کتب آسمانی روشنگر (مشمتمل بر معارف و احکام) به سراغ آنها آمدند (اما کوردلان ایمان نیاوردند).

۲۶- سپس من کافران را (بعد از اتمام حجت) گرفتم (و سخت مجازات کردم) مجازات من نسبت به آنها چگونه بود؟!

اگر کور دلان ایمان نیاورند عجب نیست

در آیات گذشته به اینجا رسیدیم که افرادی هستند همچون مردگان و نابینایان که سخنان انبیاء در دل آنان کمترین اثری ندارد، به دنبال آن در آیات مورد بحث برای اینکه پیامبر ص را در این زمینه دلداری دهد تا زیاد غمگین و ناراحت نگردد، نخست می فرماید "ما تو را به حق برای بشارت و انذار فرستادیم، و هیچ امتی در گذشته نبود مگر اینکه انذار کننده ای داشت" (إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ).

همین قدر که در انجام وظیفه "بشارت" و "انذار" کوتاهی نکنی برای تو کافی است، تو ندای خود را به گوش آنان برسان، به پادشاهای الهی بشارت ده، و از کیفرهای پروردگار آنها را بترسان، خواه پذیرا شوند یا بر سر عناد و لجاج بایستند.

قابل توجه اینکه در آخرین آیه بحث گذشته فرمود: **إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ**، ولی در نخستین آیه مورد بحث می گوید: "ما تو را بشیر و نذیر به حق فرستادیم" اشاره به اینکه اگر تو انذار کننده ای از سوی خودت این کار را نمی کنی، این ماموریتی است که ما بر عهده ات گذارده ایم.

و اگر در آیه گذشته تنها روی انذار تکیه شده بود به خاطر آن بود که سخن از جاهلان لجوجی در میان بود که همچون مردگان قبرستان پذیرای هیچ سخنی نبودند، اما در اینجا وظیفه انبیاء را به طور کلی بیان می کند که دارای هر دو جنبه بشارت و انذار است، منتها در پایان این آیه مجدداً روی نذیر تکیه می کند چرا که بخش اصلی دعوت انبیا در برابر مشرکان و ظالمان از طریق "انذار" بوده است.

"خلاء" از ماده "خلاء" در اصل به معنی مکانی است که ساتری در آن نباشد این واژه هم در مورد زمان به کار می رود، و هم مکان، و از آنجا که زمان

در گذر است به ازمنه گذشته "ازمنه خالیه" گفته می شود، زیرا اکنون اثری از آنها نیست، و دنیا از آن خالی شده است.

بنا بر این جمله و **إِنْ مِنْ أُمَّهِ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ** به این معنی است که هر امتی از امتهای پیشین انذار کننده ای در گذشته داشته است.

این نکته نیز قابل توجه است که بر طبق آیه فوق تمام امتها دارای انذار کننده الهی یعنی پیامبر بوده اند، هر چند بعضی آن را به معنی وسیعتری گرفته اند که شامل علما و دانشمندانی که مردم را انذار می کنند نیز می شود، ولی این معنی بر خلاف ظاهر آیه است.

اما به هر حال معنی این سخن آن نیست که در هر شهر و دیار پیامبری مبعوث شود، بلکه همین اندازه که دعوت پیامبران و سخنان آنها به گوش جمعیتها برسد کافی است، چرا که قرآن می گوید **خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ** (در آنها انذار کننده ای بود، و نمی گوید "منها" یعنی از میان خود آنها).

بنا بر این آنچه در آیه فوق می خوانیم منافاتی با آیه ۴۴ سوره سبأ ندارد که می گوید: **وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ**: "ما قبل از تو هیچ انذار کننده ای به سوی مشرکان مکه نفرستاده بودیم" در اینجا منظور انذار کننده از میان خود آنها است، در حالی که در آیه قبل منظور وصول دعوت پیامبران به آنها است. \*\*\*در آیه بعد می افزاید "اگر تو را تکذیب کنند عجب نیست و غمگین مباش زیرا کسانی که قبل از آنها بودند نیز پیامبرانشان را تکذیب کردند، در حالی که فرستادگان آنها با معجزات و دلائل روشن، و کتابهای محتوی پند و اندرز، و کتابهای آسمانی مشتمل بر احکام و قوانین روشنی بخش، به سراغشان آمدند" (وَإِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالزُّبُرِ وَ بِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ).



تنها تو نیستی که با داشتن معجزات و کتاب آسمانی مورد تکذیب این قوم جاهل قرار گرفته ای، پیامبران پیشین نیز با این مشکل دست به گریبان بودند بنا بر این غمگین مباش و محکم در مسیر خود گام بردار، و بدان آنها که باید بپذیرند می پذیرند.

در اینکه فرق میان "بینات" و "زبر" و "کتاب منیر" چیست؟ مفسران نظرات مختلفی اظهار داشته اند که از همه روشن تر دو تفسیر زیر است:

۱- "بینات" به معنی دلائل روشن و معجزاتی است که حقانیت پیامبر را به ثبوت می رساند، اما "زبر" جمع "زبور" به معنی کتابهایی است که خط آنها با استحکام نوشته شده (همچون نوشته بر سنگ و مانند آن) که در اینجا کنایه از استحکام مطالب آن است (۱).

و به هر حال اشاره به کتابهایی است که قبل از موسی ع نازل شده، در حالی که کتاب منیر اشاره به کتاب موسی و کتب آسمانی دیگری است که بعد از آن نازل گردیده (زیرا در قرآن مجید در سوره مائده آیه ۴۴ و ۴۶ از تورات و انجیل به عنوان هدایت و نور یاد شده، و در آیه ۱۵ همان سوره تعبیر به نور در مورد قرآن مجید نیز آمده است).

۲- منظور از "زبر" آن قسمت از کتب انبیا است که تنها محتوی پند و اندرز و نصیحت و مناجات بوده (مانند زبور داود) اما "کتاب منیر" آن دسته از کتابهای آسمانی است که دارای احکام و قوانین و دستورات مختلف اجتماعی و فردی است مانند تورات و انجیل و قرآن و این تفسیر مناسبتر به نظر می رسد. \*\*\* در آخرین آیه مورد بحث به کیفر دردناک این گروه اشاره کرده می فرماید:

ص: ۲۴۰

---

۱- ۱) راغب در مفردات می گوید زبرت الكتاب کتبه کتابه عظیمه و کل کتاب غلیظ الکتابه یقال له زبور (مفردات ماده زبر).

چنان نبود که آنها از کیفر الهی مصون بمانند، و دائما به تکذیبهای خود ادامه دهند، "سپس، کافران را گرفتیم و سخت و مجازات کردم (ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا) (۱).

جمعی را گرفتار طوفان ساختیم، گروهی را گرفتار تندباد ویرانگر، و جمعی را به وسیله صیحه آسمانی و صاعقه و زلزله در هم کوبیدیم! سپس در پایان برای تاکید و بیان عظمت و شدت مجازات آنها می گوید:

"مجازات من نسبت به آنها چگونه بود؟! (فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ).

این درست به آن می ماند که شخصی عمل مهمی را انجام می دهد و بعد از حاضران سؤال می کند کار من چگونه بود؟ به هر حال این آیات از یک سو به تمام رهروان راه الله و مخصوصا رهبران و پیشوایان راستین هر امتی در هر عصر و زمان دلداری و دلگرمی می دهد که از نغمه های مخالف دلسرد و مایوس نشوند، و بدانند دعوت های الهی همیشه با مخالفت های شدید از سوی متعصبان لجوج و سودجویان ستمگر مواجه بوده، و در عین حال طالبان دلسوز و عاشقان پاکبازی نیز بوده اند که در کنار داعیان راه حق جانفشانی می کردند.

و از سوی دیگر تهدیدی است برای این مخالفان لجوج که بدانند برای همیشه نمی توانند به اعمال ننگین و مخرب خود ادامه دهند، دیر یا زود کیفرهای الهی دامانشان را خواهد گرفت.

\*\*\*

ص: ۲۴۱

---

۱-۱) "اخذت" از ماده "اخذ" به معنی گرفتن است، ولی در این موارد کنایه از مجازات است، زیرا گرفتن و دستگیر کردن مقدمه مجازات می باشد.

اشاره

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ (۲۷) وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَأَلْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ (۲۸)

ترجمه:

۲۷- آیا ندیدی خداوند از آسمان آبی فرو فرستاد که به وسیله آن میوه هایی (از زمین) خارج ساختیم با الوان گوناگون و از کوه ها نیز (به لطف پروردگار) جاده هایی آفریده شده به رنگ سفید و سرخ با الوان مختلف، و (گاه) به رنگ کاملاً سیاه! ۲۸- و از انسانها و جنبندها و چهار پایان انواعی با الوان مختلف، (آری) حقیقت چنین است، از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او می ترسند، خداوند عزیز و غفور است.

اینهمه نقش عجب بر در و دیوار وجود!

بار دیگر در این آیات به مسأله توحید باز می‌گردد، و صفحه تازه‌ای از کتاب تکوین را در برابر دیدگان انسانها می‌گشاید، تا پاسخی دندان شکن به مشرکان لجوج و منکران سرسخت توحید باشد.

در این صفحه زیبا از این کتاب بزرگ آفرینش تنوع موجودات بیجان، و چهره‌های مختلف و زیبای حیات در جهان نبات و حیوان و انسان، مورد توجه قرار گرفته، که چگونه خداوند "از آب بی رنگ صد هزاران رنگ" پدید آورده، و از عناصر معین و محدود موجودات کاملاً متنوع که هر یکی از دیگری زیباتر است آفریده.

این نقاش چیره دست با یک قلم و یک مرکب، انواع نقشها را ابداع کرده که بینندگان را مجذوب و شیفته و مفتون می‌کند.

نخست می‌گوید: "آیا ندیدی خداوند از آسمان آبی نازل کرد و به وسیله آن میوه‌هایی به وجود آوردیم با الوان مختلف" (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا).

شروع این جمله با استفهام تقریری ضمن تحریک حس کنجکاوی انسانها اشاره به این است که این مطلب آن چنان روشن و آشکار است که هر کس بنگرد می‌بیند، آری می‌بیند که از آب و زمین واحد یکی بی رنگ و دیگری تنها دارای یک رنگ اینهمه رنگهای مختلفی از میوه‌های گوناگون، گل‌های زیبا، برگ‌ها و شکوفه‌ها، در چهره‌های مختلف به وجود آمده است.

الوان: ممکن است به معنی رنگهای ظاهری میوه‌ها باشد که حتی در یک نوع میوه مانند سیب الوان گوناگونی وجود دارد، تا چه رسد به میوه‌های مختلف، و ممکن است کنایه از تفاوت در طعم و ساختمان و خواص گوناگون آنها

بوده باشد، تا آنجا که حتی در یک نوع میوه باز اصناف گوناگونی وجود دارد، چنان که مثلاً در انگور شاید بیش از ۵۰ نوع، و در خرما حدود ۷۰ نوع وجود دارد! جالب اینکه در آیه فوق به صورت فعل غائب آمده، سپس به صورت متکلم در آغاز می گوید: "خداوند از آسمان آبی فرستاد" سپس اضافه می کند "ما به وسیله آن میوه های رنگارنگی خارج ساختیم" این طرز تعبیر منحصر به این آیه نیست، در مواردی دیگر از قرآن مجید نیز همانند آن دیده می شود، گویی بیان جمله نخست درک و معرفت جدیدی درباره خدا به مخاطب می دهد، و با این درک و شناخت در پیشگاه خدا حاضر می شود، و در حضور سخن با آنها می گوید.

در دنباله آیه به تنوع طوقی که در کوه ها وجود دارد، و سبب شناخت جاده ها از یکدیگر می شود اشاره کرده می گوید: "از کوه ها نیز جاده هایی آفریده شده به رنگ سفید و سرخ، با رنگهایی متفاوت و (گاه) به رنگ کاملاً سیاه" ( وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ ) (۱).

این تفاوت الوان از یک سو زیبایی خاصی به کوه ها می بخشد، و از سوی دیگر سببی برای پیدا کردن راهها و گم نشدن در جاده های پرپیچ و خم کوهستانی است، و در نهایت دلیل است بر قدرت خداوند بر همه چیز.

"جدد" جمع "جده" (بر وزن غده) به معنی جاده و طریق است.

"بیض" جمع "ابيض" به معنی سفید و "حمر" جمع "احمر" به معنی سرخ است.

"غرابیب" جمع "غریب" (بر وزن کبریت) به معنی سیاه پر رنگ

ص: ۲۴۴

---

۱- ۱) بعضی این جمله را جمله "استینافیه" دانسته اند ("من الجبال" خبر مقدم و "جدد" مبتدای مؤخر است) و بعضی گفته اند: در تقدیر چنین است: ا لم تر ان من الجبال جدد بیض و حمر مختلف الوانها.

است، و اینکه عرب به کلاغ "غراب" می گویند نیز از همین جهت است، بنا بر این ذکر کلمه "سود" که آن نیز جمع "اسود" به معنی سیاه است پشت سر آن تاکید است بر معنی سیاهی شدید بعضی از جاده های کوهستانی (۱).

این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که خود کوه ها همانند خطوط و جاده هایی است که بر سطح زمین کشیده شده است که مخصوصا از فاصله های دور کاملا محسوس است، خطوطی است که بعضی سفید و بعضی سرخ رنگ و بعضی سیاه پر رنگ است، خطوطی است که دست تقدیر پروردگار بر چهره زمین ترسیم کرده (۲).

به هر حال ساختمان کوه ها با رنگهای کاملا متفاوت از یک سو، و جاده های کوهستانی با الوان گوناگون از سوی دیگر، نشانه دیگری از عظمت و قدرت و حکمت او است که هر لحظه به شکلی در می آید و هر زمان به لباس دیگری خود را می آراید. \*\*\*در آیه بعد مساله تنوع الوان را در انسانها و جانداران دیگر مطرح کرده می گویند "از انسانها و جنبندها و چهار پایان نیز افرادی آفریده شده که رنگهای متفاوتی دارند" (وَمِنَ النَّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ).

آری انسانها با اینکه همه از یک پدر و مادرند دارای نژادها و رنگهای کاملا متفاوتند، بعضی سفید همچون برف، بعضی سیاه همچون مرکب، حتی در یک

ص: ۲۴۵

---

۱- ۱) به طوری که بعضی از کتب لغت مانند "لسان العرب" و بعضی از مفسران تصریح کرده اند "سود" در آیه بالا- بدل از "غرایب" است، زیرا در مورد رنگها تاکید مقدم نمی شود (توجه داشته باشید که "غرایب" تاکید بیشتری از نظر سیاهی در بر دارد تا "سود") لذا گفته اند در اصل "سود غرایب" بوده است.

۲- ۲) تفسیر المیزان جلد ۱۷ صفحه ۴۲.

نژاد نیز تفاوت در میان رنگها بسیار است، بلکه فرزندان دوقلو هم که تمام مراحل جنینی را با یکدیگر طی کرده، و از آغاز در آغوش هم بوده اند با دقت که نگاه کنیم از نظر رنگ کاملاً یکسان نیستند، با اینکه از یک پدر و یک مادر و در یک زمان نطفه آنها منعقد شده و از یک نوع غذا تغذیه کرده اند.

گذشته از چهره ظاهری، رنگهای باطنی آنها، و خلق و خوی آنها، و صفحات و ویژگیهای آنان و استعداد و ذوقهایشان، کاملاً متنوع و مختلف است، تا مجموعاً یک واحد منسجم با تمام نیازمندیها را به وجود آورد.

در جهان جنبندگان هزاران هزار نوع حشره، پرنده، خزنده، حیوانات دریایی، و حیوانات وحشی بیابانی وجود دارد که هر کدام با ویژگیها و عجایب خلقتشان نشانه ای از قدرت و عظمت و علم آفریدگارند.

هنگامی که به یک باغ وحش بزرگ قدم می گذاریم با اینکه بیش از جزئی از هزاران جزء از موجودات زنده جهان در آنجا حضور ندارد چنان مات و مبهوت و مسحور و مجذوب می شویم که بی اختیار لب بستایش خداوندگاری که اینهمه نقش عجب را بر در و دیوار وجود زده است می گشائیم.

پس از بیان این نشانه های توحیدی در پایان به صورت یک جمع بندی می گوید: "آری مطلب چنین است" (کذلک) (۱).

و از آنجا که بهره گیری از این آیات بزرگ آفرینش بیش از همه برای

ص: ۲۴۶

---

۱- ۱) در اینکه "کذلک" چه محلی از اعراب دارد احتمالات مختلفی داده اند، بعضی آن را یک جمله مستقل دانسته که در تقدیر چنین بوده (الامر کذلک) و ما در تفسیر همین معنی را انتخاب کردیم، چون جالبتر و مناسبتر است، ولی بعضی آن را به جمله قبل زده اند و گفته اند: معنی چنین است: "کما ان الثمرات و جدد الجبال مختلف الوانها کذلک الناس و الدواب و الانعام" این احتمال نیز داده شده که مربوط به جمله بعد باشد و معنی چنین است "کذلک تختلف احوال العباد فی الخشیه".

بندگان خردمند و دانشمند است در دنباله آیه می فرماید: "تنها بندگان عالم و دانشمندانند که از خدا می ترسند" (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ).

آری از میان تمام بندگان، دانشمندانند که به مقام عالی خشیت یعنی "ترس از مسئولیت توأم با درک عظمت مقام پروردگار" نائل می گردند، این حالت "خشیت" مولود سیر در آیات آفاقی و انفسی و آگاهی از علم و قدرت پروردگار، و هدف آفرینش است.

"راغب" در "مفردات" می گوید: "خشیت به معنی ترسی است آمیخته با تعظیم، و غالباً در مواردی به کار می رود که از علم و آگاهی به چیزی سرچشمه می گیرد و لذا در قرآن مجید این مقام مخصوص عالمان شمرده شده است."

کرارا گفته ایم ترس از خدا به معنی ترس از مسئولیتهایی است که انسان در برابر او دارد، ترس از اینکه در ادای رسالت و وظیفه خویش کوتاهی کند، و از این گذشته اصولاً درک عظمت آن هم عظمتی که نامحدود و بی پایان است برای موجود محدودی همچون انسان خوف آفرین است (دقت کنید).

از این جمله ضمناً این نتیجه به خوبی گرفته می شود که عالمان واقعی آنها هستند که در برابر وظائف خود احساس مسئولیت شدید دارند و به تعبیر دیگر اهل علمند نه سخن چرا که علم بی عمل دلیل بر عدم خشیت است، و صاحبان آن در آیه فوق در زمره علماء محسوب نیستند.

همین حقیقت در حدیثی از امام زین العابدین علی بن الحسین ع آمده است که فرمود:

و ما العلم بالله و العمل الا- الفان مؤتلفان فمن عرف الله خافه، و حثه الخوف على العمل بطاعه الله، و ان ارباب العلم و اتباعهم (هم) الذين عرفوا الله فعملوا له، و رغبوا اليه، و قد قال الله: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ: "علم و عمل دو دوست صمیمی اند، کسی که خدا را بشناسد از او می ترسد، و همین ترس او را وادار به عمل و اطاعت فرمان خدا می کند، صاحبان



علم و پیروان آنها کسانی هستند که خدا را به خوبی شناخته اند و برای او عمل می کنند، و به او عشق می ورزند، چنان که خداوند فرموده: **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ** " (۱).

و در حدیث دیگری از امام صادق ع در تفسیر همین آیه می خوانیم:

یعنی بالعلماء من صدق قوله فعله و من لم يصدق قوله فعله فليس بعالم:

"منظور از علما کسانی هستند که اعمال آنها هماهنگ با سخنان آنها باشد کسی که گفتار و کردارش هماهنگ نباشد عالم نیست" (۲).

و در حدیث دیگری آمده: **اعلمكم بالله اخوفكم لله**: "از همه شما عالمتر کسی است که ترسش از خدا از همه بیشتر باشد" (۳).

کوتاه سخن اینکه "عالمان" در منطق قرآن کسانی نیستند که مغزشان صندوقچه آراء و افکار این و آن، و انباشته از قوانین و فورمولهای علمی جهان و زبانشان گویای این مسائل، و محل زندگیشان مدارس و دانشگاهها و کتابخانه هاست، بلکه علما آن گروه از صاحب نظران و دانشمندانند که نور علم و دانش تمام وجودشان را به نور خدا و ایمان و تقوا روشن ساخته، و نسبت به وظائفشان سخت احساس مسئولیت می کنند و از همه پای بندترند.

در سوره قصص نیز خواندیم که وقتی که قارون مغرور و از خود راضی که مدعی مقام علم نیز بود، ثروت خود را به نمایش گذاشت جمعیت دنیا پرستان که سخت تحت تاثیر آن زرق و برق قرار گرفته بودند آرزو کردند که ای کاش آنها نیز دارای چنین بهره ای از اموال دنیا بودند، ولی "عالمان" بنی اسرائیل بر آنها فریاد زدند وای بر شما پاداش الهی برای کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند بهتر است، و این مقام تنها در اختیار شکیبایان و افراد پر استقامت قرار

ص: ۲۴۸

۱-۱ "روضه کافی" طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۳۵۹.

۲-۲ و ۳ "مجمع البیان" ذیل آیات مورد بحث.

می گیرد: و قال الذین اتوا العلم و یلکم ثواب اللہ خیر لمن آمن و عمل صالحاً و لا یلقاها إلا الصابرون (قصص - ۸۰).

و در پایان آیه به عنوان یک دلیل کوتاه بر آنچه گذشت می فرماید "خداوند عزیز و غفور است" (إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ).

"عزت" و قدرت بی پایانش سرچشمه خوف و خشیت اندیشمندان است، و "غفوریتش" که نشانه رحمت بی انتهای او است سبب رجاء و امید آنان است، و به این ترتیب این دو نام مقدس، بندگان خدا را در میان خوف و رجاء نگهمیدارد، و می دانیم حرکت مداوم به سوی تکامل بدون اتصاف به این دو وصف ممکن نیست.

\*\*\*

ص: ۲۴۹

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ (۲۹) لِيُؤْفِقَهُمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ (۳۰)

ترجمه:

۲۹- کسانی که کتاب الهی را تلاوت می کنند و نماز را بر پا می دارند و از آنچه به آنها روزی داده ایم پنهان و آشکار انفاق می کنند، تجارت (پر سودی) را امید دارند که نابودی و کساد در آن نیست.

۳۰- (آنها این اعمال صالح را انجام می دهند) تا خداوند اجر و پاداش کامل به آنها دهد و از فضلش بر آنها بیفزاید که او آمرزنده و شکر گزار است.

تفسیر:

اشاره

معامله پر سود با پروردگار!

از آنجا که در آیات گذشته به مقام خوف و خشیت عالمان اشاره شده بود در آیات مورد بحث به مقام "امید و رجاء" آنها اشاره می کند، چرا که گفتیم تنها به وسیله این دو بال است که انسان می تواند به اوج آسمان سعادت پرواز کند، و مسیر تکامل را طی نماید، نخست می فرماید: "کسانی که کتاب الهی را

تلاوت می کنند، و نماز را بر پا می دارند، و از آنچه به آنها روزی داده ایم در پنهان و آشکار انفاق می کنند، آنها امید تجارتنی دارند که نابودی و فساد و کساد در آن نیست" ( إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ ) (۱).

بدیهی است که "تلاوت" در اینجا به معنی قرائت سرسری و خالی از تفکر و اندیشه نیست، خواندنی است که سرچشمه فکر باشد، فکری که سرچشمه عمل صالح گردد، عملی که از یک سو انسان را به خدا پیوند دهد که مظهر آن نماز است، و از سوی دیگر به خلق خدا ارتباط دهد که مظهر آن انفاق است، انفاق از تمام آنچه خدا به انسان داده، از علمش، از مال و ثروت و نفوذش، از فکر نیرومندش از اخلاق و تجربیاتش، و خلاصه از تمام مواهب خدا دادی.

این انفاق گاهی مخفیانه صورت می گیرد تا نشانه اخلاص کامل باشد (سرا).

و گاه آشکارا تا مشوق دیگران گردد و تعظیم شعائر شود (علانیه).

آری علمی که چنین اثری دارد مایه رجاء و امیدواری است.

با توجه به آنچه در این آیه و آیه پیشین آمده چنین نتیجه می گیریم که علمای راستین دارای این صفاتند:

از نظر روحی قلبشان مملو از خشیت و ترس آمیخته با عظمت خدا است.

از نظر گفتار زبانشان به تلاوت آیات خدا مشغول است.

از نظر عمل روحی و جسمی نماز می خوانند و او را عبادت می کنند.

از نظر عمل مالی از آنچه دارند در آشکار و پنهان انفاق می نمایند.

و سرانجام از نظر هدف، افق فکرشان آن چنان بالا است که دل از دنیای مادی زودگذر بر کنده، تنها به تجارت پر سود الهی می نگرند که دست فنا به

ص: ۲۵۱

(۱-۱) توجه داشته باشید که "یرجون" خبر "ان" است.

دامانش دراز نمی شود.

این نکته نیز قابل توجه است که "تبور" از ماده "بوار" به معنی شدت کساد است، و از آنجا که شدت کساد باعث فساد می شود "بوار" به معنی هلاکت آمده، به این ترتیب "تجارت خالی از بوار" تجارتي است که نه کساد دارد و نه فساد! در حدیث جالبی چنین آمده: "مردی خدمت رسول خدا عرض کرد: چرا من مرگ را دوست ندارم؟! فرمود: آیا مال و ثروتی داری؟ عرض کرد آری.

فرمود: آن را پیش از خودت بفرست، عرض کرد نمی توانم! فرمود:

ان قلب الرجل مع ماله ان قدمه احب ان يلحق به، و ان اخره احب ان يتأخر معه: "قلب انسان همراه اموال او است، اگر آن را پیش از خود بفرستد، دوست دارد به آن ملحق شود، و اگر آن را نگهدارد دوست دارد همراه آن بماند!" (۱).

این حدیث در حقیقت روح آیه فوق را منعکس ساخته، زیرا می گوید آنها که نماز را برپا می دارند و انفاق در راه خدا می کنند امید و علاقه به سرای دیگر دارند، چرا که نیکها را قبل از خود فرستاده اند و مایلند به آن ملحق شوند.

\*\*\* آخرین آیه مورد بحث هدف این مؤمنان راستین را چنین بیان می کند:

"آنها این اعمال صالح را انجام می دهند تا خداوند اجر و پاداششان را به طور کامل بپردازد، و از فضلش بر آنها بیفزاید که او آمرزنده و شکور است"

ص: ۲۵۲

(لِيُؤْفِقَهُمْ أَجْرَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ) (۱).

این جمله در حقیقت اشاره به نهایت اخلاص آنهاست که در اعمال نیک خود جز به پاداش الهی نظر ندارند، هر چه می خواهند از او می خواهند و برای ریا و تظاهر و تحسین و تمجید این و آن گامی بر نمی دارند، چرا که مهمترین مساله در اعمال صالح همان نیت خالص است.

تعبیر به "اجور" (جمع اجر) به معنی "مزد" در حقیقت لطفی است از سوی پروردگار، گویی بنندگان را در مقابل اعمال صالح طلبکار خود می داند، در حالی که بنندگان هر چه دارند از اوست، حتی قدرت برای انجام اعمال صالح نیز از سوی او اعطا شده.

و از این تعبیر محبت آمیزتر جمله "وَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ" است که به آنان نوید می دهد علاوه بر پاداش معمولی که آن را خود گاهی صدها یا هزاران برابر عمل است از فضل خود بر آنان می افزاید، و مواهبی که در هیچ فکری نمی گنجد و هیچکس در این جهان توانایی تصور آن را ندارد، از فضل گسترده اش به آنها می بخشد.

در حدیثی از ابن مسعود آمده که پیامبر ص در تفسیر همین آیه فرمود:

هو الشفاعة لمن وجبت له النار ممن صنع اليه معروفا في الدنيا: "منظور مقام شفاعت است که به آنها داده می شود تا در باره کسانی که در دنیا به آنها خوبی کرده اند ولی بر اثر اعمالشان مستحق عذابند شفاعت کنند" (۲).

به این ترتیب آنها نه تنها خود اهل نجاتند که برای دیگران نیز به فضل

ص: ۲۵۳

---

۱-۱) جمله "لِيُؤْفِقَهُمْ" یا متعلق است به جمله "يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ..." و بنا بر این مفهومی این می شود که هدف آنها از تلاوت و نماز و انفاق به دست آوردن اجر الهی است، و یا متعلق به لن تبور و مفهومی این خواهد بود که تجارت آنها هرگز به فساد نمی گراید زیرا پاداش دهنده آنها خدا است.

۲-۲) "مجمع البيان" ذیل آیات مورد بحث.

پروردگار مایه نجاتند.

بعضی از مفسران جمله "و يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ" را اشاره به مقام "شهود" دانسته اند که در قیامت برای مؤمنان حاصل می شود که به جمال و جلال پروردگار می نگرند، و برترین لذت را از این تماشا می برند.

ولی ظاهراً جمله مزبور معنی وسیعی دارد که هم محتوای حدیث را شامل می شود، و هم مواهب ناشناخته دیگر را.

جمله "إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ" نشان می دهد که نخستین لطف پروردگار در حق آنها همان آموزش گناهان و لغزشهایی است که حیانا از آنها سر زده، چرا که بیشترین نگرانی انسان نگرانی از این ناحیه است.

بعد از آنکه از این نظر آسوده خاطر شدند آنها را مشمول "شکر" خود قرار می دهد یعنی از اعمالشان تشکر می کند، و برترین جزا را به آنها می بخشد.

در تفسیر مجمع البیان ضرب المثل جالبی در اینجا از عرب نقل شده که می گویند: "اشکر من بروقه": "فلان کس از درخت بروقه (۱) سپاسگزارتر است" و این اشاره به درخت کوچکی است که در سرزمین عربستان وجود داشته، و اعتقاد اعراب این بوده هنگامی که ابر بر سر آن سایه می افکند به زودی سبز می شود، و برگ بیرون می آورد، بی آنکه ابر بیارد! و این ضرب المثلی است برای نهایت سپاسگزاری که در برابر کمترین خدمت بزرگترین پاداش را بدهند (۲).

البته خالق چنین درختی از آن هم سپاسگزارتر و بخشنده تر است.

\*\*\*

ص: ۲۵۴

---

۱-۱) بروقه بر وزن حنجره.

۲-۲) مجمع البیان جلد ۸ صفحه ۴۰۷.

## شرایط عجیب این تجارت

جالب اینکه در بسیاری از آیات قرآن این جهان به تجارتخانه ای تشبیه شده که تاجران آن انسانها، و مشتری پروردگار بزرگ و متاع آن عمل صالح، و بها بهشت و رحمت و رضای او است (۱).

و اگر درست بیندیشیم این تجارت عجیب با خداوند کریم بی نظیر است، چرا که دارای امتیازاتی است که در هیچ تجارتی وجود ندارد:

۱- تمام سرمایه را خودش در اختیار فروشنده گذارده سپس در مقام خریداری بر می آید! ۲- او خریدار است در حالی که هیچ نیازی به خریداری این اعمال ندارد، چرا که خزائن همه چیز نزد او است! ۳- او "متاع قلیل" را به "بهای گزاف" می خرد "یا من یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر": ای خدایی که عمل کم را می پذیری و گناهان بسیار را می بخشی".

۴- حتی متاع بسیار ناچیز را خریدار است "فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ".

۵- گاه بها را هفتصد برابر و گاه افزونتر از آن می دهد (بقره-۲۶۱).

۶- علاوه بر پرداخت این بهای عظیم، باز از فضل و رحمتش آنچه در فکر نمی گنجد بر آن می افزاید "و یزیدهم من فضله" (آیه مورد بحث).

و چه تاسف آور است که انسان خردمند آزاده چشم از چنین تجارتی بر بندد و به غیر آن روی آورد و از آن بدتر که متاع هستی خود را به هیچ بفروشد!

ص: ۲۵۵



امیر مؤمنان علی ع می فرماید:

" و انه ليس لانفسكم ثمن الا الجنه فلا تبيعوها الا بها " بدانید که برای سرمایه هستی شما بهایی غیر از بهشت نیست آن را به غیر این بها نفروشید " (۱).

\*\*\*

ص: ۲۵۶

---

۱- ۱) نهج البلاغه کلمات قصار-جمله ۴۵۶.

اشاره

وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ (۳۱) ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْذِنُ اللَّهُ ذَلِكُمْ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (۳۲)

ترجمه:

۳۱- آنچه از کتاب به تو وحی کردیم حق است، و هماهنگ با کتب پیش از آن، خداوند نسبت به بندگانش خبیر و بیناست.

۳۲- سپس این کتاب آسمانی را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم، (اما) از میان آنها عده ای بر خود ستم کردند، و عده ای میانه رو بودند، و عده ای به اذن خدا در نیکیها از همه (پیشی) گرفتند و این فضیلت بزرگی است.

تفسیر:

وارثان حقیقی میراث انبیاء

از آنجا که در آیات گذشته سخن از مؤمنان پاکدلی در میان بود که آیات کتاب الهی را تلاوت می کنند و به کار می بندند، در آیات مورد بحث، از این کتاب آسمانی و دلایل صدق آن و همچنین حاملان واقعی کتاب سخن می گوید، و بحثی را که در آیات پیشین پیرامون توحید بود با این بحث که پیرامون نبوت

است تکمیل می کند.

می فرماید: "آنچه از کتاب بر تو وحی فرستادیم حق است، و آنچه را در کتب پیشین آمده تصدیق می کند، خداوند نسبت به بندگانش آگاه و بینا است" (وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ).

با توجه به اینکه حق به معنی چیزی است که با واقعیت منطبق و هماهنگ است، این تعبیر دلیلی است برای اثبات این مقصود که این کتاب آسمانی از سوی پروردگار نازل شده، زیرا هر چه بیشتر در محتوای آن دقت می کنیم آن را با واقعیتها هماهنگتر می بینیم.

تناقضی در آن وجود ندارد، دروغ و خرافه ای در آن دیده نمی شود، اعتقادات و معارف آن هماهنگ با منطق عقل است، و تواریخش خالی از اسطوره ها و افسانه ها، و قوانینش موافق با نیازمندیهای انسانها، این حقانیت دلیل روشنی است بر اینکه از سوی خدا نازل شده است.

در اینجا برای تبیین موقعیت قرآن از کلمه "حق" استفاده شده، در حالی که در آیات دیگری از قرآن از کلمه "نور"، "برهان"، "فرقان"، "ذکر"، "موعظه" و "هدی" استفاده گردیده است که هر کدام ناظر به یکی از برکات قرآن و ابعاد آن است و کلمه حق جامع همه آنهاست.

"راغب" در "مفردات" می گوید: اصل "حق" به معنی مطابقت و موافقت است، و این کلمه بر چند معنی اطلاق می شود:

"نخست" کسی که چیزی را بر اساس حکمت ایجاد می کند، و به همین دلیل به خداوند حق گفته می شود فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ (یونس-۳۲).

"دوم" به چیزی که بر اساس حکمت ایجاد شده نیز حق گفته می شود، و چون عالم هستی فعل خدا است و موافق با حکمت، تمام آن حق است، چنان که قرآن

می گوید: **مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكُمْ إِلَّا بِالْحَقِّ** "خداوند این موجودات (خورشید و ماه و منازل آنها) را جز به حق نیافریده (یونس-۵).

"سوم" به اعتقاداتی که مطابق واقعیتهاست حق گفته می شود **فَهَيَّدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ** "خداوند مؤمنان را به سوی آنچه از حق اختلاف کرده بودند رهنمون شد" (بقره-۲۱۳).

"چهارم" به سخنان و افعالی که بر طبق وظیفه و در وقت مقرر انجام می شود نیز حق گفته می شود، همانگونه که می گوئیم: "سخن تو حق است و کردارت حق" (۱).

بنا بر این حق بودن قرآن مجید هم از این نظر است که سخنی است مطابق مصالح و واقعیتها، و هم از این نظر که عقائد و معارف موجود در آن با واقعیت هماهنگ است، و هم کار خداوندی است که آن را بر اساس حکمت آفرید و خود خداوند که عین حق است در آن تجلی کرده و عقل چیزی را که حق و واقعیت است تصدیق می کند.

جمله "مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ" دلیل دیگری بر صدق این کتاب آسمانی است چرا که هماهنگ با نشانه هایی است که در کتب پیشین در باره آن و آورنده اش آمده است (در این زمینه بحث مشروحی ذیل آیه ۴۱ از سوره بقره آورده ایم) (۲).

جمله "إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ" بیانگر علت حقانیت قرآن و هماهنگی آن با واقعیتها و نیازهاست، چرا که از سوی خداوندی نازل شده که بندگان خود را به خوبی می شناسد و نسبت به نیازهایشان بصیر و بینا است.

در اینکه فرق میان "خیر" و "بصیر" چیست؟ بعضی گفته اند "خیر" به معنی آگاهی از بواطن و عقائد و نیات و ساختمان روحی انسان، و "بصیر"

ص: ۲۵۹

۱-۱) "مفردات" راغب ماده "حق".

۲-۲) به جلد اول صفحه ۲۱۰ به بعد مراجعه شود.

به معنی بینایی نسبت به ظواهر و پدیده های جسمانی او است (۱).

بعضی دیگر "خبیر" را اشاره به اصل آفرینش انسان و "بصیر" را اشاره به اعمال و افعال او می دانند (۲).

البته تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد هر چند اراده هر دو معنی از آیه بعید نیست. \*\*\*آیه بعد به موضوع مهمی در این رابطه، یعنی حاملان این کتاب بزرگ آسمانی، همان کسانی که بعد از نزول قرآن بر قلب پاک پیامبر ص این مشعل فروزان را در آن زمان و قرون و اعصار دیگر حفظ و پاسداری نمودند، کرده، می فرماید: "سپس این کتاب آسمانی را به گروهی از بندگان برگزیده خود به ارث دادیم" (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا).

روشن است که منظور از "کتاب" در اینجا همان چیزی است که در آیه قبل آمده است (قرآن مجید) و به اصطلاح الف و لام در آن الف و لام عهد است.

اینکه بعضی آن را اشاره به همه کتب آسمانی دانسته و الف و لام آن را الف و لام جنس گرفته اند بسیار بعید به نظر می رسد و تناسبی با آیات قبل ندارد.

تعبیر به "ارث" در اینجا، و موارد دیگری شبیه آن در قرآن مجید، به خاطر آن است که "ارث" به چیزی گفته می شود که بدون دادوستد و زحمت به دست می آید، و خداوند این کتاب بسیار بزرگ را اینگونه در اختیار مسلمانان قرار داد.

در اینجا روایات فراوانی از طرق اهل بیت ع وارد شده که در همه آنها "بنندگان برگزیده خدا" به امامان معصوم تفسیر شده است (۳).

ص: ۲۶۰

---

۱-۱) "فخر رازی" در تفسیر کبیر ذیل آیه مورد بحث.

۲-۲) "روح البیان" ذیل آیه مورد بحث.

۳-۳) به تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۳۶۱ به بعد مراجعه شود.

این روایات چنان که بارها گفته ایم بیان مصادیق روشن و درجه اول است، و مانع از آن نخواهد بود که علما و دانشمندان امت، و صالحان و شهدایی که در طریق پاسداری از این کتاب آسمانی و تداوم بخشیدن به دستورات آن تلاش و کوشش کردند، در عنوان "الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا" (بندگان برگزیده خداوند) داخل باشند.

سپس به یک تقسیم بندی مهم در این زمینه پرداخته می گوید:

"از میان آنها عده ای به خویشتن ستم کردند، و گروهی راه میانه را در پیش گرفتند، و گروهی به فرمان خدا در نیکیها بر دیگران پیشی گرفتند، و این فضیلت بزرگی است" (فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْذِنُ اللَّهُ ذَلِكُمْ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ).

ظاهر آیه این است که این گروه های سه گانه در میان "برگزیدگان خداوند" که وارثان و حاملان کتاب الهی هستند می باشند.

به تعبیر روشنتر: خداوند پاسداری این کتاب آسمانی را بعد از پیامبرش بر عهده این امت گذاشته، امتی که برگزیده خدا است، ولی در میان این امت گروه های مختلفی یافت می شود: بعضی به وظیفه بزرگ خود در پاسداری از این کتاب و عمل به احکامش کوتاهی کرده، و در حقیقت بر خویشتن ستم نمودند، اینها مصداق "ظالم لنفسه" می باشند.

گروهی دیگر تا حد زیادی به این وظیفه پاسداری و عمل به کتاب قیام نموده اند، هر چند لغزشها و نارساییهایی در کار خود نیز داشته اند، اینها مصداق "مقتصد" (میانه رو) می باشند.

و بالاخره گروه ممتازی و وظائف سنگین خود را به نحو احسن انجام داده، و در این میدان مسابقه بزرگ بر همگان پیشی گرفته اند، این گروه پیشرو همانها هستند که در آیه فوق از آنها به عنوان "سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْذِنُ اللَّهُ"

ممکن است در اینجا گفته شود که وجود گروه "ظالم" با جمله "اصطفینا" که دلیل بر این است که همه این گروه ها برگزیدگان خدا هستند منافات دارد.

در پاسخ می گوئیم این شبیه همان چیزی است که در مورد بنی اسرائیل در آیه ۵۳ سوره مؤمن آمده که می فرماید: **وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ** "ما به موسی هدایت (و کتاب آسمانی) بخشیدیم و این کتاب آسمانی را به عنوان میراثی به بنی اسرائیل دادیم". در حالی که می دانیم همه بنی اسرائیل وظیفه خود را در برابر این میراث بزرگ انجام ندادند.

و یا نظیر آیه ۱۱۰ سوره آل عمران است که می گوید: **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ** "شما مسلمانان بهترین امتی بودید که به سود انسانها قدم به عرصه حیات گذاشتید".

و یا در آیه ۱۶ سوره جاثیه در مورد بنی اسرائیل نیز می گوید: **وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ**: "ما آنها را بر جهانیان فضیلت بخشیدیم".

همچنین در آیه ۲۶ سوره حدید می خوانیم: **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ**:

"ما نوح و ابراهیم را فرستادیم و در دودمان آنها نبوت و کتاب قرار دادیم، بعضی از آنها هدایت یافته اند و بسیاری از آنها عصیانگر و فاسقند".

کوتاه سخن اینکه هدف از اینگونه تعبیرات فرد فرد امت نیست، بلکه مجموعه امت است هر چند در میان آنها قشرها و گروه های مختلفی یافت شود (۱).

ص: ۲۶۲

---

۱- اما اینکه بعضی احتمال داده اند که این تقسیم مربوط به "عبادنا" بوده باشد، نه برگزیدگان از عباد، و بنا بر این این گروه های سه گانه در وارثان کتاب الهی یافت نمی شوند، بلکه آنها در مجموعه بندگان خدا هستند، و برگزیدگان تنها گروه سوم یعنی سابقین بالخیرات هستند، بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا ظاهر این است که این گروه ها از کسانی هستند که در آیه مطرح می باشند، و می دانیم سخن در آیه از کل عباد نیست، بلکه از برگزیدگان است، از این گذشته اضافه "عباد" به "نا" خود یک نوع مدح و تمجید را می رساند که با تفسیر دوم سازگار نیست.

در روایات زیادی که از طرق اهل بیت ع رسیده سابق بالخیرات به امام معصوم تفسیر شده است، و ظالم لِنفسه به کسانی که معرفت و شناخت امام را ندارند و "مقتصد" به پیروان عارف امام ع (۱).

این تفسیرها گواه روشنی است بر آنچه در تفسیر کل آیه برگزیدیم که مانعی ندارد این گروه های سه گانه در میان وارثان کتاب الهی وجود داشته باشند.

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که تفسیر روایات فوق از قبیل بیان مصادیق روشن است یعنی امام معصوم در صف اول "سابقین بالخیرات" است، و علما و دانشمندان و پاسداران آئین الهی در صفوف دیگر جای دارند.

تفسیری که در باره "ظالم" و "مقتصد" در این روایات آمده نیز از قبیل بیان مصداق است.

و اگر می بینیم در پاره ای از روایات دخول علما در مفهوم آیه به کلی نفی شده در حقیقت برای توجه دادن به وجود امام معصوم در پیشاپیش این صفوف است.

قابل توجه اینکه جمعی از مفسران گذشته و امروز در تفسیر این گروه های سه گانه فوق احتمالات زیاد دیگری داده اند که در حقیقت همه آنها از قبیل بیان مصداق است (۲).

ص: ۲۶۳

---

۱- ۱) به تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۳۶۱ به بعد مراجعه شود و همچنین اصول کافی جلد ۱ باب ان من اصطفاه الله من عباده...

۲- ۲) بعضی گفته اند "سابق بالخیرات" یاران پیامبر (ص) و مقتصد طبقه "تابعین" و "ظالم لِنفسه" افراد دیگرند! بعضی دیگر "سابق" را به کسانی که باطنشان بهتر از ظاهرشان است تفسیر کرده اند، و "مقتصد" را به آنها که ظاهر و باطنشان یکی است، و "ظالم" را به آنها که ظاهرشان بهتر از باطنشان است! بعضی گفته اند: "سابقون" صحابه اند و "مقتصدون" تابعان آنها و "ظالمون" منافقانند. بعضی آیه را اشاره به گروه های سه گانه ای دانسته اند که در سوره واقعه آیات ۷ تا ۱۱ آمده: وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ. و در حدیثی "سابق بالخیرات" به ائمه بزرگوار علی (ع) و امام حسن و امام حسین و شهیدان آل محمد (ص) تفسیر شده، و "مقتصد" به متدینان مجاهد، و ظالم به کسانی که اعمال صالح خویش را با اعمال ناصالحی آمیخته اند. همه این تفسیرها به عنوان بیان مصداق قابل قبول است جز تفسیر اول که مفهوم درستی ندارد.



در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه: چرا نخست از گروه ظالمان، سپس میانه روان، و بعد سابقین بالخیرات سخن می گوید، در حالی که از جهاتی عکس آن اولی به نظر می رسد؟! بعضی مفسران بزرگ در پاسخ این سؤال گفته اند که هدف بیان ترتیب مقامات مردم در سلسله تکاملی است، زیرا نخستین مرحله، مرحله عصیان و غفلت است، بعد از آن مقام توبه و انابه، و سرانجام توجه و قرب به خدا، هنگامی که معصیتی از انسان سر می زند او "ظالم" است، و هنگامی که به مقام توبه برمی آید "مقتصد" است، و زمانی که توبه او به مقام قبول رسید و مجاهداتش در راه خداوند افزون گشت به مقام قرب او می رسد و در سلسله "سابقین بالخیرات" قرار می گیرد. (۱).

بعضی نیز افزوده اند که این ترتیب به خاطر فزونی و کمی افراد این سه گروه است، ظالمان اکثریت را تشکیل می دهند، و مقتصدان در مرحله بعد، و سابقین بالخیرات که خاصان و پاکانند از همه کمترند، هر چند از نظر کیفیت از

ص: ۲۶۴

---

۱-۱) "طبرسی" در "مجمع البیان" ذیل آیه مورد بحث.

جالب اینکه در حدیثی از امام صادق ع نقل شده که فرمود: ظالم را از این نظر مقدم داشته تا از رحمتش مایوس نگردد، و سابقین به خیرات را از این رو مؤخر نموده تا به عملشان مغرور نگردند (۲) و هر سه معنی ممکن است منظور باشد.

آخرین سخن در تفسیر این آیه اینکه در جمله **ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ** (این فضیلت بزرگی است) در میان مفسران گفتگو است که مشار الیه در آن چیست؟ بعضی گفته اند همان میراث کتاب الهی است، و بعضی آن را اشاره به توفیقی دانسته اند که شامل حال سابقین بالخیرات می شود، و به اذن خدا این راه را طی می کنند، ولی معنی اول با ظاهر آیه مناسبتر است.

\*\*\*

### نکته:

پاسداران کتاب الهی کیانند؟

به گواهی قرآن مجید خداوند بزرگ مواهب عظیمی به امت اسلامی داده که از مهمترین آنها همین میراث بزرگ الهی قرآن است.

امت مسلمان را بر سایر امم برگزیده و این نعمت را به آنها داده، ولی به همان نسبت که آنها را مورد لطف خاص خویش قرار داده، مسئولیت سنگین نیز بر عهده آنها گذارده است.

تنها در صورتی می توانند حق پاسداری این میراث عظیم را انجام دهند که در صف "سابقین بالخیرات" در آیند.

یعنی از تمام امتهای در انجام نیکیها پیشی گیرند، در فراگیری علم و دانش سبقت جویند، در تقوی و پرهیزگاری، در عبادت و خدمت به خلق، در جهاد

ص: ۲۶۵

---

۱-۱) تفسیر "فی ظلال القرآن" ذیل آیات مورد بحث.

۲-۲) تفسیر "ابو الفتوح رازی" جلد نهم ذیل آیات مورد بحث.

و کوشش، در نظم و حساب، و در ایثار و فداکاری، در همه این امور پیشگام باشند در غیر این صورت حق آن را ادا نکرده اند. مخصوصاً تعبیر به "سابقین بالخیرات" آن چنان مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که تقدم در همه جنبه های مثبت زندگی اعمال نیک را شامل می شود.

آری حاملان چنان میراثی تنها چنین کسانی می توانند باشند.

حتی آنها که به این هدیه بزرگ آسمانی پشت می کنند و حرمتش را نگاه نمی دارند به مصداق "ظالم لنفسه" بر خویشان ستم می کنند، چرا که محتوای آن چیزی جز نجات و خوشبختی و پیروزی آنها نیست، آن کس که نسخه شفا بخشی را پشت سر می افکند به ادامه درد و رنج خود کمک کرده است، و آن کس که به هنگام طی طریق ظلمانی چراغ روشن خود را می شکند خویشان به بیراهه و پرتگاه سوق می دهد چرا که خداوند از همگان بی نیاز و مستغنی است.

در عین حال این گروه گنهکار نباید این حقیقت را فراموش کنند که آنها نیز به مضمون آیه فوق در زمره "برگزیدگان پروردگار" بوده اند و بالقوه این استعداد را دارند که مرحله "ظلم" را پشت سر نهاده، به مرحله "مقتصد" و میانه رو گام بگذارند، و از آنجا پرواز کرده به اوج افتخار "سابقین بالخیرات" برسند که آنها نیز از نظر فطرت و ساختمان روحی برگزیدگان حقند.

\*\*\*

ص: ۲۶۶

اشاره

جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسٍ فِيهَا مِنْ حَرِيرٍ (۳۳) وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ  
إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ (۳۴) الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ (۳۵)

ترجمه:

۳۳- (پاداش آنها) باغهای جاویدان بهشت است که وارد آن می شوند، در حالی که به دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته اند و لباسشان در آنجا از حریر است! ۳۴- آنها می گویند حمد (و ستایش) برای خداوندی است که اندوه را از ما برطرف ساخت، چرا که پروردگار ما غفور و شکور است.

۳۵- خداوندی که با فضل خود ما را در این سرای اقامت (جاویدان) جای داد که نه در آنجا رنجی به ما می رسد و نه سستی و واماندگی!

آنجا که نه غمی است، نه رنجی، و نه در ماندگی!

این آیات در حقیقت نتیجه ای است برای آنچه در آیات گذشته آمده بود، می فرماید: "پاداش پیشگامان در خیرات و نیکیها، باغهای جاویدان بهشت است که همگی در آن وارد می شوند" (جَنَاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا) (۱).

"جنات" جمع "جنه" به معنی باغ و "عدن" به معنی استقرار و ثبات است، و معدن را به این جهت معدن می گویند که جایگاه استقرار فلزات و جواهرات است، بنا بر این "جنات عدن" باغهای جاویدان بهشتی است.

به هر حال این تعبیر نشان می دهد که نعمتهای عظیم بهشتی جاودانی و ثابت است، و همچون مواهب دنیای مادی آمیخته به اضطراب ناشی از بیم زوال نیست، بهشتیان نه تنها باغی از بهشت که باغهای بسیاری در اختیار دارند.

سپس به سه بخش از نعمتهای بهشتی که بعضی جنبه مادی دارد و ظاهری، و بعضی جنبه معنوی و باطنی، و قسمتی نیز ناظر به نفی و طرد هر گونه مانع و مزاحم است اشاره کرده، می گوید:

"این پیشگامان در خیرات در آن بهشت جاویدان به دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته اند و لباسشان در آنجا حریر است!" (يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ).

آنها در این دنیا به زرق و برقها بی اعتنایی کردند، و خود را اسیر زور زیور

ص: ۲۶۸

---

۱- ۱) جنات عدن... ممکن است خبر مبتدای محذوفی باشد و در تقدیر "جزائهم جنات عدن... یا-" "أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَاتٌ عَدْنٍ" بوده است (نظیر آیه ۳۱ سوره کهف) بعضی نیز آن را "بدل" از "فضل کبیر" دانسته اند، ولی با توجه به اینکه "فضل کبیر" اشاره به میراث کتاب آسمانی است "جنات" نمی تواند بدل آن بوده باشد، مگر از باب اینکه مسبب را جانشین سبب کرده باشیم.

نساختند، و در حالی که محرومان لباس کرباس هم در تن نداشتند در بند لباسهای فاخر نبودند، خداوند به جبران اینها در جهان دیگر بهترین لباسهای و زیورها را بر آنها می پوشاند.

آنها در این جهان ظاهر خویش را به خیرات آراستند خدا نیز در جهان دیگر که جهان تجسم اعمال است ظاهرشان را به انواع زیورها می آراید.

بارها گفته ایم: الفاظ ما که برای زندگی محدود این جهان وضع شده هرگز نمی تواند بیانگر مفاهیم عالم بزرگ قیامت باشد، برای بیان آن نعمتها الفبای دیگر و فرهنگ و قاموس دیگری لازم است، ولی به هر حال برای اینکه شبیحی از آن نعمتهای بزرگ برای ما زندانیان این جهان نشان داده شود باید از توانایی ناچیز همین الفاظ در تبیین آن نعمتها کمک گیریم. بعد از ذکر این نعمت مادی به نعمت معنوی خاصی اشاره کرده می فرماید:

"آنها می گویند حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که غم و اندوه را از ما بر طرف ساخت" (وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ).

آنها از این موهبت عظیم که نصیبشان شده، و تمام عوامل غم و اندوه به برکت لطف الهی از محیط زندگانشان دور گشته، و آسمان روحشان از لکه های ابرهای تاریک اندوه پاک شده، خدا را حمد و ستایش می کنند، نه ترسی از عذاب الهی دارند نه وحشتی از مرگ و فنا، نه موجبات ناامنی خاطر فراهم است، و نه آزار بد اندیشان و تحمیلات ناپاکان و جباران و همنشینی بدان و نااهلان.

بعضی از مفسران این حزن و اندوه را اشاره به غمهایی نظیر آنچه در دنیا است دانسته اند، و بعضی اشاره به اندوهی که در محشر در باره نتیجه کار خود دارند می دانند، در حالی که این دو تفسیر با هم تضادی ندارند و می تواند در معنی آیه جمع باشد.

"حزن" (بر وزن عدم) و "حزن" (بر وزن مزد) چنان که در بسیاری

از کتب لغت و تفسیر آمده هر دو به یک معنی است، و در اصل به معنی ناهمواری زمین است، و از آنجا که غم و اندوه روح انسان را ناهموار و خشن می‌سازد، این تعبیر در این معنی به کار رفته است (۱).

سپس این مؤمنان بهشتی می‌افزایند: "پروردگار ما غفور و شکور است" (إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ).

با وصف غفوریتش اندوه سنگین لغزشها و گناهان را بر طرف ساخته، و با وصف شکوریتش مواهب جاودانی که هرگز سایه شوم غم بر آنها نمی‌افتد به ما ارزانی داشته.

گناهان بسیار ما را غفرانش پوشانده، و اعمال اندک و ناچیز ما را با شکوریتش پاداش فراوان بخشیده. \*\*سرانجام به سراغ آخرین نعمت که نبودن عوارض ناراحتی و عوامل مشقت و خستگی و رنج و تعب است رفته، از قول آنها می‌گوید: "ستایش برای آن خدایی است که با فضل خود ما را در این سرای اقامت جاویدان جای داد که نه در آنجا رنج و تعبی به ما می‌رسد و نه خستگی و واماندگی" (!الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمَقَامِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نُصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ).

از یک سو آنجا سرای اقامت است و چنان نیست که انسان تا می‌خواهد به محیط آن آشنا شود و به آن دل ببندد بانگ "الرحیل" سر داده شود.

ص: ۲۷۰

۱ - ۱) در "تاج العروس" از بعضی از علمای ادب نقل شده هنگامی که این کلمه با اعراب رفع و جر به کار می‌رود با سکون "ز" تلفظ می‌شود، و هنگامی که به صورت منصوب است با فتح "ز" البته این سخن نمی‌تواند به صورت یک قانون همیشگی در ادبیات عرب باشد، هر چند غالباً چنین است، زیرا در قرآن مجید در بعضی از موارد در حالت نصبی نیز با سکون "ز" آمده است.

و از سوی دیگر با اینکه عمر طولانی آن به ابدیت می پیوندد و در چنین مدتی قاعدتا انتظار تعب و درد و مشقتی می رود مطلقا در آنجا خبری از این امور نیست، حتی طول مدت نیز باعث ملال و خستگی نمی شود که هر روز نعمت جدید و جلوه تازه ای از نعمتها و جلوه های پروردگار به بهشتیان ارائه می شود.

"نصب" (بر وزن حسب) به معنی مشقت و زحمت است و "لغوب" را نیز بسیاری از ارباب لغت و مفسران به همین معنی دانسته اند، در حالی که بعضی میان این دو چنین فرق گذاشته اند: "نصب" را به مشقتها جسمانی می گویند، و "لغوب" را به تعب و زحمت روحانی (۱).

بعضی نیز "لغوب" را به معنی سستی و واماندگی ناشی از مشقت و رنج دانسته اند، و به این ترتیب "لغوب" نتیجه "نصب" می شود (۲).

و به این ترتیب در آنجا نه عوامل مشقت بار جسمانی وجود دارد، نه از اسباب رنج روحی خبری است.

\*\*\*

ص: ۲۷۱

---

۱- ۱ و ۲) تفسیر روح المعانی جلد ۲۲ صفحه ۱۸۴ ذیل آیه مورد بحث.



اشاره

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ (۳۶) وَ هُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَ لَجَاءُكُمْ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (۳۷) إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۳۸)

ترجمه:

۳۶- کسانی که کافر شدند آتش دوزخ برای آنها است، هرگز فرمان مرگ آنها صادر نمی شود تا بمیرند، و نه چیزی از عذابش از آنها تخفیف داده می شود، اینگونه هر کفران کننده ای را کیفر می دهیم.

۳۷- آنها در دوزخ فریاد می زنند پروردگارا! ما را خارج کن تا عمل صالح بجا آوریم غیر از آنچه انجام می دادیم! (در پاسخ به آنها گفته می شود) آیا شما را به اندازه ای

که انسان در آن متذکر می شود عمر ندادیم؟ و انذار کننده (الهی) به سراغ شما نیامد؟ سپس بچشید که برای ظالمان هیچ یآوری نیست! ۳۸- خداوند از غیب آسمانها و زمین آگاه است و هم او آنچه را در درون دلها است می داند.

### تفسیر:

ما را باز گردانید تا عمل صالح انجام دهیم!

معمولا قرآن در کنار "وعده ها" به "وعیدها" و در کنار "بشارتها" به "انذارها" می پردازد تا دو عامل خوف و رجاء را که انگیزه حرکت تکاملی است تقویت کند چرا که انسان به مقتضای حب ذات تحت تاثیر غریزه "جلب منفعت" و "دفع ضرر" است، لذا در تعقیب آیات گذشته که از پادشاهای عظیم و روح پرور "مؤمنان پیشی گیرنده در خیرات" سخن می گفت در آیات مورد بحث از مجازات دردناک کافران سخن می گوید.

در اینجا نیز سخن از مجازاتهای مادی و معنوی است.

نخست می فرماید: "آنها که راه کفر را پیش گرفتند آتش دوزخ برای آنها است" ( وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ ).

همانگونه که بهشت دار مقام و سرای جاویدان است، دوزخ نیز برای این گروه جایگاه ابدی است.

سپس می افزاید: "هرگز فرمان مرگ آنها صادر نمی شود تا بمیرند" و از این رنج و الم رهایی یابند ( لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا ) (۱).

با اینکه آن آتش سوزان و آن همه عذاب دردناک هر لحظه می تواند آنها را به کام مرگ فرو برد ولی چون فرمان خداوند که همه چیز- و از جمله مرگ و حیات- به دست او است صادر نشده، نمی میرند، باید زنده بمانند تا عذاب

ص: ۲۷۳

---

۱- ۱) "لا يقضى عليهم" به معنی "لا يحكم عليهم" می باشد.

الهی را بچشند.

مرگ برای این گونه اشخاص یک دریچه نجات است، اما با جمله گذشته این دریچه بسته شده، باقی می ماند دریچه دیگر و آن اینکه زنده بمانند و مجازاتشان تدریجا تخفیف یابد، و یا تحمل آنها را بیفزاید تا نتیجه آن تخفیف درد و رنج باشد، این دریچه را نیز با جمله دیگری می بندد و می گوید: "چیزی از عذاب دوزخ از آنها تخفیف داده نخواهد شد" (وَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا).

و در پایان آیه به عنوان تاکید بر قاطعیت این وعید الهی می فرماید: "این گونه هر کفران کننده ای را جزا می دهیم!" (كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ).

آنها که در درجه اول نعمت وجود انبیا و کتب آسمانی را کفران کردند، سپس سرمایه های خداداد را که می توانست برای نیل به سعادت به آنها کمک کند به باد فنا دادند، آری جزای کفران کننده سوختن در عذاب دردناک آتش است، آتشی که با دست خود آن را در زندگی دنیا افروخته و هیزمش را افکار و اعمال و وجود او تشکیل می دهد.

و چون "کفور" صیغه مبالغه است معنی عمیقتری از "کافر" دارد، به علاوه واژه "کافر" در مقابل مؤمن به کار می رود ولی کفور در مورد کفران تمام نعمتها، لذا مفهوم آن گسترده تر است، به این ترتیب "کفور" اشاره به کسانی است که همه نعمتهای الهی را کفران کرده اند و تمام درهای رحمت او را در این جهان به روی خود بسته اند، لذا در آخرت نیز خدا تمام درهای نجات را به روی آنها می بندد.

\*\*\*آیه بعد به قسمت دیگری از عذاب دردناک آنها پرداخته، و انگشت روی بعضی از نکات حساس در این زمینه گذارده، می گوید: "آنها در دوزخ فریاد می زنند که ای پروردگار ما! ما را از اینجا خارج کن تا عمل صالحی بجا بیاوریم

غیر از آنچه انجام می دادیم" ( وَ هُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ ) (۱).

آری آنها با مشاهده نتایج اعمال سوء خود در ندامت عمیقی فرو می روند، و از پرده دل فریاد می کشند، و تقاضای محالی می کنند، تقاضای بازگشت به دنیا برای انجام اعمال صالح.

تعبیر به "صالحا" (به صورت نکره) اشاره به این است که ما کمترین عمل صالحی انجام ندادیم، و لازمه اش این است که اینهمه عذاب و رنج برای کسانی است که هیچ راهی به سوی خدا در زندگی نداشته اند و غرق در عصیان و گناه بودند، بنا بر این انجام پاره ای از اعمال صالح نیز ممکن است مایه نجات گردد.

تعبیر به "نعمل" که فعل مضارع است و دلیل بر استمرار می باشد نیز تاکید بر همین معنی است که ما پیوسته مشغول اعمال ناصالح بودیم.

بعضی از مفسران گفته اند: توصیف "صالح" به جمله "کنا نعمل" نکته لطیفی در بر دارد، و آن اینکه ما اعمال زشت خود را بر اثر تزئین هوای نفس و شیطان اعمال صالح می پنداشتیم، الان تصمیم داریم بر گردیم و اعمال صالح واقعی غیر از آنچه داشتیم بجا آوریم.

آری گناهکار در آغاز کار طبق فطرت پاک انسانی زشتی اعمال خود را درک می کند، ولی کم کم به آن خو می گیرد و قبح آن در نظرش کاسته می شود، کم کم از این فراتر می رود، و در نظرش خوب جلوه می کند، چنان که قرآن می گوید:

( زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ ) "اعمال زشتشان در نظرشان زینت داده شده است" (توبه-۳۷).

و گاه می گوید: وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا: "آنها چنین می پندارند

ص: ۲۷۵

---

۱-۱) "یصطرخون" از ماده "صراخ" به معنی فریاد شدیدی است که انسان در مقام استغاثه و طلبیدن یار و یاور برای بر طرف ساختن درد و رنج از دل بر می کشد.

که عمل نیکی انجام می دهند" (کهف-۱۰۴).

به هر حال در برابر این تقاضا یک پاسخ قاطع از سوی خداوند به آنها داده می شود، می فرماید: "آیا به شما به مقدار کافی برای بیداری و تذکر عمر ندادیم؟! (أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ).

"و آیا بیم دهنده الهی به سراغ شما نیامد؟! (وَ جَاءَكُمْ النَّذِيرُ).

اکنون که چنین است و تمام وسائل نجات در اختیار تان بوده و از آن بهره نگرفتید باید در همین جا گرفتار باشید" پس بچشید که برای ستمگران یار و یآوری نیست" (فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ).

این آیه با صراحت می گوید: شما چیزی کم نداشتید، زیرا به اندازه کافی فرصت در اختیار تان بود، و به مقدار لازم انذار کننده الهی به سراغ شما آمد، و این دو رکن بیداری و نجات حاصل گشت، بنا بر این عذر و بهانه ای برای شما وجود ندارد، اگر مهلت کافی نداشتید عذری بود، و اگر مهلت داشتید و معلم و مربی و رهبر و هادی به سراغ شما نمی آمد باز عذری، اما با وجود این دو دیگر چه عذر و بهانه ای؟! "نذیر" (بیم دهنده) معمولاً در آیات قرآن اشاره به وجود انبیاء مخصوصاً پیامبر اسلام ص است، ولی بعضی از مفسران در اینجا معنی گسترده تری برای آن ذکر کرده اند که هم پیامبران را شامل می شود و هم کتب آسمانی و هم حوادث بیدار کننده همچون مرگ دوستان و نزدیکان و پیری و ناتوانی، بخصوص که در اشعار عرب کلمه "نذیر" در معنی پیری بسیار به کار رفته است مانند شعر زیر: رأيت الشيب من نذر المنايا لصاحبه و حسبك من نذير!:

"من موی سپید پیری را از انذار کنندگان مرگ برای صاحبش دیدم و همین نذیر برای تو کافی است" (۱).

ص: ۲۷۶

(۱-۱) "مجمع البيان" ذیل آیات مورد بحث.

این نکته نیز شایان توجه است که در روایات اسلامی در باره حدی از عمر که برای بیداری و تذکر انسان کافی است تعبیرات گوناگونی وارد شده است:

در بعضی به شصت سال تفسیر شده، چنان که در حدیثی از پیامبر اسلام ص می خوانیم:

□  
من عمره الله ستین سنه فقد اعذر الیه: "کسی را که خدا شصت سال عمر به او داده راه عذر را بر او بسته" (۱).

همین معنی از امیر مؤمنان علی ع نیز نقل شده است (۲).

در حدیث دیگری از پیامبر گرامی اسلام ص می خوانیم:

□  
إذا كان يوم القيامة نودی (این) ابناء الستین؟ و هو العمر الذی قال الله فيه: او لم نعلم کم ما يتذكر فيه من تذكر:

"هنگامی که روز قیامت شود منادی ندا کند انسانهای شصت ساله کجا هستند؟ این همان عمری است که خداوند در باره آن فرموده: آیا ما شما را به مقداری که افراد متذکر شوند عمر ندادیم؟! (۳).

ولی در حدیث دیگری از امام صادق ع مقدار آن فقط هیجده سال تعیین شده است (۴).

البته ممکن است روایت اخیر اشاره به حد اقل، و روایات قبل اشاره به حد اکثر باشد، بنا بر این منافاتی میان این روایات نیست، حتی بر سنین دیگر نیز - به تفاوت افراد - قابل تطبیق است، و به هر حال گسترده گی مفهوم آیه محفوظ خواهد بود. \*\*\* در آخرین آیه مورد بحث به تقاضایی که کفار در دوزخ برای بازگشت به دنیا دارند پاسخ می گوید: "خداوند غیب آسمانها و زمین را می داند، چنین

ص: ۲۷۷

---

۱- ۱ و ۲) "مجمع البیان" ذیل آیات مورد بحث.

۲- ۳) تفسیر "قرطبی" و تفسیر "در المنثور".

۳- ۴) "مجمع البیان" ذیل آیه مورد بحث.

خدایی مسلما از آنچه در درون دلها است آگاه است" (إِنَّ اللَّهَ لَعَالِمُ الْغَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ).

در حقیقت جمله اول دلیلی است بر جمله دوم، یعنی چگونه ممکن است خداوند از اسرار درون دلها بیخبر باشد در حالی که تمام اسرار زمین و آسمان و غیب عالم هستی برای او آشکار است؟ آری او می داند اگر به درخواست دوزخیان پاسخ مثبت گفته شود و باز به دنیا برگردند همان اعمال گذشته را ادامه خواهند داد، همانگونه که در آیه ۲۸ سوره انعام صریحا آمده است: **وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ** "اگر باز گردند به سراغ همان کارهایی می روند که از آن نهی شده بودند، آنها دروغ می گویند".

علاوه بر این، آیه هشداری است به همه مؤمنان که در اخلاص نیت خویش بکوشند و جز خدا کسی را در نظر نداشته باشند که اگر کمترین ناخالصی در نیت و انگیزه آنها باشد او که از همه غیوب آگاه است آن را می داند و بر طبق آن جزا می دهد.

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

### **۱- منظور از "ذات الصدور" چیست؟**

در آیات بسیاری از قرآن مجید (بیش از ۱۰ آیه) این جمله عینا یا با تفاوت مختصری تکرار شده است: **إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ**.

واژه "ذات" که مذکر آن "ذو" می باشد در اصل به معنی "صاحب" آمده است، هر چند در تعبیرات فلاسفه به معنی عین و حقیقت و گوهر اشیاء به کار می رود، اما به گفته "راغب" در "مفردات" این اصطلاحی است که در کلام عرب وجود ندارد.

ص: ۲۷۸

بنا بر این جمله " إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ " مفهومش این می شود که خداوند از صاحب و مالک دلها با خبر است، این جمله کنایه لطیفی از عقائد و نیات انسانها است، چرا که اعتقادات و نیات هنگامی که در دل مستقر شوند گویی مالک قلب انسان می گردند، و بر آن حکومت می کنند، و به همین دلیل این عقائد و نیات صاحب و مالک دل انسانی محسوب می شود.

این همان است که بعضی از بزرگان علما از آن استفاده کرده و در این عبارت آن را مجسم کرده اند: "الانسان آرائه و افکاره، لا صورته و اعضائه"! "انسان همان عقائد و افکارش می باشد نه صورت و اعضاء پیکرش" (۱).

\*\*\*

## ۲- هیچ راه بازگشتی وجود ندارد!

مسئله قیامت و زندگی بعد از مرگ یک مرحله تکاملی نسبت به دنیا است و بازگشت از آن به این جهان معقول نیست، آیا ما می توانیم به دیروز باز گردیم؟ آیا نوزاد می تواند به دوران جنینی باز گردد؟ و آیا میوه ای که از شاخه جدا شده امکان دارد به شاخه باز گردد؟ به همین دلیل بازگشت به دنیا برای اهل آخرت ممکن نیست.

تازه به فرض چنین بازگشتی امکان پذیر باشد مسلماً انسان فراموشکار به همان روش پیشین خود ادامه خواهد داد! راه دور نرویم، ما بارها خود را آزموده ایم که در شرائط خاصی که در تنگنا قرار می گیریم با خدای خود مخلصانه قرارها می گذاریم، ولی همین که آن شرائط تغییر کرد قول و قرارها را به کلی فراموش می کنیم، مگر کسانی که به راستی تحول عمیقی پیدا می کنند، نه تحولی مشروط به همان شرائط که با عوض شدن آن به حال اول باز می گردد.

ص: ۲۷۹

---

(۱- ۱) عالم بزرگوار مرحوم "کاشف الغطا" در "اصل الشیعه و اصولها".



این حقیقت در آیات متعددی از قرآن مجید آمده است، از جمله در آیه ۲۸ سوره انعام که در بالا اشاره شد که قرآن صریحا چنین اشخاصی را تکذیب کرده می گوید: "اگر باز گردند برنامه همان برنامه سابق است".

ولی در آیه ۵۳ اعراف تنها به این قناعت می کند که آنها افراد زیانکاری هستند ولی به درخواستشان برای بازگشت صریحا پاسخی نمی گوید: فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ :

"آیا امروز شفیعیانی برای ما پیدا می شود تا برای ما شفاعت کنند؟ یا به ما اجازه می دهند که باز گردیم و غیر از آنچه عمل می کردیم انجام دهیم؟ آنها سرمایه وجود خویش را از دست دادند و زیان کردند، و افتراهایی را که می بستند همه گم شدند، و اثری از معبودهای ساختگی آنها در آنجا پیدا نمی شود!" همین معنی در آیات ۱۰۷ و ۱۰۸ سوره مؤمنون به گونه ای دیگر آمده است: رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ قَالَ احْسَبُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُون :

"پروردگارا ما را از دوزخ خارج کن اگر ما باز گشتیم (و همان اعمال را تکرار کردیم) ما ستمکاریم در پاسخ آنها می فرماید: "دور شوید و با من سخن مگویید!" به هر حال اینها تقاضایی است بیهوده، و آرزوهایی است محال، و شاید خود آنها نیز کم و بیش می دانند اما از شدت استیصال و بیچارگی این تقاضا را تکرار می کنند، باید تا امروز فرصت در دست داریم هر چه می خواهیم انجام دهیم.

\*\*\*

اشاره

هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ لَا يُزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا وَ لَا يُزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا (۳۹) قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَ كُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمُ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْهُ بَلْ إِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا (۴۰) إِنْ اللَّهُ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَ لَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا (۴۱)

۳۹- او کسی است که شما را جانشینان در زمین قرار داد، هر کس کافر شود به زیان خودش خواهد بود و کافران را کفرشان جز خشم و غضب در نزد پروردگار چیزی نمی افزاید، و (نیز) کفرشان جز زیان و خسران چیزی بر آنها اضافه نمی کند.

۴۰- بگو آیا فکر نمی کنید این معبودانی را که شریک خدا قرار داده اید به من نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریده اند؟ یا اینکه شرکتی در (آفرینش و مالکیت) آسمانها دارند؟ یا به آنها کتابی (آسمانی) داده ایم و دلیلی از آن برای (شرک) خود دارند؟ نه هیچیک از اینها نیست، ظالمان فقط وعده های دروغین به یکدیگر می دهند! ۴۱- خداوند آسمانها و زمین را نگاه می دارد تا از نظام خود منحرف نشوند و هر گاه منحرف گردند کسی جز او نمی تواند آنها را نگاه دارد او حلیم و غفور است.

### تفسیر:

آسمانها و زمین با دست قدرت او برپاست!

به دنبال بحثهایی که در آیات گذشته پیرامون سرنوشت کفار و مشرکان آمده بود، در آیات مورد بحث از طریق دیگری آنها را مورد بازخواست قرار داده، بطلان طریقه آنها را با دلائل آشکاری روشن می سازد:

نخست می گوید: "او کسی است که شما را جانشینان در زمین قرار داد" (هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ).

"خلائف" در اینجا خواه به معنی جانشینان و نمایندگان خدا در زمین باشد، خواه به معنی جانشینان اقوام پیشین (هر چند معنی دوم در اینجا نزدیکتر به نظر می رسد) دلیل بر نهایت لطف خداوند بر انسانهاست که همه امکانات زندگی را در اختیار آنها گذاشته است.

او عقل و شعور و فکر و هوش داده، او انواع نیروهای جسمانی را به انسان ارزانی داشته، او صفحه روی زمین را مملو از انواع نعمتها کرده، و او طریقه

استفاده کردن از این امکانات را به انسان آموخته است، با اینحال چگونه ولی نعمت اصلی خود را فراموش کرده، دست به دامن معبودهای خرافی و ساختگی می زند؟! در حقیقت این جمله بیان "توحید ربوبیت" است که خود دلیلی بر "توحید عبادت" می باشد.

این جمله در ضمن هشدار است به همه انسانها که بدانند دوران آنها ابدی و جاودانی نیست، همانگونه که آنها جانشین اقوام دیگر شدند پس از چند روزی آنها نیز می روند و اقوام دیگری جانشین آنها خواهند شد، لذا درست باید بنگرند که در این چند روز زندگی چه می کنند؟ چه آینده ای را برای خود رقم می زنند؟ و چگونه تاریخی از آنها در جهان یادگار می ماند؟! به همین دلیل بلافاصله می گوید: "هر کس کافر شود کفر او به زیان خودش خواهد بود" (فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ).

"و کفر کافران در نزد پروردگارشان چیزی جز خشم و غضب نمی افزاید" (وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا).  
و به هر حال "کفرشان چیزی جز زیان و خسران به آنان نمی افزاید" (وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا).

در حقیقت دو جمله اخیر تفسیری است بر جمله "فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ" زیرا این جمله می گوید: کفر انسان تنها به زیان خود او تمام می شود، سپس دو دلیل برای این مساله اقامه می کند:

نخست اینکه این کفران و بی ایمانی در نزد پروردگار آنها که بخشنده همه نعمتهاست چیزی جز خشم و غضب بیار نمی آورد.

دیگر اینکه: علاوه بر خشم الهی این کفر چیزی جز زیان بر آنها نمی افزاید سرمایه عمر و هستی خویش را از کف می دهند، و شقاوت و انحطاط و تاریکی

و ظلمت را برای خود می خرنند، چه زیانی از این بالا-تر؟! و هر یک از این دو دلیل برای محکوم ساختن این روش نادرست کافی است.

تکرار "لا- یزید" (نمی افزاید) آن هم به صورت فعل مضارع که دلیل بر استمرار است اشاره ای به این حقیقت است که انسان طبعاً در جستجوی افزایش و زیاده است، اگر در مسیر توحید قرار گیرد افزایش سعادت و کمال خواهد داشت، و اگر در مسیر کفر گام نهد افزایش خشم و غضب پروردگار و زیان و خسران نصیبش خواهد شد.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که خشم و غضب در مورد پروردگار نه به آن معنی است که در مورد انسانها می باشد، زیرا خشم در انسان یک نوع هیجان و برافروختگی درونی است که سرچشمه حرکات تند و شدید و خشن می شود، و نیروهای وجود انسان را برای دفاع، یا گرفتن انتقام، بسیج می کند، ولی در مورد پروردگار هیچیک از این مفاهیم که از آثار موجودات متغیر و ممکن است وجود ندارد، بلکه خشم الهی به معنی برچیدن دامنه رحمت و دریغ داشتن لطف از کسانی است که مرتکب اعمال زشتی شده اند. \*\*\*آیه بعد پاسخ قاطع دیگری به مشرکان می دهد و به آنها خاطر نشان می سازد که اگر انسان از چیزی تبعیت می کند یا به آن دل می بندد باید دلیلی از عقل بر آن داشته باشد، یا دلیلی از نقل قطعی، شما که هیچیک از این دو را در اختیار ندارید تکیه گاهی جز فریب و غرور نخواهید داشت.

می فرماید: "به آنها بگو آیا فکر نمی کنید این معبودهای ساختگی که شما آنها را شریک خدا پنداشته اید به من نشان دهید چه چیزی را از زمین آفریده اند؟! (قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَ كُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَا ذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ).

"یا اینکه در آفرینش آسمان شریکند" (۱)؟! (أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ).

با این حال پرستش آنها چه دلیلی دارد؟! معبود بودن فرع بر خالق بودن است، اکنون که شما می دانید خالق آسمان و زمین منحصر خدا است، معبود هم غیر از او نخواهد بود چرا که همیشه توحید خالقیت دلیل در توحید عبودیت است.

حال که ثابت شد هیچ دلیل عقلی برای مدعای شما نیست، آیا دلیلی از نقل در اختیار دارید؟ "آیا کتابی (آسمانی) در اختیار آنها گذارده ایم و آنها دلیل روشنی از آن بر کار خود دارند"؟! ( أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْهُ ).

نه آنها هیچ دلیل و بینه و برهان روشنی از کتب الهی در اختیار ندارند.

پس سرمایه آنها چیزی جز مکر و فریب نیست "بلکه این ستمگران به یکدیگر وعده های دروغین می دهند" (يَلُؤْنَ إِذَا بُدئُوا بِاللَّيْلِ مِنَ اللَّيْلِ أَنْ يُعْذِرُوا لِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ) (الظالمون بعضهم بعضاً إلا غروراً).

به تعبیر دیگر: اگر بت پرستان و سایر مشرکان از هر گروه و هر صنف ادعا دارند بتها قدرتی در انجام خواسته های آنها در روی زمین دارند باید نمونه ای از خلقت زمینی آنها را ارائه دهند.

و اگر معتقدند که این بتها مظهر فرشتگان و ملائکه و مقدسین آسمانی هستند- همانگونه که عقیده جمعی از آنها بود- باید شرکت آنها را در آفرینش آسمانها نشان دهند.

و اگر معتقدند که اینها شریک در خلقت نیستند تنها مقام شفاعت به آنها واگذار شده- همانگونه که بعضی ادعا داشتند- باید سندی از کتب آسمانی برای اثبات این مدعا بیاورند.

ص: ۲۸۵

---

۱- ۱) جمله "رأيتم" به معنی آیا نمی بینید؟ آیا فکر نمی کنید؟ می باشد، ولی بعضی از مفسران آن را به معنی خبرونی (به من خبر دهید) گرفته اند، ما بحث مشروحی در این زمینه در جلد ۵ صفحه ۲۳۱ ذیل آیه ۴۰ سوره انعام داشتیم.

حال که هیچیک از این مدارک را در اختیار ندارند پس ستمگران فریبکاری هستند که در گوش یکدیگر سخنان دروغین می گویند.

قابل توجه اینکه منظور از "زمین و آسمان" در اینجا مجموعه مخلوقات زمینی و آسمانی است، و تعبیر به خلقت در مورد زمین و شرکت در مورد آسمان اشاره به این است که شرکت در آسمانها باید از طریق خلقت باشد.

و تعبیر به "کتابا" به صورت نکره آن هم با استناد به پروردگار، اشاره به این است که در هیچیک از کتب آسمانی کوچکترین دلیلی بر مدعای آنها نیست.

تعبیر به "بینه" اشاره به این است که دلیل روشن را از کتب آسمانی می توان یافت.

تعبیر به "ظالمون" بار دیگر تأکیدی است بر این معنی که "شرک" "ظلم" و ستم آشکار است.

تعبیر به وعده های "غرور" ناظر به این است که بت پرستان این خرافات و اوهام را به صورت وعده های تو خالی از یکدیگر می گرفتند، و به صورت شایعه و تقلیدهای بی اساس بعضی به بعض دیگر القا می کردند. \*\*\*در آیه بعد سخن از حاکمیت خدا بر مجموعه آسمانها و زمین است، و در حقیقت بعد از نفی دخالت معبودهای ساختگی در جهان هستی به اثبات توحید خالقیت و ربوبیت پرداخته، می فرماید: "خداوند آسمانها و زمین را نگه می دارد تا از مسیر خود منحرف نشوند و زائل نگردند" (إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا) (۱).

نه تنها آفرینش در آغاز با خدا است که نگهداری و تدبیر و حفظ آنها نیز به دست قدرت او است، بلکه آنها هر لحظه آفرینش جدیدی دارند، و هر زمان

ص: ۲۸۶

---

۱- ۱) جمله "ان تزولا" در تقدیر چنین بوده لثلا تزولا-یا-کراهه ان تزولا.

خلقت نوینی، و فیض هستی لحظه به لحظه از آن مبدء فیاض به آنها می رسد، که اگر لحظه ای رابطه آنها با آن مبدء بزرگ قطع شود راه فنا و نیستی را پیش می گیرند: اگر نازی کند یک دم فرو ریزند قالبها! درست است که آیه روی مساله حفظ نظام عالی هستی تکیه می کند، ولی همانگونه که در بحثهای فلسفی به ثبوت رسیده ممکنات در بقای خود همانگونه نیازمند به مبدء هستند که در حدوث خود، و به این ترتیب حفظ نظام جز ادامه آفرینش جدید و فیض الهی چیزی نیست.

قابل توجه اینکه کرات آسمانی بی آنکه به جایی بسته باشند میلیونها سال در قرارگاه خود یا مداری که برای آنها تعیین شده در حرکتند، بی آنکه کمترین انحراف پیدا کنند، همانگونه که نمونه آن را در منظومه شمسی می نگریم، کره زمین ما میلیونها بلکه میلیاردها سال است بر دور آفتاب در مسیر خود با نظم دقیقی که از تعادل نیروی جاذبه و دافعه سرچشمه می گیرد می چرخد و سر بر فرمان پروردگار دارند.

سپس به عنوان تاکید می افزاید: "و هر گاه بخواهند از محل و مسیر خود خارج شوند کسی غیر از خداوند نمی تواند آنها را نگاهداری کند" (وَ لَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ).

نه بتهای ساختگی شما، نه فرشتگان، و نه غیر آنها، هیچکس قادر بر این کار نیست.

در پایان آیه برای اینکه راه توبه را به روی مشرکان گمراه نبندد و اجازه بازگشت در هر مرحله به آنها دهد می فرماید: "خداوند همیشه حلیم و غفور است" (إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا).

به مقتضای حلمش در مجازات آنها تعجیل نمی کند و به مقتضای غفوریتش



توبه آنها را با شرائطش در هر مرحله که باشد پذیرا می شود. بنا بر این ذیل آیه ناظر به وضع مشرکان و شمول رحمت الهی نسبت به آنان به هنگام توبه و بازگشت است.

بعضی از مفسران این دو وصف را در ارتباط با نگهداری آسمان و زمین دانسته اند، چرا که زوال آنها عذاب و مصیبت است، و خداوند به مقتضای حلم و غفرانش این عذاب و مصیبت را دامنگیر مردم نمی کند، هر چند گفتار و اعمال بسیاری از آنها ایجاب می کند که این عذاب نازل گردد، همانگونه که در آیات ۸۸ تا ۹۰ سوره مریم آمده است **وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا**: "آنها گفتند خداوند رحمان فرزندی برای خود اختیار کرده، چه سخن زشت و زنده ای؟! نزدیک است آسمانها به خاطر این سخن از هم متلاشی گردد، و زمین شکافته شود، و کوه ها به شدت فرو ریزد.

این نکته نیز قابل توجه است که جمله **و لئن زالنا...** به این معنی نیست که اگر آنها زائل شوند کسی جز خداوند آنها را نگهداری نمی کند، بلکه به این معنی است که اگر در آستانه زوال و سقوط قرار گیرند تنها خدا می تواند آنها را حفظ کند، و گرنه حفظ کردن بعد از زوال مفهومی ندارد.

بارها در طول تاریخ بشر این نکته پیش آمده است که بعضی از ستاره شناسان پیش بینی کرده اند که ممکن است فلان ستاره دنباله دار و یا غیر آن در مسیر خود از کنار کره زمین بگذرد و احتمالاً با آن تصادف کند، این پیش بینی ها افکار تمام جهانیان را در نگرانی فرو برده است، در این شرایط این احساس برای همه پیدا می شده که در مقابل این ماجرا هیچ کاری از هیچکس ساخته نیست، چرا که اگر فلان کره آسمانی به سوی زمین بیاید و تحت تاثیر جاذبه با یکدیگر برخورد کنند اثری از تمدن چندین هزار ساله بشر، و حتی موجودات زنده دیگر بر صفحه

زمین باقی نخواهد ماند، و هیچ قدرتی جز قدرت پروردگار قادر به جلوگیری از این حادثه نیست.

در این گونه حالات همگان احساس نیاز مطلق به خداوند بی نیاز مطلق می کنند، اما هنگامی که خطرات احتمالی بر طرف می شود، فراموشکاری و نسیان بر وجود انسانها سایه می افکند.

نه تنها تصادم سیارات و کرات آسمانی فاجعه آفرین است بلکه مختصر انحراف یک سیاره همچون زمین از مدارش ممکن است فاجعه ها بیافریند.

\*\*\*

**نکته:**

کوچک و بزرگ در برابر قدرت او یکسان است

جالب اینکه در آیات فوق نگاهداری آسمانها بر جای خود به قدرت خدا استناد داده شده در آیات دیگر قرآن همین تعبیر در مورد نگاهداری پرندگان بر فراز امواج هوا آمده است: **أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ**: "آیا آنها پرندگانی را که بر فراز آسمان تسخیر شده اند ندیدند؟ هیچکس جز خدا آنها را نگاه نمی دارد، در این امر نشانه هایی است از عظمت و قدرت خدا برای آنها که ایمان می آورند" این هماهنگی تعبیرات نشان می دهد که برای قدرت بی انتهای پروردگار نگاهداری مجموعه کرات آسمان و زمین همچون نگاهداری یک پرنده بر فراز امواج هوا است.

در یک جا آفرینش آسمان پهناور را نشانه وجود خود معرفی می کند، و در جای دیگر آفرینش حشره کوچکی همچون پشه را.

گاهی به "خورشید" سوگند یاد می کند که منبع عظیم انرژی در عالم هستی است، و گاه به میوه بسیار ساده ای همچون "انجیر" قسم می خورد.

ص: ۲۸۹

اشاره به اینکه در برابر قدرت او کوچک و بزرگ فرقی ندارند.

امیر مؤمنان علی ع می فرماید:

و ما الجلیل و اللطیف و الثقیل و الخفیف، و القوی و الضعیف، فی خلقه الا سواء:

"کوچک و بزرگ، سنگین و سبک، قوی و ناتوان، همه در برابر توانایی او یکسانند" (۱).

دلیل همه این مسائل یک چیز است و آن اینکه وجود خداوند وجودی است بی نهایت از هر جهت، و دقت روی مفهوم "بی نهایت" این حقیقت را به خوبی ثابت می کند که مفاهیمی همچون "سخت" و "آسان"، "کوچک" و "بزرگ"، "پیچیده" و "ساده"، تنها در برابر موجودات محدود قابل طرح است، اما هنگامی که سخن از قدرت نامحدود به میان آید این مفاهیم به کلی تغییر شکل می دهند و همگی در یک صف و یک ردیف قرار می گیرند، بی آنکه کمترین تفاوتی در این مقایسه با هم داشته باشند! (دقت کنید).

\*\*\*

ص: ۲۹۰

---

۱-۱) نهج البلاغه خطبه ۱۸۵.

اشاره

وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَّا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا (۴۲) اسْتَكْبَارًا  
فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئِ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَا تَحَدَّ  
لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا (۴۳) أَوَلَمْ يَسْتَبِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ مِمَّا كَانَتِ اللَّهُ  
لِيُعْجِزَهُ مِن شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا (۴۴)

۴۲- آنها با نهایت تاکید سوگند خوردند که اگر پیامبری انذار کننده به سراغ آنها بیاید هدایت یافته ترین امتها خواهند بود، اما هنگامی که پیامبری برای آنها آمد جز فرار و فاصله گرفتن (از حق) چیزی بر آنها نیفزود! ۴۳- اینها همه به خاطر آن بود که استکبار در زمین جستند و حيله گريه‌های سوء داشتند، اما این حيله گريه‌های سوء تنها دامان صاحبانشان را می گیرد، آیا آنها چیزی جز سنت پیشینیان (و عذابهای دردناک آنها) را انتظار دارند؟ هرگز برای سنت خدا تبدیلی نخواهی یافت، و هرگز برای سنت الهی تغییری نمی یابی! ۴۴- آیا آنها سیر در زمین نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند چگونه شد؟ همانها که از اینان قوی تر (و پر قدرت تر) بودند، نه چیزی در آسمان و نه چیزی در زمین از حوزه قدرت او بیرون نخواهد رفت، او دانا و توانا است.

### شان نزول

در تفسیر "در المنثور" و "روح المعانی" و "مفاتیح الغیب" و تفاسیر دیگر چنین آمده است که "مشرکان عرب هنگامی که می شنیدند که بعضی از امتهای پیشین همچون یهود پیامبران الهی را تکذیب کردند، و آنها را به شهادت رساندند، می گفتند: ولی ما چنین نیستیم! اگر فرستاده الهی به سراغ ما بیاید ما هدایت پذیرترین امتها خواهیم بود! ولی همانها هنگامی که آفتاب عالمتاب اسلام از افق سرزمینشان طلوع کرد و پیامبر اسلام ص همراه بزرگترین کتاب آسمانی به سراغشان آمد نه تنها نپذیرفتند بلکه در مقام تکذیب و مبارزه و انواع مکر و فریب بر آمدند.

آیات فوق نازل شد و آنها را بر این ادعاهای تو خالی و بی اساس مورد ملامت و سرزنش قرار داد (۱).

\*\*\*

ص: ۲۹۲

## استکبار و حيله گری سر چشمه بدبختیهای آنها بود

در آیات پیشین سخن از مشرکان و سر نوشت آنها در دنیا و آخرت در میان بود، آیات مورد بحث نیز همین مطلب را ادامه می دهد.

نخستین آیه می فرماید: "آنها با نهایت تاکید سوگند یاد کردند اگر انذار کننده ای به سراغشان بیاید به طور مسلم از همه امتهای هدایت یافته تر خواهند بود" (وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ) (۱).

"ایمان" جمع "یمین" به معنی سوگند است، و در اصل یمین به معنی دست راست می باشد، اما از آنجا که به هنگام سوگند و بستن عهد و پیمان دست راست را به هم می دهند، و قسم یاد می کنند، این کلمه تدریجا در معنی سوگند به کار رفته است.

"جهد" از ماده "جهاد" به معنی تلاش و کوشش است، بنا بر این تعبیر "جهد ایمانهم" اشاره به سوگند مؤکد است.

آری آنها هنگامی که تماشاگر صفحات تاریخ گذشته بودند که از بی وفائیها و ناسپاسیها و کارشکنی ها و جنایات امتهای پیشین مخصوصا یهود نسبت به پیامبرانشان سخن می گفت، بسیار تعجب می کردند و همه گونه ادعا در باره خود داشتند و لافها می زدند.

ص: ۲۹۳

۱- ۱) از آنجا که احدی مفرد است مفهوم آیه در بدو نظر چنین می شود که آنها هدایت یافته تر از یکی از امتهای خواهند بود که احتمالا اشاره به قوم یهود است (چون مفرد در جمله اثباتیه معنی عموم ندارد) ولی به طوری که بعضی از مفسران نیز اشاره کرده اند قرائن حال نشان می دهد که منظور آنها از این مفرد عموم بوده است زیرا آنها در مقام مبالغه و تاکید بودند و می خواستند ادعا کنند در صورت مبعوث شدن پیامبری در میان آنان بر همه امتهای پیشی خواهند گرفت.

اما هنگامی که "محک تجربه آمد به میان" و کوره امتحان سخت داغ شد و خواسته آنها عملی شد نشان دادند که آنها نیز از همان قماشند، بطوری که قرآن در دنباله همین آیه فرموده: "هنگامی که انذار کننده الهی آمد جز فرار و فاصله گرفتن از حق چیزی بر آنها نیفزود!" (فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَّا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا).

این تعبیر نشان می دهد که آنها قبلاً نیز بر خلاف ادعاهایشان طرفدار حق نبودند، قسمتی از آئین ابراهیم را که در میان آنها وجود داشت محترم نمی شمردند، و هر روز به بهانه ای آن را زیر پا می گذاشتند، برای "مستقلات" عقلیه و فرمان خرد نیز ارج و بهایی قائل نبودند، و با قیام پیامبر اسلام ص و جریحه دار شدن تعصب جاهلانه آنها، و به خطر افتادن منافع نامشروعشان فاصله آنها از حق بیشتر شد، آری همیشه از حق فاصله داشتند و اکنون بیش از هر زمان. \*\*\*آیه بعد توضیحی است بر آنچه در آیه قبل گذشت، می گوید: "دوری آنها از حق به خاطر این بود که طریق استکبار در زمین را پیش گرفتند، و هرگز حاضر نشدند در برابر حق تسلیم شوند" (اِسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ) (۱).

"و نیز به خاطر آن بود که حيله گريهای زشت و بد را پيشه کردند" (و مکر السیئ) (۲).

ص: ۲۹۴

- 
- ۱-۱) بسیاری از مفسران گفته اند که "استکبارا" از نظر ترکیب نحوی "مفعول له" می باشد، و بیان علت "نفور" و فاصله گیری آنان از حق است، و "مکر السیئ" را عطف بر آن می دانند و بعضی عطف بر "نفورا" دانسته اند.
- ۲-۲) "مکر السیئ" از قبیل اضافه جنس به نوع است، مانند علم الفقه، زیرا مکر به معنی هر گونه چاره اندیشی است خواه بد باشد یا خوب، لذا گاهی به خداوند نیز نسبت داده شده است، وَ مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ (سوره آل عمران ۵۴) ولی "سیئ" نوع خاصی از مکر است که همان حيله گری باشد.

"ولی این حيله گريهای سوء تنها دامان صاحبانش را می گیرد" (و لا يحق المكر السيئ الا باهله).

جمله "لا- يحق" از ماده "حاق" به معنی "نازل نمی شود و اصابت نمی کند و احاطه نمی یابد" می باشد، اشاره به اینکه حيله گريها ممکن است موقتا دامن ديگران را بگیرد، ولی سرانجام به سراغ صاحب آن می آید، او را در برابر خلق خدا رسوا و بینوا، و در پیشگاه الهی شرمسار می کند، همان سرنوشت شومی که مشرکان مکه پیدا کردند.

در حقیقت این آیه می گوید: آنها تنها به دوری کردن از این پیامبر بزرگ الهی قناعت نکردند، بلکه برای ضربه زدن به آن از تمام توان و قدرت خود کمک گرفتند، و انگیزه اصلی آن کبر و غرور و عدم خضوع در مقابل حق بود.

در دنباله آیه این گروه مستکبر مکار و خیانتکار را با جمله پر معنی و تکان دهنده ای تهدید کرده، می گوید: "آیا آنها انتظاری جز این دارند که گرفتار همان سرنوشت پیشینیان شوند"؟! (فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ) (۱).

این جمله کوتاه اشاره ای به تمام سرنوشت‌های شوم اقوام گردنکش و طغیان گری همچون قوم نوح، و عاد، و ثمود، و قوم فرعون است که هر کدام به بلای عظیمی گرفتار شدند، و قرآن بارها به گوشه هایی از سرنوشت شوم و دردناکشان اشاره کرده، و در اینجا با همین یک جمله کوتاه، تمام آنها را در مقابل چشم این گروه مجسم می سازد.

سپس برای تاکید بیشتر می افزاید: "هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نمی یابی، و هرگز برای سنت الهی دگرگونی نخواهی یافت" (فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا).

ص: ۲۹۵

(۱-۱) "نظر" و "انتظار" چنان که راغب در مفردات می گوید گاه به یک معنی می آید.



چگونه امکان دارد خداوند قوم و جمعیتی را به خاطر اعمالی کیفر دهد ولی گروه دیگری را که دارای همان برنامه اند معاف دارد؟ مگر او حکیم و عادل نیست؟ و همه چیز را از روی حکمت و عدل انجام نمی دهد؟ نوسان و دگرگونی سنتها در باره کسی تصور می شود که آگاهی محدودی دارد، و با گذشت زمان به مسائلی واقف می شود که او را از سنت دیرینه اش باز می دارد، یا کسی که آگاه است اما روی میزان حکمت و عدالت رفتار نمی کند و تمایلات خاصی بر فکر او حاکم است، ولی پروردگاری که از همه این امور منزّه و پاک می باشد سنتش در باره آیندگان همانست که در باره پیشینیان بوده است، سنتهایش ثابت و تغییر ناپذیر است.

قرآن در آیات متعددی روی مساله تغییر ناپذیر بودن سنتهای الهی تکیه کرده است که در ذیل آیه ۶۲ سوره احزاب (جلد ۱۷) مشروحا از آن بحث کردیم.

اجمالاً- در این جهان در عالم تکوین و تشریح قوانین ثابت و لایتغیری است که قرآن از آنها به سنتهای الهی تعبیر کرده که هرگز دگرگونی در آنها راه ندارد، این قوانین همانگونه که بر گذشته حاکم بوده بر امروز و فردا نیز حاکم است، مجازات مستکبران بی ایمان هنگامی که اندرزهای الهی سود نبخشد، همچنین یاری رهروان راه حق به هنگامی که دست از تلاش مخلصانه بر ندارند از این سنتها است و هر دو در گذشته و امروز تغییر ناپذیر بوده و هست (۱).

قابل توجه اینکه در بعضی از آیات قرآن مجید تنها سخن از عدم تبدیل سنتهای الهی آمده (احزاب-۶۲) و در بعضی دیگر سخن از عدم تحویل آنها (سوره اسراء-۷۷).

ص: ۲۹۶

---

۱-۱) در این زمینه علاوه بر جلد ۱۷ ذیل آیه ۲۲ سوره احزاب در جلد ۱۲ ذیل آیه ۷۷ سوره اسراء نیز بحث کرده ایم (جلد ۱۲ صفحه ۲۱۸).

ولی در آیه مورد بحث هر دو را به صورت تاکید پشت سر هم آورده، می فرماید: "نه برای سنت الهی تبدیل می یابی و نه تحویلی! آیا این هر دو یک معنی را می رساند که برای تاکید بیان شده است، و یا هر کدام اشاره به معنی مستقلی است؟ با توجه به ریشه این دو واژه ظاهر این است که به دو معنی مختلف اشاره می کند: "تبدیل" آن است که چیزی را به کلی عوض کند، یعنی آن را بردارند و چیز دیگری جانشین آن نمایند، ولی "تحویل" آن است که همان موجود را از نظر "کیفی" یا "کمی" دگرگون سازند.

به این ترتیب سنتهای الهی نه به کلی عوض می شود، و نه حتی کم و زیاد و ضعیف و شدید می شود، از جمله اینکه خداوند در مورد گناهان و جرائم مشابه مجازاتهای مشابهی از هر جهت قائل می شود، نه اینکه مجازاتی را برای گروهی قائل شود و گروه دیگری را معاف سازد، و نه اینکه مجازات گروهی را کمتر و یا ضعیفتر کند، و چنین است قانونی که از ریشه ثابتی مایه گرفته که نه تبدیل در آن است و نه دگرگونی و تغییر (۱).

آخرین نکته ای که در مورد این آیه به نظر می رسد این است که در یک جا "سنت" را به "الله" اضافه کرده، و در جای دیگر از همین آیه "سنت" را به "اولین" و پیشینیان، ممکن است در بدو نظر منافاتی بین این دو تصور شود، ولی

ص: ۲۹۷

---

۱- ۱) جمعی از مفسران "تحویل" را در اینجا به معنی "نقل مکان عذاب" تفسیر کرده اند به این معنی که خداوند، مجازاتش را از کسی بردارد و بر دیگری بگذارد، با اینکه این تفسیر با آیه فوق مناسب به نظر نمی رسد، سخن از این نیست که کسی را به جای دیگری مجازات کنند، بلکه سخن از این است که مجازات کم و زیاد و تغییر و تبدیل پیدا نمی کند، گویا این مفسران ماده "تحول" را با "تحویل" اشتباه کرده اند، در بعضی از متون لغت مانند "مجمع البحرین" چنین آمده است: التحویل: تصییر الشیء علی خلاف ما کان و التحول: التنقل من موضع الی موضع!

چنین نیست، زیرا در مورد اول اضافه به فاعل است، و در مورد دوم به مفعول، در مورد اول سخن از سنت گذار است، و در مورد دوم سخن از کسی است که این سنت الهی در باره او اجرا می شود.

\*\*\* آیه بعد این گروه مشرک و مجرم را به پی گیری آثار گذشتگان و سرنوشتی که به آن گرفتار شدند دعوت می کند، تا آنچه را از تاریخ درباره آنها شنیده اند با چشم در سرزمینهای متعلق به آنها، و در لابلای آثارشان ببینند، تا بیان به عیان تبدیل گردد.

می فرماید: "آیا سیر در زمین نکردند تا بنگرند عاقبت کار کسانی که پیش از آنها بودند چه شد؟! (أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ).

اگر اینها چنین تصور می کنند که از آنان نیرومندترند سخت در اشتباهند، چرا که "آنها از اینها قویتر و پر قدرت تر بودند" (وَ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً).

فرعونیان که سرزمین مصر را جولانگاه قدرت خویش قرار داده بودند و نمرودیان که با قدرت تمام بر پهنه سرزمین بابل و کشورهای دیگر حکومت می کردند آن چنان قوی بودند که بت پرستان مکه در برابر آنها هیچ به حساب نمی آیند.

به علاوه انسانها هر قدر نیرومند و قوی باشند قدرت آنها در برابر قدرت خداوند صفر است، چرا که "نه چیزی در آسمان، نه در زمین، از حوزه قدرت او فرار نخواهد کرد، و او را عاجز و ناتوان نخواهد ساخت" (وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِن شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (۱)).

ص: ۲۹۸

۱-۱) جمله "لِيعْجِزَهُ" همانگونه که قبلا- گفته ایم از ماده "اعجاز" به معنی ناتوان ساختن است و به همین علت در بسیاری از موارد به معنی گریختن از قلمرو قدرت یا دست نیافتن بر کسی آمده است.

او هم دانا است و هم توانا، نه چیزی از نظرش مخفی و پنهان می ماند، و نه کاری در برابر قدرتش مشکل است، و نه کسی بر او چیره می شود.

این کوردلان مستکبر، و حيله گران مکار، اگر گمان می کنند از چنگال قدرتش می توانند بگریزند کور خوانده اند، و اگر دست از اعمال زشت و ننگین خود بر ندارند سرانجام به همان سرنوشت مرگبار گردنکشان پیشین گرفتار خواهند شد.

بارها در قرآن مجید به این مطلب بر خورد می کنیم که خداوند افراد بی ایمان و سرکش را به "سیر در ارض" و مشاهده آثار اقوامی که گرفتار عذاب الهی شده اند دعوت می کند.

در آیه ۹ سوره روم چنین آمده است: **أَمْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضِ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ :**

"آیا آنها سیر در زمین نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند به کجا منتهی شد؟ همانها که نیرویی بیشتر از اینان داشتند، و زمین را دگرگون ساختند، و بیش از آنچه اینها آباد کردند آنها عمران نمودند، و پیامبرانشان با دلایل آشکار به سراغشان آمدند، اما به خیره سری خود ادامه دادند، و به مجازات دردناک الهی گرفتار شدند، خداوند هرگز به آنها ستم نکرد ولی آنها به خویشتن ستم کردند."

شبیهِ همین معنی در سوره یوسف-آیه ۱۰۹.

سوره حج-آیه ۴۶.

سوره غافر آیه ۲۱ و آیه ۸۲.

و سوره انعام-آیه ۱۱ و بعضی دیگر از سوره های قرآن آمده است.

ص: ۲۹۹

این تاکیدهای مکرر دلیل بر تاثیر فوق العاده این مشاهدات در نفوس انسانها است، آنها باید بروند و آنچه را در تاریخ خوانده اند و یا از مردم شنیده اند با چشم ببینند.

بروند و فلک بر تاراج رفته فراعنه، کاخهای ویران شده کسراها، قبرهای درهم ریخته قیصرها، و استخوانهای پوسیده و خاک شده نمرودها، و سرزمینهای بلا دیده قوم لوط و ثمود را از نزدیک تماشا کنند، و پندهای خموشان را بشنوند، و به خروش خفتگان در دل خاک گوش فرا دهند، و آنچه را سرانجام بر سر خودشان خواهد آمد با چشم خود ببینند! (۱).

\*\*\*

ص: ۳۰۰

---

۱-۱) یکی از شعرای معاصر اشعار جالبی در این زمینه سروده این حقیقت قرآنی را بعد از سفر به مصر و مشاهده آثار فراعنه با تعبیرهایی بسیار لطیف و جذاب در اشعار تکان دهنده خود آورده است، می گوید: به مصر رفتیم و آثار باستان دیدیم به مصر آنچه شنیدیم ز داستان دیدم بسی چنین و چنان خوانده بودم از تاریخ به مصر از تو چه پنهان که بر عیان دیدم تو کاخ دیدی و من خفتگان در دل خاک هنوز در طلب ملک جاودان دیدم تو تاج دیدی و من ملک رفته بر تاراج تو عاج دیدی و من مشت استخوان دیدم تو تخت دیدی و من بخت واژگون از تخت تو صخره دیدی و من صخره زمان دیدم گذشته در دل آینده آنچه پنهان داشت به مصر از تو چه پنهان که بر عیان دیدم در زمینه "سیر در ارض" و مطالعه در آثار تکوینی خدا و همچنین آثار گذشتگان و اثرات فوق العاده آن در ساختن روح انسان بحث مشروحی ذیل آیه ۱۳۷ سوره آل عمران (جلد سوم صفحه ۱۰۲) داشته ایم.

اشاره

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرهَا مِنْ دَابَّةٍ وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ  
بِعِبَادِهِ بَصِيرًا (۴۵)

ترجمه:

۴۵- هر گاه خداوند مردم را به کارهایی که انجام داده اند مجازات کند جنبنده ای را بر پشت زمین باقی نخواهد گذاشت! ولی (به لطفش) آنها را تا سر آمد معینی تاخیر می اندازد (و مهلت می دهد تا خود را اصلاح کنند) اما هنگامی که اجل آنها فرا رسد، (خداوند هر کس را به مقتضای عملش جزا می دهد) که او نسبت به بندگانش بیناست (و از اعمال و نیت همه آگاه است).

تفسیر:

اگر لطف او نبود جنبنده ای بر پشت زمین نبود!

آیه فوق که آخرین آیه سوره "فاطر" است بحثهای تند و تهدیدهای شدید گذشته این سوره را با بیان لطف و رحمت پروردگار بر مردم روی زمین پایان می دهد، همانگونه که این سوره را با گشایش رحمت خدا بر مردم آغاز کرد.

به این ترتیب آغاز و انجام آن در بیان رحمت الهی متفق و هماهنگ است.

افزون بر این آیه گذشته که مجرمان بی ایمان را تهدید به سرنوشت پیشینیان می کرد این سؤال را برای بسیاری از آنها و دیگران مطرح می سازد که اگر سنت الهی در باره همه گردنکشان چنین است پس چرا این قوم مشرک و سرکش مکه را مجازات نمی کند؟! در پاسخ این سؤال می فرماید: "اگر خداوند همه مردم را به خاطر اعمالی

که انجام داده اند مجازات کند(و هیچ مهلتی برای اصلاح و تجدید نظر و خودسازی به آنان ندهد)جنبنده ای را بر پشت زمین باقی نخواهد گذاشت" (وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظُهُرِهَا مِنْ دَابَّةٍ).

آن چنان مجازاتهای پی در پی نازل می شود و صاعقه ها و زلزله ها و طوفانها گنهکاران ظالم را در هم می کوبد که زمین جای زندگی برای کسی نخواهد بود.

"ولی خداوند به لطف و کرمش آنها را تا زمان معینی به تاخیر می اندازد، و به آنها فرصت برای توبه و اصلاح می دهد" (وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى).

اما این حلم و فرصت الهی حسابی دارد، تا زمانی است که اجل آنها فرا نرسیده باشد، "اما هنگامی که اجل آنها فرا رسد هر کس را به مقتضای عملش جزا می دهد چرا که خداوند نسبت به بندگانش بصیر و بیناست" هم اعمال آنها را می بیند و هم از نیات آنها با خبر است (فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا) (۱).

در اینجا دو سؤال مطرح می شود که پاسخ آن از آنچه گفتیم روشن می شود:

نخست اینکه این حکم عام(اگر خداوند مردم را به اعمالشان مجازات کند کسی را بر صفحه زمین باقی نخواهد گذاشت)شامل انبیا و اولیا و صالحان نیز می شود؟!

ص: ۳۰۲

۱- ۱) جمله فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ شرط است و جزای آن در تقدیر می باشد در واقع چنین بوده است: فإذا جاء اجلهم يجازى كل احد بما عمل، بنا بر این جمله فان الله از قبیل علت جزاء است که جانشین معلول محذوف شده است. این احتمال نیز وجود دارد که جزاء لا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ باشد که در آیات دیگر قرآن مانند آیه ۶۱ سوره نحل آمده، بنا بر این جمله فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا اشاره به این است که همه را می شناسد، و می داند اجل کدامین فرا رسیده است تا او را با قدرت خود بگیرد.

پاسخ این سؤال روشن است، زیرا اینگونه احکام نظر به توده انسانها و اکثریت قاطع آنها دارد، و پیامبران و امامان و صالحان که در اقلیتند مسلماً از آن خارج می باشند، خلاصه هر حکمی استثنایی دارد و آنها از این حکم مستثنی هستند.

این درست به آن می ماند که می گوئیم اهل جهان غافلند، حریصند، و مغرورند، و منظور اکثریت آنها است، در آیه ۴۱ سوره روم می خوانیم: **ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَحْرِ وَ الْبَحْرُ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ**: "فساد در خشکی و دریا به خاطر اعمال مردم آشکار شد، خدا می خواهد بعضی از نتایج اعمال آنها را به آنها بچشاند، شاید باز گردند!" بدیهی است فساد نتیجه اعمال همه مردم نیست، بلکه نظر به اکثریت است.

آیه ۳۲ همین سوره که انسانها را به سه گروه "ظالم" و "میانه رو" و "سابق بالخیرات" (نیکان و پاکان) تقسیم می کند شاهد دیگری بر این معنی است.

بنا بر این آیه فوق هیچگونه منافاتی با مساله عصمت انبیاء ندارد.

دیگر اینکه: آیا تعبیر به "دابه" (جنبنده) در آیه فوق شامل غیر انسانها نیز می شود، یعنی آنان هم به خاطر مجازات انسانها از میان خواهند رفت؟! پاسخ این سؤال با توجه به این نکته که فلسفه وجود جنبندگان دیگر بهره گیری انسانها از آنان است و هنگامی که نسل بشر بر چیده شود ضرورتی برای وجود آنها نیست، روشن است (۱).

ص: ۳۰۳

---

۱-۱) "دابه" از ماده "دیب" به معنی آهسته راه رفتن و گامهای کوتاه برداشتن است، ولی از نظر معنی لغوی معمولاً هر جنبنده ای را شامل می شود خواه سریع راه برود و یا آهسته، ولی گاهی "دواب" به خصوص حیوانات سواری اطلاق می گردد.



سرانجام این بحث را با حدیثی که از پیامبر ص در تفسیر آیه اخیر وارد شده پایان می دهیم:

طبق این حدیث پیامبر ص می گوید: خداوند عز و جل فرموده: "ای فرزند آدم به وسیله اراده و خواست من است که تو مختار آفریده شده ای، و می توانی هر چه را بخواهی برای خودت بخواهی، و به اراده من تو صاحب اراده شده ای که می توانی هر چه را بخواهی برای خویشتن اراده نمایی، با نعمتهایی که به تو دادم نیرو پیدا کرده ای و مرتکب معصیت من شدی، و با قدرت و عافیت من توانستی فریض مرا انجام دهی، بنا بر این من نسبت به حسنات تو از خودت اولی هستم، و تو نسبت به گناهانت از من اولی هستی، پیوسته خیرات از سوی من به وسیله نعمتهایی که به تو داده ام واصل می شود و همواره شر و بدی از سوی تو به خودت به خاطر جنایات می رسد... من هرگز از انذار و اندرز تو فروگذار نکردم، و به هنگام غرور و غفلت تو را فوراً مورد مجازات قرار ندادم" (بلکه فرصت کافی برای توبه و اصلاح در اختیار تو گذاردم) سپس پیامبر ص فرمود این همانست که خدا می فرماید وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرهَا مِنْ دَابَّةٍ (۱).

\*\*\* پروردگارا! ما را از کسانی قرار ده که قبل از فوت فرصتها بیدار می شوند و به سوی تو باز می گردند، و گذشته تاریک خود را با نور حسنات و جلب رضای تو روشن می سازند.

بارالها! اگر رحمت شامل حال ما نبود آتشی که از درون اعمال سوء ما زبانه می کشد ما را در کام خود فرو برده بود، و اگر نور و تابش غفرانت بر قلب

ص: ۳۰۴

ما پاشیده نمی شد لشکر شیطان آن را اشغال کرده بود.

خداوندا! ما را از هر گونه شرک برکنار دار، و چراغ ایمان و توحید خالص را در دل ما بیفروز، و فروغ تقوی را در گفتار و اعمال ما افزون گردان.

پایان سوره فاطر ۱۲/ رجب ۱۴۰۴

ص: ۳۰۵



## (۳۶) سوره یس این سوره در مکه نازل شده و ۸۳ آیه دارد

### اشاره

تاریخ شروع ۱۳/رجب الخیر/۱۴۰۴ مصادف با میلاد مولای متقیان امیر المؤمنین علی علیه السلام جعلنا الله من شیعته و محبیه  
و رزقنا شفاعته

ص: ۳۰۷



چنان که می دانیم این سوره در "مکه" نازل شده است، بنا بر این محتوای آن از نظر کلی همان محتوای عمومی سوره های مکی است که از توحید و معاد و وحی و قرآن و انذار و بشارت سخن می گوید، در این سوره چهار بخش عمده مخصوصا دیده می شود:

۱- نخست سخن از رسالت پیامبر اسلام ص و قرآن مجید و هدف از نزول این کتاب بزرگ آسمانی و گروندگان به آن است و تا آیه یازده آن را ادامه می دهد.

۲- بخش دیگری از این سوره از رسالت سه نفر از پیامبران الهی، و چگونگی دعوت آنها به سوی توحید و مبارزه پی گیر و طاققت فرسای آنها با شرک سخن می گوید که در حقیقت یک نوع تسلی و دلداری به پیامبر ص و ارائه طریق در انجام رسالت بزرگ او است.

۳- بخشی از این سوره که از آیه ۳۳ شروع می شود و تا آیه ۴۴ ادامه دارد مملو از نکات جالب توحیدی، و بیان گویا از آیات و نشانه های عظمت پروردگار در عالم هستی است، در قسمتهای اخیر سوره نیز مجددا به همین بحث توحیدی و آیات الهی باز می گردد.

۴- بخش مهم دیگری از این سوره در مسائل مربوط به "معاد" و دلایل گوناگون آن و چگونگی حشر و نشر، و سؤال و جواب در روز قیامت، و پایان

جهان، و بهشت و دوزخ سخن می گوید، که در این قسمت نکته های بسیار مهم و دقیقی نهفته شده است.

و در لابلای این بحثهای چهارگانه آياتی تکان دهنده برای بیداری و هشیاری غافلان و بیخبران آمده است که اثری نیرومند در دلها و جانها دارد.

خلاصه اینکه: در این سوره انسان با صحنه های مختلفی از آفرینش و قیامت و زندگی و مرگ و انذار و بشارت روبرو می شود که مجموعه ای بیدار کننده و نسخه ای شفابخش را تشکیل می دهد.

\*\*\*

### فضیلت سوره "یس"

سوره "یس" به گواهی احادیث متعددی که در این زمینه وارد شده یکی از مهمترین سوره های قرآنی است، به گونه ای که در احادیث به عنوان "قلب قرآن" نامیده شده است. در حدیثی از پیامبر اسلام می خوانیم: ان لكل شیء قلبا و قلب القرآن یس: "هر چیز قلبی دارد و قلب قرآن یس است!"<sup>۱</sup>. در حدیثی از امام صادق ع نیز همین معنی آمده است و در ذیل آن می افزاید: فمن قرء یس فی نهاره قبل ان یمسی کان فی نهاره من المحفوظین و المرزوقین حتی یمسی، و من قرأها فی لیله قبل ان ینام و کل به الف ملک یحفظونه من کل شیطان رجیم و من کل آفة: "هر کس آن را در روز پیش از آنکه غروب شود بخواند در تمام طول روز محفوظ و پر روزی خواهد بود، و هر کس آن را در شب پیش از خفتن بخواند خداوند هزار فرشته را بر او مامور می کند که او را از هر شیطان رجیم و هر آفتی حفظ کنند..."<sup>۲</sup> و به دنبال آن فضائل مهم دیگری نیز بیان می فرماید ۱. باز در حدیثی از پیامبر می خوانیم که فرمود: سوره یس تدعی فی التوراه المعمه! قیل و ما المعمه؟ قال نعم صاحبها خیر الدنیا و الآخره... "سوره یس در تورات به عنوان "عمومیت آفرین" نامیده شده، سؤال شد از چه رو به آن عمومیت آفرین گفته می شود؟ فرمود: به خاطر اینکه کسی که همدم و همنشین این سوره باشد او را مشمول تمام خیر دنیا و آخرت می کند..."<sup>۲</sup>. روایات دیگری نیز در این زمینه در کتب شیعه و اهل سنت آمده است که اگر بخواهیم همه آنها را نقل کنیم سخن به درازا می کشد. به این ترتیب باید اعتراف کرد که شاید کمتر سوره ای در قرآن مجید دارای اینهمه فضیلت بوده باشد. و همانگونه که بارها گفته ایم این فضیلت برای کسانی نیست که تنها الفاظ آن را بخوانند، و مفاهیم آن را به طاق نسیان زنند، بلکه این عظمت به خاطر محتوای عظیم این سوره است. محتوایی بیدارگر ایمان بخش و مسئولیت آفرین و تقوازا که وقتی انسان در آن اندیشه کند و این اندیشه در اعمال او پرتوافکن گردد خیر دنیا و آخرت را برای او به ارمغان می آورد. فی المثل در آیه ۶۰ این سوره سخن از پیمانی به میان می آورد که خداوند از تمام فرزندان آدم گرفته که شیطان را پرستش نکنند که شیطان دشمن آشکاری است "أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ". روشن است هر گاه انسان به این پیمان الهی پایبند باشد، همانگونه که در احادیث فوق آمده، از هر شیطان رجیمی در امان خواهد بود ولی اگر این آیه را سرسری می خواند و در عمل از دوستان مخلص و یاران وفادار شیطان است، نمی تواند به این افتخار بزرگ نائل گردد، همچنین درباره فرد فرد آیات و کلمات این سوره باید این محاسبه را انجام داد. \*\*\*

چنان که می دانیم این سوره در "مکه" نازل شده است، بنا بر این محتوای آن از نظر کلی همان محتوای عمومی سوره های مکی است که از توحید و معاد و وحی و قرآن و انذار و بشارت سخن می گوید، در این سوره چهار بخش عمده مخصوصا دیده می شود:

۱- نخست سخن از رسالت پیامبر اسلام ص و قرآن مجید و هدف از نزول این کتاب بزرگ آسمانی و گروندگان به آن است و تا آیه یازده آن را ادامه می دهد.

۲- بخش دیگری از این سوره از رسالت سه نفر از پیامبران الهی، و چگونگی دعوت آنها به سوی توحید و مبارزه پی گیر و طاققت فرسای آنها با شرک سخن می گوید که در حقیقت یک نوع تسلی و دلداری به پیامبر ص و ارائه طریق در انجام رسالت بزرگ او است.

۳- بخشی از این سوره که از آیه ۳۳ شروع می شود و تا آیه ۴۴ ادامه دارد مملو از نکات جالب توحیدی، و بیان گویا از آیات و نشانه های عظمت پروردگار در عالم هستی است، در قسمتهای اخیر سوره نیز مجددا به همین بحث توحیدی و آیات الهی باز می گردد.

۴- بخش مهم دیگری از این سوره در مسائل مربوط به "معاد" و دلایل گوناگون آن و چگونگی حشر و نشر، و سؤال و جواب در روز قیامت، و پایان

ص :



چنان که می دانیم این سوره در "مکه" نازل شده است، بنا بر این محتوای آن از نظر کلی همان محتوای عمومی سوره های مکی است که از توحید و معاد و وحی و قرآن و انذار و بشارت سخن می گوید، در این سوره چهار بخش عمده مخصوصا دیده می شود:

۱- نخست سخن از رسالت پیامبر اسلام ص و قرآن مجید و هدف از نزول این کتاب بزرگ آسمانی و گروندگان به آن است و تا آیه یازده آن را ادامه می دهد.

۲- بخش دیگری از این سوره از رسالت سه نفر از پیامبران الهی، و چگونگی دعوت آنها به سوی توحید و مبارزه پی گیر و طاققت فرسای آنها با شرک سخن می گوید که در حقیقت یک نوع تسلی و دلداری به پیامبر ص و ارائه طریق در انجام رسالت بزرگ او است.

۳- بخشی از این سوره که از آیه ۳۳ شروع می شود و تا آیه ۴۴ ادامه دارد مملو از نکات جالب توحیدی، و بیان گویا از آیات و نشانه های عظمت پروردگار در عالم هستی است، در قسمتهای اخیر سوره نیز مجددا به همین بحث توحیدی و آیات الهی باز می گردد.

۴- بخش مهم دیگری از این سوره در مسائل مربوط به "معاد" و دلایل گوناگون آن و چگونگی حشر و نشر، و سؤال و جواب در روز قیامت، و پایان

ص :

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ; یس (۱) وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ (۲) إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۳) عَلَيَّ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴) تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (۵) لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ (۶) لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَيَّ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۷) إِذَا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ (۸) وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ (۹) وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰)

## ترجمه:

۱-یس.

۲-سوگند به قرآن حکیم.

۳-که تو قطعاً از رسولان(خداوند) هستی.

۴-بر طریقی مستقیم.

۵-این قرآنی است که از سوی خداوند عزیز و رحیم نازل شده.

۶-تا قومی را انداز کنی که پدران آنها انداز نشدند و لذا آنها غافلند.

۷-فرمان(الهی)در باره اکثر آنها تحقق یافته،به همین جهت ایمان نمی آورند.

۸-ما در گردنهای آنها غلهایی قرار دادیم که تا چانه ها ادامه دارد،و سرهای آنها را به بالا نگاهداشته است.

۹-و در پیش روی آنها سدی قرار دادیم،و در پشت سرشان سدی،و چشمان آنها را پوشانده ایم،لذا چیزی را نمی بینند! ۱۰-  
برای آنها یکسان است،چه اندازشان کنی یا نکنی،ایمان نمی آورند.

## تفسیر:

### اشاره

### سر آغاز"قلب قرآن"

این سوره همانند ۲۸ سوره دیگر قرآن مجید با حروف مقطعه آغاز می شود (یا و سین).

در باره تفسیر حروف مقطعه قرآن در آغاز سوره های "بقره" و "آل عمران"

ص: ۳۱۴

و "اعراف" بحثهای فراوانی داشته ایم (۱).

ولی در خصوص سوره "یس" تفسیرهای دیگری نیز برای این حروف مقطعه وجود دارد:

از جمله اینکه: این کلمه مرکب از "یا" (حرف ندا) و "سین" یعنی شخص پیامبر اسلام است، و به این ترتیب پیامبر ص را برای بیان مطالب بعد مخاطب می سازد.

در احادیث مختلفی نیز آمده است که این کلمه یکی از نامهای پیغمبر گرامی اسلام است (۲).

دیگر اینکه مخاطب در اینجا انسان است "سین" اشاره به او است، ولی این احتمال با آیات بعد سازگار نیست، زیرا در این آیات روی سخن تنها به پیامبر ص است.

لذا در روایتی از امام صادق ع می خوانیم که فرمود:

□  
یس اسم رسول الله ص و الدلیل علی ذلك قوله تعالی إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلِيٍّ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ :

"یس نام رسول خداست و دلیل بر آن این است که بعد از آن می فرماید تو از مرسلین و بر صراط مستقیم هستی (نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۳۷۵).

\*\*\* به دنبال این حروف مقطعه- همانند بسیاری از سوره هایی که با حروف مقطعه آغاز شده- سخن از قرآن مجید به میان می آورد، منتها در اینجا به آن سوگند یاد کرده و می گوید "سوگند به قرآن حکیم" (وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ).

جالب اینکه "قرآن" را به "حکیم" توصیف می کند، در حالی که حکمت معمولاً صفت شخص زنده و عاقل است، گویی قرآن را موجودی زنده و عاقل

ص: ۳۱۵

---

۱- ۱) به جلد اول "تفسیر نمونه" صفحه ۶۱ به بعد، و جلد دوم صفحه ۳۰۳، و جلد ششم صفحه ۷۷ مراجعه فرمائید.

۲- ۲) "نور الثقلین" جلد ۴ صفحه ۳۷۴ و ۳۷۵.

و رهبر و پیشوا معرفی می کند که می تواند درهای حکمت را به روی انسانها بگشاید، و به صراط مستقیمی که در آیات بعد به آن اشاره کرده راهنمایی کند.

البته خداوند نیازی به سوگند ندارد، ولی سوگندهای قرآن همواره دارای دو فایده مهم است: نخست تاکید روی مطلب، و دیگر بیان عظمت چیزی که به آن سوگند یاد می شود، زیرا هیچکس به موجودات کم ارزش سوگند یاد نمی کند. \*\*\*آیه بعد چیزی را که سوگند آیه قبل به خاطر آن بوده است بازگو می کند، می فرماید: "مسلمًا تو از رسولان خداوند هستی" (إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ). \*\*\* "رسالتی که توأم با حقیقت است و بودن تو بر صراط مستقیم" (عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (۱). \*\*\* سپس می افزاید: این قرآنی است که از ناحیه خداوند عزیز و رحیم نازل شده "تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ" (۲).

تکیه روی "عزیز بودن" خداوند برای بیان قدرت او بر چنین کتاب بزرگی

ص: ۳۱۶

---

۱-۱) در ترکیب جمله "عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ" در میان مفسران گفتگو است، بعضی جار و مجرور را متعلق به "مرسلین" می دانند، که مفهومش این است "رسالت تو بر جاده مستقیم است" بعضی نیز آن را خبر بعد از خبر دانسته اند، و مفهومش این است که تو بر صراط مستقیم قرار داری، بعضی نیز آن را موضع نصب بنا بر حال بودن گرفته اند و مفهومش این است که تو از مرسلین هستی در حالی که بر صراط مستقیم می باشی (البته تفاوت چندانی از نظر معنی در این سه احتمال نیست).

۲-۲) منصوب بودن "تنزیل" به خاطر آنست که مفعول فعل مقدری است و در تقدیر چنین بوده: "نزل تنزیل العزیز الرحیم" "احتمالات دیگری نیز در نحوه ترکیب این جمله داده شده است.

شکست ناپذیری است که در تمام طول اعصار و قرون به صورت یک معجزه جاویدان باقی می ماند، و هیچ قدرتی نمی تواند عظمت آن را از صفحه دلها محو کند.

و تکیه روی "رحیمیت" خداوند برای بیان این حقیقت است که رحمت او ایجاب کرده که چنین نعمت بزرگی را در اختیار انسانها بگذارد.

بعضی از مفسران این دو توصیف را برای بیان دو نوع عکس العمل متفاوت می دانند که ممکن است مردم در برابر نزول این کتاب آسمانی و فرستادن این رسول نشان دهند:

اگر به انکار و تکذیب برخیزند خداوند با عزت و قدرتش آنها را تهدید کرده، و اگر از در تسلیم و قبول در آیند خدا با رحمتش آنها را بشارت داده. (۱).

بنا بر این عزت و رحمتش که یکی مظهر "انذار" و دیگری مظهر "بشارت" است با هم آمیخته و این کتاب بزرگ آسمانی را در اختیار انسانها گذارده است.

در اینجا سؤالی مطرح است که مگر می توان حقانیت یک پیامبر یا کتاب آسمانی را با سوگند و تاکید اثبات کرد؟ ولی پاسخ این سؤال در دل آیات فوق نهفته است، زیرا از یک سو قرآن را توصیف به حکیم بودن می کند، اشاره به اینکه حکمتش بر کسی پوشیده نیست، و خود دلیل بر حقانیت خویش است.

دیگر اینکه پیامبر ص را به ره سپردن بر "صراط مستقیم" توصیف کرده، یعنی محتوای دعوت او خود بیان می کند که مسیر او مسیر مستقیمی است، سوابق زندگی او نیز نشان می دهد که او طریقی جز طریق مستقیم ندارد.

و ما در بحثهای دلائل حقانیت پیامبران این مطلب را اشاره کرده ایم که یکی از بهترین طرق برای پی بردن به حقانیت آنها این است که محتوای دعوت آنان دقیقاً بررسی شود، هر گاه هماهنگ با فطرت و عقل و وجدان بود و در سطحی

ص: ۳۱۷

---

(۱-۱) "تفسیر کبیر فخر رازی" ذیل آیه مورد بحث.

قرار داشت که از انسان با نیروی بشری امکان پذیر نیست، بعلاوه سوابق زندگی شخص پیامبر چنان بود که نشان می داد مرد امانت و صداقت است، نه دروغ و مکر و تزویر، این امور قرائن زنده ای می شود بر اینکه او فرستاده خدا است، و آیات فوق در حقیقت اشاره ای به هر دو مطلب است، بنا بر این سوگند و ادعای فوق هرگز بی دلیل نیست.

از این گذشته از نظر فن مناظره، برای نفوذ در دل‌های منکران لجوج هر قدر عبارات محکمتر و قاطعتر و توأم با تاکید بیشتر مطرح شود این افراد را بیشتر تحت تاثیر قرار می دهد.

باز سؤال دیگری مطرح می شود که چرا مخاطب را در این جمله شخص پیامبر ص قرار داده است نه مشرکان، و نه عموم مردم؟ پاسخ اینکه هدف این بوده که تاکید کند تو بر حقی و بر صراط مستقیمی خواه آنها بپذیرند و خواه نپذیرند، به همین دلیل در رسالت سنگین خود کوشا باش، و از عدم قبول مخالفان کمترین سستی به خود راه مده. \*\*\*آیه بعد هدف اصلی نزول قرآن را به اینگونه شرح می دهد: "قرآن را بر تو نازل کردیم تا قومی را انذار کنی که پدران آنها انذار نشدند و به همین دلیل آنها در غفلت فرو رفته اند" (لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَائِهِمْ فَهُمْ غَافِلُونَ) (۱).

ص: ۳۱۸

۱-۱) در اینکه "ما" در آیه فوق نافیه است یا غیر آن، احتمالات مختلفی داده شده است، بسیاری از مفسران آن را "نافیه" گرفته اند و ما هم در تفسیر فوق بر همین معنی تکیه کردیم، زیرا اولاً- جمله "فهم غافلون" گواه بر این معنی است، چون عدم وجود انذار کننده سبب غفلت می گردد، آیه ۳ سوره سجده نیز شاهد بر آن است، آنجا که می گوید: لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ "هدف آن است که قومی را انذار کنی پیش از تو انذار کننده ای برای آنها نیامده است شاید هدایت شوند". بعضی "ما" را موصوله دانسته اند که مفهوم جمله این می شود: "آنها را به همان چیزی انذار می کنی که پدرانشان به آن انذار شدند، و بعضی احتمال داده اند که ما مصدریه باشد و معنی جمله چنین می شود: تا انذار کنی قومی را به همان انذار که پدرانشان شدند ولی این دو احتمال ضعیف است.

مسلمان منظور از این قوم همان مشرکان عرب می باشد و اگر گفته شود به اعتقاد ما هیچ امتی بدون انذار کننده نبوده، و زمین هرگز از حجت خدا خالی نخواهد شد، بعلاوه در آیه ۲۴ سوره فاطر خواندیم وَ إِنِّ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ :

"هیچ امتی نبود مگر اینکه بیم دهنده ای در آنها وجود داشت.

در پاسخ می گوئیم منظور از آیه مورد بحث انذار کننده آشکار و پیامبر بزرگی است که آوازه او همه جا بیچد، و گرنه در هر زمانی حجت الهی برای مشتاقان و طالبان وجود دارد، و اگر می بینیم دوران میان حضرت مسیح ع و قیام پیامبر اسلام ص را دوران فترت شمرده اند نه به این معنی است که مطلقاً حجت الهی برای آنها وجود نداشته، بلکه فترت از نظر قیام پیامبران بزرگ و اولو العزم است.

امیر مؤمنان علی ع در این زمینه می فرماید:

□  
ان الله بعث محمدا(ص) و ليس احد من العرب يقرأ كتابا ولا يدعى نبوه! "خداوند هنگامی محمد را مبعوث ساخت که احدی از عرب کتاب آسمانی نمی خواند و ادعای نبوت نمی کرد (نهج البلاغه خطبه ۳۳ و ۱۰۴).

به هر حال هدف از نزول قرآن این بود که مردم غافل را هشیار، و خواب زدگان را بیدار سازد، و خطراتی که آنها را احاطه کرده و گناہانی که در آن فرو رفته اند و شرک و فسادی که به آن آلوده شده اند به آنها یادآوری کند، آری قرآن که پایه آگاهی و بیداری، و کتاب پاکسازی دل و جان است.

\*\*\*



سپس قرآن به عنوان یکی پیشگویی درباره سران کفر و سردمداران شرک می گوید: "فرمان و وعده الهی بر اکثر آنها تحقق یافته و به همین دلیل ایمان نمی آورند" (لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ).

در اینکه منظور از "قول" در اینجا چیست مفسران احتمالاتی داده اند، ولی ظاهراً منظور همان وعده عذاب جهنم برای پیروان شیاطین است، چنان که در آیه ۱۳ سوره سجده آمده است "وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ" "ولی سخن من در باره آنها تحقق یافته که دوزخ را از جن و انس پر می کنم"، و در آیه ۷۱ سوره زمر می خوانیم "وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ: "ولی حکم و وعده عذاب در باره کافران محقق شده است".

به هر حال این در مورد کسانی است که تمام خطوط ارتباطی خود را با خدا قطع کرده بودند، پیوندها را گسسته، و تمام دریچه های هدایت را به روی خود بسته بودند، و لجاجت و عناد و خیره سری را به حد اعلی رسانده اند آری اینها هرگز ایمان نخواهند آورد و راه بازگشتی ندارند چرا که تمام پلها را در پشت سر خود ویران کرده اند.

حقیقت این است که انسان در صورتی اصلاح پذیر و قابل هدایت است که فطرت توحیدی خود را با اعمال زشت و اخلاق آلوده اش به کلی پایمال نکرده باشد و گرنه تاریکی مطلق بر قلب او چیره خواهد شد و تمام روزنه های امید برای او بسته می شود.

ضمناً از این سخن روشن شد که منظور از این اکثریتی که هرگز ایمان نمی آورند سران شرک و کفرند و همین گونه شد که گروهی در جنگهای اسلامی در حال شرک و بت پرستی کشته شدند، و بعضی که باقیماندند تا پایان کار در دل ایمان نداشتند، و گرنه اکثریت مشرکان عرب بعد از فتح مکه به مفاد *يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً* (سوره نصر آیه ۲) گروه گروه وارد اسلام شدند.

آیات بعد از آن که سخن از وجود سدی پیش رو و پشت سر آنها می گوید، و چشمهای آنها را نابینا می شمرد، و تصریح می کند که انذار کردن و ناکردن برای آنها یکسان است، شاهد همین معنی است (۱).

\*\*\* به هر حال آیه بعد ادامه توصیف این گروه نفوذ ناپذیر است، در نخستین توصیف آنها می گوید: "ما در گردنهای آنها غلهایی قرار دادیم که تا چانه های آنها ادامه دارد، و سرهای آنها را به بالا نگاه داشته است" (إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ).

"اغلال" جمع "غل" در اصل از ماده "غلل" به معنی چیزی است که در وسط اشیایی قرار گرفته، مثلاً به آب جاری که از لابلای درختان عبور می کند "غلل" می گویند (بر وزن عمل) و "غل" حلقه ای بود که بر گردن یا دستها قرار می دادند، سپس آن را با زنجیر می بستند، و از آنجا که گردن یا دست در میان آن قرار گرفته این کلمه در مورد آن به کار رفته است، گاه غلهایی که بر گردن بوده جداگانه به زنجیر بسته می شد، و غلهای بر دست جدا بوده، اما گاهی دستها را در غل می کردند و به حلقه ای که بر گردن بود می بستند و شخص زندانی و اسیر را شدیداً در محدودیت فشار و شکنجه قرار می دادند.

و اگر به حالت عطش یا شدت اندوه و خشم "غله" (بر وزن قله) گفته می شود آن نیز به خاطر نفوذ این حالت در درون قلب و جسم انسان است، اصولاً ماده (غل بر وزن جد) هم به معنی داخل شدن و هم داخل کردن آمده، لذا در آمد خانه یا زراعت و مانند آن را "غله" می گویند (۲).

ص: ۳۲۱

۱-۱) بنا بر آنچه گفته شد روشن می شود ضمیر در "اکثرهم" به "قوم" که قبل از آن است باز نمی گردد، بلکه به سران قوم بر می گردد و شاهد آن آیات بعد از این آیه است.

۲-۲) "مفردات راغب" و "فطر المحيط" و "مجمع البحرين" ماده غلل.

در هر صورت گاهی طوق "غل" که بر گردن گذارده می شد تا چانه ادامه پیدا می کرد و سر را به بالا نگه می داشت و در حالی که اسیر و زندانی فوق العاده از این جهت شکنجه می دید از مشاهده اطراف خود باز می ماند.

و چه جالب است تشبیهی که از حال بت پرستان لجوج به چنین انسانهایی شده، آنها طوق "تقلید" و زنجیر "عادات و رسوم خرافی" را بر گردن و دست و پای خود بسته اند و غلهای آنها آن قدر پهن و گسترده است که سر آنها را بالا نگاهداشته و از دیدن حقایق محروم ساخته، آنها اسیرانی هستند که نه قدرت فعالیت و حرکت دارند و نه قدرت دید! (۱).

به هر حال آیه فوق هم می تواند ترسیمی از حال این گروه بی ایمان در دنیا باشد، و هم بیان حال آنها در آخرت که تجسمی است از مسائل این جهان، و اگر این جمله به صورت ماضی ذکر شده مشکلی ایجاد نمی کند، زیرا در بسیاری از آیات قرآن مجید حوادث مسلم آینده یا صیغه فعل ماضی بیان شده است، و این همانست که در زبان ادباء معروف است که "مضارع متحقق الوقوع به شکل ماضی در می آید" و نیز می تواند اشاره به هر دو معنی باشد، هم حال آنها در این جهان و هم حالشان در جهان دیگر.

جمعی از مفسران شان نزولهایی برای آیه فوق، و آیه بعد از آن ذکر کرده اند که در باره "ابو جهل" یا مردی از طایفه "بنی مخزوم" یا قبیله "قریش" نازل شده، آنها کرارا تصمیم بر قتل پیغمبر ص گرفتند، ولی خداوند از طریق اعجاز آنها را از این کار بازداشت، و در آن لحظه حساس که به پیامبر ص رسیدند

ص: ۳۲۲

---

۱- ۱) بنا بر آنچه در بالا گفتیم معلوم شد که ضمیر "هی" در فَهَى إِلَى الْأَذْقَانِ به "اغلال" باز می گردد، که تا ذقن و چانه آنها کشیده شده است، و جمله فهم مقمحوں تفریع بر آن است، و اینکه جمعی احتمال داده اند که "هی" به "ایدی" (دستها) بر می گردد که در آیه ذکر نشده بسیار بعید به نظر می رسد.

و می خواستند ضربه کاری بزنند چشمانشان از کار افتاد، یا قدرت حرکت از آنها سلب شد (۱).

ولی این شان نزولها مانع از عمومیت مفهوم آیه و گستردگی معنی آن در باره همه سردمداران کفر و متعصبان لجوج نخواهد بود، ضمناً تاییدی است بر آنچه در بالا در تفسیر جمله **فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** بیان کردیم که منظور از آن اکثریت مشرکان نیست، بلکه اکثریت سردمداران شرک و کفر و نفاق است.

\*\*\* آیه بعد توصیف دیگری از همین افراد است، و ترسیم گویایی از عوامل نفوذناپذیری آنها، می فرماید: "ما در پیش روی آنها سدی قرار دادیم و در پشت سرشان سدی" (**وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا**).

آنها در میان این دو سد چنان محاصره شده اند که نه راه پیش دارند و نه راه بازگشت! و در همین حال "چشمان آنها را پوشاندیم لذا چیزی را نمی بینند" (**فَأَعْمَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ**).

عجب ترسیم گویایی! از یک سو همچون اسیرانی هستند که در غل و زنجیرند.

از سوی دیگر حلقه غل چنان پهن و گسترده است که سرهای آنها را به آسمان متوجه ساخته و مطلقاً از اطراف خود چیزی نمی بینند! از سوی سوم سدی از پیش رو و پشت سر آنها را در محاصره خود قرار داده و راه پیش و پس را بر آنها بسته است.

از سوی چهارم چشمان آنها بسته شده، و قدرت دید و باصره آنها به کلی از کار افتاده است.

ص: ۳۲۳

خوب فکر کنید کسی که دارای چنین اوصافی است چه کاری از او ساخته است؟ چه چیزی می فهمد؟ چه چیزی می تواند ببیند؟ و چگونه می تواند گام بردارد؟ و چنین است حال مستکبران خود خواه و خودبین، و مقلدان کور و کر، و متعصبان لجوج در برابر چهره حقایق! \*\*\* به همین دلیل در آخرین آیه مورد بحث صریحا می گوید: "برای آنها یکسان است، چه آنها را انذار کنی، یا نکنی، ایمان نمی آورند!" (وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ).

گفتار تو هر قدر نافذ، و وحی آسمانی هر قدر مؤثر باشد، تا در زمینه آماده وارد نشود تاثیر نخواهد گذاشت، اگر هزاران سال آفتاب عالمتاب بر شوره زار بتابد، و بارانهای پر برکت بر آن نازل شود و نسیم بهاری مرتبا از آن بگذرد محصولی جز خس و خاشاک نخواهد داشت که قابلیت قابل در کنار فاعلیت فاعل شرط است.

\*\*\*

## نکته ها:

## اشاره

### ۱- از کار افتادن ابزار شناخت!

انسان برای اینکه بتواند از عالم بیرون وجود خود آگاه شود از وسائل و ابزاری بهره می گیرد که به آن ابزار شناخت گفته می شود.

قسمتی از آنها "درون ذاتی" هستند، و قسمتی "برون ذاتی" عقل و خرد و وجدان و فطرت از ابزار شناخت درون ذات است، و حواس ظاهری انسان همچون بینایی و شنوایی و مانند آن ابزار شناخت برون ذاتند.

این وسائل خداداد اگر مورد بهره برداری صحیح قرار گیرند روز به روز قویتر و نیرومندتر می شوند، و بهتر و دقیقتر حقایق را نشان می دهند.

ص: ۳۲۴

اما اگر مدتی در مسیرهای انحرافی قرار گیرند، و یا اصلاً از آنها استفاده نشود، تدریجاً تحلیل رفته و یا به کلی دگرگون می شوند و حقایق را وارونه نشان می دهند، درست همانند آئینه صافی که گرد و غبار ضخیمی آن را بپوشاند، و یا خراشهای زیاد و عمیقی بر چهره آن وارد شود که دیگر نمی تواند چیزی را نشان دهد، و اگر نشان دهد هرگز با واقعیت آن تطبیق نمی کند.

این اعمال نادرست و موضعگیریهای انحرافی انسان است که نعمت بزرگ ابزار شناخت را از او می گیرد، و به همین دلیل مقصر اصلی خود او و گناه آن نیز بر گردن خود او است.

آیات فوق ترسیم گویایی از همین مساله مهم و سرنوشت ساز است، هوسبازان مستکبر، و خود خواهان متعصب، و دنباله روان بی قید و شرط را به کسانی تشبیه می کند که از یک سو در غل و زنجیر گرفتارند، این همان زنجیرهای هوس و کبر و غرور و تقلید کورکورانه است که خود بر دست و گردن خویش نهاده اند، و بر کسانی تشبیه می کند که در محاصره دو سد نیرومند و غیر قابل عبور قرار گرفته اند.

و از سوی دیگر چشمانشان نیز بسته و نابینا است.

غل و زنجیر به تنهایی برای جلوگیری از حرکت آنها کافی است، آن دو سد عظیم نیز به تنهایی مانع فعالیت آنها است، نداشتن چشم و نابینایی خود نیز عامل مستقلی است.

این دو سد گویی به قدری بلند و نزدیک است که به تنهایی قدرت دید آنها را می گیرد همانگونه که قدرت حرکت را از آنها سلب می کند.

کرارا گفته ایم هدایت پذیری انسان تا زمانی است که به این مرحله نرسیده باشد، اما هنگامی که به این مرحله برسد اگر تمام انبیاء و اولیا نیز جمع شوند و تمام کتب آسمانی را بر او بخوانند مؤثر نخواهد شد!

و اینکه در روایات اسلامی و همچنین در آیات قرآن تاکید شده که اگر لغزشی برای انسان پیدا شد و گناهی از او سر زد فوراً توبه کند و به سوی خدا باز گردد، و از "تسویف" و "تاخیر" و "اصرار" و "تکرار" بپرهیزد برای این است که به این مرحله نرسد، زنگارها را بشوید، موانع کوچک را قبل از تبدیل شدن به یک سد بزرگ ویران کند، و راه پیشرفت و حرکت را باز نگهدارد و گرد و غبار را از مقابل دیدگان خود فرو بنشانند تا نظر تواند کرد".

\*\*\*

## ۲- سدهایی از پیش و پس!

این سؤال برای بعضی از مفسران مطرح شده است که مانع اصلی برای ادامه حرکت سدهای پیش رو است، سد پشت سر چه معنی دارد؟ بعضی پاسخ گفته اند: انسان دارای دو گونه هدایت است، هدایت نظری و استدلالی، و هدایت فطری و وجدانی، سد پیش رو اشاره به این است که او از هدایت نظری محروم می گردد، می خواهد به عقب باز گردد و به هدایت فطری نظر بیفکند، سد و مانع پشت سر، او را از بازگشت به فطرت باز می دارد (۱).

بعضی دیگر گفته اند سد پیش رو اشاره به موانعی است که او را از وصول به آخرت و سعادت جاویدان باز می دارد، و سد پشت سر چیزی است که او را حتی از رسیدن به سعادت و آرامش در دنیا مانع می شود (۲).

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که انسان هنگامی که در طریق به سوی مقصد به مانعی برخورد کند به عقب بر می گردد، تا راه دیگری به سوی مقصد پیدا کند، اما وقتی در دو طرف سدی ایجاد شده است از پیدا کردن راه به سوی مقصد به هر حال محروم می شود.

ص: ۳۲۶

---

۱-۱) "تفسیر کبیر فخر رازی" ذیل آیات مورد بحث.

۲-۲) "تفسیر قرطبی" ذیل آیات مورد بحث.

ضمناً پاسخ این سؤال که چرا سخنی از سد در طرف راست و چپ به میان نیامده؟ نیز روشن شد، زیرا رفتن به راست و چپ هرگز انسان را به مقصد نمی‌رساند باید راهی به پیش بگشاید.

بعلاوه معمولاً سد را در جایی ایجاد می‌کنند که طرف راست و چپ آن بسته است تنها گذرگاهی میان آن دو قرار دارد که با ایجاد سد آن گذرگاه نیز بسته می‌شود، و عملاً انسان در محاصره قرار می‌گیرد.

\*\*\*

### ۳- محرومیت از سیر آفاقی و انفسی

برای شناخت خداوند معمولاً دو راه برای مطالعه وجود دارد مطالعه در نشانه‌های خدا که در جسم و جان انسان است، و آن را "آیات انفسی" می‌نامند و مطالعه در آیاتی که در بیرون وجود او در زمین و آسمان و ثوابت و سیارات و کوه و دریا وجود دارد، و آن را "آیات آفاقی" می‌گویند که قرآن مجید در آیه ۵۳ سوره فصلت به آن اشاره کرده، می‌فرماید سُرِّيهِمْ <sup>آيَاتِنَا فِي</sup> الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ <sup>حَتَّى يَتَّبِعَنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ</sup> "به زودی آیات خود را در "آفاق" و "انفس" به آنها نشان می‌دهیم تا برای آنها ثابت شود که خداوند حق است".

هنگامی که قدرت شناخت انسان از کار می‌افتد هم طریق مشاهده آیات انفسی بر او بسته می‌شود، و هم مشاهده آیات آفاقی.

در آیات فوق جمله <sup>إِنَّا جَعَلْنَا فِي</sup> <sup>أَعْنَاقِهِمْ</sup> <sup>أَغْلَالًا</sup> <sup>فَهِيَ</sup> <sup>إِلَى</sup> <sup>الْأَذْقَانِ</sup> <sup>فَهُمْ</sup> <sup>مُقْمَحُونَ</sup> اشاره به معنی اول است، زیرا غلها چنان سر آنها را به بالا نگاه می‌دارد که حتی قدرت دیدن خویشان را ندارند، و سدهای پیش و پس چنان چشم آنها را از مشاهده اطراف خود باز می‌دارد که هر چه نگاه می‌کنند جز دیوار سد چیزی را نمی‌بینند و از مشاهده آیات آفاقی محروم می‌شوند.

\*\*\*



## اشاره

إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذُّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ (۱۱) إِذَا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ (۱۲)

## ترجمه:

۱۱- تو تنها کسی را انذار می کنی که از این یادآوری الهی پیروی کند، و از خداوند رحمان در پنهان بترسد، چنین کسی را به آمرزش و پاداش پر ارزش بشارت ده! ۱۲- ما مردگان را زنده می کنیم، و آنچه را از پیش فرستاده اند و تمام آثار آنها را می نویسیم، و همه چیز را در "کتاب" احصا کرده ایم.

## تفسیر:

## اشاره

### چه کسانی انذار تو را می پذیرند؟

در آیات گذشته سخن از گروهی در میان بود که به هیچوجه آمادگی پذیرش انذارهای الهی را ندارند و انذار و عدم انذار در برابر آنها یکسان است، اما آیات مورد بحث از گروه دیگری که درست در نقطه مقابل آنها قرار گرفته اند سخن می گوید، تا با مقایسه با یکدیگر- همانگونه که روش قرآن در بحث است- مساله روشنتر شود.

می فرماید "تو تنها کسی را انذار می کنی که از "ذکر" پیروی کند، و از خداوند رحمن در پنهان بترسد" (إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذُّكْرَ وَخَشِيَ

"و کسی که چنین است او را بشارت به مغفرت و پاداش پر ارزش ده" (فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ).

\*\*\*

### در اینجا به چند نکته باید توجه داشت:

۱- در این آیه دو وصف برای کسانی که "انذار" و "اندرز" پیامبر ص در آنها مؤثر است ذکر شده: پیروی از ذکر، و خشیت از خداوند در پنهان، البته منظور از بیان این دو وصف همان آمادگی و جنبه "بالقوه" آن است، یعنی انذار تنها در کسانی مؤثر واقع می شود که گوش شنوا و قلب آماده دارند، انذار در آنها دو اثر می گذارد: نخست پیروی از ذکر و قرآن، و دیگر احساس ترس در برابر پروردگار و مسئولیتها.

و به تعبیر دیگر این دو حالت بالقوه در آنها وجود دارد، اما بعد از انذار به فعلیت می رسد بر خلاف کوردلان لجوج و غافل که هرگز نه گوش شنوا دارند نه آماده خشیت اند.

این آیه درست مانند آیات نخستین سوره بقره است که می گوید: ذَلِكُمُ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ: "این کتاب آسمانی شکی در آن نیست و مایه هدایت پرهیزکاران است".

\*\*\*۲- منظور از "ذکر" به عقیده بسیاری از مفسران قرآن مجید است، زیرا این کلمه به همین صورت کرارا در قرآن در همین معنی به کار رفته است (۱).

ولی مانعی ندارد که منظور معنی لغوی آن یعنی هر گونه یادآوری بوده

ص: ۳۲۹

۱- ۱) نحل-۴۴، فصلت-۴۱، زخرف-۴۴، قمر-۲۵، در عین حال واژه "ذکر" به معنی مطلق یادآوری نیز در قرآن کرارا به کار رفته.

باشد، که شامل آیات قرآن و سایر اندازهای پیامبر ص و رهبران الهی می شود.

\*\*\*۳- "خشیت"، چنان که در گذشته نیز گفته ایم، به معنی ترسی است که آمیخته با احساس عظمت باشد، و تعبیر به "رحمان" که مظهر رحمت عامه خداوند است در اینجا نکته لطیفی در بر دارد، و آن اینکه: در عین ترس از عظمت خداوند باید امید به رحمت او نیز داشته باشند، تا دو کفه "خوف" و "رجا" که عامل حرکت مستمر تکاملی است متوازن گردد.

جالب این است که در بعضی از آیات قرآن در مورد "رجا و امید" نام "الله" ذکر شده که مظهر هیبت و عظمت است (لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ - احزاب - ۲۱) اشاره به اینکه هم رجا باید با خوف آمیخته شود و هم خوف با رجا (دقت کنید).

\*\*\*۴- تعبیر "بالغیب" در اینجا اشاره به شناخت خداوند از طریق استدلال و برهان است، چرا که ذات پاک او از حواس انسان پنهان می باشد، تنها با چشم دل و از لابلای آثارش می توان جمال و جلال او را مشاهده کرد.

این احتمال نیز وجود دارد که "غیب" در اینجا به معنی پنهان از چشم مردم است، یعنی مقام "خشیت" و ترس او جنبه ریایی و در حضور مردم نداشته باشد، بلکه در نهان نیز دارای خشیت باشد.

بعضی نیز آن را به معنی "قیامت" تفسیر کرده اند، چرا که از مصداقهای روشن اموری است که از حس ما پنهان است، ولی معنی اول از همه مناسبتر به نظر می رسد.

\*\*\*۵- جمله "فبشره" در حقیقت تکمیل "انذار" است، زیرا پیامبر ص

در آغاز انذار می کند، و هنگامی که پیروی از فرمان خدا و ترس آمیخته با عظمت نسبت به او پیدا شد و اثراتش در "قول" و "فعل" انسان ظاهر گشت بشارت می دهد.

به چه چیز بشارت می دهد؟ نخست به چیزی که بیشتر از هر موضوع دیگر فکر انسان را به خود مشغول می دارد، و آن لغزشهایی است که احیانا از او سر زده، به او بشارت می دهد که خدای بزرگ همه آنها را بخشوده است، سپس به اجر کریم و پاداش پر ارزش که هیچکس جز خداوند ابعاد آن را نمی داند.

جالب اینکه هم "مغفرت" به صورت نکره ذکر شده، همچنین "اجر کریم" و می دانیم نکره آوردن در اینگونه موارد برای بیان عظمت است.

\*\*\*۶- بعضی از مفسران معتقدند که "فاء" در جمله "فبشره" که برای تفریع است اشاره به این می باشد که آن دو عمل (پیروی از ذکر، و خشیت از پروردگار) نتیجه اش این دو اثر است: مغفرت، و اجر کریم، که اولی از اول سرچشمه می گیرد، و دومی از دوم.

\*\*\* سپس به تناسب بحثی که در آیات گذشته پیرامون اجر و پاداش پر ارزش مؤمنان و پذیرندگان انذارهای انبیاء آمده بود در آیه بعد به مساله "معاد و رستاخیز و ثبت و ضبط اعمال برای حساب و جزا" اشاره کرده، می فرماید: "ما مردگان را زنده می کنیم" (إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى).

تکیه روی عنوان "نحن" (ما) اشاره به این است که با قدرت عظیمی که همه در ما سراغ دارید دیگر جای بحث و گفتگو نیست که چگونه استخوانهای پوسیده و عظام رمیم از نو جان می گیرد، و لباس حیات در تن می پوشد؟ نه تنها مردگان را زنده می کنیم بلکه "تمام آنچه را از پیش فرستاده اند

و تمام آثار آنها را می نویسیم" ( وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ ).

بنا بر این چیزی فروگذار نخواهد شد مگر اینکه در نامه اعمال برای روز حساب محفوظ خواهد بود.

جمله "ما قدموا" (آنچه را از پیش فرستادند) اشاره به اعمالی است که انجام داده اند و اثری از آن باقی نمانده، اما تعبیر به "و آثارهم" اشاره به اعمالی است که از انسان باقی می ماند و آثارش در محیط منعکس می شود، مانند صدقات جاریه (بناها و اوقاف و مراکزی که بعد از انسان باقی می ماند و مردم از آن منتفع می شوند).

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که "ما قدموا" اشاره به اعمالی است که جنبه شخصی دارد، و "آثارهم" اشاره به کارهایی است که سنت می شود و بعد از انسان نیز موجب خیر و برکت، و یا شر و زیان و گناه می گردد.

البته مفهوم آیه گسترده است و ممکن است هر دو تفسیر در مفهوم جمع باشد.

و در پایان آیه برای تاکید بیشتر می افزاید "ما همه چیز را در کتاب آشکار احصا کرده ایم" ( وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ ).

غالب مفسران "امام مبین" را در اینجا به عنوان "لوح محفوظ" همان کتابی که همه اعمال و همه موجودات و حوادث این جهان در آن ثبت و محفوظ است تفسیر کرده اند.

و تعبیر به "امام" ممکن است از این نظر باشد که این کتاب در قیامت رهبر و پیشواست برای همه ماموران ثواب و عقاب و معیاری است برای سنجش ارزش اعمال انسانها و پاداش و کیفر آنها.

جالب اینکه این تعبیر (امام) در بعضی دیگر از آیات قرآن در مورد "تورات" به کار رفته، آنجا که می فرماید: أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ

وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً: "آیا آن کس که دلیل آشکاری از پروردگار خویش دارد و به دنبال آن شاهی از سوی او می باشد، و پیش از آن کتاب موسی که امام و رحمت بود گواهی بر آن می دهد(همچون کسی است که چنین نباشد).

اطلاق کلمه "امام" در این آیه بر تورات به خاطر معارف و احکام و دستورات آن است، و همچنین به خاطر نشانه های پیامبر اسلام ص که در آن آمده، و در تمام این امور می توانست رهبر و پیشوای خلق باشد بنا بر این کلمه مزبور در هر مورد متناسب با آن مفهومی دارد.

\*\*\*

## نکته ها:

## اشاره

### ۱- انواع کتابهای ثبت اعمال

از آیات قرآن مجید چنین استفاده می شود که اعمال انسان در چند کتاب ثبت و ضبط می گردد، تا به هنگام حساب هیچگونه عذر و بهانه ای برای کسی باقی نماند.

نخست "نامه اعمال شخصی" است که ثبت کننده تمام کارهای یک فرد در سراسر عمر او است، قرآن می گوید: روز قیامت به هر کس گفته می شود: اِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا: "خودت نامه اعمال را بخوان، کافی است که خود حسابگر خویش باشی" (اسراء-۱۴).

اینجاست که فریاد مجرمان بلند می شود و می گویند: وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ گناه کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه آن را ثبت و احصا کرده است؟! "يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَيْغِرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا (كهف-۴۹).

این همان کتابی است که "نیکوکاران آن را در دست راست دارند و بدکاران

در دست چپ" (حاقه-۱۹ و ۲۵).

دوم کتابی است که "نامه اعمال امته" است، و بیانگر خطوط اجتماعی زندگی آنها می باشد چنان که قرآن می گوید: **كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا**: "روز قیامت هر امتی به نامه اعمالش فرا خوانده می شود" (جائیه-۲۸).

و سومین کتاب همان کتاب "نامه جامع و عمومی لوح محفوظ" است که نه تنها اعمال همه انسانها از اولین و آخرین، بلکه همه حوادث جهان در آن یک جا ثبت است، و گواه دیگری در آن صحنه بزرگ بر اعمال آدمی است، و در حقیقت امام و رهبر برای فرشتگان حساب، و ملائکه پاداش و عقاب است (۱).

\*\*\*

## ۲- همه چیز ثبت می شود حتی...

در حدیث گویا و بیدار کننده ای از امام صادق ع می خوانیم:

ان رسول الله نزل بارض قرعاء، فقال لاصحابه: ائتوا بحطب، فقالوا: يا رسول الله نحن بارض قرعاء! قال فليات كل انسان بما قدر عليه، فجاءوا به حتى رموا بين يديه، بعضه على بعض، فقال رسول الله (ص) هكذا تجمع الذنوب ثم قال اياكم و المحقرات من الذنوب، فان لكل شيء طالبا الاوان طالبا يكتب ما قدموا و آثارهم و كل شيء احصيناه في امام مبين:

"رسول خدا وارد زمین بی آب و علفی شد، به یارانش فرمود: هیزم بیاورید، عرض کردند: ای رسول خدا! اینجا سرزمین خشکی است که هیچ هیزم در آن نیست، فرمود: بروید، هر کدام هر مقدار می توانید جمع کنید، هر یک از آنها مختصر هیزم یا چوب خشکیده ای با خود آورد، و همه را پیش روی پیغمبر ص روی هم ریختند (شعله ای در آن افکند و آتشی عظیم از آن زبانه کشید) سپس پیامبر ص فرمود: اینگونه گناهان (کوچک) روی هم متراکم می شوند (و شما برای

ص: ۳۳۴

---

۱- ۱) در باره "لوح محفوظ" در جلد ۱۰ تفسیر نمونه صفحه ۲۴۱ (ذیل آیه ۳۹ سوره رعد) و همچنین در جلد پنجم صفحه ۲۶۸ (ذیل آیه ۵۹ انعام) بحث کرده ایم.

تک تک آنها اهمیتی قائل نیستید!) سپس فرمود: بترسید از گناهان کوچک که هر چیزی طالبی دارد، و طالب آنها آنچه را از پیش فرستادند، و آنچه را از آثار باقی گذاشته اند می نویسد و همه چیز را در کتاب مبین ثبت کرده (۱).

این حدیث تکان دهنده ترسیمی است گویا از تراکم گناهان کم اهمیت و آتش عظیمی که از مجموع آنها زبانه می کشد.

در حدیث دیگری آمده است که قبیله "بنو سلمه" در نقطه دور دستی از شهر مدینه قرار داشتند، تصمیم گرفتند به نزدیکی مسجد پیامبر ص نقل مکان کنند، آیه فوق نازل شد إِنَّ نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى... و پیامبر ص به آنها فرمود:

ان آثار کم تکتب "آثار شما (گامهای شما به سوی مسجد) در نامه اعمالتان نوشته خواهد شد (و پاداش خواهید گرفت) هنگامی که بنو سلمه این سخن را شنیدند صرف نظر کردند و در جای خود ماندند" (۲).

روشن است که آیه مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که هر یک از این امور مصداقی از آن است.

آنچه ممکن است در بدو نظر ناهماهنگ با تفسیر فوق تصور شود روایاتی است از طرق اهل بیت ع که "امام مبین" در آن به امیر مؤمنان علی ع تفسیر شده است.

از جمله در حدیثی از امام باقر ع از پدرش از جدش ع نقل شده است که فرمود: "هنگامی که این آیه وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ نازل شد

ص: ۳۳۵

---

۱-۱) "تفسیر نور الثقلین" جلد ۴ صفحه ۳۷۸.

۲-۲) "تفسیر قرطبی" این حدیث را از "ابو سعید خدری" از "صحیح ترمذی" نقل کرده، و شبیه آن در "صحیح مسلم" از "جابر بن عبد الله انصاری" نیز آمده است، مفسران دیگر مانند "آلوسی" و "فخر رازی" و "طبرسی" و "علامه طباطبائی" نیز آن را با تفاوت مختصری ذکر کرده اند.



ابو بکر و عمر برخاستند و عرض کردند: ای پیامبر! آیا منظور از آن تورات است؟ فرمود: نه، عرض کردند انجیل است؟ فرمود: نه، عرض کردند: منظور قرآن است؟ فرمود: نه، در اینحال امیر مؤمنان علی ع به سوی پیامبر ص آمد هنگامی که چشم رسول خدا ص بر او افتاد فرمود:

هو هذا! انه الامام الذی احصى الله تبارک و تعالی فیہ علم کل شیء: "امام مبین این مرد است! او است امامی که خداوند متعال علم همه چیز را در او احصا فرموده!" (۱).

در تفسیر علی بن ابراهیم از ابن عباس از خود امیر مؤمنان نیز نقل شده است که فرمود:

انا و الله الامام المبین، ابین الحق من الباطل ورثته من رسول الله "به خدا سوگند منم امام مبین که حق را از باطل آشکار می سازم، این علم را از رسول خدا به ارث برده و آموخته ام" (۲).

گرچه بعضی از مفسران همچون "آلوسی" از نقل این گونه روایات از طریق شیعه وحشت کرده، و آن را به نادانی و بی خبری از تفسیر آیه نسبت داده اند، ولی با کمی دقت روشن می شود که این گونه روایات منافاتی با تفسیر "امام مبین" به "لوح محفوظ" ندارد، زیرا قلب پاک پیامبر ص در درجه اول و قلب وسیع جانشین او در درجه بعد آینه هایی است که لوح محفوظ را منعکس می کند، و قسمت عظیمی از آنچه در لوح محفوظ است از سوی خدا به آن الهام می گردد، به این ترتیب نمونه ای از "لوح محفوظ" می باشد، و بنا بر این اطلاق "امام مبین" بر آن مطلب عجیبی نیست، چرا که فرعی است که از آن اصل گرفته شده، و شاخه ای است که به آن ریشه باز می گردد.

از این گذشته وجود انسان کامل - چنان که می دانیم - عالم صغیری است که عالم کبیر را در خود خلاصه کرده است، و طبق شعر معروف منسوب

ص: ۳۳۶

۱-۱) "معانی الاخبار صدوق" باب معنی الامام المبین صفحه ۹۵.

۲-۲) نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۳۷۹.

به علی ع.

ا تزعم انك جرم صغير؟

و فيك انطوى العالم الاكبر!

آیا گمان می کنی که تو موجود کوچکی هستی در حالی که عالم بزرگ در تو خلاصه شده است؟ و نیز می دانیم که عالم هستی از یک نظر صفحه علم خدا و لوح محفوظ است.

عجب اینکه "آلوسی" با اینکه روایات فوق را شدیداً انکار می کند تفسیر اخیر را چندان بعید نشمرده است، و به هر حال در اینکه منظور از امام مبین "لوح محفوظ" است شکی نیست، روایات فوق نیز قابل تطبیق بر آن می باشد (دقت کنید).

\*\*\*

ص: ۳۳۷

وَ اضْرَبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ (۱۳) إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ (۱۴) قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ (۱۵) قَالُوا رَبَّنَا عَلَّمْنَا مَا لَا عَلَّمْنَا إِلَّا الْبَلَاغَ الْمُبِينُ (۱۷) قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجِمَنَّكُمْ وَ لَنَمَسَّنَّكُم مِّنَ عَذَابٍ أَلِيمٍ (۱۸) قَالُوا طَائِرُكُم مَّعَكُمْ أَلِئِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ (۱۹)

۱۳- برای آنها "اصحاب قریه" را مثال بزنی، هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آنها آمدند.

۱۴- هنگامی که دو نفر از رسولان را به سوی آنها فرستادیم، اما آنها رسولان (ما) را تکذیب کردند، لذا برای تقویت آن دو، شخص سومی فرستادیم، آنها همگی گفتند ما فرستادگان (خدا) به سوی شما هستیم.

۱۵- اما آنها (در جواب) گفتند: شما جز بشری همانند ما نیستید، و خداوند رحمان چیزی نازل نکرده، شما فقط دروغ می گوئید!

۱۶- آنها گفتند پروردگار ما آگاه است که ما قطعاً فرستادگان (او) به سوی شما هستیم.

۱۷- و بر عهده ما چیزی جز ابلاغ آشکار نیست.

۱۸- آنها گفتند ما شما را به فال بد گرفته ایم (و وجود شما شوم است) و اگر از این سخنان دست برندارید شما را سنگسار خواهیم کرد، و مجازات دردناکی از ما به شما خواهد رسید.

۱۹- گفتند سومی شما از خودتان است اگر درست بیندیشید! بلکه شما گروهی اسرافکارید.

### تفسیر:

سرگذشت "اصحاب القریه" برای آنها عبرتی است

در تعقیب بحثهایی که در زمینه قرآن و نبوت پیامبر اسلام ص و مؤمنان راستین و منکران لجوج گذشت در آیات مورد بحث نمونه ای از وضع امتهای پیشین در همین زمینه مطرح شده، و در ضمن این آیات و چندین آیه بعد که مجموعاً ۱۸ آیه را تشکیل می دهد سرگذشتی از چند تن از پیامبران پیشین که مامور هدایت قوم مشرک و بت پرستی بودند که قرآن از آنها به عنوان "اصحاب القریه" یاد کرده و آنها به مخالفت برخاستند و آنان را تکذیب کردند و سرانجام به عذاب دردناکی گرفتار شدند بیان می کند، تا هم هشدار باشد برای مشرکان مکه، و هم تسلی و دلداری باشد برای پیامبر و مؤمنان اندک آن روز، به هر حال

تکیه بر این سرگذشت در قلب این سوره که خود قلب قرآن است به خاطر شباهت تمامی است که با موقعیت مسلمانان آن روز دارد.

نخست می فرماید: "برای آنها اصحاب قریه را مثال بزن هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آنها آمدند" (وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا اَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ) (۱).

"قریه" در اصل نام برای محلی است که مردم در آن جمع می شوند، و گاهی به خود انسانها نیز "قریه" گفته می شود، بنا بر این مفهوم گسترده ای دارد که هم شهرها را شامل می گردد و هم روستاها را، هر چند در زبان فارسی معمولی تنها به روستا اطلاق می شود، ولی در لغت عرب و در قرآن مجید کرارا به شهرهای مهم و عمدۀ مانند "مصر" و "مکه" و امثال آن اطلاق شده است.

در اینکه این شهر کدامیک از شهرها بوده است معروف و مشهور در میان مفسران این است که "انطاکیه" از شهرهای شامات بوده است، و این شهر یکی از شهرهای بسیار معروف روم قدیم بوده، و هم اکنون از نظر جغرافیایی جزء قلمرو کشور ترکیه است که شرح بیشتر در باره آن را در نکات بیان خواهیم کرد.

به هر حال از آیات این سوره به خوبی بر می آید که اهل این شهر بت پرست بودند و این رسولان برای دعوت آنها به سوی توحید و مبارزه با شرک آمده بودند.

\*\*\* سپس قرآن بعد از این بیان اجمالی و سربسته، به شرح ماجرا پرداخته، چنین می گوید: "در آن زمان که دو نفر از رسولان را به سوی آنها فرستادیم،

ص: ۳۴۰

---

۱-۱) بعضی معتقدند "اصحاب القریه" مفعول اول "اضرب" و "مثلاً" مفعول دوم آنست که مقدم بر مفعول اول شده است و بعضی آن را بدل از "مثلاً" گرفته اند، ولی احتمال اول مناسبتر به نظر می رسد.

اما آنها رسولان ما را تکذیب کردند، لذا برای تقویت آن دو شخص سومی ارسال نمودیم، آنها همگی گفتند ما فرستادگان به سوی شما از طرف پروردگاریم" ( إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مَّرْسَلُونَ (۱)).

به این ترتیب سه نفر از رسولان پروردگار (دو نفر در آغاز و یک نفر در اثناء برای تقویت آنها) به سوی این قوم گمراه آمدند.

در اینکه این رسولان چه کسانی بودند در میان مفسران گفتگو است، جمعی گفته اند: نام آن دو نفر "شمعون" و "یوحنا" بود و نام سومین "بولس" و بعضی نامهای دیگری برای آنها ذکر کرده اند.

و نیز در اینکه آنها پیامبران و رسولان خداوند بودند و یا فرستادگان حضرت مسیح ع (و اگر خداوند می فرماید ما آنها را فرستادیم به خاطر آنست که رسولان مسیح هم رسولان او هستند) باز در میان مفسران گفتگو است، هر چند ظاهر آیات فوق موافق تفسیر اول است، گرچه تفاوتی در نتیجه ای که قرآن می خواهد بگیرد نمی کند.

\*\*\* اکنون ببینیم آن قوم گمراه در مقابل دعوت رسولان چه واکنشی نشان دادند، قرآن می گوید: همان بهانه ای را که بسیاری از کافران سرکش در برابر پیامبران الهی پیش کشیدند مطرح نمودند گفتند: شما بشری همانند ما هستید، و خداوند رحمان چیزی نازل نکرده سرمایه شما چیزی جز دروغ نیست" ( قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ ).

اگر بنا بود فرستاده ای از طرف خدا بیاید باید فرشته مقربی باشد نه انسانی همچون ما، و همین را دلیل برای تکذیب رسولان و انکار نزول فرمان الهی پنداشتند.

ص: ۳۴۱

۱ - ۱) بعضی از مفسران کلمه "اذ" را در این جا بدل از "اصحاب القریه" دانسته و بعضی آن را متعلق به فعل محذوف یعنی "اذکر" می دانند.

در حالی که شاید خودشان نیز می دانستند که در طول تاریخ همه پیامبران از نسل آدم بوده اند، از جمله ابراهیم را که همگی به رسالت می شناختند مسلماً انسان بود، و از این گذشته مگر نیازها و مشکلات و دردهای انسانها را جز انسان می تواند درک کند؟ (۱).

در اینکه چرا در آیه روی صفت "رحمانیت" خداوند تکیه شده، ممکن است از این نظر باشد که خداوند ضمن نقل سخن آنها مخصوصاً روی این صفت تکیه می کند که پاسخ آنها در نقل گفته خودشان نهفته باشد، زیرا چگونه ممکن است خداوندی که رحمت عامش سراسر عالم را فرا گرفته است پیامبرانی برای تربیت نفوس و دعوت به رشد و تکامل انسان نفرستد؟ این احتمال نیز داده شده است که آنها مخصوصاً روی وصف رحمان تکیه کردند که بگویند خداوند مهربان کار بندگان خود را با فرستادن پیامبران و تنظیم تکالیف مشکل نمی کند! آنها را آزاد می گذارد! این منطق سست و بی پایه با سطح افکار این گروه متناسب بود.

\*\*\* به هر حال این پیامبران از مخالفت سرسختانه آن قوم گمراه مایوس نشدند و ضعف و سستی به خود راه ندادند، و در پاسخ آنها چنین گفتند: پروردگار ما می داند که ما قطعاً فرستادگان او به سوی شما هستیم" (قَالُوا رَبَّنَا عَلَّمْنَا مَا لَا وَاللَّهِ لَكُنَّا عِندَهُ مُخْلِطِينَ عَمَلَ الْمُؤْمِنِينَ) (۱-۱).

\*\*\* "و بر عهده ما چیزی جز ابلاغ رسالت به طور آشکار و روشن نیست" (وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ).

ص: ۳۴۲

---

۱- ۱) در باره فلسفه همگونی پیامبران با امتها در جلد ۱۲ صفحه ۲۸۹ (ذیل آیه ۹۴ اسراء) مشروحاً بحث کرده ایم.

مسلم آنها تکیه بر ادعا نکردند، و تنها به سوگند قناعت نمودند، بلکه از تعبیر "بلاغ مبین" اجمالا استفاده می شود که دلایل و معجزاتی از خود نشان دادند، و گرنه ابلاغ آنها مصداق "بلاغ مبین" نبود، زیرا "بلاغ مبین" باید چنان باشد که واقعیت را به همه برساند، و این جز به کمک دلایل متقن و معجزات گویا ممکن نیست.

در بعضی از روایات نیز آمده است که آنها همانند حضرت مسیح ع بعضی از بیماران غیر قابل علاج را به فرمان خدا-شفا دادند.

\*\*\* ولی این کوردلان در برابر آن منطقی روشن و معجزات تسلیم نشدند، بلکه بر خشونت خود افزودند، و از مرحله تکذیب پا فراتر نهاده به مرحله تهدید و شدت عمل گام نهادند "گفتند: ما شما را به فال بد گرفته ایم، وجود شما شوم است و مایه بدبختی شهر و دیار ما!" (قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرُونَا بِكُمْ) (۱).

ممکن است مقارن آمدن این پیامبران الهی بعضی مشکلات در زندگی مردم آن دیار بر اثر گناهانشان و یا به عنوان هشدار الهی حاصل شده باشد، چنان که بعضی از مفسران نیز نقل کرده اند که مدتی نزول باران قطع شد (۲) ولی آنها نه تنها عبرتی نگرفتند بلکه این حادثه را به دعوت رسولان پیوند دادند.

باز به این هم قناعت نکردند، بلکه با تهدیدی صریح و آشکار نیت شوم و زشت خود را ظاهر ساختند، و گفتند: "اگر از این سخنان دست برندارید مسلما شما را سنگسار خواهیم کرد، و مجازات دردناکی از ما به شما خواهد رسید!"

ص: ۳۴۳

---

۱-۱) در باره "تطیر" و فال بد زدن و ریشه اصلی این لغت به طور مشروح در جلد ششم صفحه ۳۱۷ ذیل آیه ۱۳۱-اعراف و جلد ۱۵ صفحه ۴۹۱ ذیل آیه ۴۷ نمل بحث کرده ایم.

۲-۲) "تفسیر قرطبی" ذیل آیات مورد بحث،



(لَيْسَ لَمْ تَنْتَهُوا لَنْرَجُمَنَّكُمْ وَ لَيْمَسَّنَكُمْ مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ).

آیا مجازات دردناک (عذاب الیم) تاکید است بر مساله سنگسار کردن (رجم) و یا مجازاتی افزون بر آنست؟ دو احتمال وجود دارد.

احتمال دوم نزدیکتر به نظر می رسد، چرا که سنگسار کردن که یکی از بدترین انواع عذاب و شکنجه هاست که گاهی منتهی به مرگ می شود، ممکن است ذکر "عذاب الیم" اشاره به این باشد که سنگسار نمودن شما را آن قدر ادامه می دهیم تا مایه مرگ شما شود، یا اینکه علاوه بر سنگسار کردن انواع دیگری از شکنجه ها را که جنایتکاران پیشین انجام می دادند مانند میله های داغ در چشم فرو کردن یا فلز گداخته در حلق ریختن و امثال اینها را در باره شما انجام خواهیم داد.

بعضی از مفسران این احتمال را نیز داده اند که سنگسار کردن عذاب جسمانی بوده، اما "عذاب الیم" عذاب معنوی و روحی بوده است (۱).

اما تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد.

آری طرفداران باطل و حامیان ظلم و فساد چون منطق قابل عرضه ای ندارند همیشه تکیه بر تهدید و فشار و خشونت می کنند، غافل از آنکه رهروان راه "الله" هیچگاه در برابر این تهدیدها تسلیم نخواهند شد، بلکه بر استقامتشان خواهد افزود، آن روز که آنها پا به این میدان گذاشتند جان خود را بر کف گرفتند و آماده ایثار گشتند.

\*\*\* اینجا بود که رسولان الهی با منطق گویای خود به پاسخ هذیانهای آنها پرداختند، و "گفتند: شومی شما از خود شما است و اگر درست بیندیشید.

ص: ۳۴۴

---

۱- ۱) و این در صورتی است که "لنرجمنکم" از ماده "رجم" به معنی دشنام و ناسزا و تهمت باشد.

به این حقیقت واقف خواهید شد" (قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَ إِنْ ذُكِّرْتُمْ).

اگر بدبختی و تیره روزی و حوادث شوم محیط جامعه شما را فرا گرفته، و برکات الهی از میان شما رخت بر بسته، عامل آن را در درون جان خود، در افکار منحط و اعمال زشت و شومتان جستجو کنید، نه در دعوت ما، این شما هستید که با بت پرستی و هوا پرستی و بیدادگری و شهوترانی فضای زندگی خود را تیره و تاریک کرده، و برکات خدا را از خود قطع کرده اید.

جمعی از مفسران جمله " أَ إِنْ ذُكِّرْتُمْ " را اشاره به مطلب مستقلی دانسته اند و گفته اند مفهومش این است که آیا اگر پیامبران الهی بیایند و شما را تذکر دهند و انذار کنند جزایش این است که آنها را تهدید به عذاب و مجازات کنید، و وجودشان را شوم پندارید، آنها برای شما نور و هدایت و خیر و برکت به ارمغان آورده اند، آیا پاسخ چنین خدمتی آن تهدیدها و سخنان زشت است (۱).

و سرانجام آخرین سخن این فرستادگان پروردگار به آنان این بود که " شما گروهی اسرافکار و متجاوزید" (بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ).

درد اصلی شما همان اسراف و تجاوزگری شما است، اگر توحید را انکار کرده، به شرک روی می آورید، دلیل آن اسراف و تجاوز از حق است، و اگر جامعه شما گرفتار سرنوشت شوم شده است سبب آن نیز اسراف در گناه و آلودگی به شهوات است، بالاخره اگر در برابر خیر خواهی خیر خواهان آنها را تهدید به مرگ می کنید این نیز به خاطر تجاوزگری شما است! پیرامون ماجرای تاریخی این رسولان و محل وقوع این حوادث بعد از تفسیر آیات باقیمانده این داستان مشروحا سخن خواهیم گفت.

\*\*\*

ص: ۳۴۵

---

۱- ۱) به هر حال جزای "جمله شرطیه" محذوف است، و در تقدیر چنین است "اِنْ ذُكِّرْتُمْ قَابِلْتُمونا بهذه الامور-یا- اِنْ ذُكِّرْتُمْ علمتم صدق ما قلنا.

وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَىٰ قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ (۲۰) اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ (۲۱) وَمَا لِي لَا  
أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۲) أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ (۲۳)  
إِنِّي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲۴) إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ (۲۵) قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ (۲۶) بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي  
وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ (۲۷) وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ (۲۸) إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً  
فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ (۲۹) يَا حَسْرَةَ عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۳۰)

۲۰- مردی (با ایمان) از نقطه دور دست شهر با شتاب فرا رسید، گفت: ای قوم من! از فرستادگان خدا پیروی کنید.

۲۱- از کسانی پیروی کنید که از شما اجری نمی خواهند و خود هدایت یافته اند.

۲۲- من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده است؟ و همگی به سوی او بازگشت می کنید.

۲۳- آیا غیر از او معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمان بخواهد زبانی به من برساند شفاعت آنها کمترین فایده ای برای من ندارد و مرا (از مجازات او) نجات نخواهند داد.

۲۴- اگر چنین کنم من در گمراهی آشکاری خواهم بود.

۲۵- (به همین دلیل) من به پروردگارتان ایمان آوردم، به سخنان من گوش فرا دهید.

۲۶- (سرانجام او را شهید کردند و) به او گفته شد وارد بهشت شو گفت ای کاش قوم من می دانستند.

۲۷- که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی داشتگان قرار داده است.

۲۸- ما بعد از او بر قوم او هیچ لشکری از آسمان نفرستادیم و هرگز سنت ما بر این نبود.

۲۹- فقط یک صیحه آسمانی بود! ناگهان همگی خاموش شدند!! ۳۰- افسوس بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایت آنها نیامد مگر اینکه او را استهزاء می کردند.

## مجاهدی جان بر کف!

در آیات مورد بحث بخش دیگری از مبارزات رسولانی که در این داستان به آنها اشاره شده، آمده است، و آن مربوط به حمایت حساب شده و شجاعانه مؤمنان اندک از آنها است که در برابر اکثریت کافر و مشرک و لجوج ایستادند و تا سر حد جان از پیامبران الهی دفاع کردند.

نخست می فرماید: "مردی (با ایمان) از نقطه دور دست شهر با سرعت و شتاب به سراغ گروه کافران آمد و گفت: ای قوم من! از فرستادگان خدا پیروی کنید" (وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ).

این مرد که غالب مفسران نامش را "حیب نجار" ذکر کرده اند از کسانی بود که در برخوردهای نخستین با رسولان پروردگار به حقانیت دعوت آنها و عمق تعلیماتشان پی برد، و مؤمنی ثابت قدم و مصمم از کار در آمد، هنگامی که به او خبر رسید که در قلب شهر مردم بر این پیامبران الهی شوریده اند، و شاید قصد شهید کردن آنها را دارند، سکوت را مجاز ندانست، و چنان که از کلمه "یسعی" بر می آید با سرعت و شتاب خود را به مرکز شهر رسانید و آنچه در توان داشت در دفاع از حق فروگذار نکرد.

تعبیر به "رجل" به صورت ناشناخته، شاید اشاره به این نکته است که او یک فرد عادی بود، قدرت و شوکتی نداشت، و در مسیر خود تک و تنها بود، در عین حال نور و حرارت ایمان آن چنان او را روشن و گرم ساخته بود که بی اعتنا به پیامدهای این دفاع سرسختانه از مبارزان راه توحید، وارد معرکه شد، تا مؤمنان عصر پیامبر ص در آغاز اسلام که عده قلیلی بیش نبودند سرمشق بگیرند و بدانند حتی یک نفر مؤمن تنها نیز دارای مسئولیت است و سکوت برای او جائز نیست.

تعبیر به "اقصى المدینه" نشان می دهد که دعوت این رسولان به نقاط دور دست شهر نیز کشیده شد، و دل‌های آماده را تحت تاثیر خود قرار داده بود، گذشته از این نقاط دور دست شهر همیشه مرکز مستضعفانی است که آمادگی بیشتر برای پذیرش حق دارند، به عکس، در قلب شهرها مردم مرفهی زندگی می کنند که جذب آنها به سوی حق به سادگی ممکن نیست.

تعبیر به "یا قوم" (ای قوم من) بیانگر دلسوزی این مرد نسبت به اهل شهر و مردم آن دیار است، و دعوت به پیروی از رسولان دعوتی است خالصانه که هیچ نفعی برای شخص او در آن مطرح نیست.

\*\*\* اکنون ببینیم این مؤمن مجاهد به چه منطق و دلیلی برای جلب توجه همشهریانش متوسل گشت؟ نخست از این در وارد شد که: "از کسانی پیروی کنید که از شما اجر و مزدی در برابر دعوت خود نمی خواهند" (اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا).

این خود نخستین نشانه صدق آنها است که هیچ منفعت مادی در دعوتشان ندارند، نه از شما مالی می خواهند، و نه جاه و مقام، و نه حتی تشکر و سپاسگراری و نه هیچ اجر و پاداش دیگر.

این همان چیزی است که بارها در آیات قرآن در مورد انبیای بزرگ به عنوان نشانه ای از اخلاص و بی نظری و صفای قلب پیامبران روی آن تکیه شده، تنها در سوره شعرا پنج بار این جمله (وَمَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ) تکرار گردیده است (۱).

سپس می افزاید: بعلاوه "این رسولان چنان که از محتوای دعوت و سخنانشان بر می آید افرادی هدایت یافته اند" (وَهُمْ مُهْتَدُونَ).

ص: ۳۴۹

اشاره به اینکه عدم تسلیم در برابر دعوت کسی یا به خاطر این است که دعوتش حق نیست و به بیراهه و گمراهی می کشاند، و یا اینکه حق است اما مطرح کنندگان منافع خاصی در سایه آن کسب می کنند که این خود مایه بدبینی به چنان دعوتی است، اما هنگامی که نه آن باشد و نه این، دیگر چه جای تامل و تردید؟! \*\*\* سپس به دلیل دیگری می پردازد و به سراغ اصل توحید که عمده ترین نکته دعوت این رسولان بوده است می رود و می گوید: "من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده است؟" (وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي) (۱).

کسی شایسته پرستش است که خالق و مالک و بخشنده مواهب باشد نه این بتها که هیچ کاری از آنان ساخته نیست، فطرت سلیم می گوید باید خالق را پرستید، نه این مخلوقات بی ارزش را! تکیه روی "فطرتی" (مرا آفریده) ممکن است اشاره به این نکته نیز باشد که من وقتی به فطرت اصلی و سرشت حقیقی خود باز می گردم به خوبی می بینم که از درونم فریادی رسا و گویا بلند است که مرا دعوت به پرستش خالق می کند، دعوتی که هماهنگ با عقل و خرد است، من چگونه این دعوت مضاعف "فطرت" و "خرد" را نادیده بگیرم؟ جالب اینکه نمی گوید: "ما لكم لا تعبدون الذي فطرکم" چرا خدایی را پرستش نمی کنید که شما را آفریده است "بلکه می گوید: "من چرا چنین نکنم" یعنی در حقیقت از خود شروع می کند تا مؤثرتر واقع شود.

ص: ۳۵۰

---

۱ - ۱) جمله "و مالی لا اعبد..." محذوفی دارد و در تقدیر چنین بوده (ای شیء لی اذا لم اعبد خالق) (مجمع البیان) بعضی از مفسران نیز "مالی" را به معنی "لم" (چرا) گرفته اند (تبیان ذیل آیه مورد بحث).

و به دنبال آن هشدار می دهد که مراقب باشید "همه شما سرانجام تنها به سوی او باز می گردید" (وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ).

یعنی نه تنها سر و کار شما در زندگی این جهان با او است که در جهان دیگر نیز تمام سرنوشت شما در دست قدرت او می باشد، آری به سراغ کسی بروید که در هر دو جهان سرنوشت شما را به دست گرفته.

\*\*\* و در سومین استدلال خود به وضع بتها پرداخته، و اثبات عبودیت را برای خداوند با نفی عبودیت از بتها تکمیل می کند، می گوید: "آیا غیر از خداوند معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمن بخوهد زیانی به من برساند شفاعت آنها کمترین فایده ای برای من نخواهد داشت، و مرا از مجازات او هرگز نجات نخواهند داد" (أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنْهُمْ شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً وَلَا يُنْقِذُونِ).

باز در اینجا از خودش سخن می گوید تا جنبه تحکم و آمریت نداشته باشد، و دیگران حساب کار خود را برسند.

او در حقیقت انگشت روی بهانه اصلی بت پرستان می گذارد که می گفتند:

"ما اینها را به خاطر این پرستش می کنیم که شفیعان ما در درگاه خدا باشند" می گوید: چه شفاعتی؟ و چه کمک و نجاتی؟ آنها خود نیازمند به کمک و حمایت شما هستند، در تنگنای حوادث چه کاری از آنها برای شما ساخته است؟! تعبیر به "الرحمن" در اینجا علاوه بر اینکه اشاره به گستردگی رحمت خداوند و بازگشت همه نعمتها و مواهب به سوی او است، و این خود دلیلی بر توحید عبادت می باشد، بیانگر این نکته است که خداوند رحمن ضرر و زیانی برای کسی نمی خواهد، مگر اینکه خلافتکاری انسان به منتها درجه خود برسد که او را از محیط گسترده الهی دور و در وادی غضبش گرفتار سازد.

\*\*\*



سپس این مؤمن مجاهد برای تاکید و توضیح بیشتر افزود: "هر گاه من چنین بتهایی را پرستش کنم و آنها را شریک پروردگار قرار دهم در گمراهی آشکار خواهم بود" (إِنِّي إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ مُّبِينٍ).

کدام گمراهی از این آشکارتر که انسان عاقل و با شعور در برابر این موجودات بی شعور زانو زند و آنها را در کنار خالق زمین و آسمان قرار دهد.

\*\*\* این مؤمن تلاشگر و مبارز پس از این استدلالات و تبلیغات مؤثر و گیرا با صدای رسا در حضور جمع اعلام کرد: "همه بدانید من به پروردگار شما ایمان آورده‌ام، و دعوت این رسولان را پذیرا شده‌ام" (إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ).

"بنا بر این سخنان مرا بشنوید" و بدانید من به دعوت این رسولان مؤمنم و گفتار مرا به کار بندید که به سود شماست (فَاسْمَعُونَ).

در اینکه مخاطب در این جمله، و همچنین جمله "إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ" کیست؟ ظاهر آیات قبل نشان می‌دهد که همان گروه مشرکان و بت پرستانی هستند که در آن دیار بودند، تعبیر به ربکم (پروردگار شما) نیز منافاتی با این معنی ندارد، چرا که این تعبیر در آیات زیادی از قرآن مجید در برابر کفار و به هنگام بیان استدلالات توحیدی آمده است (۱).

و نیز جمله "فاسمعون" (به سخنان من گوش فرا دهید) مخالفتی با آنچه گفته شد ندارد چرا که این جمله را برای دعوت آنها به پیروی از گفتار خویش ذکر کرده، همانگونه که در داستان مؤمن آل فرعون آمده (آنجا که خطاب به فرعونیان می‌گوید: يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ: ای قوم من از من پیروی کنید تا شما را به راه راست هدایت کنم (غافر-۳۸).

ص: ۳۵۲

---

(۱- ۱) به آیات ۳-یونس، ۳۲-یونس، ۳-هود، ۵۲-هود، ۲۴-نحل، ۲۹-کهف و غیر آن مراجعه فرمائید.

و از اینجا روشن می شود اینکه بعضی از مفسران گفته اند مخاطب در این جمله همان رسولانی هستند که از سوی خدا برای دعوت این قوم آمده بودند و تعبیر به "ربکم" و جمله "فاسمعون" را قرینه بر آن گرفته اند هیچگونه دلیلی برای آن در دست نیست.

\*\*\* اما ببینیم عکس العمل این قوم لجوج در برابر این مؤمن پاکباز چه بود؟ قرآن سخنی از آن به میان نمی آورد، ولی از لحن آیات بعد استفاده می شود که آنها بر او شوریدند و شهیدش کردند.

آری سخنان پر شور و هیجان انگیز او که با استدلالاتی قوی و نیرومند و نکاتی جالب و دلنشین همراه بود در آن قلبهای سیاه و سرهای پر از مکر و غرور نه تنها اثر مثبتی نگذاشت بلکه چنان آتش کینه و عداوت را در دلهای آنان برافروخت که از جا برخاستند و با نهایت قساوت و بی رحمی به جان این مرد مؤمن شجاع افتادند، به روایتی او را سنگباران کردند و پیکرش را چنان آماج سنگها ساختند که بر زمین افتاد و جان به جان آفرین تسلیم کرد، در حالی که پیوسته این سخن را بر لب داشت که "خداوندا این قوم مرا هدایت کن که آنها نمی دانند" (۱).

و به روایت دیگری او را زیر پاها چنان لگدمال کردند که روحش به آسمان پرواز کرد (۲).

اما قرآن این حقیقت را با جمله جالب و سر بسته ای بیان کرده، می گوید:

"به او گفته شد وارد بهشت شو" (قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ).

این تعبیری است که در باره شهیدان راه خدا در آیات دیگر قرآن آمده است:  $\square$  وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ  $\square$  أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ

ص: ۳۵۳

۱-۱) "تفسیر قرطبی" ذیل آیات مورد بحث.

۲-۲) تفسیر "مجمع البیان" - "نبیان" - "ابو الفتوح رازی" و غیر آن.

برزقون: "گمان مکن کسانی که در راه خدا کشته شدند مردگانند، بلکه آنها زنده جاویدند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند" (آل عمران-۱۶۹).

جالب اینکه این تعبیر نشان می دهد که شهادت این مرد مؤمن همان، و داخل شدن او در بهشت همان، آن چنان فاصله میان این دو کم و کوتاه بوده است که قرآن مجید در تعبیر لطیفش به جای ذکر شهادت او دخول او را در بهشت بیان کرده، و چه نزدیک است راه بر شهیدان، راه بهشت و سعادت جاویدان! روشن است منظور از بهشت در اینجا بهشت برزخی است، چرا که هم از آیات و هم از روایات استفاده می شود که بهشت جاویدان در قیامت نصیب مؤمنان خواهد شد همانگونه که دوزخ نیز در مورد بدکاران چنین است.

بنا بر این بهشت و دوزخ دیگری در عالم برزخ است که نمونه ای از بهشت و دوزخ رستاخیز می باشد، چنان که در روایت امیر مؤمنان علی ع در مورد قبر وارد شده است:

القبر اما روضه من ریاض الجنه او حفره من حفر النیران: "قبر یا باغی از باغهای بهشت است یا حفره ای از حفره های دوزخ!" (۱).

و اینکه بعضی احتمال داده اند این جمله اشاره به خطابی است که در روز قیامت به این مؤمن با شهامت و ایثارگر می شود، و جنبه مستقبل دارد نه حال، بر خلاف ظاهر آیه است.

به هر حال روح پاک این مرد به آسمانها، در جوار قرب رحمت الهی و در نعیم بهشتی، شتافت، و در آنجا تنها آرزویش این بود که "گفت: ای کاش قوم من می دانستند" (قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ).

\*\*\* ای کاش می دانستند که "پروردگرم مرا مشمول آمرزش و عفو خویش قرار

ص: ۳۵۴

داد و در صف گرامیان جای داد" (بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ) (۱).

ای کاش چشم حق بینی داشتند، چشمی که با حجابهای ضخیم و سنگین جهان مادی محبوب نگردد، و آنچه را در پشت این پرده است ببینند یعنی تا اینهمه نعمت و اکرام و احترام خدا را بنگرند و بدانند در مقابل اهانت‌های آنها خداوند چه لطفی در حق من فرموده است، ای کاش می دیدند و ایمان می آوردند اما افسوس! در حدیث آمده است که پیغمبر گرامی اسلام ص فرمود:

انه نصح لهم في حياته و بعد موته "این مرد با ایمان هم در حال حیات خود خیر خواه قوم خویش بود و هم بعد از مرگ آرزوی هدایت آنها را داشت" (۲).

جالب توجه اینکه او نخست تکیه بر موهبت غفران الهی می کند، سپس بر اکرام، چرا که نخست باید با آب مغفرت روح و جان انسان از آلودگی گناهان پاک گردد و چون پاک شد بر بساط قرب و اکرام الهی جای گیرد.

این نکته نیز قابل دقت است که اکرام و احترام و بزرگداشت الهی گرچه نصیب بسیاری از بندگان می شود، و اصولاً "تقوی" و "اکرام" دوش به دوش هم پیش می روند. إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ (حجرات-۱۳) ولی "اکرام" به طور کامل و بدون هیچگونه قید و شرط در قرآن مجید در باره دو گروه آمده است: نخست "فرشتگان مقرب خدا" که قرآن در باره آنها می گوید: بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ: "آنها بندگان گرامی خدایند که در سخن بر او پیشی نمی گیرند و فرمانش را به کار می بندند" (انبیا-۲۷)

ص: ۳۵۵

۱-۱) در اینکه "ما" در جمله "بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي" ما مصدریه یا موصوله یا استفهامیه است؟ سه احتمال داده شده است، ولی احتمال استفهامیه بودن بعید به نظر می رسد، و در میان دو احتمال دیگر احتمال موصوله بودن اقرب است، هر چند از نظر معنی تفاوت چندانی نمی کند.

۲-۲) "تفسیر قرطبی" جلد ۸ صفحه ۵۴۶۴.

و دیگر بندگان کامل الایمان که قرآن از آنها به عنوان مخلصین یاد کرده، و در باره آنها می گوید: **أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ**: "آنها در باغهای بهشت گرامی داشته می شوند" (معارج-۳۵) (۱).

\*\*\*به هر حال این پایان کار این مرد مؤمن و مجاهد راستین بود که در انجام رسالت خویش و حمایت از پیامبران الهی کوتاهی نکرد و سرانجام شربت شهادت نوشید و به جوار قرب رحمت خداوند راه یافت.

اما ببینیم سرنوشت آن قوم طاغی و ستمگر به کجا رسید؟ گرچه در قرآن سخنی از پایان کار آن سه نفر پیامبر که به سوی این قوم مبعوث شدند نیامده، ولی جمعی از مفسران نوشته اند که آن قوم علاوه بر کشتن آن مرد مؤمن پیامبران خویش را نیز به قتل رساندند، در حالی که بعضی دیگر تصریح کرده اند که آن مرد با ایمان جمعیت را به خود مشغول ساخت تا پیامبران بتوانند از توطئه ای که برای آنها چیده شده بود رهایی یابند و به نقطه امن تری منتقل شوند، ولی نزول عذاب دردناک الهی بر آنها که در آیات بعد به آن اشاره می شود قرینه ای بر ترجیح قول اول است، هر چند تعبیر "من بعده" (بعد از شهادت آن مرد با ایمان) در مورد نزول عذاب نشان می دهد که قول دوم صحیحتر است (دقت کنید).

ص: ۳۵۶

---

۱-۱) "المیزان" جلد ۱۷ صفحه ۸۲ (ذیل آیات مورد بحث).

دیدیم که مردم شهر انطاکیه چگونه به مخالفت با پیامبران الهی قیام کردند اکنون ببینیم سرانجام کارشان چه شد؟ قرآن در این زمینه می گوید: "ما بر قوم او بعد از وی هیچ لشکری از آسمان نفرستادیم، و اصولاً سنت ما چنین نیست که برای نابود ساختن این اقوام سرکش متوسل به این امور شویم (وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ).

ما نیازی به این امور نداریم، تنها یک اشاره کافی است که همه آنها را خاموش سازیم و به دیار عدم بفرستیم و تمام زندگی آنها را در هم بکوبیم.

تنها یک اشاره کافیست که عوامل حیات آنها تبدیل به عامل مرگشان شود، و در لحظه ای کوتاه و زودگذر طومار زندگانشان را درهم پیچد! \*\*\* سپس می افزاید: "تنها یک صیحه آسمانی تحقق یافت، صیحه ای تکان دهنده و مرگبار، ناگهان همگی خاموش شدند!" (إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ).

آیا این صیحه صدای صاعقه ای بود که از ابری برخاست و بر زمین نشست، لرزه ای بر همه چیز افکند، و تمام عمارتها را ویران ساخت، و آنها از شدت وحشت تسلیم مرگ شدند؟ یا صیحه ای بود که بر اثر یک زمین لرزه شدید از دل زمین برخاست و در فضا طنین افکند و موج انفجارش همه را به کام مرگ کشید؟!

هر چه بود یک صیحه، آن هم در یک لحظه زودگذر، بیش نبود، فریادی بود که همه فریادها را خاموش کرد، و تکانی بود که همه را بی حرکت ساخت، و چنین است قدرت خداوند، و چنان است سرنوشت یک قوم گمراه و بی ثمر! بسوزند چوب درختان بی بر سزا خود همین است مربی بری را! \*\*\* در آخرین آیه مورد بحث با لحنی بسیار گیرا و مؤثر بر خورد تمام سرکشان تاریخ را با دعوت پیامبران خدا یک جا مورد بحث قرار داده می گوید: "وا حسرتا بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایت آنها نیامد مگر اینکه او را به باد استهزا گرفتند" (يَا حَسْرَةً عَلَي الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ).

وای بر آنها که دریچه های رحمت خدا را به روی خود بستند! اسفا بر آنها که چراغهای هدایت خویش را شکستند! بیچاره و محروم از سعادت آن گروهی که نه تنها گوش هوش به ندای رهبران ندهند، بلکه به استهزا و سخریه آنها بر خیزند، سپس آنها را از دم شمشیر بگذرانند، در حالی که آنها سرنوشت شوم طغیان گران بی ایمان را قبل از خود دیده بودند و سرانجام دردناکشان را با گوش شنیده یا در صفحات تاریخ خوانده بودند اما کمترین عبرتی نگرفتند، و درست در همان وادی گام نهادند و به همان سرنوشت گرفتار شدند! روشن است این جمله گفتار خدا است چون تمام این آیات از سوی او بیان می شود، ولی البته جمله "حسرت" به معنی ناراحتی درونی در برابر حوادثی که کاری از دست انسان در مورد آن ساخته نیست در باره خداوند معنی ندارد، همان گونه که "خشم" و "غضب" و مانند آن نیز به مفهوم حقیقی در مورد او وجود ندارد، بلکه منظور این است که حال این تیره روزان چنان بود که هر انسانی از وضع آنها آگاه می شد متاسف و متأثر می گشت که چرا با این همه وسائل نجات در این

گرداب هولناک غرق شوند؟! (۱).

تعبیر به "عباد" (بندگان خدا) اشاره به این است که تعجب از این است که بندگان خدا که غرق نعمتهای او هستند دست به چنین جنایاتی زدند.

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

**داستان رسولان "انطاکیه"**

"انطاکیه" یکی از قدیمترین شهرهای شام است که به گفته بعضی در سیصد سال قبل از مسیح بنا گردید، این شهر در روزگار قدیم از حیث ثروت و علم و تجارت یکی از سه شهر بزرگ کشور روم محسوب می شد.

شهر "انطاکیه" تا "حلب" کمتر از یکصد کیلومتر و تا "اسکندریه" حدود شصت کیلومتر فاصله دارد.

این شهر در زمان خلیفه دوم به دست "ابو عبیده جراح" فتح شد، و از دست رومیان در آمد، مردم آن که مسیحی بودند پرداخت جزیه را پذیرفتند، و بر آئین خود باقی ماندند (۲).

بعد از جنگ جهانی اول این شهر به تصرف فرانسویان در آمد، و چون فرانسویان خواستند شام را رها کنند و غالب اهل انطاکیه مسیحی و با فرانسویان همکیش بودند و نخواستند در آشوبهایی که پس از خروج آنها از شام در این کشور اتفاق می افتد به مسیحیان آسیب رسد، آن را به ترکیه دادند! "انطاکیه" برای مسیحیان مانند "مدینه" برای مسلمانان دومین شهر مذهبی محسوب می شود، و شهر اولشان "بیت المقدس" است که حضرت مسیح ع دعوت خود را از آنجا آغاز کرد، و بعداً گروهی از مؤمنان به مسیح ع

ص: ۳۵۹

---

۱-۱) "راغب" در "مفردات" می گوید: "حسرت" به معنی اندوه بر چیزی است که از دست رفته.

۲-۲) "فرهنگ قصص قرآن" ماده "انطاکیه" (صفحه ۳۲۰).



به انطاکیه هجرت کردند و پولس و برنابا (۱) بدان شهر رفتند و مردم را به این آئین خواندند و از آنجا دین مسیح ع گسترش یافت، و به همین جهت در قرآن مجید از این شهر به خصوص (در آیات مورد بحث) سخن به میان آمده (۲).

مفسر عالیقدر "طبرسی" در "مجمع البیان" چنین می گوید: حضرت مسیح ع دو فرستاده از حواریین به شهر انطاکیه فرستاد، هنگامی که آنها به نزدیکی شهر رسیدند پیر مردی را دیدند که چند گوسفند را به چرا آورده بود این همان "حبیب، صاحب یس" بود، آنها بر او سلام کردند پیر مرد جواب داد و پرسید شما کیستید؟ گفتند: فرستادگان عیسی هستیم، آمده ایم شما را از عبادت بتها به سوی عبادت خداوند رحمان دعوت کنیم.

پیر مرد پرسید: آیا معجزه و نشانه ای هم دارید؟ گفتند: آری بیماران را شفا می دهیم، و نابینای مادرزاد و مبتلا به "برص" را به اذن خداوند بهبودی می بخشیم.

پیر مرد گفت: من فرزند بیماری دارم که سالها در بستر افتاده.

گفتند: ما بیا تا به خانه تو برویم و از حالش خبر بگیریم.

پیر مرد همراه آنها رفت و آنها دستی بر تن فرزند او کشیدند، به فرمان خدا سالم از جای برخاست! این خبر در شهر پخش شد و به دنبال آن خداوند گروه کثیری از بیماران را به دست آنها شفا داد.

ص: ۳۶۰

---

۱-۱) "پولس" از مبلغان معروف مسیحی است که بعد از او برای گسترش مسیحیت کوشش فراوان کرد و "برنابا" (به فتح با) نام اصلیش "یوسف" و از یاران "پولس" و "مرقس" بوده، انجیل معروفی دارد که در آن بشارات زیادی از ظهور پیامبر اسلام دیده می شود، ولی مسیحیان آن را غیر قانونی می شمردند و می گویند به وسیله یک مسلمان نوشته شده است.

۲-۲) تفسیر "ابو الفتوح رازی" پاورقی های مرحوم عالم بزرگوار "شعرانی".

آنها پادشاهی بت پرست داشتند، خبر به او رسید آنها را فرا خواند و پرسید شما کیستید؟ گفتند: فرستادگان عیسی هستیم، آمده ایم تو را از عبادت موجوداتی که نه می شنوند و نه می بینند، به عبادت کسی که هم شنوا و هم بیناست دعوت کنیم.

پادشاه گفت: آیا معبودی جز خدایان ما وجود دارد؟ گفتند: آری همان کسی که تو و معبودهایت را آفرید! پادشاه گفت: برخیزید! تا من در باره شما اندیشه کنم (و این تهدیدی نسبت به آنها بود) سپس مردم آن دو را در بازار گرفتند و زدند.

ولی در روایت دیگری چنین آمده که دو فرستاده عیسی ع دستشان به پادشاه نرسید و مدتی در آن شهر ماندند، روزی پادشاه از قصر خود بیرون آمده بود، آنها صدا را به تکبیر بلند کرده و نام "الله" را به عظمت یاد کردند، پادشاه در غضب شد و دستور حبس آنها را صادر کرد، و هر کدام را یکصد تازیانه زد.

هنگامی که این دو فرستاده مسیح تکذیب شدند و مضروب گشتند حضرت مسیح ع "شمعون الصفا" را که بزرگ حواریین بود به دنبال آنها فرستاد.

"شمعون" به صورت ناشناخته وارد شهر شد، و طرح دوستی با اطرافیان شاه ریخت، آنها از دوستی او لذت بردند، و خبر را به پادشاه رسانیدند، او نیز از وی دعوت کرد و از همنشینان خود قرار داد و احترام نمود.

"شمعون" روزی گفت: ای پادشاه! من شنیده ام دو نفر در حبس تو زندانی شده اند، و هنگامی که تو را به غیر آئینت خوانده اند آنها را زده ای؟ آیا هیچ به سخنان آنها گوش فرا داده ای؟! شاه گفت: خشم من مانع از این کار شد.

"شمعون" گفت: اگر پادشاه صلاح بداند آنها را فرا خواند، تا ببینیم چه چیز در چنته دارند؟

پادشاه آنها را فرا خواند. "شمعون" (گویی هیچ آنها را نمی شناسد) به آنها گفت چه کسی شما را به اینجا فرستاده است؟! گفتند: خدایی که همه چیز را آفریده، و هیچ شریکی برای او نیست.

گفت: نشانه و معجزه شما چیست؟ گفتند هر چه تو خواهی! شاه دستور داد غلام نابینایی را آوردند و آنها به فرمان خدا او را شفا دادند، پادشاه در تعجب فرو رفت، در اینجا شمعون به سخن در آمد و به شاه گفت آیا اگر چنین درخواستی از خدایانت می کردی آنها نیز قادر بر چنین کاری بودند؟ شاه گفت: از تو چه پنهان که خدایانی که ما می پرستیم نه ضرری دارند، و نه سود و خاصیتی! سپس پادشاه به آن دو گفت: اگر خدای شما بتواند مرده ای را زنده کند ما به او و به شما ایمان می آوریم.

گفتند: خدای ما قادر بر همه چیز هست.

شاه گفت: در اینجا مرده ای است که هفت روز از مرگ او می گذرد هنوز او را دفن نکرده ایم، و در انتظار این هستیم که پدرش از سفر بیاید.

مرده را آوردند و آن دو آشکارا دعا می کردند، و شمعون مخفیانه، ناگهان مرده تکانی خورد و از جا برخاست، و گفت من هفت روز است که مرده ام و آتش دوزخ را با چشم خود دیده ام، و من به شما هشدار می دهم همگی به خدای یگانه ایمان بیاورید.

پادشاه تعجب کرد، هنگامی که شمعون یقین پیدا کرد که سخنانش در او مؤثر افتاده، او را به خدای یگانه دعوت کرد و او ایمان آورد، و اهل کشورش نیز به او پیوستند، هر چند گروهی به کفر خود باقی ماندند."

نظیر این روایت در تفسیر عیاشی از امام باقر و امام صادق ع نیز نقل شده است هر چند در میان آنها تفاوت‌هایی وجود دارد (۱). ولی با توجه به ظاهر آیات گذشته ایمان آوردن اهل آن شهر بسیار بعید به نظر می‌رسد چرا که قرآن می‌گوید آنها به وسیله صیحه آسمانی هلاک شدند.

ممکن است در این قسمت از روایت اشتباهی از ناحیه راوی صادر شده باشد.

این نکته نیز قابل توجه است که تعبیر به "مرسلون" در آیات فوق نشان می‌دهد که آنها پیامبر و فرستاده خدا بودند، بعلاوه قرآن می‌گوید مردم شهر به آنها گفتند شما جز بشری همانند ما نیستید، و خداوند چیزی نازل نفرموده است.

اینگونه تعبیرات در قرآن مجید معمولاً در مورد پیامبران الهی آمده است، مگر اینکه گفته شود که فرستادگان پیامبران نیز فرستاده خدا هستند اما این توجیه بعید به نظر می‌رسد.

\*\*\*

## ۲- نکته های آموزنده این داستان

از آنچه در آیات بالا پیرامون این داستان خواندیم مسائل بسیاری می‌توان آموخت که از جمله امور زیر است:

الف- افراد با ایمان در راه خدا هرگز از تنهایی وحشت نمی‌کنند، همانگونه که یک فرد مؤمن همچون "حیب نجار" از انبوه مشرکان شهر وحشت نکرد، علی ع می‌فرماید ایها الناس لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقله اهله:

"ای مردم هرگز در طریق هدایت به خاطر کمی نفرات وحشت نکنید" (۲).

ص: ۳۶۳

---

۱- ۱) تفسیر "مجمع البیان" جلد ۸ صفحه ۴۱۹ ذیل آیات مورد بحث (با کمی تلخیص).

۲- ۲) "نهج البلاغه" خطبه ۲۰۱.

ب- مؤمن عاشق هدایت مردم است، و از گمراهی آنها رنج می برد، حتی بعد از شهادتش نیز آرزو می کند ای کاش دیگران مقامات او را می دیدند و ایمان می آوردند!

ج- محتوای دعوت انبیاء خود بهترین گواه بر هدایت و حقانیت آنهاست (و هم مهتدون).

د- دعوت به سوی الله باید خالی از هر گونه چشمداشت پاداش باشد تا اثر کند.

ه- گاهی گمراهیها عامل مخفی و پنهانی ندارد بلکه ضلال مبین و آشکار است و بت پرستی و شرک مصداق روشن "ضلال مبین" محسوب می شود.

و- مردان حق بر واقعیات تکیه می کنند و گمراهان بر موهومات و پندارها.

ز- اگر شوم و نکستی وجود داشته باشد سرچشمه آن خود انسان و اعمال او است.

ح- "اسراف" عامل بسیاری از بدبختیها و انحرافات است.

ط- وظیفه پیامبران و رهروان راه آنها "بلاغ مبین" و دعوت آشکار در همه زمینه هاست، خواه مردم پذیرا شوند یا نشوند.

ی- اجتماع و جمعیت از عوامل مهم پیروزی و عزت و قوت است (و عزیزانها مثال).

ک- خداوند برای درهم کوبیدن یاغیان سرکش لشکرهای عظیم آسمان و زمین را بسیج نمی کند، بلکه با یک اشارت همه چیز آنها را در هم می کوبد.

ل- میان شهادت و بهشت فاصله ای وجود ندارد و شهید قبل از آنکه از مرکب بر زمین بیفتد در آغوش حور العین قرار می گیرد (۱).

ص: ۳۶۴

---

۱ - ۱) در این زمینه روایت مشروحی از پیامبر گرامی اسلام نقل شده که در جلد ۳ صفحه ۱۷۲ (ذیل آیه ۱۶۹ آل عمران) آوردیم.

م- خداوند نخست انسان را از گناه شستشو می کند و بعد او را در جوار رحمتش جای می دهد (بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ).

ن- از مخالفت و سرسختی دشمنان حق نباید وحشت کرد چرا که این برنامه همیشگی آنها در طول تاریخ بوده است (يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ).

چه حسرتی از این برتر و بالا-تر که انسان درهای هدایت را به خاطر تعصب و لجاجت و غرور به روی خود ببندد و آفتاب عالمتاب حق را نبیند.

س- ایمان آورندگان به انبیاء قبل از همه مستضعفان جامعه بودند، ( وَ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ ).

ع- همانها بوده اند که در راه طلب هرگز خسته نمی شدند، و تلاش و کوشش آنها محدود به هیچ حدی نبود (يَسْعَى).

ف- شیوه تبلیغ را باید از رسولان الهی یاد گرفت که از تمام روشها و تاکتیکهای مؤثر برای نفوذ در دلهای بیخبران استفاده می کرد که نمونه ای از آن در آیه فوق و روایاتی که در تفسیر آن آمده است مشاهده می شود.

\*\*\*

### ۳- پاداش و عذاب برزخ

در آیات بالا آمده بود که "مؤمن" مزبور بعد از شهادت در بهشت الهی جای گرفت و آرزو می کرد ای کاش بازماندگان از سرنوشت او آگاه می شدند، مسلماً این آیات همانند آیات مربوط به شهیدان مربوط به بهشت جاویدان رستاخیز نیست که بر طبق آیات ورود در آن بعد از رستاخیز مردگان و حساب محشر صورت خواهد گرفت.

از اینجا روشن می شود که ما بهشت و دوزخی نیز در برزخ داریم که شهیدان در آن متنعم، و طاغیان همچون "آل فرعون" صبح و شام در برابر آتش آن قرار

می گیرند، و با توجه به این مطلب بسیاری از مسائلی که در مورد بهشت و دوزخ وارد شده، همانند آنچه در روایات معراج و امثال آن آمده است، حل می شود.

\*\*\*

#### ۴- پیشگامان امتها!

در تفسیر "ثعلبی" از پیغمبر گرامی اسلام ص چنین نقل شده:

□  
سیاق الامم ثلاثه لم يكفروا بالله طرفه عين: علی بن ابی طالب (ع) و صاحب یس و مؤمن آل فرعون، فهم الصديقون و علی افضلهم: "پیشگامان امتها سه نفر بودند که هرگز حتی به اندازه یک چشم به هم زدن به خدا کافر نشدند: علی بن ابی طالب، و صاحب یس (حبيب نجار) و مؤمن آل فرعون، آنها پیامبر زمان خود را (قولا و عملا) تصدیق کردند و علی برترین آنهاست" (۱).

□  
همین معنی در تفسیر "در المنثور" به عبارت دیگری از رسول الله ص نقل شده است که فرمود:

الصديقون ثلاثه: حبيب النجار مؤمن آل یس الذی قال یا قوم اتبعوا المرسلین، و حزقیل مؤمن آل فرعون الذی قال ا تقتلون رجلا ان یقول ربی الله، و علی بن ابی طالب (ع) و هو افضلهم: "تصدیق کنندگان انبیا سه کس بودند: "حبيب نجار" مؤمن آل یس که صدا زد ای قوم من! از فرستادگان خدا تبعیت کنید، و "حزقیل" مؤمن آل فرعون که (به هنگام دفاع از موسی در برابر توطئه قتل که از سوی فرعونیان ترتیب داده شده بود) گفت: آیا مردی را می خواهید به قتل برسانید که می گوید: پروردگار من الله است؟! و علی بن ابی طالب که برترین آنهاست" (۲).

ص: ۳۶۶

---

۱- ۱) "مجمع البیان" و "قرطبی" و "المیزان" و "نور الثقلین".

۲- ۲) تفسیر "در المنثور" بنا به نقل المیزان جلد ۱۷ صفحه ۸۶.

اشاره

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ (۳۱) وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُخَضَّرُونَ (۳۲)

ترجمه:

۳۱- آیا ندیدند چقدر از اقوام پیش از آنها (به خاطر گناهانشان) هلاک کردیم، آنها هرگز به سوی ایشان باز نمی گردند.

۳۲- و همه آنها روز قیامت نزد ما حاضر می شوند.

تفسیر:

غفلت دائم

در این دو آیه با توجه به بحثی که در آخرین آیات گذشته در باره غفلت مستمر گروه عظیمی از مردم جهان در طول اعصار و قرون پیشین گذشت می فرماید: "آیا آنها ندیدند که ما افراد زیادی از قرون و اقوام پیش از آنها را بر اثر طغیان ظلمشان به هلاکت رساندیم؟! (أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ) (۱).

اینها نخستین گروهی نیستند که بر روی زمین گام نهاده اند پیش از آن، اقوام سرکش دیگری در این جهان زندگی می کردند، و سرنوشت دردناک آنها که بر صفحات تاریخ ثبت است و آثار غم انگیزشان که در ویرانه های شهرهای

ص: ۳۶۷

---

۱- ۱) استفهام در آیه بالا استفهام تقریری و "کم" خبریه است، و در اینجا به معنی کثرت آمده و مفعول "یروا" می باشد و "من القرون" بیان آنست "قرون" چنان که قبلا گفته ایم جمع "قرن" هم به معنی زمان طولانی آمده، و هم به معنی مردمی که در یک زمان زندگی می کنند.



آباد آنها بر جای مانده در برابر چشم آنها قرار دارد، آیا این مقدار کافی برای درس عبرت نیست؟! در اینکه ضمیر جمع در "لم یروا" (آیا ندیدند) به چه کسی بر می گردد؟ مفسران احتمالاتی داده اند:

نخست اینکه به "اصحاب القریه" که در آیات گذشته سخن از آنها در میان بود باز می گردد، و دیگر اینکه منظور "اهل مکه" است که این آیات برای هشدار آنها نازل شده است.

ولی توجه به آیه گذشته (يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ ...) نشان می دهد که منظور همه انسانهاست، چرا که "عباد" در آیه مزبور تمام انسانها را در طول تاریخ فرا می گیرد که به هنگام آمدن فرستادگان الهی به تکذیب و استهزا برخاستند و در هر حال دعوتی است از همه مردم جهان که تاریخ پیشینیان را دقیقاً مطالعه کنند و آثار باقیمانده آنها را بنگرند، و دل عبرت بین را از دیده بیرون فرستند تا خوب نظر کند، و ایوان قصرهای ویران شده گردنکشان را آئینه عبرت بداند.

در پایان آیه می افزاید: "آنها هرگز به سوی ایشان باز گشت نمی کنند" (أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ) (۱).

یعنی مصیبت بزرگ اینجاست که امکان بازگشت به دنیا و جبران گناهان و بدبختیهای گذشته را ندارند، چنان پلها در پشت سر آنان ویران گشته که بازگشتشان هرگز ممکن نیست! این تفسیر درست همانند سخنی است که علی ع در باره عبرت گرفتن از مردگان در یکی از خطب نهج البلاغه فرموده است:

لا عن قبيح يستطيعون انتقالا و لا في حسن يستطيعون ازديادا: "نه امکان این است که از قبائح

ص: ۳۶۸

---

۱- ۱) این جمله بدل از "کم اهلکنا" است و در تقدیر چنین است "لم یروا انهم الیهم لا یرجعون" بعضی نیز احتمال داده اند که جمله حالیه باشد (حال برای هلاک شوندگان).

اعمال خود انتقال یابند، و نه قدرت دارند که بر حسنات خویش بیفزایند" (چرا که راه بازگشت بسته شده و جبران امکان پذیر نیست) (نهج البلاغه خطبه ۱۸۸).

\*\*\* در آیه بعد می افزاید: "همه آنها بدون استثنا در روز قیامت نزد ما حاضر می شوند" (وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ) (۱).

یعنی اینطور نیست که اگر هلاک شدند و نتوانستند به این جهان باز گردند مساله تمام است، نه مرگ در حقیقت آغاز کار است نه پایان، به زودی همگی در عرصه محشر برای حساب گردآوری می شوند، و بعد از آن مجازات دردناک الهی، مجازاتی مستمر و پی گیر در انتظار آنهاست.

آیا با این حال جای این نیست که از وضع آنها عبرت گیرند و خود را به سرنوشت آنان مبتلا نسازند و تا فرصتی باقی مانده از این گرداب هولناک کنار آیند؟ آری اگر مرگ پایان همه چیز بود امکان داشت که بگویند آغاز راحتی ماست، ولی افسوس که چنین نیست و به گفته شاعر: و لو انا اذا متنا تركنا لكان الموت راحة كل حي و لكنا اذا متنا بعثنا و نسأل بعده عن كل شيء! اگر به هنگامی که می مردیم ما را به حال خود وا می گذاردند، مرگ برای

ص: ۳۶۹

---

۱- ۱) معروف در میان مفسران در ترکیب این آیه چنین است که "ان" نافی است (و بعضی گفته اند مخففه است و به همین دلیل ما بعد خود را نصب نمی دهد) و "لما" به معنی "الا" است، زیرا آمدن "لما" به معنی "الا" صریحا در کلمات ادبای عرب آمده است، بنا بر این مخالفت کسایی مشکلی ایجاد نمی کند، و "جمع" به معنی "مجموع" خبر "کل" می باشد (تنوین کل بدل از مضاف الیه محذوف است و در اصل "کلهم" بوده) و "محضرون" یا خبر بعد از خبر است، و یا صفت برای "جمع" است، بنا بر این معنی جمله چنین می شود: و ما کلهم الا مجموعون یوم القیامه محضرون لدینا.

همه زندگان مایه راحتی بود.

ولی هنگامی که ما می میریم بار دیگر زنده می شویم، و بعد از آن از همه چیز از ما سؤال خواهد شد.

\*\*\*

ص: ۳۷۰

اشاره

وَ آيَةُ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ (۳۳) وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَ أَعْنَابٍ وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ مَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (۳۵) سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ (۳۶)

ترجمه:

۳۳- زمین مرده برای آنها آیتی است، ما آن را زنده کردیم، و دانه هایی از آن خارج ساختیم، و آنها از آن می خورند.

۳۴- و در آن باغهایی از نخلها و انگورها قرار دادیم و چشمه هایی از آن بیرون فرستادیم.

۳۵- تا از میوه آن بخورند در حالی که دست آنها هیچ دخالتی در ساختن آن نداشته است، آیا شکر خدا را بجا نمی آورند؟

۳۶- منزله است کسی که تمام "زوجها" را آفرید، از آنچه زمین می رویاند، و از خود آنها

و از آنچه نمی دانند!

**تفسیر:**

**اشاره**

**اینهم نشانه های دیگر**

از آنجا که بحث در آیات گذشته پیرامون مبارزه فرستادگان پروردگار با شرک و بت پرستی بود، همچنین در آخرین آیه اشاره ای به مسأله معاد شده بود آیات مورد بحث نشانه هایی از توحید و معاد را توأماً بیان می کند تا وسیله باشد برای بیداری منکران و ایمان به مبدء و معاد.

نخست از احیای زمینهای مرده و برکاتی که از آن عائد انسانها می شود بحث کرده می فرماید: "زمینهای مرده برای آنها نشانه آشکاری است (از مبدء و معاد) ما آن را زنده کردیم، و دانه هایی از آن خارج ساختیم و آنها از آن تغذیه می کنند" "وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ" (۱).

مسأله حیات و زندگی از مهمترین دلایل توحید است، مسأله ای است فوق العاده مرموز و پیچیده و شگفت انگیز که عقل همه دانشمندان را به حیرت افکنده، و با تمام پیشرفتهای عظیمی که در علم و دانش نصیب بشر شده هنوز کسی معمای آن را نگشوده است، هنوز کسی به درستی نمی داند تحت تاثیر چه عواملی در روز نخست موجودات بیجان تبدیل به سلولهای زنده شده است؟ هنوز کسی نمی داند که بذرهای گیاهان و طبقات مختلف آن دقیقاً چگونه ساخته شده؟ و چه قوانین مرموزی بر آن حاکم است که به هنگام فراهم شدن شرائط مساعد به حرکت در می آید، و رشد و نمو را آغاز می کند، و ذرات زمین مرده را جذب وجود خود می نماید، و از این طریق موجودات مرده را تبدیل

ص: ۳۷۲

---

۱- ۱) در ترکیب آیه فوق احتمالات فراوانی داده اند، ولی آنچه از همه آشکارتر به نظر می رسد این است که "آیه لهم" خبر مقدم و "الارض الميته" مبتدای مؤخر است و "احيينا" جمله مستانفه ای است که توضیح و تفسیری برای جمله قبل می باشد.

به بافتهای موجود زنده می کند، تا هر روز جلوه تازه ای از حیات را نشان دهد.

مساله حیات در جهان گیاهان و حیوانات و زنده شدن زمینهای مرده از یک سو دلیل روشنی است بر اینکه علم و دانش عظیمی در آفرینش این جهان به کار رفته، و از سوی دیگر نشانه ای آشکار از رستاخیز است.

روشن است که ضمیر در "لهم" به "عباد" بر می گردد که در آیات قبل آمده است، و منظور از "عباد" در اینجا تمام بندگانی است که در مسائل مربوط به مبدء و معاد گرفتار انحراف یا اشتباهند، و قرآن وضع آنها را مایه حسرت و تاسف می شمرد.

تعبیر به "آیه" به صورت "نکره" اشاره به عظمت و اهمیت و وضوح این نشانه توحیدی است.

جمله "فَمِنْهُ يُأْكُلُونَ" از یک سو اشاره به این است که انسان از بخشی از دانه های گیاهی تغذیه می کند، و بعضی دیگر قابل تغذیه برای انسان نیست، ولی فوائد دیگری دارد مانند تغذیه حیوانات، ساختن مواد رنگی، دارویی، و امور دیگری که در زندگی انسان کاملاً مورد استفاده است.

و از سوی دیگر با مقدم داشتن "منه" بر "یا کُلون" که معمولاً برای حصر می آید این نکته را بیان می کند که بیشترین (و نیز بهترین) تغذیه انسان از مواد گیاهی است آن چنان که گویی تمام غذای انسان را تشکیل می دهد! \*\*\* آیه بعد توضیح و تشریحی بر آیه قبل است و چگونگی حیات زمینهای مرده را بیان می کند، می فرماید: "ما در زمین باغهایی از نخلها و انگورها قرار دادیم و چشمه هایی از آن بیرون فرستادیم" (وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجْرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ).

در آیه گذشته سخن از دانه های غذایی در میان بود، اما در اینجا از میوه های

نیرو بخش و مغذی سخن می گوید که دو نمونه بارز و کامل آنها "خرما" و "انگور" است که هر یک غذایی کامل محسوب می شود.

چنان که در گذشته نیز مشروحا گفته ایم مطالعات دانشمندان نشان می دهد که مخصوصا این دو میوه دارای انواع ویتامینهای لازم و مواد مختلف حیاتی برای بدن انسان است، به علاوه این دو میوه در تمام طول سال به صورت تازه یا خشک قابل نگهداری و استفاده برای تغذیه است.

"اعناب" جمع "عنب" و "نخیل" نیز چنان که راغب در مفردات می گوید جمع "نخل" است، اما با این تفاوت که "عنب" معمولا به خود "انگور" گفته می شود، و به طور نادر به "درخت انگور"، ولی "نخل" اسم برای درخت است و میوه آن "رطب" و "تمر" (خرمای تازه و خشک) نام دارد. (۱)

بعضی معتقدند این تفاوت تعبیر که در یک جا سخن از درخت می گوید، و در جای دیگر از میوه، به خاطر آن است که درخت نخل چنان که معروف است همه چیزش قابل استفاده است، تنه آن، شاخه ها و برگهایش، همه مورد استفاده های مختلف می باشد، و میوه اش سرآمد همه اینها است، در حالی که درخت انگور را معمولا برای میوه اش می خواهند و ساقه و شاخه و کنده آن مصرف زیادی ندارد.

و اینکه هر دو به صیغه جمع آمده ممکن است اشاره به انواع مختلف این دو میوه بوده باشد چرا که هر یک از آنها دهها نوع دارد، با ویژگیهای مختلف و باب طبع همه و برای همه ذائقه ها! این نکته نیز قابل توجه است که در آیه قبل تنها تعبیر به احیای زمینهای

ص: ۳۷۴

---

۱-۱) در باره این دو میوه حیاتبخش (انگور و خرما) و گواهی دانشمندان در باره اهمیت غذایی آنها به ترتیب در جلدهای ۱۱ صفحه ۱۷۵ و جلد ۱۳ صفحه ۴۶ (ذیل آیات ۱۱ سوره نحل و ۲۶ سوره مریم) بحث کرده ایم.

مرده شده بود که در قرآن مجید معمولاً با نزول باران همراه است، ولی در این آیه سخن از چشمه های آب جاری به میان آمده، زیرا برای بسیاری از زراعتها آب باران تنها کافی است، در حالی که درختان میوه معمولاً نیاز به آب جاری نیز دارند.

"فجرنا" از ماده "تفجیر" به معنی "ایجاد شکاف وسیع" است، و از آنجا که چشمه ها با شکافته شدن زمین بیرون می ریزند این تعبیر در مورد بیرون آمدن چشمه از زمین به کار رفته است (۱).

\*\*\* آیه بعد هدف آفرینش این درختان پر بار را چنین بیان می کند: "غرض این است که از میوه آن بخورند، در حالی که دست آنها در ساختمان آن کمترین دخالتی نداشته، آیا شکر خدا را بجا نمی آورند!" (لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ).

آری میوه هایی که به صورت غذای کامل بر شاخسار درختان ظاهر می شود بی آنکه کمترین نیازی به پختن و یا تغییرات دیگر داشته باشد به مجرد چیدن از درخت قابل استفاده است، و این نهایت لطف و عظمت پروردگار را در باره انسانها نشان می دهد.

حتی این غذای آماده و لذیذ را آن چنان بسته بندی کرده که برای مدت زیادی قابل نگهداری است، بی آنکه ارزش غذایی خود را از دست دهد، بر خلاف غذاهایی که انسان از مواد طبیعی خدا داد با دست خود می سازد که غالباً به سرعت فاسد می شود! تفسیر دیگری در باره معنی آیه نیز وجود دارد که آنهم قابل ملاحظه است،

ص: ۳۷۵

---

۱- ۱) قابل توجه اینکه صیغه ثلاثی مجرد آن نیز به معنی شکافتن است، ولی هنگامی که به باب تفعیل برده شود (همانند آیه فوق) معنی تکثیر و تشدید را می رساند.



و آن اینکه: قرآن می خواهد هم اشاره به میوه هایی کند که به دون تغییر مورد استفاده قرار می گیرد، و هم به انواع غذاهای مختلفی که با انجام عملی روی این میوه ها به دست می آید (در تفسیر اول "ما" در جمله ما عملته ای دیدیم نافیه است و در صورت دوم موصوله).

در هر صورت، هدف آن است که حس حق شناسی و شکرگزاری انسانها را تحریک کند تا از طریق شکرگزاری قدم در مرحله معرفت پروردگار بگذارند، که شکر منعم نخستین گام معرفت کردگار است.

\*\*\* آخرین آیه مورد بحث سخن از تسبیح و تنزیه پروردگار می گوید، خط بطلان بر شرک مشرکان که در آیات گذشته از آن سخن بود می کشد، و راه توحید و یکتا پرستی را به همگان نشان می دهد، می فرماید: "منزه است کسی که تمام زوجها را آفرید، از آنچه زمین می رویاند، و از خود آنان، و از آنچه نمی دانند!" (سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ) (۱).

آری خداوندی که اینهمه "زوجها" را در پهنه جهان هستی آفریده علم و قدرتش بی انتهاست، عیب و نقصی در وجودش راه ندارد، لذا شریک و شبیه و نظیر برای او نیست، و اگر گروهی سنگ و چوبهای بی جان و مخلوقات دیگری را

ص: ۳۷۶

---

۱- ۱) "سبحان" به گفته جمعی از مفسران و علماء ادب "علم" برای "تسبیح" است، زیرا علم (اسم خاص) گاهی برای اشخاص می باشد و آن را "علم شخص" می نامند، و گاهی برای جنس و آن را "علم جنس" می گویند، و گاهی برای معنا که "علم معنی" گفته می شود، بنا بر این مفهومش تنزیه و پاک شمردن خداوند از هر چیزی است که عیب و نقص باشد، تنزیهی مناسب مقام با عظمت پروردگار، و علم در هیچ جا اضافه نمی شود جز در "علم معنی" بعضی نیز گفته اند "سبحان" معنی مصدری دارد، و مفعول مطلق برای فعل مقدری است، و در هر صورت تنزیه الهی را با مؤکدترین وجه بیان می دارد.

شیه او شمرده اند از این نسبت‌های ناروا بر دامان کبریائیش گردی نمی‌نشیند! بدیهی است خداوند نیاز به این ندارد که خویشان را تسبیح و تنزیه کند، این تعلیمی است برای بندگان و دستور العملی است برای پیمودن خط تکامل.

در اینکه منظور از "ازواج" در اینجا چیست مفسران سخن بسیار دارند:

آنچه مسلم است این است که "ازواج" جمع "زوج" معمولاً به دو جنس مذکر و مؤنث گفته می‌شود، خواه در عالم حیوانات باشد، یا غیر آنها، سپس توسعه داده شده و به هر دو موجودی که قرین یکدیگر و یا حتی ضد یکدیگرند "زوج" اطلاق می‌شود، حتی به دو اطاق مشابه در یک خانه، یا دو لنگه در، و یا دو همکار و قرین، این کلمه گفته می‌شود، و به این ترتیب برای هر موجودی در جهان زوجی متصور است.

به هر حال بعید نیست که زوجیت در اینجا به همان معنی خاص یعنی جنس "مذکر" و "مؤنث" باشد، و قرآن مجید در این آیه خبر از وجود زوجیت در تمام جهان گیاهان و انسانها و موجودات دیگری که مردم از آن اطلاعی ندارند می‌دهد.

این موجودات ممکن است گیاهان باشد که وسعت دایره زوجیت در آن روز هنوز در آنها کشف نشده بود.

یا اشاره به حیوانات اعماق دریاها که در آن روز کسی از آن آگاه نبود، و امروز گوشه‌ای از آن برای انسانها کشف شده است.

یا اشاره به موجودات دیگری که در کرات دیگر آسمانی زندگی می‌کنند.

و یا موجودات زنده ذره بینی، هر چند امروز دانشمندان، نر و ماده‌ای در آنها سراغ ندارند، ولی دنیای این موجودات زنده آن قدر مرموز و پوشیده از معماهاست که ممکن است علم و دانش انسانها هنوز به این قسمت از آن راه نیافته باشد، حتی وجود زوجیت در جهان گیاهان نیز چنان که گفتیم در عصر نزول قرآن جز

در موارد خاصی مانند درختان نخل و امثال آن ناشناخته بود، و قرآن از آن پرده برداشت، و در قرون اخیر از طرق علمی این معنا به ثبوت رسید که مساله زوجیت در عالم گیاهان یک مساله عمومی و همگانی است.

این احتمال نیز داده شده است که "زوجیت" در اینجا اشاره به وجود ذرات مثبت و منفی در دل تمام اتمها است، زیرا می دانیم همه اشیاء این جهان از "اتم" تشکیل یافته، و اتم در حقیقت همچون آجر برای ساختمان عظیم این کاخ بزرگ عالم ماده است.

تا آن روز که اتم شکافته نشده بود خبری از وجود این زوجیت نبود، ولی بعد از آن وجود زوجهای منفی و مثبت در هسته اتم و الکترونهايي که به دور آن می گردند به ثبوت رسید.

بعضی نیز آن را اشاره به ترکیب اشیاء از "ماده" و "صورت" یا "جوهر" و "عرض" دانسته، و بعضی دیگر کنایه از "اصناف و انواع مختلف" گیاهان و انسانها و حیوانات و سایر موجودات عالم می دانند.

ولی روشن است وقتی ما بتوانیم این الفاظ را بر معنی حقیقی (جنس مذکر و مؤنث) حمل کنیم و قرینه ای بر خلاف آن نباشد دلیلی ندارد که به سراغ معانی کنایی برویم، و چنان که دیدیم چندین تفسیر جالب برای معنی حقیقی زوجیت در اینجا وجود دارد.

به هر حال این آیه یکی دیگر از آیاتی است که محدود بودن علم انسان را بیان می کند و نشان می دهد که در این جهان حقایق بسیاری است که از علم و دانش ما پوشیده است (۱).

\*\*\*

ص: ۳۷۸

---

۱- ۱) در باره "زوجیت موجودات جهان" و مخصوصا در عالم گیاهان در جلد دهم صفحه ۱۱۵، و جلد ۱۵ صفحه ۱۹۰ ذیل آیه ۷ سوره شعراء بحث کرده ایم.

اشاره

وَ آيَةُ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ (۳۷) وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۳۸) وَالْقَمَرَ قَدْرًا  
مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ (۳۹) لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ  
(۴۰)

ترجمه:

- ۳۷- شب برای آنها (نیز) نشانه ای است (از عظمت خدا) ما روز را از آن بر می گیریم، ناگهان تاریکی آنها را فرا می گیرد.
- ۳۸- و خورشید (نیز برای آنها آیتی است) که پیوسته به سوی قرارگاهش در حرکت است، این تقدیر خداوند قادر و دانا است.
- ۳۹- و برای ماه منزلگاههایی قرار دادیم (و به هنگامی که این منازل را طی کرد) سرانجام به صورت شاخه کهنه (قوسی شکل و زرد رنگ) خرما در می آید.
- ۴۰- نه برای خورشید سزاوار است که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی می گیرد و هر کدام از آنها در مسیر خود شناورند.

هر یک از خورشید و ماه آیتی هستند

آیات مورد بحث بخش دیگری از نشانه های عظمت خدا را در جهان هستی بیان می کند، و حلقه ای دیگر از حلقه های توحید را به دنبال بحثی که در آیات قبل در مورد معاد و احیای زمینهای مرده و پرورش گیاهان و درختان آمده، بیان می دارد.

نخست می فرماید: "شب برای آنها آیه و نشانه ای است از عظمت خدا" (وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ).

در حالی که نور آفتاب همه جا را فرا گرفته و سپاه ظلمت به عقب رانده شده "ما نور آفتاب و روز را از آن برمی داریم، ناگهان تاریکی همه آنها را فرا می گیرد" (نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ).

تعبیر "نسلخ" از ماده سلخ (بر وزن بلخ) که در اصل به معنی کندن پوست حیوان است تعبیر لطیفی است، گویی روشنایی روز همچون لباس سفیدی است که بر تن شب پوشانیده شده، به هنگام غروب آفتاب این لباس را از تن او همچون پوستی می کنند، تا باطن و درون او آشکار گردد.

دقت در این تعبیر این نکته را بازگو می کند که طبیعت اصلی کره زمین تاریکی است، نور و روشنایی صفتی است عارضی که از منبع دیگری به او داده می شود، همچون لباس که بر تن کسی بپوشانند که هر گاه آن لباس را بیرون آورد رنگ طبیعی تن آشکار می شود! (۱).

ص: ۳۸۰

۱-۱) "راغب" در "مفردات" می گوید: "سلخ" به معنی کندن پوست حیوان است، و به کندن "زره" از تن، و پایان یافتن ماه نیز اطلاق شده است. ولی بعضی از مفسران می گویند این در صورتی است که سلخ با "عن" متعدی شود و اگر با "من" متعدی گردد به معنی خارج ساختن است، ولی دلیل روشنی برای این تفاوت در کتب لغت نیافتیم هر چند در "لسان العرب" آمده است انسلخ النهار من الليل خرج منه خروجا ولی ظاهر این است که این از همان معنی اول گرفته شده.

در اینجا قرآن مجید روی تاریکی شب انگشت نهاده، گویا می خواهد بعد از بیان زنده کردن زمینهای مرده که به عنوان آیتی از آیات خداوند قبلا گذشت، تبدیل روشنایی روز را به تاریکی شب به عنوان نمونه ای از مرگ بعد از حیات بیان کند.

به هر حال هنگامی که انسان در میان ظلمت شب غرق می شود به یاد نور و برکاتش، نور و هیجانانش، نور و منبع وجودش می افتد، و با یک مقایسه به "خالق نور و ظلمت" آشنا می گردد.

\*\*\* سومین آیتی که بعد از آیت شب به آن اشاره شده آیت نور و روشنایی و آفتاب است، می گوید: "خورشید نیز برای آنها آیتی است که پیوسته به سوی قرارگاهش در حرکت است!" (وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا) (۱).

این آیه به وضوح حرکت خورشید را به طور مستمر بیان می کند، اما در اینکه منظور از این حرکت چیست مفسران بحثهای فراوان دارند:

گروهی آن را اشاره به حرکت ظاهری خورشید بر گرد زمین می دانند که این حرکت تا پایان جهان که در حقیقت قرارگاه خورشید و پایان عمر اوست ادامه دارد.

بعضی دیگر آن را اشاره به میل شمس در تابستان و زمستان به سوی شمال و جنوب زمین دانسته اند، زیرا می دانیم خورشید از آغاز بهار از خط اعتدالی

ص: ۳۸۱

---

۱- ۱) در ترکیب این جمله دو احتمال وجود دارد نخست اینکه عطف بر "اللیل" باشد و معنا چنین می شود و آیه لهم الشمس، دیگر اینکه الشمس مبتدا و تجری خبر آن باشد و ما احتمال اول را برگزیدیم.

به سوی شمال متمایل می شود، و تا مدار ۲۳ درجه شمالی پیش می رود، و از آغاز تابستان به عقب باز می گردد تا در آغاز پائیز باز به خط اعتدالی می رسد، و همین خط سیر را تا آغاز زمستان به سوی جنوب ادامه می دهد، و از آغاز زمستان به سوی خط اعتدال حرکت می کند و در آغاز بهار به آن می رسد.

البته تمام این حرکات در واقع ناشی از حرکت زمین و تمایل محور آن نسبت به سطح مدارش می باشد، هر چند در ظاهر و به حسب حس مربوط به حرکت آفتاب است.

بعضی دیگر آن را اشاره به حرکت وضعی "کره آفتاب" دانسته اند، زیرا مطالعات دانشمندان بطور قطع ثابت کرده که خورشید به دور خود گردش می کند (۱).

آخرین و جدیدترین تفسیر برای آیه فوق همانست که اخیراً دانشمندان کشف کرده اند و آن حرکت خورشید با مجموعه منظومه شمسی در وسط کهکشان ما به سوی یک سمت معین و ستاره دور دستی که آن را ستاره "وگا" نامیده اند می باشد.

این معانی منافاتی با هم ندارند و ممکن است جمله "تجری" اشاره به تمام این حرکات و حرکت‌های دیگری که تا کنون علم و دانش ما به آن نرسیده و شاید در آینده کشف شود بوده باشد.

به هر حال حرکت دادن خورشید این کره بسیار عظیمی که یک میلیون و دویست هزار مرتبه از کره زمین بزرگتر است آن هم با حرکت حساب شده در این فضای بیکران از هیچکس میسر نیست جز از خداوندی که قدرتش فوق همه قدرتها و علم و دانشش بی انتهاست، و به همین جهت در پایان آیه می فرماید: "این تقدیر خداوند قادر و داناست" (ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ).

ص: ۳۸۲

---

۱-۱) مطابق این تفسیر "لام" در "لمستقر لها" به معنی "فی" می باشد.

آخرین سخن در باره این آیه اینکه: در تعبیرات آن اشاره ای است بر معنی به نظام سال شمسی که از حرکت خورشید در برجها حاصل می گردد، نظامی که به زندگی بشر نظم و برنامه می دهد، و جنبه های مختلف آن را تنظیم می کند.

\*\*\* لذا در آیه بعد برای تکمیل این بحث از حرکت ماه و منازل آن که نظام بخش ایام ماه است، سخن می گوید، و می فرماید: "ما برای ماه منزلهایی قرار دادیم، و به هنگامی که این منزلها را طی کرد سرانجام به صورت شاخه کهنه قوسی شکل زرد رنگ خرما در می آید!" (وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ).

منظور از "منازل" همان منزلگاههای بیست و هشتگانه ای است که ماه قبل از "محاق" و تاریکی مطلق طی می کند، زیرا هنگامی که ماه، سی روز تمام باشد تا شب بیست و هشتم در آسمان قابل رؤیت است، ولی در این شب بیست و هشتم به صورت هلال بسیار باریک زرد رنگ و کم نور و کم فروغ در می آید، و در دو شب باقیمانده قابل رؤیت نیست که آن را "محاق" می نامند البته در ماههایی که بیست و نه روز است تا شب بیست و هفتم معمولاً ماه در آسمان دیده می شود، و دو شب باقیمانده محاق است.

این منزلگاهها کاملاً دقیق و حساب شده است، به طوری که منجمان از صدها سال قبل می توانند طبق محاسبات دقیقی که دارند آن را پیش بینی کنند! این نظام عجیب به زندگی انسانها نظم می بخشد، و یک تقویم طبیعی آسمانی است که با سواد و بیسواد توانایی خواندن آن را دارد، بطوری که اگر انسان کمی دقت و ممارست در وضع ماه در شبهای مختلف کند می تواند با نگاه کردن وضع آن دقیقاً و یا تقریباً بداند آن شب کدام شب از ماه است (و ما این امر را آزموده ایم).



زیرا در آغاز ماه نوکهای هلال رو به طرف بالا است، و تدریجا بر حجم ماه افزوده می شود تا هفتم که نیمی از دایره کامل ماه آشکار می شود و باز بر آن افزوده می شود تا چهاردهم که به صورت بدر کامل در می آید.

از آن به بعد از سمت پائین ماه کم می شود تا بیست و یکم که باز به صورت نیم دایره در می آید، همچنین از آن کاسته می شود تا شب بیست و هشتم که به صورت هلال ضعیف کمرنگی در می آید که نوکهای آن رو به طرف پائین است.

آری اساس زندگی انسانها را نظم تشکیل می دهد، و نظم بدون تعیین دقیق زمان امکان پذیر نیست، و خداوند این تقویم دقیق ماهانه و سالانه را در آسمان برای همین هدف قرار داده است.

و از همین جا مفهوم تعبیر لطیف "کالعرجون القدیم" (۱) روشن می شود.

زیرا "عرجون" به طوری که غالب مفسران و ارباب لغت گفته اند آن قسمت از خوشه خرماست که به درخت اتصال دارد، توضیح اینکه: خرما به صورت خوشه بر درخت ظاهر می شود، پایه این خوشه به صورت چوب قوسی شکل زرد رنگی است که به درخت متصل است و نوک آن مانند جارو است، و دانه های خرما همچون دانه های انگور به نخهای آن متصلند، هنگامی که خوشه نخل را می برند آن پایه قوسی شکل بر درخت باقی می ماند که وقتی می خشکد و پژمرده می شود کاملا- به هلال قبل از محاق می ماند زیرا همانگونه که هلال آخر ماه که در جانب مشرق آسمان نزدیک صبحگاهان ظاهر می شود خمیده و پژمرده و زرد رنگ

ص: ۳۸۴

---

۱-۱) "عرجون" به عقیده جمعی از ارباب لغت از ماده "انعراج" به معنی "اعوجاج" و "انعطاف" گرفته شده و بنا بر این "نون" آن زائده است، و بر وزن "فعلون" می باشد، ولی به عقیده جمعی دیگر از ماده "عرجن" گرفته شده، و نون آن اصلی است، و به معنی پایه شاخه ای است که کج می شود و بر درخت خرما باقی می ماند، و "قدیم" به معنی هر چیز کهنه است که زمانی بر آن بگذرد.

و نوکهای آن رو به پائین است، "عرجون قدیم" نیز همین گونه است.

در حقیقت این شباهت در جهان مختلف ظاهر می شود:

از نظر هلالی بودن چوب خوشه خرما، از نظر زرد رنگ بودن، از نظر پژمردگی، از نظر تمایل نوک قوس آن به طرف پائین، و از نظر قرار گرفتن در میان توده سبز رنگ شاخه های درخت نخل که بی شباهت به قرار گرفتن هلال آخرین شب در میان آسمان تیره رنگ نیست.

و توصیف آن به "قدیم" اشاره به کهنگی آن است زیرا هر قدر این شاخه ها کهنه تر می شود باریکتر و پژمرده تر و زرد رنگ تر می شود و شباهت بیشتری به هلال آخر ماه پیدا می کند، سبحان الله که در یک تعبیر کوتاه چه ظرافتها و چه زیباییها نهفته شده است؟! \*\*\* آخرین آیه مورد بحث سخن از ثبات و دوام این نظم سال و ماه، و شب و روز، است، پروردگار آن چنان برنامه ای برای آنها تنظیم کرده که کمترین دگرگونی در وضع آنها پیدا نمی شود و تاریخ بشر به خاطر همین ثبات کاملاً تنظیم می گردد.

می فرماید: "نه برای خورشید سزاوار است که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی می گیرد، و هر کدام از آنها در مسیر خود شناورند!" (لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ).

می دانیم خورشید دوران خود را در برجهای دوازدهگانه در یک سال طی می کند، در حالی که کره ماه منزلگاههای خویش را در یک ماه طی می کند.

بنا بر این حرکت دورانی ماه در مسیرش دوازده بار از حرکت خورشید در مدارش سریعتر است، لذا می فرماید خورشید هرگز در حرکت خود به پای ماه نمی رسد تا حرکت یک ساله خود را در یک ماه انجام دهد و نظام سالیانه بر هم خورد.

همچنین شب بر روز پیشی نمی گیرد که بخشی از آن را در کام خود فرو برد و نظام موجود به هم ریزد، بلکه همه اینها مسیر خود را میلیونها سال بدون کمترین تغییر ادامه می دهند.

از آنچه گفتیم روشن می شود که منظور از حرکت خورشید در این بحث حرکت آن بحسب حس ماست، جالب اینکه این تعبیر حتی بعد از آنکه به ثبوت رسیده که خورشید در جای خود ساکن و زمین در مدت یک سال یک بار به دور آن می گردد نیز به کار می رود، مثلاً- امروز می گویند تحویل خورشید به برج حمل (رسیدن آن به آغاز فروردین) و یا رسیدن خورشید به دایره نصف النهار، و یا رسیدن به میل کلی (منظور از میل کل رسیدن خورشید به آخرین نقطه ارتفاع خود در نیم کره شمالی در آغاز تابستان و یا به عکس آخرین نقطه انخفاض در آغاز زمستان است).

این تعبیرات همگی نشان می دهد که حتی بعد از کشف حرکت زمین به دور خورشید و سکون آن، تعبیرات گذشته راجع به حرکت خورشید به کار می رود چرا که از نظر حسی چنین به نظر می آید که خورشید در حرکت است، و این تعبیرات از همین جا گرفته می شود.

و به این ترتیب شناور بودن خورشید و ماه در فلکهای خود (كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبُحُونَ) نیز از همین جا ناشی می شود.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از شناور بودن خورشید در فلک خود حرکت آن همراه با منظومه شمسی و همراه با کهکشانی که ما در آن قرار داریم می باشد چه اینکه امروز ثابت شده است که منظومه شمسی ما جزئی از کهکشان عظیمی است که به دور خود در حال گردش است (۱).

ص: ۳۸۶

---

۱- ۱) این حرکت غیر از حرکت مجموعه منظومه شمسی در دل کهکشان است که به سوی ستاره "وگا" در حرکت می باشد، و اخیراً به آن اشاره کردیم.

زیرا "فلک" چنان که ارباب لغت گفتند در اصل به معنی بر آمدن پستان دختران و شکل دورانی به خود گرفتن است، سپس به قطعاتی از زمین که مدور است و یا اشیاء مدور دیگر نیز اطلاق شده، و از همین رو به مسیر دورانی کواکب نیز اطلاق می شود.

جمله "كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ" به عقیده بسیاری از مفسران اشاره به هر یک از خورشید و ماه و ستارگان است که برای خود مسیر و مداری دارند، هر چند نام ستارگان قبلا در آیات ذکر نشده، ولی با توجه به ذکر "لیل" (شب) و قرین بودن ستارگان با ماه و خورشید، فهم این معنی از جمله مزبور بعید به نظر نمی رسد، به خصوص که "یسبحون" به صورت صیغه جمع آمده است.

این تفسیر نیز وجود دارد که این جمله اشاره به هر یک از خورشید و ماه و شب و روز بوده باشد، چرا که شب و روز هر کدام برای خود مداری دارند و دقیقا دور کره زمین گردش می کنند، تاریکی نیمی از کره زمین را همیشه پوشانده، و روشنایی نیم دیگر را و این دو در بیست و چهار ساعت یک دور تمام به گردش زمین می گردند.

تعبیر به "یسبحون" از ماده "سیاحت" که طبق نقل راغب در مفردات در اصل به معنی حرکت "سریع" در آب و هوا است (۱) اشاره به حرکت سریع کرات آسمانی می کند، و آنها را تشبیه به موجودات عاقلی کرده است که با سرعت به گردش خود ادامه می دهند، امروز نیز این حقیقت ثابت شده که اجرام آسمانی با سرعتهای بسیار عجیب و گاه سرسام آوری در مسیر خود حرکت دارند.

\*\*\*

ص: ۳۸۷

---

۱-۱) اینکه ذکر خدا و عبادت او را "تسبیح" می گویند نیز از همین جا ناشی شده، چرا که آن هم یک نوع حرکت سریع در طریق اطاعت و عبادت پروردگار است (مفردات راغب ماده سبح).

## ۱- حرکت "دورانی" و "جریانی" خورشید:

"دوران" در لغت عرب به حرکت دایره مانند گفته می شود، در حالی که "جریان" اشاره به حرکات طولی است، جالب اینکه در آیات فوق برای خورشید هم حرکت جریانی قائل شده، و هم دورانی، یک جا می گوید: *و الشمس تجرى...* و در جای دیگر از شناور بودن خورشید در فلک (مسیر دایره مانند) سخن می گوید ( *كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ* ).

آن روز که این آیات نازل شد فرضیه هیئت "بطلمیوس" با قدرت هر چه تمامتر بر محافل علمی حاکم بود، طبق این فرضیه اجرام آسمانی به خودی خود گردش نداشتند، بلکه در دل افلاک که اجسامی بلورین و متراکم روی هم همچون طبقات پوست پیاز بودند میخکوب شده بودند و حرکت آنها تابع حرکت افلاکشان بود، بنا بر این در آن روز نه شناور بودن خورشید مفهومی داشت، و نه حرکت طولی و جریانی آن.

اما بعد از فرو ریختن پایه های فرضیه بطلمیوس در پرتو کشفیات قرون اخیر، و آزاد شدن اجرام آسمانی از قید و بند افلاک بلورین، این نظریه قوت گرفت که خورشید در مرکز منظومه شمسی ثابت و بی حرکت است، و تمام منظومه شمسی پروانه وار به گرد او می چرخند.

در اینجا باز مفهوم تعبیرات آیات فوق که حرکت طولی و دورانی را به خورشید نسبت می داد روشن نبود.

تا اینکه باز علم به پیشرفت خود ادامه داد و در این اواخر چند نوع حرکت برای خورشید ثابت شد:

حرکت وضعی آن به دور خودش.

حرکت طولی آن همراه منظومه شمسی به سوی نقطه مشخصی از آسمان.

حرکت دورانی آن همراه مجموعه کهکشانی که جزئی از آن است.

و به این ترتیب یک معجزه دیگر علمی قرآن به ثبوت رسید.

برای روشنتر شدن این مساله قسمتی از بحثی را که در یکی از دایره المعارفها پیرامون حرکت خورشید آمده است در اینجا می آوریم:

در خورشید دارای حرکات "ظاهری" (حرکت یومی و حرکت سالیانه).

و حرکات "واقعی" است.

خورشید در حرکت یومی و حرکت ظاهری کره آسمان شرکت دارد، در نیمکره ما از مشرق طلوع می کند، در طرف جنوب از نصف النهار محل می گذرد و در مغرب غروب می کند، عبور آن از نصف النهار ظهر حقیقی را مشخص می سازد.

خورشید، حرکت (ظاهری) سالیانه ای به دور زمین نیز دارد که هر "روز" آن را قریب یک درجه از مغرب به طرف مشرق می برد، در این حرکت، خورشید سالی یک بار از مقابل برجها می گذرد، مدار این حرکت در صفحه "دایره البروج" واقع است، این حرکت در تاریخ نجوم اهمیت فراوان داشته است، "اعتدالین" و "انقلاب" و "میل کلی" مربوط به آن، و سال شمسی مبتنی بر آن است.

علاوه بر این حرکات ظاهری حرکت دورانی کهکشان، خورشید را با سرعت حدود یک میلیون و یکصد و سی هزار کیلومتر در ساعت! در فضا می گرداند، اما در داخل کهکشان هم خورشید ثابت نیست، بلکه با سرعتی قریب هفتاد و دو هزار و چهارصد کیلومتر در ساعت! به جانب صورت فلکی "جائی علی رکبته" (۱) حرکت می کند.

و اینکه ما از این حرکت سریع خورشید در فضا بی خبریم به سبب دوری اجرام

ص: ۳۸۹

---

۱-۱) "جائی علی رکبته" مجموعه ای از ستارگان است که یک صورت فلکی را تشکیل می دهد و شبیه کسی است که بر سر زانو نشسته و آماده برخاستن است، و این تعبیر از همین معنی گرفته شده است.

فلکی است که ماخذ تشخیص این حرکت وضعی خاص نیز هست.

دوره حرکت وضعی خورشید در استوای آن حدود بیست و پنج شبانه روز می باشد (۱) و (۲).

\*\*\*

## ۲- تعبیر به "تدرک" و "سابق":

تعبیرات قرآن به اندازه ای حساب شده است که ریزه کاریها و دفتهای آن قابل احصا نیست، در آیات فوق هنگامی که سخن از حرکت ظاهری ماه و خورشید در مسیر ماهانه و سالیانه در میان است می گوید: "برای خورشید سزاوار نیست که به پای ماه برسد (چرا که ماه مسیر خود را در یک ماه طی می کند و خورشید در یک سال، این تفاوت سرعت به اندازه ای است که تعبیر می کند این هرگز به پای او نمی رسد) (لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ)".

اما در مورد شب و روز چون با هم فاصله چندانی ندارند و دقیقا پشت سر هم قرار گرفته اند می گوید "شب از روز پیشی نمی گیرد" می بینیم این دو تعبیر در اینجا بسیار حساب شده است.

\*\*\*

## ۳- نظام نور و ظلمت در زندگی بشر:

در آیات فوق اشاره به دو موضوع که از مهمترین مسائل زندگی انسانهاست به عنوان دو آیت از آیات الهی شده است: موضوع تاریکی شب، و موضوع خورشید و نور آفتاب.

ص: ۳۹۰

۱-۱) یعنی خورشید در بیست و پنج شبانه روز ما یک بار به دور خود می گردد، این مساله را دانشمندان از مطالعه روی کلفها (لکه های سطحی) خورشید به دست آورده اند، زیرا دیده اند این کلفها جابجا می شود و بعد از بیست و پنج روز کاملا به جای خود باز می گردد.

۲-۲) نقل از دائرة المعارف "دهخدا" ماده خورشید (جلد ۲۲).

پیش از این گفته ایم که نور لطیفترین و پربرکت ترین موجودات جهان ماده است، نه تنها روشنایی و زندگی ما که هر حرکت و جنبشی بستگی به نور آفتاب دارد، نزول قطرات باران، نمو گیاهان، شکفتن غنچه ها، رسیدن میوه ها، زمزمه جویبارها، رنگین شدن سفره انسانها از انواع مواد غذایی، حتی حرکت چرخهای عظیم کارخانه ها، و تولید برق و انواع محصولات صنعتی بازگشت به این منبع بزرگ انرژی یعنی نور آفتاب می کند.

خلاصه اینکه تمام انرژیهای روی کره زمین (جز انرژی ناشی از شکستن هسته اتمها) همه از نور آفتاب مدد می گیرد که اگر او نبود همه جا خاموش و بی روح، بی نور و بی حرکت و مرده بود.

تاریکی شب با اینکه بوی مرگ و فنا می دهد از نظر تعدیل نور آفتاب و تاثیر عمیق آن در آرامش جسم و جان و جلوگیری از خطرات تابش یک نواخت نور خورشید نیز یک امر حیاتی برای انسانها محسوب می شود، که اگر تناوب شب و روز نبود حرارت در کره زمین آن چنان بالا می رفت که همه چیز را آتش می زد، چنان که در کره ماه که شبها و روزهای طولانی دارد (هر کدام به اندازه پانزده شبانه روز کره زمین است) روزهای گرمایی کشنده، و شبهای سرمای ناپود کننده دارد.

بنا بر این هر یک از این دو (نور و ظلمت) آیتی است عظیم از آیات الهی.

از این گذشته نظم بسیار دقیقی که بر این دو حاکم است به وجود آورنده تاریخ منظم زندگی انسانهاست، تاریخی که اگر نبود روابط اجتماعی به هم می ریخت، و زندگی برای انسان بسیار مشکل می شد، از این نظر نیز این دو از آیات الهی هستند.

جالب اینکه قرآن در این آیات می گوید: "شب از روز پیشی نمی گیرد" این تعبیر نشان می دهد که روز قبل از شب آفریده شده، و شب به دنبال آنست



درست است که اگر کسی از بیرون به کره زمین نگاه کند این دو را مانند دو موجود سیاه و سفید می بیند که مرتباً بر گرد کره زمین می چرخند، و در این حرکت دایره مانند قبل و بعدی تصور نمی شود.

اما اگر توجه کنیم که این کره زمین ما نخست جزء آفتاب بوده و در آن روز همه جا روز بود و شبی وجود نداشت اما به محض اینکه از آن جدا و دور شد و سایه مخروطی شکل آن در جهت مخالف نور آفتاب افتاد شب پدید آمد شبی که به دنبال روز در حرکت است، دقت و ظرافت این تعبیر روشن می شود.

و همانگونه که گفتیم نه تنها خورشید و ماه در این فضای بیکران شناورند که شب و روز هم در این فضا بر گرد کره زمین شنا می کنند، و هر یک برای خود مدار و مسیر دورانی دارند.

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت نقل شده نیز به این معنی تصریح شده است که خداوند روز را قبل از شب آفرید.

در روایتی از امام صادق ع می خوانیم که فرمود

خلق النهار قبل الليل "روز را قبل از شب آفرید" (۱).

و در روایت دیگری از امام علی بن موسی الرضا ع آمده است:

"النهار خلق قبل الليل" سپس امام ع به آیه لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ در این زمینه استدلال فرمود (۲).

همین معنی از امام باقر ع نیز به صورت زیر نقل شده است:

□  
ان الله عز و جل خلق الشمس قبل القمر، و خلق النور قبل الظلمة: "خداوند بزرگ خورشید را قبل از ماه و نور را قبل از ظلمت آفرید" (۳).

\*\*\*

ص: ۳۹۲

۱-۱) "مجمع البيان" ذیل آیات مورد بحث.

۲-۲) "احتجاج طبرسی" (طبق نقل نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۳۸۷).

۳-۳) "روضه کافی" - مطابق نقل نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۳۸۷.

اشاره

وَ آيَةُ لَهُمْ أَنَا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ (۴۱) وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ (۴۲) وَ إِن نَّشَأُ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَ لَا هُمْ يُنْقَذُونَ (۴۳) إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَ مَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ (۴۴)

ترجمه:

۴۱- این نیز برای آنها نشانه ای است (از عظمت پروردگار) که ما فرزندانمان را در کشتیهایی که مملو (از وسائل و بارها است) حمل کردیم.

۴۲- و برای آنها مرکبهای دیگری همانند آن آفریدیم.

۴۳- و اگر بخواهیم آنها را غرق می کنیم، به طوری که نه فریادرسی داشته باشند، و نه کسی آنها را از دریا بگیرد.

۴۴- مگر باز هم رحمت ما شامل حال آنها شود و تا زمان معینی از این زندگی بهره گیرند.

تفسیر:

حرکت کشتیها در دریاها نیز آیتی است

گرچه بعضی از مفسران مانند قرطبی نخستین آیه مورد بحث را از پیچیده ترین آیات این سوره شمرده، ولی دقت در این آیات و پیوندشان با آیات قبل نشان می دهد پیچیدگی خاصی در تفسیر این آیات نیست، زیرا در آیات پیشین سخن از نشانه های پروردگار در آفرینش آفتاب و ماه و شب و روز و همچنین زمین و برکات زمین بود، و در آیات مورد بحث سخن از دریاها و بخشی از نعمتها و مواهب دریا یعنی حرکت کشتیهای تجاری و مسافربری بر صحنه آنها می باشد.

به علاوه حرکت این کشتیها در دل اوقیانوسها بی شباهت به حرکت کواکب آسمان در اقیانوس فضا نیست.

لذا نخست می فرماید "این نیز برای آنها آیت و نشانه ای است از عظمت پروردگار که ما فرزندانمان را در کشتیهایی که مملو از وسائل زندگی است حمل کردیم" (وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ).

ضمیر "لهم" نه تنها به مشرکان مکه بلکه به همه عباد و بندگان خدا باز می گردد که در آیات گذشته از آنها سخن در میان بود.

"ذریه" چنان که "راغب" در "مفردات" آورده: در اصل به معنی فرزندان کوچک است هر چند گاهی در تعبیرات متعارف به همه فرزندان، اعم از کوچک و بزرگ، اطلاق می شود، این کلمه هم به معنی مفرد استعمال می شود و هم معنی جمع.

و اینکه می گوید: ما فرزندان آنها (یا فرزندان کوچک آنها را) بر این کشتیها حمل کردیم بی آنکه از خودشان سخنی بگویند شاید به این مناسبت است که فرزندان نیاز بیشتری به این مرکب را هوار دارند، چرا که بزرگترها برای پیاده روی و پیمودن سواحل دریاها آماده ترند.

از این گذشته این تعبیر برای تحریک عواطف آنها مناسبتر می باشد.

تعبیر به "مشحون" (پر) اشاره به این است که نه تنها خودشان بر کشتی سوار می شوند بلکه مال التجاره و وسائل مورد نیاز آنها نیز با آن حمل و نقل می گردد.

و اینکه بعضی "فلک" را در آیه فوق به خصوص کشتی نوح تفسیر کرده اند و "ذریه" را به معنی آباء و پدران (از ماده "ذرا" به معنی آفرینش) تفسیر بعیدی به نظر می رسد، مگر اینکه منظور بیان یک مصداق روشن بوده باشد.

به هر حال حرکت کشتیها که بزرگترین و مهمترین وسیله حمل و نقل بشر می باشد، و کاری که از آنها ساخته است هزاران برابر مرکبهای دیگر است،

نتیجه خواص ویژه آب و وزن مخصوص اجسامی که کشتی از آن ساخته شده، و خاصیت بادها(در کشتیهای بادبانی) و نیروی بخار(در کشتیهای موتوری) و انرژی اتمی(در کشتیهایی که با نیروی اتم کار می کنند) می باشد.

و همه اینها قوا و نیروهایی است که خدا مسخر انسان ساخته و هر یک از آنها و نیز مجموعه آنها آیتی از آیات الهی است.

\*\*\* و برای اینکه توهم نشود که تنها مرکب خداداد کشتیهاست در آیه بعد می افزاید: "و ما برای آنها مرکبهای دیگری مانند آن آفریدیم" (وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ).

مرکبهایی که در خشکی یا در هوا و فضا راه می رود، و انسانها و وسائل آنها را بر دوش خود حمل می کند.

گرچه بعضی این آیه را تفسیر به خصوص شتر کرده اند که "کشتی صحرا" نام گرفته، و بعضی به همه چهار پایان، و بعضی به هواپیماها و سفینه های فضایی که در عصر ما اختراع شده (و تعبیر به "خلقنا" در مورد آنها از این نظر است که مواد و وسائل آن قبلاً آفریده شده است).

ولی اطلاق تعبیر آیه مفهوم وسیعی را ترسیم می کند که همه اینها و غیر اینها را فرا می گیرد.

البته در بعضی از آیات قرآن کراراً "انعام" (چهار پایان) در کنار "فلک" (کشتیها) قرار گرفته است، مانند وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَ الْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ :

"از کشتیها و چهار پایان موجوداتی آفرید که بر آنها سوار می شوید" (زخرف - ۱۲) و نیز در آیه ۸۰ سوره مؤمن می خوانیم: وَ عَلَيْنَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ :

"بر چهار پایان و کشتیها حمل (سوار) می شوید.

ولی این آیات نیز منافاتی با عمومیت مفهوم آیه مورد بحث ندارد.

\*\*\*

آیه بعد برای روشنتر ساختن این نعمت بزرگ حالتی را که از دگرگون شدن این نعمت به وجود می آید بیان می کند می گوید: "اگر بخواهیم آنها را غرق می کنیم، آن چنان که نه فریادرسی داشته باشند، و نه کسی که آنها را از دریا بگیرد" (وَإِنْ نَشَاءُ نَغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَدُونَ).

به یک موج عظیم فرمان می دهیم کشتی آنها را واژگون کند! یا به یک گرداب ماموریت می دهیم آنها را در کام خود فرو بلعد! یا به یک طوفان دستور می دهیم آنها را مانند یک پر کاه بردارد و در وسط امواج پرتاب کند! و اگر بخواهیم خاصیت آب و کشتی و نظم وزش باد و آرامش دریا را بر هم می زنیم تا همه چیز آنها به هم ریزد، این مائیم که این نظام را تداوم می بخشیم، تا آنها بهره گیرند، و اگر گهگاه حادثی از این قبیل می فرستیم برای این است که از روی آن اهمیت نعمتی را که در آن غرقند بدانند.

"صریخ" از ماده "صراخ" به معنی فریادرس است.

"وینقذون" از ماده "انقاذ" به معنی بر گرفتن و نجات دادن است.

\*\*\* و سرانجام آخرین آیه مورد بحث برای تکمیل این سخن می افزاید: "مگر باز هم رحمت ما شامل حال آنها شود، و تا زمان معینی که پایان زندگی آنهاست از این زندگی بهره گیرند" (إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ).

آری با هیچ وسیله ای آنها نمی توانند نجات یابند جز اینکه نسیم رحمت ما بوزد و لطف ما به یاری آنها بشتابد.

"حین" به معنی وقت، در آیه فوق اشاره به پایان زندگی انسان و اجل او است و بعضی آن را به پایان جهان تفسیر کرده اند.

آری آنها که بر کشتی سوار شده اند (اعم از کشتیهای بادبانی کوچک قدیم

و یا کشتیهای کوه پیکر اوقیانوس پیمای امروز) به خوبی عمق تعبیر این آیه را درک کرده اند که عظیمترین کشتیهای جهان در برابر امواج عظیم دریا و طوفانهای هولناک اوقیانوسها همچون یک پر کاه است و اگر رحمت الهی شامل حال انسانها نباشد نجات آنها ممکن نیست.

او می خواهد در این باریکه ای که در میان مرگ و زندگی است قدرت عظیم خود را به انسانها نشان دهد شاید گمگشتگان راه به خود آیند و از این طریق راهی به سوی او بگشایند.

\*\*\*

ص: ۳۹۷

اشاره

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ مَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۵) وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۴۶) وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ نَطْعَمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۴۷)

ترجمه:

۴۵- هنگامی که به آنها گفته شود از آنچه پیش رو و پشت سر شما است (از عذابهای الهی) بترسید، تا مشمول رحمت الهی شوید (اعتنا نمی کنند).

۴۶- و هیچ آیه ای از آیات پروردگارشان برای آنها نمی آید مگر اینکه از آن روی گردان می شوند.

۴۷- هنگامی که به آنها گفته شود از آنچه خدا به شما روزی کرده انفاق کنید کافران به مؤمنان می گویند آیا ما کسی را اطعام کنیم که اگر خدا می خواست او را اطعام می کرد (پس خدا خواسته که او گرسنه باشد) شما فقط در گمراهی آشکارید.

تمام آیات الهی را نادیده می گیرند

از آنجا که در آیات گذشته سخن از بحثهای مهمی از آیات پروردگار در پهنه جهان هستی بود، در آیات مورد بحث عکس العمل کفار لجوج را در برابر آیات الهی، و همچنین دعوت پیامبر ص و انذار به عذاب پروردگار بیان می کند.

در نخستین آیه می فرماید: "هنگامی که به آنها گفته می شود از آنچه پیش رو و پشت سر شماست از عذابهای الهی پرهیزید، تا مشمول رحمت الهی شوید، اعراض می کنند و رویگردان می شوند" (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ مَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ) (۱).

در اینکه منظور از "مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ" (آنچه پیش روی شماست) و "مَا خَلْفَكُمْ" (آنچه پشت سر شما قرار دارد) چیست؟ مفسران تفسیرهای بسیاری گفته اند:

از جمله اینکه منظور از "ما بین ایدیکم" مجازاتهای دنیاست که نمونه ای از آن در آیات قبل ذکر شده، و منظور از "ما خلفکم" مجازاتهای آخرت است که در پشت سر دارند، و تعبیر به "پشت سر" به خاطر آنست که هنوز نیامده، گویی پشت سر انسان در حرکت است، و سرانجام روزی به او می رسد و دامانش را می گیرد، و منظور از پرهیز کردن از این مجازاتها این است که عوامل آن را ایجاد نکند و به تعبیر دیگر کاری نکند که مستوجب این عقوبات گردد.

شاهد این سخن اینکه تعبیر به "اتقوا" در آیات قرآن یا در مورد خداوند به کار رفته، و یا در مورد روز قیامت و مجازات الهی که در حقیقت هر دو به یک معنی باز می گردد، چرا که پرهیز از خداوند پرهیز از مجازات اوست.

ص: ۳۹۹

۱- (۱) وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ... جمله شرطیه است و جزاء آن محذوف می باشد که از آیه بعد استفاده می شود، و در تقدیر چنین بوده: و اذا قيل لهم اتقوا... اعرضوا عنه.



این خود دلیل بر آنست که در آیه مورد بحث نیز منظور پرهیز از عذاب و مجازات الهی در این جهان و جهان دیگر است.

بعضی آیه را به عکس این معنی تفسیر کرده اند: "ما بین ایدی" را به عذاب آخرت و "ما خلفکم" را به عذاب دنیا، چرا که آخرت در پیش روی ما قرار دارد (این تفسیر تفاوت چندانی از نظر نتیجه با تفسیر اول ندارد).

ولی بعضی گفته اند منظور از "پیش رو" گناهای است که قبلاً انجام شده که پرهیز از آن به معنی توبه و جبران است، و منظور از "پشت سر" گناهای است که بعداً انجام می شود.

بعضی دیگر معتقدند که منظور از "پیش رو" گناهان آشکار و "پشت سر" به معنی گناهان پنهان است.

بعضی دیگر "ما بین ایدیکم" را اشاره به انواع عذاب دنیا، و "ما خلفکم" را اشاره به مرگ می دانند (در حالی که مرگ چیزی نیست که قابل پرهیز کردن باشد).

بعضی مانند نویسنده "فی ظلال" این دو تعبیر را کنایه از احاطه موجبات غضب و عذاب الهی دانسته که کافران را از هر سو فرا گرفته است.

آلوسی در "روح المعانی" و فخر رازی در "تفسیر کبیر" هر کدام احتمالات متعددی داده اند که قسمتی از آن گفته شد، و علامه طباطبائی در "المیزان" "ما بین ایدیکم" را اشاره به شرک و معاصی در دنیا می داند، و "ما خلفکم" را اشاره به عذاب در آخرت (۱).

در حالی که ظاهر آیه اینست که این هر دو از یک جنس می باشند تنها تفاوت زمانی دارند، نه اینکه یکی اشاره به شرک و گناه و دیگری اشاره به مجازات آن باشد.

ص: ۴۰۰

به هر حال بهترین تفسیر برای این جمله همانست که در آغاز گفته شد و آیات مختلف قرآن نیز گواه بر آن است، و آن اینکه منظور از "ما بین ایدیکم" مجازاتهای دنیا است و "ما خلفکم" مجازاتهای آخرت.

\*\*\* در آیه بعد بار دیگر روی همین معنی تاکید می کند و لجاجت و پافشاری این کوردلان را در نادیده گرفتن آیات الهی و تعلیمات پیامبران مشخص ساخته، می فرماید: "هیچ آیه ای از آیات پروردگارشان برای آنها نمی آید مگر اینکه از آن رویگردان می شوند" (وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ).

نه بیان آیات انفسی در آنها مؤثر است، و نه شرح آیات آفاقی، نه تهدید و انداز، و نه بشارت و نوید به رحمت الهی، نه منطق عقل و خرد را می پذیرند و نه فرمان عواطف و فطرت را، آنها به کورانی می مانند که نزدیکترین اشیاء اطراف خود را مشاهده نمی کنند و حتی نور آفتاب را از ظلمت و تاریکی شب فرق نمی نهند! \*\*\* سپس قرآن انگشت روی یکی از موارد مهم لجاجت و اعراض آنها گذارده می گوید: "هنگامی که به آنها گفته شود از آنچه خدا به شما روزی کرده است در راه او انفاق کنید کافران به مؤمنان می گویند: آیا ما کسی را اطعام کنیم که اگر خدا می خواست او را سیر می کرد، شما تنها در گمراهی آشکارید!" (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا الَّذِيْنَ كَفَرُوا لِلَّذِيْنَ آمَنُوا أَلْنُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ).

این همان منطق بسیار عوامانه ای است که در هر عصر و زمان از ناحیه افراد خود خواه و بخیل مطرح می شود که می گویند: اگر فلانی فقیر است لا بد

کاری کرده که خدا می خواهد فقیر بماند، و اگر ما غنی هستیم لا بد عملی انجام داده ایم که مشمول لطف خدا شده ایم، بنا بر این نه فقر آنها و نه غنای ما هیچکدام بی حکمت نیست!! غافل از اینکه جهان میدان آزمایش و امتحان است، خداوند یکی را با تنگدستی آزمایش می کند، و دیگری را با غنا و ثروت، و گاه یک انسان را در دو زمان با این دو در بوته امتحان قرار می دهد که آیا به هنگام فقر امانت و مناعت طبع و مراتب شکرگزاری را بجا می آورد؟ یا همه را زیر پا می گذارد؟ و به هنگام غنا از آنچه در اختیار دارد در راه او انفاق می کند یا نه؟ گرچه بعضی آیه فوق را بر گروه خاصی، مانند یهود یا مشرکان عرب و یا جمعی از ملحدین و منکران آئینهای انبیا، تطبیق کرده اند، ولی ظاهر این است که آیه مفهوم عامی دارد که در هر عصر و زمانی مصداقهایی برای آن می توان یافت، هر چند مصداق آن در عصر نزول آیه افرادی از یهود یا مشرکان بوده اند، این یک بهانه عمومی در طول اعصار و قرون بوده و هست که می گویند اگر رازق خداوند است پس چرا شما از ما می خواهید که افراد فقیر را روزی دهیم؟ و اگر خدا خواسته است آنها محروم بمانند پس چرا ما کسی را بهره مند سازیم که خدا محرومشان ساخته؟ بیخبر از اینکه گاه نظام تکوین چیزی ایجاب می کند و نظام تشریح چیز دیگر.

نظام تکوین چنین ایجاب کرده که خداوند زمین را با تمام مواهبش در اختیار بشر قرار دهد، و آنها را در اعمال خود برای طی کردن مسیر تکامل آزاد بگذارد، و در عین حال غرائزی در او آفریده که هر کدام او را به سویی سوق می دهد.

و نظام تشریح چنین ایجاب کرده که قوانینی برای کنترل غرائز، تهذیب

نفوس، و تربیت انسانها از طریق ایثار و فداکاری و گذشت و انفاق قرار دهد، و انسان را که استعداد رسیدن به مقام خلیفه الهی دارد از این طریق به آن مقام منیع برساند، از طریق زکات تطهیر نفوس کند، و از طریق انفاق بخل را از دلها بزدايد، و فاصله طبقاتی را که منشأ هزاران فساد در زندگی بشر است از بین ببرد.

این درست به آن می ماند که افرادی بگویند چه ضرورتی دارد که ما درس بخوانیم و یا دیگری را درس بدهیم؟ اگر خدا می خواست به همه ما علم می داد تا هیچکس نیاز به فرا گرفتن علم نداشته باشد، آیا هیچ عاقلی این منطق را می پذیرد؟ (۱).

جمله "قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا" که تکیه روی عنوان کفر آنها کرده با اینکه ممکن بود به جای آن تنها از ضمیر استفاده شود اشاره به این است که این منطقیهای خرافی و بهانه جوئیها از "کفر" سرچشمه می گیرند!

و تعبیر "مؤمنان" به "أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ" (انفاق کنید از آنچه خداوند به شما روزی داده) اشاره به این است که در حقیقت مالک اصلی خداست هر چند این امانت چند روزی به دست ما و شما سپرده شده است، و چقدر بخینند کسانی که حاضر نیستند حتی مال کسی را به دیگری به فرمان او بدهند؟! در تفسیر جمله "إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ" (شما در گمراهی آشکاری هستید) سه احتمال وجود دارد:

ص: ۴۰۳

۱- ۱) جمعی از مفسران این احتمال را نیز داده اند که عرب در آن زمان به مهماندوستی معروف بود، و از انفاق خود داری نمی کرد، هدف کافران این بود که مؤمنان را استهزا کنند، چرا که آنها همه چیز را به مشیت خدا نسبت می دادند، آنها نیز به عنوان استهزا گفتند: اگر خدا می خواست فقیران را بی نیاز می ساخت، نیازی به انفاقهای ما نیست، ولی تفسیری که در بالا ذکر کردیم مناسبتر به نظر می رسد (به تفسیر تبیان و قرطبی و روح المعانی ذیل آیات مورد بحث مراجعه شود).

نخست اینکه دنباله گفتار کفار نسبت به مؤمنان است.

دیگر اینکه خطاب خدا نسبت به کفار می باشد.

سوم سخن مؤمنان در برابر کافران است.

ولی تفسیر اول از همه مناسبتر است چرا که ارتباط و اتصال با کلمات کفار دارد در حقیقت آنها می خواستند در برابر مؤمنان مقابله به مثل کنند و آنان را به "ضلال مبین" نسبت دهند!\*\*\*

ص: ۴۰۴

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (۴۸) مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُم يُخْضَمُونَ (۴۹) فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً  
وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ (۵۰) وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ (۵۱) قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَن بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا هَذَا  
مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ (۵۲) إِن كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُخَضَّرُونَ (۵۳)

۴۸- آنها می گویند اگر راست می گوئید این وعده (قیامت) کی خواهد بود؟! ۴۹- (اما) جز این انتظار نمی کشند که یک صبحه عظیم (آسمانی) آنها را فرو گیرد در حالی که مشغول جدال (در امور دنیا) هستند! ۵۰- (چنان غافلگیر می شوند که حتی) نمی توانند وصیتی کنند، یا به سوی خانواده خود مراجعت نمایند! ۵۱- (بار دیگر) در صور دمیده می شود ناگهان آنها از قبرها شتابان به سوی (دادگاه) پروردگارشان می روند.

۵۲- می گویند ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟ (آری) این همان است که خداوند رحمان وعده داده و فرستادگان (او) راست گفتند.

۵۳- صبحه واحدی بیش نیست (فریادی از این برمی خیزد) ناگهان همگی نزد ما حاضر می شوند.

### تفسیر:

صبحه های رستاخیز!

به دنبال ذکر منطق سست و بهانه جویانه کفار در مورد انفاقها که در آیات قبل گذشت، در آیات مورد بحث سخن را از استهزاء آنها نسبت به قیام قیامت شروع می کند، و منطق پوسیده آنها را در مورد انکار معاد با جواب قاطع در هم می کوبد.

به علاوه بحثهایی را که در طی آیات پیشین در زمینه توحید بیان شد با بحثهای معاد تکمیل می نماید.

نخست می فرماید "آنها می گویند: اگر راست می گوئید این وعده ای را که شما می دهید کی خواهد آمد؟! (وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ)." .

اینکه شما نمی توانید تاریخی برای قیام قیامت تعیین کنید دلیل بر این است که در گفتار خود صادق نیستید! \*\*\*

آیه بعد به این سؤال توأم با سخریه یک پاسخ محکم و جدی داده می گوید:

قیام قیامت و پایان این جهان برای خدا مساله پیچیده، و کار مشکلی نیست: "آنها جز این انتظار نمی کشند که یک صبحه عظیم آسمانی فرارسد و آنان را ناگهانی فرو گیرد در حالی که مشغول جنگ و جدال در مورد دنیای خویش هستند!" (مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ).

همین یک فریاد عظیم آسمانی کافی است که همه را در یک لحظه کوتاه، هر کدام در همان مکان و همان حالتی که هستند قبض روح کند، و زندگی پر غوغای مادی آنها که معرکه دعواها و میدان جنگ دائمی آنان است جای خود را به دنیایی خاموش و خالی از هر سر و صدا بدهد.

در روایات اسلامی از پیغمبر گرامی اسلام ص آمده است که این صبحه آسمانی آن چنان غافلگیرانه است که دو نفر در حالی که پارچه ای را گشوده اند و مشغول معامله اند پیش از آنکه آن را برچینند و بیچند جهان پایان می یابد! و کسانی هستند که در آن لحظه لقمه غذا از ظرف برداشته اما پیش از آنکه به دهان آنها برسد صبحه آسمانی فرا می رسد و جهان پایان می یابد، کسانی هستند که مشغول تعمیر و گل مالی حوضند تا چهار پایان را سیراب کنند پیش از آنکه چهار پایان سیراب شوند قیامت بر پا می شود!"

(تقوم الساعة و الرجالن قد نشرنا ثوبهما يتبايعانه فما يطويانه حتى تقوم!، و الرجل يرفع اكلته الی فیه فما تصل الی فیه حتى تقوم!، و الرجل يليط حوضه ليسقى ماشيته فما يسقيها حتى تقوم!) (۱).

جمله "ما ينظرون" در اینجا به معنی "انتظار نمی کشند" آمده است، زیرا ماده "نظر" چنان که "راغب" در "مفردات" می گوید به معنی گردش فکر

ص: ۴۰۷

۱- ۱) "مجمع البيان" ذیل آیات مورد بحث-همین روایت با تفاوت مختصری در تفسیرهای دیگر مانند "تفسیر قرطبی" و "روح المعانی" و غیر آن آمده است.



یا اندیشه است برای مشاهده یا ادراک چیزی، و گاه به معنی تامل و جستجوگری، و نیز به معنی معرفت حاصل از جستجوگری آمده است.

"صیحه" در اصل به معنی شکافتن چوب یا لباس و برخاستن صدا از آن است، سپس در هر صدای بلند، و فریاد مانند، به کار رفته، گاه به معنی طول قامت نیز آمده، مثلاً گفته می شود: بارض فلان شجر قد صاح! "در فلان زمین درختی است که فریاد می کشد" یعنی آن چنان طولانی شده که گویی فریاد می زند و مردم را به سوی خود می خواند.

"یخصمون" از ماده خصومت به معنی نزاع و جنگ است.

اما در چه چیز آنها جدال می کنند؟ در آیه ذکر نشده است، ولی پیداست که منظور جدال در امر دنیا، و امور زندگی مادی است، ولی بعضی آن را به معنی جدال در امر "معاد" گرفته اند، در حالی که معنی اول مناسبتر به نظر می رسد، هر چند اراده معنی جامعی که شامل هر دو شود و هر گونه جدال و مخاصمه را در بر گیرد نیز بعید نیست.

قابل توجه اینکه ضمیرهای متعدد موجود در آیه همه، به مشرکان مکه بر می گردد که در امر معاد تردید داشتند، و از روی استهزا می گفتند: قیامت کی بر پا خواهد شد؟ ولی مسلم است منظور شخص آنها نیست، بلکه نوع آنهاست (نوع انسانهای غافل و بیخبر از امر معاد) زیرا آنها مردند و این صیحه آسمانی را هرگز ندیدند (دقت کنید).

به هر حال قرآن با این تعبیر کوتاه و قاطع به آنها هشدار می دهد که اولاً قیامت به طور ناگهانی و غافلگیرانه بر پا می شود، و ثانیاً موضوع پیچیده ای نیست که آنها در امکانش به بحث و مخاصمه برخیزند، با یک صیحه، همه چیز پایان می گیرد و دنیا به آخر می رسد.

\*\*\*

لذا در آیه بعد می گوید: این مساله به قدری سریع و برق آسا و غافلگیرانه است که "حتی توانایی بر وصیت و سفارش نخواهند داشت، و حتی فرصت مراجعت به سوی خانواده و منزلهای خود را پیدا نمی کنند!" (فَلَا يَسْتَتِيْعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ).

معمولا هنگامی که حادثه ای به انسان دست می دهد و انسان احساس می کند پایان عمرش نزدیک شده، سعی می کند هر جا هست خود را به منزل و ماوای خویش برساند، و در میان همسر و فرزندان قرار گیرد، سپس کارهای نیمه تمام و سرنوشت بازماندگان خود را از طریق وصیت بر عهده این و آن بگذارد و سفارش آنها را به دیگران بکند.

اما مگر صیحه پایان دنیا به کسی مجال می دهد؟ و یا به فرض اینکه مجال باشد مگر کسی زنده می ماند که توصیه های انسان را بشنود؟ و یا فی المثل زن و فرزند بر بالین همسر و پدر بنشینند و سر او را در آغوش گیرند تا به آرامش جان دهند؟ هیچیک از این امور، امکان پذیر نیست.

و اینکه می بینیم "توصیه" به صورت نکره آمده اشاره به این است که حتی مجال یک توصیه و سفارش کوچک را نیز پیدا نمی کنند.

\*\*\* سپس به مرحله دیگر که مرحله حیات بعد از مرگ است اشاره کرده، می گوید: "بار دیگر در صور دمیده می شود، ناگهان همه آنها از قبرها بیرون آمده، شتابان به سوی دادگاه پروردگارشان رهسپار می شوند" (و نُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ).

خاکها و استخوانهای پوسیده به فرمان پروردگار لباس حیات در تن می پوشند، و از قبر سر بر می آورند، و برای محاکمه و حساب در آن دادگاه عجیب حاضر می گردند، همانگونه که با یک "صیحه" همگی مردند با یک (نفخه)

(دمیدن در صور) جان می گیرند و زنده می شوند، نه مرگ آنها برای خدا مشکلی دارد، و نه احیای آنها، درست همانند شیپوری که برای جمع شدن و آماده باش لشکر زده می شود، و در یک لحظه، همه از خواب برمی خیزند، و از خیمه ها بیرون می روند، و در صف حاضر می شوند، زنده کردن مردگان نیز برای خدا همین گونه ساده و سریع است! "اجداث" جمع "جدث" (بر وزن قفس) به معنی قبر است، این تعبیر به خوبی نشان می دهد که معاد علاوه بر جنبه روحانی جنبه جسمانی نیز دارد، و از همان مواد قبلی جسم جدید ساخته و پرداخته می شود.

تعبیر به "نفخ" (دمیده شد) به صورت فعل ماضی به خاطر آنست که عرب معمولاً مسائل مسلم آینده را به صورت فعل ماضی بیان می کند، اشاره به اینکه هیچگونه شک و تردیدی در آن راه ندارد گویی قبلاً رخ داده است.

"ینسلون" از ماده "نسل" (بر وزن فصل) به معنی راه رفتن سریع است راغب در مفردات می گوید این کلمه در اصل به معنی جدا شدن از چیزی است، و اینکه به فرزندان انسان "نسل" گفته می شود به خاطر آنست که از پدر و مادر جدا شده اند، بنا بر این هنگامی که انسان با سرعت دور می شود و جدا می گردد این تعبیر در آن به کار می رود).

تعبیر به "ربهم" (پروردگارشان) گویا اشاره به این است که ربوبیت و مالکیت و تربیت خداوند ایجاب می کند که حساب و کتاب و معادی در کار باشد.

به هر حال از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که پایان این جهان و آغاز جهان دیگر هر دو با یک جنبش انقلابی و ناگهانی صورت می گیرد، و از هر کدام از آنها به "نفخه صور" (دمیدن در شیپور) تعبیر شده است که شرح کامل آن به خواست خداوند در سوره "زمر" ذیل آیه ۶۸ خواهد آمد.

\*\*\*

سپس می افزاید: "در این هنگام منکران رستاخیز و معاد می گویند: ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟!)"  
قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا).

"این همان چیزی است که خداوند رحمن وعده داده است، و فرستادگان او راست گفتند!" (هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ).

آری صحنه آن چنان گویا و دهشت انگیز است که انسان همه مسائل باطل و خرافی را به دست فراموشی می سپرد، و جز اعتراف صریح به واقعیتها راهی نمی یابد، قبرها را به خوابگاهی تشبیه می کند، و رستاخیز را به بیدار شدن از خواب، همانگونه که در حدیث معروف نیز وارد شده است: کما تنامون تموتون و کما تستيقظون تبعثون "همانگونه که می خوابید می میرید و همانگونه که از خواب برمی خیزید زنده می شوید".

در اینجا نخست وحشت می کنند و فریاد می کشند که ای وای بر ما چه کسی ما را از این خواب بیدار کرد؟ و از خوابگاهمان برانگیخت؟! اما به زودی متوجه می شوند و به یادشان می آید که پیامبران راستین از سوی خدا در دنیا وعده امروز را به آنها داده اند، به خودشان پاسخ می گویند:

این وعده خداوند رحمن است، خداوندی که رحمت عامش همگان را فرا گرفته و پیامبرانش راست گفتند، و از این روز ما را آگاه ساختند، اما افسوس که ما همه را به باد سخریه و استهزا گرفتیم.

بنا بر این جمله "هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ" دنباله کلام همان منکران رستاخیز است، ولی بعضی آن را سخن فرشتگان و یا مؤمنان دانسته اند که بر خلاف ظاهر آیه است، و هیچ ضرورتی برای آن نیست، چه اینکه اعتراف منکران در آن روز به حقایق مطلبی نیست که تنها در این آیه آمده باشد، چنان که در سوره انبیاء آیه ۹۷ آمده است وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَاِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ اَبْصَارُ

الَّذِينَ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَبِّهِمْ قَدْ كَفَرُوا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِرَبِّهِمْ إِنَّ كَفْرَهُمْ كَانَ فِي غَفْلَةٍ كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ بِالرَّحْمَةِ إِذِ انبَأَتْ أُمَّهُمْ بَنُوهُمْ أَنْ نُوحٍ عَلَيْهِمْ ذُنُوبٌ حَثِيثَةٌ كَفَرُوا بِهِمْ وَاسْتَخَفُّوا حَيْثُ وَصَّوهُمْ بِهِمْ لَقِيتُمْ يَوْمَهُمُ الْمُرْسَلِينَ كَذَّبَتْ قَوْمُ هَارُونَ بِاللَّحْلِ كَذَّبَتْ قَوْمُ عَادٍ بِرَبِّهِمْ إِنَّ كَفْرَهُمْ كَانَ فِي غَفْلَةٍ كَذَّبَتْ قَوْمُ يُونُسَ بِالرَّحْمَةِ إِذِ انبَأَتْ أُمَّهُمُ الْبُحْرَانُ أَنْ يُونُسُ عَلَيْهِمْ مَنَافِعُ وَمَنَافِعُ يَوْمَهُمْ جَاءَهُمْ فَسَبُّوا إِلَهُهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي غَفْلَةٍ شَدِيدٍ كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِرَبِّهِمْ إِنَّ كَفْرَهُمْ كَانَ فِي غَفْلَةٍ كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ بِالرَّحْمَةِ إِذِ انبَأَتْ أُمَّهُمُ الْبُحْرَانُ أَنْ يُونُسُ عَلَيْهِمْ مَنَافِعُ وَمَنَافِعُ يَوْمَهُمْ جَاءَهُمْ فَسَبُّوا إِلَهُهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي غَفْلَةٍ شَدِيدٍ كَذَّبَتْ قَوْمُ يُونُسَ بِالرَّحْمَةِ إِذِ انبَأَتْ أُمَّهُمُ الْبُحْرَانُ أَنْ يُونُسُ عَلَيْهِمْ مَنَافِعُ وَمَنَافِعُ يَوْمَهُمْ جَاءَهُمْ فَسَبُّوا إِلَهُهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي غَفْلَةٍ شَدِيدٍ كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِرَبِّهِمْ إِنَّ كَفْرَهُمْ كَانَ فِي غَفْلَةٍ

به هر حال تعبیر به "مرقد" که به معنی "خوابگاه" و "خواب" می آید (۱).

بیانگر این واقعیت است که آنها در عالم برزخ در حالتی شبیه به حالت خواب فرو می روند و چنان که در ذیل آیه ۱۰۰ سوره مؤمنون گفته ایم "برزخ" نسبت به اکثریت مردم که در حالتی متوسط از ایمان و کفر قرار دارند بی شباهت به حالت خواب نیست، در حالی که مؤمنان پیشرو، و کافران فوق العاده بدکار در آنجا کاملاً هوشیارند و منتعم به نعمتها و یا گرفتار انواع عذابند (۲).

بعضی نیز احتمال داده اند که هول و وحشت قیامت به اندازه ای است که عذاب برزخی در مقابل آن همانند خواب آرامی بیش نیست.

\*\*\* سپس برای توضیح چگونگی سرعت وقوع این نَفْخِ صور می فرماید: "آن صیحه واحدی بیش نیست، فریادی عظیم برمی خیزد و همگی نزد ما حاضر می شوند" (إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ).

بنا بر این برای احیای مردگان و برخاستن آنها از قبرها و حضورشان در دادگاه عدل پروردگار زمان زیادی وقت لازم نیست، همانگونه که برای مرگ انسانها زمان طولانی لازم نبود، صیحه اول فریاد مرگ است، و صیحه دوم فریاد زندگی و حیات و حضور در دادگاه عدل پروردگار!

ص: ۴۱۲

۱-۱) در صورت اول "اسم مکان" و در صورت دوم "مصدر میمی" است.

۲-۲) در باره "برزخ" و چگونگی حال مردم در آنجا در جلد ۱۴ صفحه ۳۲۱ به بعد سخن گفته ایم.

تعبیر به "صیحه" (یک فریاد) و تاکید آن با "واحد" و سپس تعبیر به "اذا" که در این گونه موارد وقوع ناگهانی چیزی را خبر می دهد، و تعبیر به "هُم جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُخَضَّرُونَ" به صورت جمله اسمیه همگی دلیل بر وقوع سریع این مقطع از رستاخیز است.

لحن قاطع این آیات و آهنگ نافذ آنها چنان در قلب انسانها اثر می گذارد که گویی این فریاد را با گوش جان می شنوند که ای انسانهای به خواب رفته! ای خاکهای پراکنده! و ای استخوانهای پوسیده! پاخیزید، پاخیزید و برای حساب و جزا آماده شوید، و چه زیباست آیات قرآن و چه گویا اندازات آن؟ \*\*\*

ص: ۴۱۳

اشاره

فَالْيَوْمَ لَا تَنْظُمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۴) إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَكَاهُونَ (۵۵) هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِنُونَ (۵۶) لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مَا يَدَّعُونَ (۵۷) سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ (۵۸)

ترجمه:

۵۴- امروز به هیچکس ستم نمی شود و جز آنچه را عمل می کردید جزا داده نمی شوید.

۵۵- بهشتیان امروز به نعمتهای خدا مشغول و مسرورند(و از هر اندیشه ناراحت کننده برکنار).

۵۶- آنها و همسرانشان در سایه های(قصرها و درختان بهشتی) بر تختها تکیه کرده اند! ۵۷- برای آنها در بهشت میوه بسیار لذت بخشی است و هر چه بخواهند در اختیار آنها خواهد بود.

۵۸- برای آنها سلام(و درود الهی) است، این سخنی است از ناحیه پروردگار مهربان!

بهشتیان غرق در مواهب مادی و معنوی

در اینجا بحث پیرامون چگونگی حساب در محشر را سربسته گذارده و از آن می گذرد، و به تشریح سرانجام کار مؤمنان صالح و کافران طالع پرداخته، چنین می گوید: "امروز به هیچکس ستم نمی شود" (فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَّمُ نَفْسٌ شَيْئًا).

نه از پاداش کسی کاسته می شود، و نه کیفر کسی افزون می گردد، و حتی به قدر یک سر سوزن کم و زیاد و بیدادگری و ظلم و ستم وجود ندارد.

سپس به بیانی می پردازد که در حقیقت دلیل روشن و زنده ای برای عدم وجود ظلم در آن دادگاه بزرگ است می فرماید: "شما جز آنچه را عمل می کردید جزا داده نمی شوید (وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

ظاهر این تعبیر بدون آنکه چیزی در تقدیر گرفته شود این است که جزای همه شما همان اعمال خودتان است، چه عدالتی از این بهتر و برتر؟! به عبارت دیگر: اعمالی که از نیک و بد در این عالم انجام می دهید در آنجا همراه شما خواهد بود، همان اعمال تجسم می یابد، و در تمام مواقف محشر و بعد از پایان حساب، همدم و همنشین شماست، آیا محصول اعمال کسی را به او تحویل دادن بر خلاف عدالت است؟ و آیا نفس اعمال را تجسم بخشیدن و قرین او ساختن ظلم است؟ و از اینجا روشن می شود که اساساً "ظلم" در آن صحنه مفهوم ندارد و اگر در اینجا در میان انسانها گاهی عدالت است و گاهی ظلم به خاطر آنست که توانایی این را ندارند که اعمال هر کس را به خود او تحویل دهند.

جمعی از مفسران چنین تصور کرده اند که جمله اخیر مخصوص بدکاران و کفار است که به قدر اعمالشان کیفر می بینند، و شامل مؤمنان نمی شود، چرا که خداوند بیش از اعمالشان به آنها پاداش می دهد.



ولی با توجه به یک نکته این اشتباه بر طرف می گردد، و آن اینکه: در اینجا سخن از عدالت در پاداش و کیفر است و گرفتن جزای استحقاقی، این منافات ندارد که خداوند برای مؤمنان از فضل و رحمتش هزاران هزار بیفزاید که آن مساله "تفضل" است و این مساله "استحقاق".

\*\*\* سپس به گوشه ای از پاداشهای مؤمنان پرداخته، و قبل از هر چیز روی مساله آرامش خاطر انگشت می گذارد و می گوید: "بهشتیان در آن روز چنان به نعمتهای خدا مشغولند که از هر اندیشه ناراحت کننده بر کنار می باشند" (إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ).

"و در نهایت سرور و شادی به سر می برند" (فاکھون).

"شغل" (بر وزن شتر) و "شغل" (بر وزن قفل) هر دو به معنی حوادث و حالاتی است که برای انسان روی می دهد و او را به خود مشغول می دارد خواه مسرت بخش باشد و یا غم انگیز.

اما از آنجا که بلافاصله پشت سر آن، کلمه "فاکھون" آورده شده و این واژه جمع "فاکه" به معنی مسرور و خوشحال و خندان است، می تواند اشاره به اموری باشد که از فرط شادی انسان را چنان به خود مشغول می دارد که از امور نگرانی را به کلی غافل می سازد، به طوری غرق در سرور و نشاط خواهد شد که غم و اندوهی بر او چیره نخواهد گشت، و حتی هول و وحشتی را که به هنگام قیام قیامت و حضور در دادگاه عدل الهی به او دست داده به فراموشی می سپارد، که اگر به راستی فراموش نشود همواره سایه نگرانی و غم بر دل او سنگینی خواهد کرد، بنا بر این یکی از آثار این اشتغال ذهن فراموش کردن احوال محشر است (۱).

\*\*\*

ص: ۴۱۶

۱- ۱) "راغب" در "مفردات" می گوید: "فاکھه" به معنی هر گونه میوه است، و "فکاه" به سخنانی که انسان را مانوس و مشغول می دارد گفته می شود و ابن منظور "در لسان العرب" می گوید: "فکاه" به معنی مزاح و "فاکه" به انسان خوش مشرب و مزاح گفته می شود.

به هر حال بعد از نعمت آرامش خاطر که خمیر مایه همه نعمتها، و شرط استفاده از همه مواهب است، به شرح نعمتهای دیگر پرداخته، چنین می گوید:

"آنها و همسرانشان در سایه های لذت بخش، بر تختها، در خلوتگاهها تکیه کرده اند" ( هُمْ وَ أَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكُونَ ) (۱).

"ازواج" به معنی همسران بهشتی، و یا همسران با ایمانی است که در این دنیا داشتند و اینکه بعضی احتمال داده اند به معنی همطرازان بوده باشد (مانند آیه ۲۲ سوره صافات أُخْشِرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ أَزْوَاجُهُمْ ظالمان و همطرازانشان را محشور کنید) در اینجا بسیار بعید به نظر می رسد، به خصوص اینکه "ارائک" جمع "اریکه" طبق گفته جمع کثیری از مفسران و ارباب لغت به معنی تختهایی است که در حجله گاه می باشد (۲).

تعبیر به "ظلال" (سایه ها) اشاره به سایه های درختان بهشتی است که تختهای بهشتیان در لابلای آن قرار گرفته، و یا سایه قصرهای بهشتی است و همه اینها نشان می دهد که در آنجا نیز آفتابی وجود دارد ولی نه آفتابی آزار دهنده، آری آنها در سایه مطبوع درختان بهشتی نشاط و سرور دیگری دارند.

\*\*\* علاوه بر این "برای آنها میوه بسیار لذت بخشی است، و هر چه بخواهند در

ص: ۴۱۷

---

۱- ۱) در ترکیب این آیه احتمالات زیادی داده اند ولی از همه مناسبتر این است که "هم" مبتدا و "متکئون" خبر و "علی الارائک" متعلق به آن و "فی ظلال" نیز متعلق به آن یا متعلق به محذوف است.

۲- ۲) "لسان العرب"، "مفردات راغب"، "مجمع البیان"، "قرطبی"، "روح المعانی" و تفاسیر دیگر.

اختیار آنها خواهد بود" (لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مِمَّا يَدْعُونَ).

از آیات دیگر قرآن به خوبی استفاده می شود که غذای بهشتیان تنها میوه نیست، ولی تعبیر آیه فوق نشان می دهد که میوه آن هم میوه های مخصوصی که با میوه های این جهان بسیار متفاوت است برترین غذای بهشتی است، و حتی در این جهان نیز میوه به گواهی غذاشناسان بهترین و مناسبترین غذا برای انسان است.

"یدعون" از ماده "دعایه" به معنی طلب است، یعنی هر چه طلب کنند و تمنا نمایند برای آنها حاصل است، و آرزویی در دل ندارند که انجام نشدنی باشد.

مرحوم طبرسی در "مجمع البیان" می گوید: عرب این تعبیر را در مورد "تمنی" به کار می برد، می گوید: ادع علی ما شئت یعنی: "هر چه می خواهی از من بخواه و تمنا کن".

و به این ترتیب آنچه امروز در فکر انسان بگنجد و آنچه از فکر او خطور نکند از انواع مواهب و نعمتها در آنجا آماده و مهیاست، و پذیرایی خداوند از میهمانان خود در بالاترین سطح ممکن انجام می شود.

\*\*\* اما مهمتر از همه همان مواهب معنوی است که در آخرین آیه مورد بحث به آن اشاره کرده، می فرماید: "برای آنها سلام و تهنیت الهی است، این سخنی است از ناحیه پروردگار رحیم و مهربان آنها" (سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ) (۱).

این ندای روح افزا و نشاط بخش و مملو از مهر و محبت او چنان روح انسان را در خود غرق می کند، و به او لذت و شادی و معنویت می بخشد، که با هیچ نعمتی برابر نیست، آری شنیدن ندای محبوب، ندایی آمیخته با محبت، و آکنده

ص: ۴۱۸

---

۱- ۱) در باره محل اعراب "قولا" در میان مفسران گفتگوست، و مناسبتر از همه آنست که گفته شود "مفعول مطلق" برای فعل محذوفی است و در تقدیر "يقول قولا" بوده.

از لطف، سر تا پای بهشتیان را غرق سرور می کند، که یک لحظه آن بر تمام دنیا و آنچه در آن است برتری دارد! در روایتی از پیغمبر گرامی اسلام ص آمده است: "در همان حال که بهشتیان غرق در نعمتهای بهشتی هستند نوری بر بالای سر آنها آشکار می شود، نور لطف خداست که بر آنها پرتو افکنده، ندایی برمی خیزد که سلام بر شما ای بهشتیان و این همان است که در قرآن آمده: **سَلَامٌ قَوْلًا - مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ**، اینجاست که نظر لطف خداوند چنان آنها را مجذوب می کند که از همه چیز جز او غافل می شوند، و همه نعمتهای بهشتی را در آن حال به دست فراموشی می سپارند، و اینجاست که فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می شوند و می گویند درود بر شما" (۱).

آری جذبه شهود محبوب، و دیدار لطف یار، آن قدر لذت بخش و شوق انگیز است که یک لحظه از آن با هیچ نعمتی حتی با تمام جهان برابر نیست، و عاشقان دیدار او آن چنانند که اگر این افاضه معنوی از آنها قطع شود قالب تهی می کنند، چنان که در حدیثی از امیر مؤمنان ع آمده است که فرمود:

لو حجت عنہ ساعه لمت! "اگر یک ساعت از دیدار او محجوب بمانم جان می دهم!!" (۲).

جالب اینکه ظاهر آیه این است که این سلام پروردگار که نثار مؤمنان بهشتی می شود سلامی است مستقیم و بی واسطه، سلامی است از رب و پروردگار آنهم سلامی که از رحمت خاصه او یعنی مقام رحیمیتش سرچشمه می گیرد و تمام الطاف و کرامات در آن جمع است، و چه نعمتی؟! \*\*\*

ص: ۴۱۹

---

۱-۱) "تفسیر روح المعانی" جلد ۲۳ صفحه ۳۵ ذیل آیات مورد بحث.

۲-۲) "روح البیان" جلد ۷ صفحه ۴۱۶.

انواع سلامهایی که نثار بهشتیان می شود

اصولاً بهشت "دار السلام" است همانگونه که در آیه ۲۵ سوره یونس می خوانیم: **وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ**: "خداوند مردم را دعوت به دار السلام و سرزمین سلامت و آرامش می کند" و بهشتیان که ساکنان این سرزمینند گاه با سلام فرشتگان روبرو می شوند که به هنگام ورود در بهشت از هر دری بر آنها وارد می شوند و می گویند: "سلام بر شما به خاطر شکیباییهایی که داشتید و چه پایان خوبی است این سرایی که نصیبتان شده" **وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَىٰ الدَّارِ** (رعد-۲۴).

و گاه ساکنان اعراف آنها را صدا می زنند و می گویند: "سلام بر شما" **(وَ نَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ)** (اعراف-۴۶).

گاه پس از ورود در بهشت با سلام و تحیت فرشتگان روبرو می شوند و گاه به هنگام قبض روح این سلام از ناحیه فرشتگان مرگ به آنها نثار می شود و می گویند: "سلام بر شما وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام می دادید" **(الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)** (نحل-۳۲).

و گاه خودشان به یکدیگر سلام و درود می فرستند، و اصولاً "تحیت آنها در آنجا همان سلام است" **(تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ)** (ابراهیم-۲۳).

و بالآخره برتر و بالاتر از همه اینها سلام پروردگار است **(سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ)**.

خلاصه اینکه "در آنجا نه سخن لغوی شنیده می شود و نه کلام بیهوده ای، تنها سلام است سلام" **لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا إِلَّا قِيلاً سَلَامًا سَلَامًا**

(واقعه-۲۶).

اما نه سلامی که تنها در لفظ باشد بلکه سلامی که اثر آرام بخش و سلامت آفرین آن در اعماق روح و جان انسان نفوذ می کند و همه را غرق در آرامش و سلامت می سازد.

\*\*\*

ص: ۴۲۱

اشاره

وَ اِمْتَاذُوا الْيَوْمَ اَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ (۵۹) اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ اِنَّهٗ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۶۰) وَ اَنْ اُعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۱) وَ لَقَدْ اَضَلَّ مِنْكُمْ جِبَلًا كَثِيرًا اَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ (۶۲)

ترجمه:

۵۹- جدا شوید امروز ای گنهکاران! ۶۰- آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم! که شیطان را پرستش نکنید که او برای شما دشمن آشکاری است؟ ۶۱- و اینکه مرا پرستید که راه مستقیم این است؟ ۶۲- او افراد زیادی از شما را گمراه کرد، آیا اندیشه نکردید؟

تفسیر:

چرا پرستش شیطان می کنید؟!

بخشی از سرگذشت شوق انگیز و پر افتخار بهشتیان در آیات قبل گذشت، و در آیات مورد بحث به قسمتی از سرنوشت دوزخیان و بندگان شیطان اشاره

می کند.

نخست اینکه در آن روز با خطابی تحقیر آمیز مخاطب می شوند و به آنها گفته می شود: "جدا شوید امروز ای گنهکاران!" (وَ اِمْتَاذُوا الْيَوْمَ اَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ).

شما بودید که در دنیا خود را در صفوف مؤمنان جا زده بودید و گاه به رنگ آنها در می آمدید، و از حیثیت و اعتبارشان استفاده می کردید، امروز صفوف خود را از آنها جدا سازید، و در چهره اصلی خود ظاهر شوید! این در حقیقت تحقق همان وعده الهی است که در آیه ۲۸ سوره ص می گوید:

" اَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ اَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ " : آیا کسانی را که ایمان آورده، و عمل صالح انجام داده اند، همچون مفسدان در زمین قرار دهیم؟ یا پرهیزگاران را همطراز بدکاران؟! به هر حال ظاهر آیه مورد بحث همان جداسازی صفوف مجرمان از مؤمنان است، هر چند مفسران احتمالات متعدد دیگری نیز داده اند، از جمله:

جدا شدن صفوف مجرمان از یکدیگر و هر گروهی از آنان در یک رده قرار گرفتن.

یا جدایی آنها از شفیعان و معبودانشان.

و یا جدایی فرد فرد آنها از یکدیگر، به گونه ای که علاوه بر درد و رنج عظیم دوزخ، درد و رنج جدایی و فراق از هر کس و هر چیز بر آنها سایه سنگین و شوم افکند.

اما شمول خطاب نسبت به همه آنان، و محتوای جمله " و امتازوا " معنی اول را که گفتیم تقویت می کند.

\*\*\* آیه بعد به ملامتها و سرزنشهای پر معنی خداوند نسبت به مجرمان در روز



قیامت اشاره کرده، چنین می گوید: "آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را پرستش و اطاعت نکنید که او دشمن آشکار شماست؟" (أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ).

این عهد و پیمان الهی از طرق مختلف از انسان گرفته شده، و بارها این معنی را به او گوشزد کرده است:

نخست آن روز که فرزندان آدم در زمین نشو و نما کردند این خطاب به آنها شد:

"يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مَن حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ":

"ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبید همانگونه که پدرتان را از بهشت بیرون کرد، و لباسشان را از تنشان خارج ساخت تا عورتشان را برای آنها آشکار کند! چه اینکه او و پیروانش شما را می بینند و شما آنها را نمی بینید، (بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند" (اعراف-۲۷).

سپس همین اخطار به طور مکرر بر زبان رسولان الهی جاری شد، چنان که در آیه ۶۲ سوره زحرف می خوانیم "وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ":

"شیطان شما را از راه حق باز ندارد که او دشمن آشکار شماست".

و در آیه ۱۶۸-بقره می خوانیم: "وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ": "از گامهای شیطان پیروی نکنید که او برای شما دشمن آشکاری است!" از سوی دیگر این پیمان در عالم "تکوین" به زبان اعطای عقل به انسان نیز گرفته شده است، چرا که دلایل عقلی به روشنی گواهی می دهد انسان نباید فرمان کسی را اطاعت کند که از روز نخست کمر به دشمنی او بسته او را از بهشت بیرون کرده و سوگند به اغوای فرزندانش خورده است.

از سوی سوم با سرشت و فطرت الهی همه انسانها بر توحید، و انحصار اطاعت برای ذات پاک پروردگار، نیز این پیمان از انسان گرفته شده است، و به این ترتیب نه با یک زبان که با چندین زبان این توصیه الهی تحقق یافته و این عهد و پیمان سرنوشت ساز امضا شده است.

این نکته نیز قابل توجه است که "عبادت" در جمله "لا تعبدوا الشیطان" به معنی "اطاعت" است، زیرا عبادت همیشه به معنی پرستش و رکوع و سجود نمی آید، بلکه یکی از اشکال آن همان اطاعت کردن است، چنان که در آیه ۴۷ سوره مؤمنون می خوانیم که فرعون و اطرافیان او بعد از مبعوث شدن موسی ع و هارون ع گفتند: (أَتُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ).

"آیا ما به دو انسانی که همانند ما هستند ایمان بیاوریم، در حالی که قوم آنها عبادت و اطاعت ما می کردند؟! و در آیه ۳۱ سوره توبه می خوانیم: خداوند در باره یهود و نصاری می فرماید:

"اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمِمَّا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا": "آنها دانشمندان و راهبان خود را معبودانی در برابر خدا قرار دادند، همچنین مسیح فرزند مریم را، در حالی که جز به عبادت خداوند یگانه که هیچ معبودی جز او نیست دستور نداشتند".

جالب اینکه در روایتی از امام باقر و امام صادق ع که در ذیل این آیه آمده چنین می خوانیم:

اما و الله ما دعوهم الی عباده انفسهم، و لو دعوهم ما اجابوهم و لكن احلوا لهم حراما و حرموا عليهم حلالا فعبدوهم من حيث لا يشعرون!:

"به خدا سوگند آنها (دانشمندان و راهبان) یهود و نصاری را به عبادت خویشان دعوت نکردند، و اگر دعوت می کردند هرگز یهود و نصاری دعوتشان را اجابت نمی نمودند، ولی آنها حرامی را برای ایشان حلال و حلالی را حرام کردند (و آنها

پذیرا شدند) و به این ترتیب بدون توجه آنان را پرستش کردند" (۱).

نظیر همین معنی با تفاوت مختصری در روایات دیگر نیز وارد شده است:

از جمله در روایتی از امام صادق ع می خوانیم:

من اطاع رجلا فی معصیه فقد عبده: "کسی که انسانی را در معصیت پروردگار اطاعت کند او را پرستش کرده" (۲) و در حدیث دیگری از امام باقر ع آمده است:

من اصغی الی ناطق فقد عبده، فان كان الناطق یؤدی عن الله فقد عبد الله، و ان كان الناطق یؤدی عن الشیطان فقد عبد الشیطان: "کسی که به سخنگویی گوش فرا دهد (و سخنش را بپذیرد) او را پرستش کرده! اگر ناطق حکم خدا را می گوید:

پرستش خدا کرده، و اگر از سوی شیطان سخن می گوید پرستش شیطان کرده است" (۳)\*\*\* در آیه بعد برای تاکید بیشتر و بیان آنچه وظیفه فرزندان آدم است می فرماید: "آیا من به شما عهد نکردم که مرا بپرستید و از من اطاعت کنید که راه مستقیم همین است" (وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ).

از یک سو پیمان گرفته که اطاعت شیطان نکنند، چرا که او دشمنی و عداوت خود را از روز نخست آشکار ساخته، کدام عاقل به فرمان دشمن دیرینه و آشکارش ترتیب اثر می دهد؟ و در مقابل پیمان گرفته که از او اطاعت کنند، و دلیلش را این قرار می دهد که "صراط مستقیم همین است" و این در حقیقت بهترین محرک انسانها است، چرا که فی المثل هر کس در وسط بیابان خشک و سوزانی گرفتار شود و جان خود

ص: ۴۲۶

۱- ۱) و سائل جلد ۱۸ صفحه ۸۹ (ابواب صفات القاضی باب ۱۰) حدیث ۱.

۲- ۲، ۳) و سائل جلد ۱۸ صفحه ۹۱ (ابواب صفات القاضی باب ۱۰) حدیث ۸ و ۹.

و همسر و فرزند و اموالش را در خطر دزدان و گرگان ببیند، مهمترین چیزی که به آن می اندیشد پیدا کردن راه مستقیم به سوی مقصد است، راهی که سریعتر و آسانتر او را به سر منزل نجات برساند.

ضمناً از این تعبیر استفاده می شود که این جهان سرای اقامت نیست، چرا که راه را به کسی ارائه می دهند که از گذرگاهی عبور می کند و مقصدی در پیش دارد.

\*\*\* باز برای شناسایی هر چه بیشتر این دشمن قدیمی خطرناک می افزاید:

"او افراد زیادی از شما را گمراه کرد، آیا اندیشه نکردید؟! (وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَ فَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ).

آیا نمی بینید چه بدبختیهای شیطان بر سر پیروان خود آورده؟ آیا تاریخ پیشینیان را مطالعه نکردید تا ببینید بندگان او به چه سرنوشت شوم و دردناکی گرفتار شدند؟ ویرانه های شهرهای بلا دیده آنها در برابر چشم شماست، و عاقبت غم انگیز آنها برای هر کس کمترین تعقل و اندیشه ای داشته باشد روشن است.

پس چرا دشمنی را که امتحان عداوت خود را بارها و بارها داده است جدی نمی گیرید؟ باز با او طرح دوستی می ریزید، و حتی او را رهبر و ولی و راهنمای خویش انتخاب می کنید.

"جبل" (به کسر ج و ب و تشدید لام) چنان که راغب در مفردات گوید به معنی جماعت و گروه است که از نظر عظمت تشبیه به "جبل" (بر وزن عمل) به معنی کوه شده است، و تعبیر "کثیرا" برای تاکید بیشتر در مورد پیروان شیطان است که در هر جامعه ای قشر عظیمی را تشکیل می دهند.

بعضی عدد "جبل" را ده هزار نفر یا بیشتر نوشته اند، و برای کمتر از آن

این تعبیر را مناسب ندانسته اند (۱) ولی بعضی این اعداد را لازم نمی دانند (۲).

به هر حال عقل سلیم ایجاب می کند که انسان از چنین دشمن خطرناکی که به هیچ انسانی رحم نمی کند و قربانیانش در هر گوشه و کناری بر خاک هلاکت افتاده اند سخت بر حذر باشد، و آنی به خود اجازه غفلت ندهد چنان که امیر مؤمنان علی ع آن پیشوای آگاه و بیدار در یکی از خطبه هایش برای توجه به این حقیقت، مردم را مخاطب ساخته می گوید:

فاحذروا عباد الله! اعدو الله، ان یعدیکم بدائم، و ان یتفزکم بندائه، و ان یجلب علیکم بخیله و رجله، فلعمری لقد فوق لکم سهم الوعید، و اغرق الیکم بالنزع الشدید، و رماکم من مکان قریب، فقال رب بما اغویتنی لازینن لهم فی الارض و لاغوبنهم اجمعین:

"ای بندگان خدا!! از این دشمن خدا بر حذر باشید، مبادا شما را به بیماری خویش (کبر و غرور) مبتلا سازد، و با ندای خود شما را به حرکت در آورد، و به وسیله لشکریان سواره و پیاده اش شما را جلب کند، به جان خودم سوگند او تیری خطرناک برای شکار کردن شما به چله کمان گذاشته، و آن را با قدرت و شدت تا سرحد توانایی کشیده، و از نزدیکترین مکان شما را هدف قرار داده!، هم او گفته است: پروردگارا به سبب آنکه مرا اغوا کرده ای زرق و برق زندگی را در چشم آنها جلوه می دهی، و همه آنها را اغوا خواهم کرد (در حالی که خداوند سبب گمراهی نبود بلکه هوای نفسش او را گمراه ساخته) (۳).

و راستی عجیب است که چنین دشمنی را به دوستی برگزینیم، و به گفته شاعر: کجا بر سر آیم از این عار و ننگ که با او به صلحیم و با حق به جنگ؟

ص: ۴۲۸

۱-۱) تفسیر روح المعانی و قرطبی ذیل آیات مورد بحث.

۲-۲) تفسیر فخر رازی ذیل آیات مورد بحث.

۳-۳) "نهج البلاغه" خطبه ۱۹۲ (خطبه قاصعه).

اشاره

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۶۳) اضِلُّوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۶۴) الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ افْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا اَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۶۵) وَ لَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلٰى اَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَاَنْتَ يُبْصِرُونَ (۶۶) وَ لَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلٰى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مَرْجِعًا وَّ لَا يَرْجِعُونَ (۶۷) وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِى الْخَلْقِ اَفَلَا يَعْقِلُونَ (۶۸)

ترجمه:

۶۳- این همان دوزخی است که به شما وعده داده می شد.

۶۴- امروز وارد آن شوید و به آتش آن بسوزید به خاطر کفری که داشتید! ۶۵- امروز بر دهان آنها مهر می نهیم، و دستهایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان کارهایی را که انجام می دادند شهادت می دهند.

۶۶- و اگر بخواهیم چشمان آنها را محو می کنیم، سپس برای عبور از راه می خواهند

بر یکدیگر پیشی بگیرند اما چگونه می توانند ببینند؟! ۶۷- و اگر بخواهیم آنها را در جای خود مسخ می کنیم (و به مجسمه هایی بی روح مبدل می سازیم) تا نتوانند راه خود را ادامه دهند یا به عقب برگردند.

۶۸- هر کس را که طول عمر دهیم در آفرینش واژگونه می کنیم (و به ناتوانی کودک باز می گردانیم) آیا اندیشه نمی کنند؟

**تفسیر:**

**اشاره**

### **روزی که زبان از کار می افتد و اعضاء گواهی می دهند!**

آیات گذشته بخشی از سرزنشهای خداوند و گفتگوهای او را به مجرمان در قیامت بازگو کرد، آیات مورد بحث همین معنی را در بخش دیگری ادامه می دهد.

آری در آن روز در حالی که آتش سوزان و شعله ور جهنم در برابر دیدگان مجرمان قرار گرفته به آن اشاره کرده خطاب به مجرمان می گوید: "این همان دوزخی است که به شما وعده داده می شد!" (هُذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ) \*\*\* پیامبران الهی یکی بعد از دیگری آمدند و شما را از چنین روز و چنین آتشی بر حذر داشتند، ولی شما همه را به شوخی و مسخره گرفتید.

"امروز در آن وارد شوید، و با آتش سوزان آن بسوزید که این جزای کفری است که داشتید" (إِضِلُّوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ) (۱).

\*\*\* سپس به گواهان روز قیامت اشاره می کند، گواهانی که جزء پیکر خود انسانند و جایی برای انکار سخنان آنها نیست، می فرماید: "امروز بر دهان آنها مهر

ص: ۴۳۰

---

۱- ۱) "اصلوا" از ماده "صلی" به معنی آتش افروختن یا به آتش سوختن، و بریان کردن، یا وارد در آتش گشتن و ملازم آن بودن است.

می نهم، و دستهای آنها با ما سخن می گوید و پاهای آنها کارهایی را که انجام می دادند برای ما شهادت می دهند" (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ).

آری در آن روز دیگر اعضای انسان تسلیم تمایلات او نیستند، آنها حساب خود را از کل وجود انسان جدا کرده تسلیم پروردگار می شوند، و بر آستان مقدس او سر فرود می آورند، و حقایق را با شهادت خود آشکار می سازند، و چه دادگاه عجیبی است که گواه آن اعضای پیکر خود بدن انسان است، همان ابزاری است که گناه را با آن انجام داده! شاید گواهی اعضا بخاطر آن باشد که این مجرمان هنگامی که به آنها گفته می شود کیفر شما در برابر اعمالی که انجام دادید دوزخ است به انکار برمی خیزند، به گمان اینکه دادگاه دنیا است، و حقایق از طریق پشت هم اندازی قابل انکار است، گواهی اعضا شروع می شود، و تعجب و وحشت سراسر وجود او را می گیرد و تمام راههای فرار به روی او بسته می شود.

در اینکه کیفیت نطق اعضا چگونه است؟ مفسران احتمالاتی داده اند:

۱- خداوند در آن روز درک و شعور و قدرت سخن گفتن در یک یک اعضا می آفریند، و آنها به راستی سخن می گویند، و چه جای تعجب؟ همان کسی که این قدرت را در قطعه گوشتی به نام زبان یا مغز آدمی آفریده می تواند در سایر اعضا نیز بیافریند.

۲- آنها از درک و شعوری بهره مند نمی شوند، ولی خداوند آنها را به سخن گفتن وا می دارد و در حقیقت اعضا محل ظهور سخن خواهند بود، و حقایق را به فرمان خدا آشکار می کنند.

۳- اعضای بدن هر انسانی آثار اعمالی را که در تمام طول عمر انجام داده مسلماً با خود خواهد داشت، چرا که هیچ عملی در این جهان نابود نمی شود،



مسلم آثار آن روی یک یک اعضای بدن، و در فضای محیط باقی می ماند، آن روز که روز به روز و آشکار شدن است، این آثار نیز بر دست و پا و سایر اعضا ظاهر می شود، و ظهور این آثار به منزله شهادت آنها است.

این تعبیر در سخنان روزمره و تعبیرات ادبا نیز فراوان است مثلاً می گویند:

عینک تشهد بسهرک: "چشمت گواه بی خوابی تو است!" یا می گوئیم:

الحيطان تبكى على صاحب الدار: "دیوارها بر صاحب این خانه گریه می کنند!" شاعر فارسی نیز می گوید: "رنگ رخساره خبر می دهد از سر درون!" به هر حال گواهی اعضا در قیامت مسلم است، اما اینکه هر عضوی خصوص کاری را که انجام داده است بازگو می کند، یا همه کارها را؟ بدون شک مناسب احتمال اول است، لذا در آیات دیگر قرآن سخن از شهادت گوش و چشم و پوست بدن به میان آمده است.

چنان که در آیه ۲۰ سوره فصلت می خوانیم: حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤَهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ "تا آن زمان که در کنار آتش دوزخ قرار گیرند گوش و چشم و پوستهای تن آنها گواهی می دهد به اعمالی که انجام می دادند".

و در آیه ۲۴ سوره نور آمده است: يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ "روزی که زبان و دست و پاهای آنها گواهی می دهد به اعمالی که انجام می داده اند".

این نکته نیز قابل توجه است که در یک جا می گوید: "زبانهای آنها گواهی می دهد" (مانند آیه سوره نور) و در آیات مورد بحث می فرماید: "ما مهر بر زبانشان می نهیم".

ممکن است این تعبیر به خاطر آن باشد که نخست بر زبان آدمی مهر نهاده می شود و اعضای او به سخن در می آیند، هنگامی که او شهادت اعضا را می بیند

زیانش باز می شود و چون جای انکار نیست زبان نیز اعتراف می کند.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از شهادت زبان تکلم معمولی نباشد بلکه تکلمی همچون تکلم سایر اعضا از درونش بر خیزد نه از برون! (در مورد تعداد گواهان در آن دادگاه عظیم، و چگونگی گواهی آنان به خواست خدا ذیل آیات ۱۹-۲۳ سوره فصلت مشروحتر از این سخن خواهیم گفت).

آخرین سخن اینکه گواهی اعضا مربوط به کفار و مجرمان است، و گرنه مؤمنان حسابشان روشن است، لذا در حدیثی از امام باقر ع می خوانیم:

"لیست تشهد الجوارح علی مؤمن، انما تشهد علی من حقت علیه کلمه العذاب، فاما المؤمن فیعطی کتابه بيمينه، قال الله عز و جل فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَؤْنَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا:"

"اعضای پیکر انسان بر ضد مؤمن گواهی نمی دهد، بلکه گواهی بر ضد کسی می دهد که فرمان عذاب بر او مسلم شده، و اما مؤمن نامه اعمالش را به دست راست او می دهند (و خودش آن را می خواند) همانگونه که خداوند متعال فرموده:

آنها که نامه اعمالشان به دست راستشان داده شد (با سرفرازی و افتخار) نامه اعمال خود را می خوانند و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد" (۱).

\*\*\* در آیه بعد اشاره به یکی از عذابهایی می کند که ممکن است خداوند در همین دنیا این گروه مجرم را به آن مبتلا سازد، عذابی دردناک و وحشت زاء، می فرماید: "اگر بخواهیم چشمان آنها را محو می کنیم!" (وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ) (۲).

ص: ۴۳۳

۱-۱) "تفسیر صافی" ذیل آیات مورد بحث.

۲-۲) "طمسنا" از ماده "طمس" (بر وزن شمس) به معنی محو کردن و از بین بردن آثار چیزی است، و در اینجا اشاره به محو نور چشم یا محو خود چشم است بطوری که چیزی از آن باقی نماند، و به کلی محو گردد.

و در این حال وحشتی فوق العاده آنها را فرا می گیرد، "می خواهند از راهی که معمولاً از آن می رفتند بروند و بر یکدیگر پیشی گیرند، اما چگونه می توانند بینند؟! (فَاسْتَبِقُوا الصِّرَاطَ فَإِنِّي يُبْصِرُونَ)."

آنها حتی از پیدا کردن راه خانه خود عاجز خواهند ماند، تا چه رسد به اینکه راه حق را پیدا کنند و در صراط مستقیم قدم بگذارند! \*\*\* مجازات دردناک دیگر اینکه: "اگر بخواهیم آنها را در جای خود مسخ می کنیم (به مجسمه هایی بی روح و فاقد حرکت یا اشکال حیوانی افلیج تبدیل می نمایم) به گونه ای که نتوانند راه خود را ادامه دهند و یا به عقب باز گردند" (وَ لَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ) (۱).

جمله "فَاسْتَبِقُوا الصِّرَاطَ" ممکن است به معنی پیشی گرفتن از یکدیگر در پیدا کردن راهی که معمولاً از آن می رفتند بوده باشد، و یا به معنی منحرف شدن از راه و پیدا نکردن آن، چرا که بعضی از ارباب لغت گفته اند جمله "فاستبقوا الصراط" به معنی "جاوزه و ترکوه حتی ضلوا" است یعنی از راه گذشتند و آن را ترک نمودند تا گمراه شدند (۲).

به هر حال طبق این تفسیر که غالب مفسران اسلامی آن را پذیرفته اند دو آیه فوق مربوط به عذابهای دنیاست، و تهدید کفار و مجرمان به اینکه خدا می تواند آنها را در همین جهان به چنین سرنوشتی دردناکی مبتلا سازد، ولی به خاطر لطف و رحمتش چنین نکرده است، شاید این لجوجان بیدار شوند و به راه حق باز گردند.

ص: ۴۳۴

- 
- ۱- ۱) "مکانه" به معنی محل توقف است، و در اینجا اشاره به این است که خدا می تواند آنها را در همان محل توقفشان از شکل انسانی بیرون برد، هم تغییر صورت دهند، و هم توانایی بر حرکت نداشته باشند، درست مانند مجسمه های بی روح.
- ۲- ۲) لسان العرب- قطر المحيط- المنجد (ماده سبق).

ولی احتمال دیگری نیز وجود دارد، و آن اینکه این آیات ناظر به مجازاتهای الهی در روز قیامت است نه دنیا، در حقیقت به دنبال آیه قبل که می گفت ما در آن روز مهر بر دهانشان می گذاریم در این آیات به دو مجازات دیگر اشاره می کند که اگر خدا بخواهد در باره آنها اجرا خواهد نمود:

نخست اینکه چشمان آنها را نابینا کند تا نتوانند "صراط" یعنی طریق بهشت را بیابند، و دیگر اینکه این افراد را که در دنیا فاقد حرکت در طریق سعادت بودند در آن روز به صورت مجسمه های بی روحی در آورد که در عرصه محشر حیران بمانند، نه راهی به سوی پیش و نه راهی به سوی عقب داشته باشند، البته تناسب آیات تاییدی است برای این تفسیر که گفتیم، هر چند اکثر مفسران تفسیر قبل را پذیرفته اند (۱)\*\* در آخرین آیه مورد بحث به وضع انسان در پایان عمر از نظر ضعف و ناتوانی عقل و جسم اشاره می کند تا هم هشدار باشد به آنها که برای انتخاب راه هدایت امروز و فردا می کنند، و هم پاسخی باشد به کسانی که تقصیرات خود را به گردن کمی عمر می افکنند، و هم دلیلی باشد بر قدرت خداوند که او همانگونه که می تواند یک انسان نیرومند را به ضعف و ناتوانی یک نوزاد باز گرداند، قادر است بر مساله معاد، و همچنین نابینا ساختن مجرمان و از حرکت باز داشتن آنها.

می فرماید: "هر کس را که طول عمر دهیم در آفرینش واژگونه می کنیم، آیا اندیشه نمی کنند؟" (وَ مَنْ نُعَمِّرُهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ).

توضیح اینکه "ننکسه" از ماده "تنکیس" به معنی واژگون ساختن

ص: ۴۳۵

---

۱ - ۱) این تفسیر را "فی ظلال" به صورت تنها تفسیر ذکر کرده، در حالی که تفسیر قبل را "مجمع البیان"، "تبیان"، "المیزان"، "صافی"، "روح المعانی"، "روح البیان"، "قرطبی" و "تفسیر کبیر فخر رازی" برگزیده اند.

چیزی است به گونه ای که سر به جای پا و پا به جای سر قرار گیرد، و در اینجا کنایه از بازگشت کامل انسان به حالات طفولیت است.

چه اینکه آدمی از آغاز خلقت ضعیف است و تدریجا رو به رشد و تکامل می رود، در دوران جنینی هر روز شاهد خلقت تازه و رشد جدیدی است، بعد از تولد نیز مسیر تکاملی خود را در جسم و روح به سرعت ادامه می دهد، و قوا و استعدادهای خدا داد که در درون وجودش نهفته شده یکی بعد از دیگری شکوفا می شود، دوران جوانی، و بعد از آن پختگی فرا می رسد، و انسان در اوج قله تکامل جسمی و روحی قرار می گیرد، در اینجا گاه روح و جسم مسیر خود را از هم جدا می کنند، روح هم چنان به تکامل خویش ادامه می دهد، در حالی که عقبگرد جسم شروع می شود، ولی سرانجام عقل نیز سیر نزولی خود را شروع می کند، و تدریجا و گاه به سرعت به مراحل کودکی باز می گردد، حرکات حرکات کودکانه و تفکر و حتی بهانه جوئیها همچون کودکان می شود، و ضعف جسمانی نیز با آن هماهنگ می گردد، با این تفاوت که این حرکات و روحیات از کودکان شیرین و جذاب است و نویدی است بر شکوفایی امیدبخش و مسرت آفرین آینده، و به همین دلیل کاملاً قابل تحمل است، ولی از پیران زننده و نازیبا و گاه تنفر آور و یا ترحم انگیز است.

به راستی روزهایی فرا می رسد بسیار دردناک که عمق ناراحتی آن را به زحمت می توان تصور کرد.

قرآن مجید در آیه ۵ سوره حج نیز به همین معنی اشاره کرده، می گوید: **وَمِنْكُمْ مَنْ يُرُدُّ إِلَىٰ أَرْضِ الْوَعْرِ لِكَيْلًا ۖ يَظَلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا**: "بعضی از شما آن قدر عمر می کنند که به بدترین مرحله زندگی و پیری می رسند، آن چنان که چیزی از علوم خود را به خاطر نخواهند داشت" (حتی نزدیکترین افراد خانواده خود را نخواهند شناخت!).

لذا در بعضی از روایات افراد هفتاد ساله به عنوان اسیر الله فی الارض

(اسیران خدا در زمین) ذکر شده اند (۱).

به هر حال جمله "فلا يعقلون" هشدار عجیبی در این زمینه می دهد، و به انسانها می گوید: اگر این قدرت و توانایی که دارید عاریتی نبود به این آسانی از شما گرفته نمی شد، بدانید دست قدرت دیگری بالای سر شماست که بر هر چیز تواناست.

تا به آن مرحله نرسیده اید خود را دریابید، و پیش از آنکه نشاط و زیبایی به پژمردگی مبدل گردد از این چمن گلها بچینید، و توشه راه طولانی آخرت را از این جهان برگیرید، که در فصل ناتوانی و پیری و درماندگی هیچکاری از شما ساخته نیست! و لذا یکی از پنج چیزی را که پیامبر ص به ابو ذر توصیه فرمود همین بود که دوران جوانی را قبل از پیری غنیمت بشمار:

اغتنم خمسا قبل خمس: شبابك قبل هرمك، صحتك قبل سقمك، و غناك قبل فقرك، و فراغك قبل شغلك و حیاتك قبل موتك: "پنج چیز را قبل از پنج چیز غنیمت بشمر، جوانیت را قبل از پیری، و سلامت را قبل از بیماری، و بی نیازیت را قبل از فقر، و زندگی قبل از مرگ، و فراغت خاطر را قبل از گرفتاری" (۲).

یا به گفته شاعر: چنین گفت روزی به پیری جوانی که چون است با پیریت زندگانی؟ بگفتا در این نامه حرفی است مبهم که معنیش جز وقت پیری ندانی! تو به کز توانایی خویش گویی چه می پرسی از دوره ناتوانی متاعی که من رایگان دادم از کف تو گر می توانی مده رایگانی! \*\*\*

ص: ۴۳۷

---

۱-۱) این جمله در حدیث نبوی (سفینه ماده عمر) آمده است، در حالی که در بعضی دیگر از روایات نود سال ذکر شده است.

۲-۲) بحار جلد ۷۷ صفحه ۷۷.

اشاره

وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ (۶۹) لِيُنذِرَ مَنِ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ (۷۰)

ترجمه:

۶۹- ما هرگز شعر به او نیاموختیم، و شایسته او نیست، این (کتاب آسمانی) تنها ذکر و قرآن مبین است.

۷۰- هدف این است که افرادی را که زنده اند انداز کند و بر کافران اتمام حجت شود و فرمان عذاب بر آنها مسلم گردد.

تفسیر:

او شاعر نیست، او انداز کننده زندگان است!

گفتیم در این سوره بحثهای زنده و جامعی پیرامون اصول اعتقادی توحید، معاد، نبوت مطرح شده، و در مقطعی متفاوتی سخن را از یکی به دیگری منتقل می سازد.

در آیات گذشته بحثهای مختلفی پیرامون توحید و معاد مطرح بود، در دو آیه فوق به بحث نبوت باز می گردد، و یکی از رایجترین اتهاماتی را که برای پیامبر اسلام ص مطرح می کردند عنوان کرده پاسخ دندان شکن و آموزنده به آن می دهد، و آن اتهام شعر و شاعری است، می گوید: "ما به او تعلیم شعر ندادیم و شایسته او نیست که شاعر باشد" (وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ).

چرا پیامبر ص را به چنین موضوعی متهم می کردند در حالی که او هرگز شعر نسروده بود؟ این بخاطر آن بود که جاذبه و نفوذ قرآن در دلها برای همه

کس محسوس بود، و زیباییهای لفظ و معنا و فصاحت و بلاغت آن قابل انکار نبود، حتی خود مشرکان چنان مجذوب آهنگ و بیان قرآن می شدند که گاه شبانه بطور مخفیانه به نزدیکی منزلگاه پیامبر ص می آمدند تا زمزمه تلاوت او را در دل شب بشنوند.

چه بسیار کسانی که با شنیدن چند آیه از قرآن شیفته و دلباخته آن شدند، و در همان مجلس اسلام را پذیرفتند و به آغوش قرآن پناه بردند.

اینجا بود که برای توجیه این پدیده بزرگ، و اغفال مردم از این وحی آسمانی، زمزمه شعر و شاعری پیامبر ص را در همه جا سر دادند، که این خود اعترافی بود ضمنی به نفوذ فوق العاده قرآن! اما چرا شایسته پیامبر ص نیست که شاعر باشد بخاطر اینکه خط "وحی" از خط "شعر" کاملاً جدا است، زیرا:

۱- معمولاً سرچشمه شعر تخیل و پندار است، شاعر بیشتر بر بال و پر خیال سوار می شود و پرواز می کند، در حالی که وحی از مبداء هستی سرچشمه می گیرد و بر محور واقعیتها می گردد.

۲- شعر از عواطف متغیر انسانی می جوشد، و دائماً در حال دگرگونی است، در حالی که وحی بیانگر حقایق ثابت آسمانی می باشد.

۳- لطف شعر در بسیاری از مواد در اغراق گوئیها و مبالغه های آن است، تا آنجا که گفته اند: احسن الشعر اکذبه! "بهترین شعر دروغ آمیزترین آن است" در حالی که در وحی جز صداقت چیزی نیست.

۴- شاعر در بسیاری از موارد بخاطر زیباییهای لفظ ناچار است خود را تسلیم الفاظ کند و دنباله رو آن باشد، و چه بسا حقائقی که در این میان پایمال گردد.

۵- سرانجام به تعبیر زیبای یکی از مفسران "شعر" مجموعه شوقهایی



است که از زمین به آسمان پرواز می کند، اما "وحی" مجموعه حقائق است که از آسمان به زمین نازل می گردد، و این دو خط کاملاً متفاوت است! باز در اینجا لازم است برای شاعرانی که در خط اهداف مقدسی گام بر می دارند و از عوارض نامطلوب شعر خود را بر کنار می سازند حساب جداگانه ای باز کنیم، و ارزش مقام و هنر آنها را فراموش نکنیم، ولی به هر حال طبیعت غالب شعر آن است که گفته شد.

به همین دلیل قرآن مجید در آخر سوره "شعراء" می گوید: **وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ**: "شعراء کسانی هستند که گمراهان از آنها پیروی می کنند!" سپس در یک عبارت کوتاه و پر معنی به ذکر دلیل آن پرداخته چنین می گوید: **أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ**: "آیا ندیدی که آنها در هر وادی سرگردانند (همواره غرق پندارها و تشبیهات شاعرانه خویش هستند، تسلیم امواج هیجانات و جهشهای خیالند) و علاوه نمی بینی که سخنانی می گویند که عمل نمی کنند" (سوره شعراء آیه ۲۲۴-۲۲۶).

البته در پایان همان آیات نیز شاعران با ایمان و صالح را که هنرشان در مسیر اهدافشان است استثناء می کند و به آنها ارج می نهد و حسابشان را از دیگران جدا می سازد.

ولی به هر حال پیامبر نمی تواند شاعر باشد، و هنگامی که می گوید: خدا به او تعلیم شعر نداده، مفهومی این است که از شعر بر کنار است، چرا که همه تعلیمات به ذات پاک خدا بر می گردد.

جالب اینکه در تواریخ و روایات کرارا نقل شده که هر وقت پیامبر اسلام ص می خواست به شعری تمثیل جوید، و آن را شاهد سخن قرار دهد، آن را در هم می شکست تا بهانه ای به دست دشمن نیفتد، چنان که روزی پیامبر ص می خواست این شعر معروف عرب را بخواند:

ستبدی لك الايام ما كنت جاهلا

و ياتيک بالاخبار من لم تزود

"به زودی ایام حقایقی را برای تو آشکار می کند که از آن آگاه نبودی - و اخباری را کسانی برای تو می آورند که زاد و توشه ای برای آنها تهیه ندیده ای."

پیامبر ص به هنگامی که می خواست شعر فوق را بخواند فرمود

"یاتیك من لم تزود بالاخبار" و جمله را پس و پیش فرمود (۱).

قرآن در برابر نفی شعر از پیامبر ص اضافه می کند: این آیات چیزی جز وسیله بیداری و قرآن آشکار نیست" (إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ).

\*\*\*"هدف از آن این است که افرادی را که زنده اند انداز کند، و بر کافران اتمام حجت شود تا فرمان عذاب بر آنها مسلم گردد" (لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ) (۲).

آری این آیات "ذکر" است و مایه یاد آوری و وسیله بیداری، این آیات "قرآن مبین" است که حق را بدون هیچگونه پرده پوشی با قاطعیت و صراحت بیان می کند، و به همین دلیل عامل بیداری و حیات و زندگی است.

بار دیگر در اینجا می بینیم که قرآن ایمان را به عنوان "حیات" و مؤمنان را "زندگان" و افراد بی ایمان را "مردگان" تلقی کرده، در یک سو عنوان "حی" و در سوی مقابل عنوان "کافرین" قرار گرفته، این همان حیات و مرگ معنوی است که از مرگ و حیات ظاهری به مراتب فراتر می رود، و آثار آن گسترده تر و وسیعتر است اگر حیات و زندگی به معنی "نفس کشیدن" و "غذا خوردن" و "راه رفتن" باشد، این چیزی است که همه حیوانات در آن شریکند، این حیات

ص: ۴۴۱

۱- ۱) "مجمع البیان" ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) جمله "لینذر..." متعلق به "ذکر" در آیه قبل می باشد، و بعضی آن را متعلق به "علمنا-یا نزلنا" دانسته اند که در تقدیر است، ولی احتمال اول مناسبتر به نظر می رسد.

انسانی نیست، حیات انسانی شکوفا شدن گلهای عقل و خرد و ملکات برجسته در روح انسان و تقوی و ایثار و فداکاری و تسلط بر نفس و فضیلت و اخلاق است، و قرآن پرورش دهنده این حیات در وجود انسانهاست.

به هر حال انسانها در برابر دعوت قرآن به دو گروه تقسیم می شوند:

گروهی زنده و بیدارند که دعوت آن را لیبک می گویند، و به انذارهایش توجه می کنند، گروهی دیگر کفار دل مرده ای هستند که هرگز در برابر آن واکنش مثبتی نشان نمی دهند، ولی این انذار مایه اتمام حجت بر آنها و تحقق یافتن فرمان عذاب بر آنان است.

\*\*\*

**نکته:**

"حیات" و "مرگ" دلها!

انسان دارای چند نوع حیات و مرگ است:

نخست حیات و مرگ "نباتی" که مظهر همان نمو و رشد و تغذیه و تولید مثل است و از این نظر با تمام گیاهان همگام می باشد.

دیگر حیات و مرگ "حیوانی" است که نشانه بارز آن "احساس" و "حرکت" است، و در این دو ویژگی نیز با تمام حیوانات همراه است.

اما نوع سوم از حیات است که مخصوص انسانهاست و آنها را از گیاهان و حیوانات دیگر جدا می کند، و آن حیات "انسانی" و روحانی است، این همان چیزی است که در روایات اسلامی از آن به عنوان "حیات القلوب" تعبیر شده است که منظور از "قلب" در اینجا همان "روح و عقل و عواطف" انسان است.

در سخنان امیر مؤمنان علی ع در خطبه ها و کلمات قصار نهج البلاغه روی این مساله بسیار تکیه شده است، در خطبه ای درباره قرآن می گوید:

تفقهوا فیه فانه ربیع القلوب "در باره قرآن بیندیشید که بهار حیات بخش

ص: ۴۴۲

دلها در آنست (۱).

و در جای دیگر درباره حکمت و دانش می فرماید

هی حیاہ للقلب المیت:

"حکمت مایه حیات دل‌های مرده است" (۲).

گاه بیماری قلب را در برابر بیماری بدن قرار داده، می فرماید:

و اشد من مرض البدن مرض القلب: "بدتر از بیماری تن بیماری دل است" (۳).

و زمانی می گوید: "هر کس روح ورع در او کم شود قلبش می میرد":

و من قل ورعه مات قلبه

(۴)

و تعبیرات فراوان دیگری از این قبیل.

از سوی دیگر قرآن مجید برای انسان نوع خاصی از بینایی و شنوایی و درک و شعور غیر از بینایی و شنوایی و شعور ظاهر قائل شده چنان که در باره کافران می فرماید: **صُمُّ بُكْمٌ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقلُونَ**: "آنها کران و لالان و کورانند و به همین دلیل چیزی نمی فهمند!" (بقره-۱۷۱).

در جای دیگر منافقان را بیماردلانی می نامد که خداوند بر بیماری آنها می افزاید **فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا** (بقره-۱۰).

و کسانی را که ترس از خدا در وجودشان نیست سنگدلانی معرفی کرده که قلبشان از سنگ خارا نیز سختتر است: **ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ (مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ) فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً** (بقره-۷۴).

و در باره گروهی از کافران تعبیری دارد که ضمن آن آنها را به عنوان "پاکدلان" معرفی می کند، می گوید: **أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ**: "آنها کسانی هستند که خدا نمی خواهد دل‌های آنها را پاک

ص: ۴۴۳

۱-۱) "نهج البلاغه" خطبه ۱۱۰.

۲-۲) "نهج البلاغه" خطبه ۱۳۳.

٣-٣) "نهج البلاغه" كلمات قصار كلمه ٣٨٨.

٤-٤) "نهج البلاغه" كلمات قصار كلمه ٣٤٩.

در جای دیگر می گوید: "دعوت تو را تنها زندگانی که گوش شنوا دارند اجابت می کنند نه مردگان!" **إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ**: "تنها کسانی که گوش شنوا دارند اجابت دعوت تو را می کنند اما مردگان را خدا در قیامت برمی انگیزد سپس به سوی او باز می گردند" (انعام-۳۶).

از مجموع این تعبیرات و تعبیّرات فراوان دیگری که مشابه آن است به خوبی روشن می شود که قرآن محور حیات و مرگ را همان محور انسانی و عقلانی می شمرد، چرا که تمام ارزش انسان نیز در همین قسمت نهفته شده است.

در حقیقت حیات و زندگی و درک و دید و شنود و مانند آنها، در این بخش از وجود انسان خلاصه می شود، گرچه بعضی از مفسران این تعبیرات را مجاز دانسته اند ولی آنها در اینجا با روح قرآن هماهنگ نشده اند چرا که از نظر قرآن حقیقت همین است، و زندگی و مرگ حیوانی مجازی بیش نیست! عوامل مرگ و حیات روحانی بسیار زیاد است ولی قدر مسلم این است که "نفاق" و "کبر" و "غرور" و "عصبیت" و "جهل" و گناهان بزرگ، "قلب" را می میراند، چنان که در مناجات تائبین از مناجاتهای پانزده گانه امام زین العابدین علی بن الحسین ع می خوانیم

و امات قلبی عظیم جنایتی: "جنایت بزرگ من قلب مرا میرانده است" (۱).

آیات مورد بحث نیز تأکیدی است بر این حقیقت.

آیا کسانی که تنها از زندگی به این قانع شده اند که در عالم بیخبری و دائم عیش و نوش بسر برند، نه ناله مظلومی را بشنوند، نه ندای منادیان حق را لیک گویند، نه از ظلم ظالم ناراحت شوند، و نه از محرومیت مظلومان

تکانی بخورند، تنها به خویشتن بیندیشند، و از غیر خود و حتی از خویشتن خویش بیگانه باشند، زنده اند؟! آیا این زندگی است که محصول آن فقط صرف مقصداری غذا و پاره کردن تعدادی لباس و خوابیدن و بیدار شدنهای تکراری باشد؟ اگر زندگی این است چه تفاوتی میان حیوان و جهان آدمیت است؟ پس باید پذیرفت که در ما و رای این ظاهر زندگی، مغز و حقیقتی است که قرآن روی آن تکیه می کند و از آن سخن می گوید.

جالب اینکه مردگانی که مرگشان دارای آثار حیات انسانی است از نظر قرآن زندگانند اما زنده هایی که هیچیک از آثار حیات انسانی در آنها دیده نمی شود در منطق قرآن مرده اند مرگی جانکاه و رقت بار.

\*\*\*

ص: ۴۴۵

اشاره

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ (۷۱) وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ (۷۲) وَ لَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبٌ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (۷۳) وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ (۷۴) لَا يَسْتَتِيعُونَ نصرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُخَضَّرُونَ (۷۵) فَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إنا نعلم ما يسرُّونَ وَ ما يعلنونَ (۷۶)

ترجمه:

۷۱- آیا آنها ندیدند که از آنچه با قدرت خود به عمل آورده ایم چهار پایانی برای آنها آفریدیم که آنان مالک آن هستند؟

۷۲- آنها را رام ایشان ساختیم، هم مرکب آنان از آن است و هم از آن تغذیه می کنند.

۷۳- و برای آنان منافع دیگری در آن (حیوانات) است و نوشیدنیهای گوارایی، آیا با این حال شکرگزاری نمی کنند؟ ۷۴- آنها

غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند به این امید که یاری شوند.

۷۵- ولی آنان قادر به یاری ایشان نیستند و این (عبادت کنندگان در قیامت) لشکر آنها



خواهند بود که در آتش دوزخ حضور می یابند! ۷۶- بنا بر این سخنان آنها تو را غمگین نسازد، ما آنچه را پنهان می دارند یا آشکار می کنند می دانیم!

**تفسیر:**

**اشاره**

### منافع سرشار چهار پایان برای شما

بار دیگر قرآن مجید در این آیات به مساله توحید و شرک باز می گردد، و ضمن بر شمردن قسمتی از نشانه های عظمت خدا در زندگی انسانها، و رفع نیازمندیهای آنها از سوی خدا، به ضعف و ناتوانی و بینوایی بتها اشاره کرده، در یک مقایسه روشن، حقانیت خط توحید، و بطلان خط شرک را آشکار می سازد.

نخست می گوید: "آیا آنها ندیدند که از آنچه با قدرت خود به عمل آورده ایم چهار پایانی برای آنها آفریدیم که آنان مالک آن هستند" (أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ) (۱).

\*\*\* و برای اینکه به خوبی بتوانند از این چهار پایان بهره گیرند "آنها را رام ایشان ساختیم" (وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ).

"هم از آنها مرکب را هوار برای خود فراهم می سازند، و هم از آنها تغذیه می کنند" (فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ).

\*\*\* منافع آنها به همین جا ختم نمی شود، بلکه "برای آنان منافع دیگر در این حیوانات و نوشیدنیهای گوارایی است" (وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ وَمَشَارِبٌ).

ص: ۴۴۷

---

۱- ۱) جمله "او لم یروا..." جمله ای است که با واو عطف بر جمله قبل معطوف شده است، منتها از آنجا که همزه استفهام همیشه صدرنشین است بر واو عاطفه مقدم شده، و رؤیت در اینجا ممکن است به معنی دانستن و یا به معنی نگاه کردن بوده باشد.

"آیا با این حال شکر این نعمتها را بجا نمی آورند؟! شکری که وسیله معرفت الله و شناخت ولی نعمت است (أَفَلَا يَشْكُرُونَ)."

\*\*\*

### در اینجا چند نکته قابل توجه است:

۱- از میان نعمتهای مختلفی که انسان در آن غوطه ور است در اینجا انگشت روی نعمت وجود چهارپایان گذارده شده، چرا که آنها در زندگی روزمره انسان حضور دائم دارند، به حدی زندگی انسان با آنها گره خورده که اگر از صفحه زندگی او حذف شوند به راستی کار بر او مشکل و پیچیده خواهد شد، ولی به دلیل حضور دائمشان، کمتر مورد توجه قرار می گیرند.

۲- جمله "عملت ایدینا" (دست ما آن را انجام داده) کنایه از اعمال قدرت مستقیم پروردگار است، زیرا انسان مهمترین عضوی که با آن اعمال قدرت می کند دستهای اوست، به همین جهت "ید" (دست) کنایه از قدرت است، مثلاً کسی می گوید فلان منطقه در دست من است، یعنی در سیطره قدرت من قرار گرفته، قرآن مجید می گوید **يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ**: "دست خدا بالای دست آنهاست" (فتح-۱۰).

به هر حال ذکر "ایدی" به صورت جمع اشاره به مظاهر گوناگون قدرت پروردگار می باشد.

۳- جمله "فَهُمْ لَهُمْ مِمَّا كُونُ" (با فاء تفریع) اشاره به این است چهار پایان را ما به قدرت خویش آفریده ایم اما مالکیتش را به انسانها بخشیدیم، و این نهایت لطف پروردگار را بیان می کند، بنا بر این اشکالی که برای بعضی از مفسران در "فاء تفریع" در اینجا پیدا شده موردی ندارد، این درست به آن می ماند که ما به کسی می گوئیم این باغ را ما آباد کرده ایم اما تو بهره آن را می بری، و این نشانه نهایت محبت و ایثار و گذشت است.

۴- جمله "ذللناها لهم" اشاره به مساله مهم رام شدن چهار پایان برای انسان است، این حیوانات زورمند پر قدرت که گاه به طور نادر، به فرمان خدا ذللناها را فراموش کرده، سر به عصیان و طغیان بر می دارند چنان خطرناک می شوند که دهها نفر در مقابل آنان عاجز می شوند، ولی در حالت عادی گاهی یک قطار شتر را به ریسمانی بسته و به دست کودکی چند ساله می سپارند و "می برد هر جا که خاطر خواه اوست"!

به راستی عجیب است، انسانها نه قادرند مگسی را بیافرینند، و نه حتی می توانند مگسی را رام خویش کنند، اما خداوند قادر منان میلیونها میلیون چهار پایان مختلف را آفریده و رام انسانها ساخته است که دائما در خدمت آنانند.

۵- جمله "فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ" (با توجه به اینکه رکوب صفت مشبه است و به معنی مرکوب یعنی حیوانی که بر آن سوار می شوند) اشاره به این است که انسانها پاره ای از چهار پایان را به عنوان مرکب انتخاب می کنند و بعضی را برای تغذیه.

گرچه گوشت همه چهار پایان معمولی از نظر اسلام حلال است، ولی عملا تنها بخشی از آنها برای تغذیه مورد استفاده قرار می گیرد، فی المثل گوشت الاغ جز در موارد ضرورت کسی از آن استفاده نمی کند.

البته این در صورتی است که "منها" را در هر دو جمله به معنی "تبعیض" در افراد بگیریم، اما اگر اولی تبعیض افرادی و دومی تبعیض اجزایی بوده باشد مفهومش این می شود که بعضی از چهار پایان را مرکوب خویش می سازید و از قسمتی از اجزای تن آنها تغذیه می کنید (چرا که استخوان و مانند آن قابل تغذیه نیست).

۶- جمله "لَهُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ" اشاره به فوائد زیاد دیگری است که از چهار پایان عائد انسان می شود، از جمله پشم آنها برای انواع لباسها و فرشها و خیمه،

و پوست آنها برای لباس و کفش و کلاه و وسایل مختلف زندگی، و حتی امروز که صنایع چهره زندگی انسان را به کلی دگرگون ساخته باز نیاز مبرم انسانها هم از نظر تغذیه، و هم از نظر لباس و سایر وسایل زندگی به چهار پایان به قوت باقی است.

حتی امروز انواع سرماها و واکسنها را که برای مبارزه با بیماریها یا پیشگیری، مؤثرترین وسیله اند با استفاده از چهار پایان و موادی که از خون آنها می گیرند، تهیه می شود.

حتی بی ارزش ترین امور در زندگی چهار پایان که مدفوعات آنهاست نیز مورد استفاده است، زمینها را به وسیله آن آباد و درختان را پر بار می سازند.

۷- تعبیر به "مشارب" اشاره به شیرهایی است که از چهارپایان مختلف گرفته می شود، و قسمت مهمی از مواد غذایی انسان از آن و فراورده های آن تامین می گردد، به طوری که صنایع شیرسازی و فراورده های شیری در دنیا، امروز قسمت مهمی از صادرات و واردات کشورها را تشکیل می دهد، همان شیری که یک غذای کامل برای انسان است، و از میان "فرث" و "دم" این "لبن سائغ" و گوارا خارج می گردد که برای نوشندگان مایه لذت، و برای ناتوانها مایه قدرت است (۱).

۸- جمله " أَفَلَا يَشْكُرُونَ " که به صورت استفهام انکاری مطرح شده، به منظور برانگیختن فطرت و عواطف انسانها برای شکرگزاری در برابر نعمتهای بی پایانی است که گوشه ای از آن در آیات فوق آمده است، و چنان که می دانیم "لزوم شکر منعم" پایه ای است برای "معرفه الله" چرا که شکر بدون شناخت

ص: ۴۵۰

---

۱- ۱) در باره خارج شدن شیر از پستان حیوانات و قدرت نمایی خدا در آفرینش این ماده غذایی، و همچنین مواد مهمی که در شیر وجود دارد بحث مشروحی در جلد ۱۱ صفحه ۲۹۱ (ذیل آیه ۶۶ سوره نحل) آورده ایم.

بخشنده نعمت امکان پذیر نیست، بعلاوه مطالعه این نعمتها و اینکه هرگز بتها در آن دخالت و تاثیری ندارند وسیله ای خواهد بود برای ابطال شرک.

\*\*\* لذا در آیات بعد به تشریح حال مشرکان پرداخته چنین می گوید: "آنها غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند به این امید که از سوی آنها یاری شوند" (و مورد حمایت بتان قرار گیرند) (وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ).

چه خیال خام و فکر باطلی؟ که این موجودات ضعیف را که هیچ قدرتی بر دفاع از خویشان ندارند تا چه رسد به دیگران، در کنار خالق زمین و آسمان و بخشنده آن همه مواهب قرار دهند، و در حوادث مشکل زندگی از آنان یاری طلبند؟ آری آنها گاه برای این به سراغ بتها می رفتند که مایه عزتشان باشد "وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا" (مریم-۸۱).

و گاه آنها را شفیعان در درگاه خداوند می پنداشتند "وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ" "آنها غیر از خدا موجوداتی را می پرستند که نه زبانی می توانند به آنها برسانند و نه سودی، می گویند اینها شفیعان ما در درگاه خدا هستند!" به هر حال تمام این پندارها نقش بر آب است، و چنان که قرآن در آیه "۱۹۲" سوره اعراف می فرماید: "این بتان نه می توانند یاری عابدانشان کنند، و نه حتی یاری خودشان" "وَ لَا يَسْتَظِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَ لَا أَنفُسُهُمْ يُنصَرُونَ".

\*\*\* لذا در آیه بعد می افزاید: "آنها قادر به نصرت و یاری عبادت کنندگان خویش نیستند، و این عابدان در قیامت لشکر آنها خواهند بود و همگی در آتش

دوزخ حضور می یابند" (لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُّحَضَّرُونَ).

چه دردناک است که این پیروان در آن روز به صورت لشکریانی پشت سر بتها قرار گیرند، و همگی در دادگاه عدل خدا حضور یابند، و بعد از آن همگی به دوزخ فرستاده شوند، بی آنکه بتوانند گرهی را از کار لشکر خود بگشایند.

اصولاً- تعبیر به "محضرون" در همه جا نشانه تحقیر است و حاضر ساختن افراد بی آنکه خودشان تمایل داشته باشند نشانه حقارت آنها است.

طبق این تفسیر، ضمیر اول "هم" در جمله "و هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُّحَضَّرُونَ" به "عابدها" و ضمیر دوم به "معبودها" بر می گردد، در حالی که بعضی از مفسران احتمال عکس آن را نیز داده اند که معبودان و بتها لشکر عابدین خود در آن روز خواهند بود، در عین اینکه لشکرند کمترین یاری از آنها ساخته نیست! ولی تفسیر اول مناسبتر است.

به هر حال این تعبیرها تنها در مورد معبودان صاحب شعور مانند شیاطین و گردنکشان جن و انس صادق است، ولی این احتمال نیز وجود دارد که در آن روز خداوند در بتهایی که از سنگ و چوب ساختند نیز عقل و شعوری می آفریند تا عابدان خود را سرزنش کنند، و ضمناً همین سنگ و چوبها به عنوان آتشگیره های جهنم در کنار آنان خواهند بود، چنان که قرآن در (آیه ۹۸- انبیا) می گوید:

"إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ"

"شما و آنچه را غیر از خدا می پرستید هیزم جهنم خواهید بود، و همگی در آن وارد می شوید"!

\*\*\* سرانجام در آخرین آیه مورد بحث به عنوان دللداری پیامبر ص و تقویت روحیه او در برابر اینهمه کارشکنیها و فتنه انگیزیها و افکار و اعمال خرافی، می فرماید:

"اکنون که چنین است سخنان آنها تو را غمگین نکند که گاهی ترا شاعر می خوانند

و گاهی ساحر و گاه تهمت‌های دیگری می‌بندند، چرا که آنچه را آنها در دل مخفی می‌دارند و یا با زبان آشکار می‌سازند همه را ما می‌دانیم" (فَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنََّّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ).

نه نیات آنها بر ما پوشیده است، و نه توطئه‌های مخفیانه آنها، و نه تکذیبها و شیطنتهای آشکارشان، همه را می‌دانیم و حساب آنها را برای روز حساب نگه می‌داریم و تو را از شر آنها در این جهان نیز در امان خواهیم داشت.

نه تنها پیامبر ص که هر مؤمنی می‌تواند با این گفتار الهی دلگرم باشد که همه چیز در این عالم در حضور خداوند است و چیزی بر او از مکائد دشمنان مخفی نخواهد بود، او دوستان خود را در لحظات سخت تنها نخواهد گذاشت و همواره حامی و حافظ آنها خواهد بود.

\*\*\*

### نکته:

بینش توحیدی برای خدا پرستان خط مشی خاصی در زندگی ایجاد می‌کند، که آنها را از خطوط شرک آلود که مبتنی بر انتخاب بتها یا پناه بردن به انسانهای ضعیفی همچون خویش است جدا می‌سازد.

صریحتر بگوئیم: در دنیای امروز که جهان دو قطبی شده و دو قدرت بزرگ شرق و غرب بر آن حاکم است، معمولاً این فکر برای بسیاری از کشورهای کوچک و متوسط پیدا می‌شود، که برای حفظ خویشتن باید به یکی از این دو بت‌پناه برد، و در حوزه حمایت او قرار گرفت، در حالی که تجربیات نشان داده است که به هنگام بروز حوادث سخت و مشکلات و بحرانها، این قدرتهای به ظاهر بزرگ نه گرهی از کار خود می‌توانند بگشایند، و نه از کار اقمار و پیروانشان، و چه زیبا می‌گوید قرآن: "لَا يَسْتَعِينُونَ لَهُمْ نَصِيرًا وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصِرُونَ" "نه توانایی یاری و حمایت از عابدان خود دارند، و نه می‌توانند خود را حفظ کنند".

این هشدار است به همه مسلمانان و رهروان توحید خالص که از همه این بتها بپرهیزند، و به سایه لطف الهی پناه ببرند، تنها متکی به خویشتن و نیروی ایمان و معنویت جوامع اسلامی باشند، و هرگز این افکار شرک آلود را که باید برای روز حادثه از این قدرتها کمک گیرند به مغز خود راه ندهند، و اصولاً فرهنگ جوامع اسلامی را از اینگونه افکار پاکسازی کنند، و بدانند تا کنون ضربه های فراوانی از این رهگذر-چه در مقابله با اسرائیل غاصب، و چه در برابر دشمنان دیگر-خورده اند، در حالی که اگر این اصل اصیل قرآنی در میان آنها حاکم بود هرگز گرفتار این شکستهای دردناک نمی شدند، به امید آن روز که همگی در سایه این تعلیم قرآنی افکار خویش را نوسازی کنیم، متکی به خویشتن باشیم، و به سایه لطف "الله" پناه ببریم و سربلند و آزاد زندگی کنیم.

\*\*\*

ص: ۴۵۴



اشاره

أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنْ أُنشِئَهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ (۷۷) وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ (۷۸) قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ (۷۹)

ترجمه:

۷۷- آیا انسان ندید(نمی داند) که ما او را از نطفه ای بی ارزش آفریدیم، و او(چنان صاحب قدرت و شعور و نطق شد که) به مخاصمه آشکار برخاست! ۷۸- و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد، و گفت چه کسی این استخوانها را زنده می کند در حالی که پوسیده است؟ ۷۹- بگو: همان کسی آن را زنده می کند که نخستین بار آن را آفرید، و او به هر مخلوقی آگاه است!

شان نزول:

در غالب تفاسیر نقل شده است که "مردی از مشرکان به نام "ابی بن خلف" یا "امیه بن خلف" و یا "عاص بن وائل" قطعه استخوان پوسیده ای را پیدا کرد و گفت با این دلیل محکم به مخاصمه با محمد ص برمی خیزم، و سخن او را در باره

معاد ابطال می کنم آن را برداشت و نزد پیامبر اسلام آمد (و شاید مقداری از آن را در حضور پیامبر نرم کرد و به روی زمین ریخت) و گفت چه کسی می تواند این استخوانهای پوسیده را از نو زنده کند (و کدام عقل آن را باور می کند).

آیات فوق و چهار آیه بعد از آن که مجموعاً هفت آیه را تشکیل می دهد نازل شد، و پاسخ منطقی و دندان شکنی به او و همفکران او داد.

\*\*\*

### تفسیر:

آفرینش نخستین دلیل قاطعی است بر معاد

گفتیم بحثهای مربوط به مبدء و معاد و نبوت در سوره "یس" که قلب قرآن است به صورت مقطعه‌های مختلفی مطرح شده است، این سوره از قرآن مجید و مساله نبوت آغاز شد، و با هفت آیه منسجم که قوی ترین بیانات را در باره معاد در بر دارد پایان می یابد.

نخست دست انسان را می گیرد و به آغاز حیات خودش در آن روز که نطفه بی ارزشی بیش نبود می برد، و او را به اندیشه و می دارد، می گوید: "آیا انسان ندید که ما او را از نطفه آفریدیم و او آن چنان قوی و نیرومند و صاحب قدرت و شعور و نطق رشد که حتی به مجادله در برابر پروردگارش برخاست و مخاصمه کننده آشکاری شد؟! (أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانَ إِذَا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ) (۱).

چه تعبیر زنده و گویایی؟ نخست روی عنوان انسان تکیه می کند یعنی هر انسانی با هر اعتقاد و مکتبی و هر مقدار دانشی می تواند این حقیقت را دریابد.

سپس سخن از "نطفه" می گوید که در لغت در اصل به معنی آب ناچیز و بی ارزش است، تا این انسان مغرور و از خود راضی کمی در اندیشه فرو برود

ص: ۴۵۶

---

۱-۱) "خصیم" به معنی کسی است که اصرار بر خصومت و جدال دارد و "رؤیت" در اینجا به معنی دانستن است.

و بداند روز اول چه بود؟ و تازه تمام این قطره آب ناچیز مبداء نشو و نمای او نبوده بلکه سلول زنده بسیار کوچکی که با چشم دیده نمی شود از میان هزاران سلول که در آن قطره آب شناور بودند با سلول زنده بسیار کوچکی که در رحم زن قرار داشت با هم ترکیب شدند، و انسان از آن موجود ذره بینی پا به عرصه هستی گذاشت! مراحل تکامل را یکی بعد از دیگری پیمود که شش مرحله آن طبق گفته قرآن در اوائل سوره مؤمنون در درون رحم می باشد (مرحله نطفه، سپس علقه، بعد مضغه، و بعد از آن ظاهر شدن استخوانها، سپس پوشیده شدن استخوانها از گوشت، و سرانجام پیدایش روح یعنی حس و حرکت).

بعد از تولد که نوزادی بسیار ضعیف و ناتوان بود مراحل تکامل را نیز به سرعت پشت سر گذاشت، تا به سر حد بلوغ و رشد جسمانی و عقلانی رسید.

آری این موجود ضعیف و ناتوان آن چنان قوی و نیرومند شد که به خود اجازه داد به پرخاشگری در برابر دعوت "الله" برخیزد، و گذشته و آینده خویش را به دست فراموشی بسپارد، و مصداق روشن "خصیم مبین" شود.

جالب اینکه: تعبیر "خصیم مبین" (جدال کننده و پرخاشگر آشکار).

دارای یک جنبه قوت است و یک جنبه ضعف که ظاهراً قرآن به هر دو جهت در اینجا ناظر است.

از یک سو این کار جز از انسانی که دارای عقل و فکر و شعور و استقلال اراده و اختیار و قدرت دارد ساخته نیست (و می دانیم مهمترین مساله در زندگی انسان سخن گفتن است، و سخنانی که محتوای آن قبلاً در اندیشه حاضر می شود، سپس در قالب جمله ها قرار می گیرد، و مانند گلوله هایی که مسلسل وار به هدف شلیک می شود از مخارج دهن بیرون می پرد، و این کاری است که از هیچ جاننداری جز انسان حاصل نمی شود.

و به این ترتیب قدرت نمایی خدا را در این نیروی عظیمی که به قطره آب ناچیزی داده مجسم می کند.

اما از سوی دیگر: او یک موجود فراموشکار و مغرور است، و این نعمتهایی را که ولی نعمتش به او بخشیده در برابر او به کار می گیرد و به مجادله و مخاصمه برمی خیزد، زهی بیخبری و خیره سری! \*\*\* برای بیخبری او همین بس که "او مثلی برای ما زد و به پندار خودش دلیل دندان شکنی پیدا کرد، و در حالی که آفرینش نخستین خود را به دست فراموشی سپرده گفت: چه کسی می تواند این استخوانها را زنده کند در حالی که پوسیده است؟! ( وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ ) (۱).

منظور از ضرب المثل در اینجا ضرب المثل عادی و تشبیه و کنایه نیست، بلکه منظور بیان استدلال و ذکر مصداق به منظور اثبات یک مطلب کلی است.

آری او (ابی بن خلف، یا امیه بن خلف، یا عاص بن وائل) در بیابان قطعه استخوان پوسیده ای را پیدا می کند، و استخوانی که معلوم نبود از چه کسی است؟ آیا به مرگ طبیعی مرده؟ یا در یکی از جنگهای عصر جاهلی به طرز فجیعی کشته شده؟ یا بر اثر گرسنگی جان داده؟ به هر صورت فکر می کرد دلیل دندان شکنی برای نفی معاد پیدا کرده است، با خشم توأم با خوشحالی قطعه استخوان را برداشته، می گوید: لأخامن محمد! (من با همین دلیل به خصومت با محمد برمی خیزم) آن چنان که نتواند جوابی دهد! با عجله به سراغ پیامبر اسلام ص آمد و فریاد زد بگو بینم چه کسی

ص: ۴۵۸

---

۱-۱) "رمیم" از ماده "رم" به گفته "راغب" در مفردات اصل "رم" بر وزن "ذم" به معنی اصلاح و ترمیم موجود کهنه و پوسیده است، "رمة" بر وزن همت بالخصوص به معنی استخوان پوسیده می آید و "رمة" بر وزن "قبة" به طناب پوسیده گفته می شود.

قدرت دارد بر این استخوان پوسیده لباس حیات ببوشاند؟ و سپس قسمتی از استخوان را نرم کرد و روی زمین پاشید، و فکر می کرد پیامبر اسلام ص هیچ پاسخی در برابر این منطق نخواهد داشت.

جالب اینکه قرآن مجید با جمله کوتاه " وَ نَسِیَ خَلْقَهُ " تمام پاسخ او را داده است هر چند پشت سر آن توضیح بیشتر و دلایل افزونتر نیز ذکر کرده.

می گوید: اگر آفرینش خویش را فراموش نکرده بودی هرگز به چنین استدلالی واهی و سستی دست نمی زدی، ای انسان فراموشکار! به عقب باز گرد، و آفرینش خود را بنگر، چگونه نطفه ناچیزی بودی، و هر روز لباس تازه ای از حیات بر تن تو پوشانید، تو دائما در حال مرگ و معاد هستی، از جمادی مردی نامی شدی، و از جهان نباتات نیز مردی از حیوان سر زدی، از عالم حیوان نیز مردی انسان شدی، اما توی فراموشکار همه اینها را به طاق نسیان زدی حال می پرسی چه کسی این استخوان پوسیده را زنده می کند؟! این استخوان هر گاه کاملا به پوسد تازه خاک می شود، مگر روز اول خاک نبود؟! \*\*\* لذا بلافاصله به پیامبر اسلام ص دستور می دهد که به این خیره سر مغرور و فراموشکار " بگو: کسی او را زنده می کند که در روز نخست او را ایجاد کرد " ( قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ ).

اگر امروز استخوان پوسیده ای از او به یادگار مانده روزی بود که حتی این استخوان پوسیده هم نبود و حتی خاکی هم وجود نداشت، آری آن کس که او را از کتم عدم آفرید، تجدید حیات استخوان پوسیده ای برایش آسانتر است.

و اگر فکر می کنید این استخوان پوسیده وقتی که خاک شد و در همه جا پراکنده گشت چه کسی می تواند آن اجزا را بشناسد و از نقاط مختلف گرد آوری کند؟

پاسخ آن نیز روشن است، "او از هر مخلوقی آگاه است" و تمام ویژگیهای آنها را می داند ( وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ).

کسی که دارای چنین "علم" و چنان "قدرتی" است مساله معاد و احیاء مردگان مشکلی برایش ایجاد نخواهد کرد.

یک قطعه آهن ربا را اگر در میان خروارها خاک که ذرات کوچکی آهن در آن پراکنده است بگردانیم فوراً تمام این ذرات را جمع آوری می کند، در حالی که یک موجود بیجان بیش نیست، خداوند به آسانی می تواند تمام ذرات بدن هر انسانی را در هر گوشه ای از کره زمین باشد با یک فرمان جمع آوری نماید.

نه تنها به اصل آفرینش انسان آگاه است که از نیت و اعمال آنها نیز آگاه می باشد، و حساب و کتاب آن نزد او روشن است.

بنا بر این محاسبه اعمال و نیت و اعتقادات درونی نیز مشکلی برای او ایجاد نمی کند چنان که در آیه ۲۸۴ سوره بقره آمده است "وَ إِن تُبَدُّوْا مَّا فِیْ اَنْفُسِکُمْ اَوْ تَخْفَوْهُ یَحْصِبْکُمْ بِهِنَّ اللّٰهُ" : "اگر آنچه را در دل دارید پنهان کنید یا آشکار سازید خدا می داند" و به همین دلیل موسی ع مامور می شود در جواب فرعون که در مساله معاد تردید می کرد و از زنده شدن قرون پیشین و حساب و کتابشان اظهار تعجب می نمود بگوید: "علم و آگاهی آن در پیشگاه پروردگار من در کتابی ثبت است و پروردگار من نه اشتباه می نماید و نه فراموش می کند" ( قَالَ عَلِمْتُهَا عِنْدَ رَبِّیْ فِیْ کِتَابٍ لَا یَضِلُّ رَبِّیْ وَ لَا یَنْسِی ) (طه-۵۲).

\*\*\*

اشاره

الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ (۸۰)

ترجمه:

۸۰- همان کسی که برای شما از درخت سبز آتش آفرید، و شما به وسیله آن آتش می افروزید.

تفسیر:

رستاخیز انرژیها!

در تعقیب آیات گذشته که پیرامون معاد بحث می کرد و اشارات پر معنی و زنده ای در آن بر مساله امکان معاد و رفع هر گونه استبعاد بود، در آیات مورد بحث که آخرین آیات سوره یس- همان قلب قرآن- است، شرح بیشتر و گویاتری در باره همین مساله مطرح می کند و از سه یا چهار طریق جالب آن را تعقیب می نماید.

نخست می فرماید: "آن خدایی که برای شما از درخت سبز آتش آفرید و شما به وسیله آن آتش می افروزید قادر است که بر این استخوانهای پوسیده بار دیگر لباس حیات بپوشاند" (الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ).

چه تعبیر عجیب و جالبی که هر قدر در آن بیشتر دقیق شویم معانی عمیقتری به ما ارائه می دهد؟! اصولاً بسیاری از آیات قرآن دارای چندین معنی است، بعضی ساده برای فهم عامه مردم در هر زمان و هر مکان، و بعضی عمیق برای خواص، و سرانجام بعضی کاملاً عمیق برای زبده های خواص، و یا اعصار و قرون دیگر و آینده های دور.

در عین حال این معانی با هم منافاتی ندارد و در آن واحد در یک تعبیر پر معنی

جمع است.

آیه فوق همین گونه است:

نخستین تفسیری که بسیاری از مفسران پیشین برای آن ذکر کرده اند و معنی ساده و روشنی است که برای عموم مردم قابل فهم می باشد این است که:

در اعصار قدیم در میان عربها این امر رائج بود که برای آتش افروختن از چوب درختان مخصوص بنام "مرخ" و "عفار" که در بیابانهای حجاز می روئیده استفاده می کردند.

"مرخ" (بر وزن چرخ) و "عفار" (بر وزن تبار) دو نوع چوب "آتش زنه" بود که اولی را زیر قرار می دادند و دومی را روی آن می زدند، و مانند سنگ آتش زنه جرقه از آن تولید می شد، در واقع بجای کبریت امروز از آن استفاده می کردند.

قرآن می گوید: "آن خدایی که می تواند از این درختان سبز آتش بیرون بفرستد قدرت دارد که بر مردگان لباس حیات بپوشاند".

"آب" و "آتش" دو چیز متضاد است، کسی که می تواند آنها را در کنار هم قرار دهد قدرت این را دارد که "حیات" را در کنار "مرگ" و "مرگ" را در کنار "حیات" قرار دهد! آفرین بر آن هستی آفرین که "آتش" را در دل "آب" و "آب" را در دل "آتش" نگاه می دارد مسلما برای او پوشانیدن لباس زندگی بر اندام انسانهای مرده کار مشکلی نیست.

اگر از این معنی گام فراتر بگذاریم به تفسیر دقیقتری می رسیم و آن اینکه: خاصیت آتش افروزی به وسیله چوب درختان، منحصر به چوبهای "مرخ" و "عفار" نیست، بلکه این خاصیت در همه درختان و تمام اجسام عالم وجود دارد (هر چند دو چوب مزبور بر اثر مواد و وضع مخصوصشان آمادگی بیشتری برای



این کار دارند).

خلاصه اینکه تمام چوبهای درختان اگر محکم به هم بخورند جرقه می دهند حتی "چوب درختان سبز".

به همین دلیل گاه آتش سوزیهای وسیع و وحشتناکی در دل جنگلها روی می دهد که هیچ انسانی عامل آن نبوده، فقط وزش شدید بادهای و طوفانهایی که شاخه های درختان را محکم به هم کوفته است و از میان آنها جرقه ای در میان برگهای خشک افتاده، سپس وزش باد به آن آتش دامن زده، عامل اصلی بوده است.

این همان جرقه الکتریسته است که بر اثر اصطکاک و مالش آشکار می گردد.

این همان آتشی است که در دل تمامی ذرات موجودات جهان نهفته است، و به هنگام اصطکاک و مالش خود را نشان می دهد، و از "شجر اخضر" "نار" می آفریند! این تفسیر وسیعتری است که چشم انداز جمع اضداد را در آفرینش گسترده تر می کند، و "بقا" را در "فنا" واضحتر نشان می دهد.

اما در اینجا تفسیر سومی است که از آن هم عمیقتر است، و به کمک دانشهای امروز بر آن دست یافته ایم که ما نام آن را رستاخیز انرژیها گذارده ایم.

توضیح اینکه: یکی از کارهای مهم گیاهان مساله "کربن گیری" از هوا، و ساختن "سلولز نباتی" است (سلولز همان جرم درختان است که اجزاء عمده آن "کربن" و "اکسیژن" و "تیدروژن" است.

اکنون ببینیم این سلولز چگونه ساخته می شود؟ یاخته های درختان و گیاهان "گاز کربن" را از هوا گرفته و آن را تجزیه می کنند، اکسیژن آن را آزاد ساخته، و کربن را در وجود خود نگه میدارد، و آن را با آب ترکیب کرده و چوب درختان را از آن می سازد.

ولی مساله مهم این است که طبق گواهی علوم طبیعی هر ترکیب شیمیایی

انجام می یابد یا باید توأم با جذب انرژی خاصی باشد و یا آزاد کردن آن (دقت کنید).

بنا بر این هنگامی که درختان به عمل کربن گیری مشغولند، طبق این قانون احتیاج به وجود یک انرژی دارند، و در اینجا از گرما و نور آفتاب به عنوان یک انرژی فعال استفاده می کنند.

به این ترتیب به هنگام تشکیل چوبهای درختان مقداری از انرژی آفتاب نیز در دل آنها ذخیره می شود و به هنگامی که چوبها را به اصطلاح می سوزانیم همان انرژی ذخیره شده آفتاب آزاد می گردد، زیرا بار دیگر "کربن" با "اکسیژن" هوا ترکیب شده و گاز کربن را تشکیل می دهد، و اکسیژن و ئیدروژن (مقداری آب) آزاد می گردد.

از این تعبیرات اصطلاحی که بگذاریم به عبارت بسیار ساده این نور و حرارت مطبوعی که در زمستان درون کلبه آن روستایی یا کرسی زغال سوز این شهرنشین را گرم و روشن می سازد همان نور و حرارت آفتاب است که در ضمن چند سال یا دهها سال در چوب این درختان ذخیره شده است، و آنچه را درخت در طول یک عمر تدریجا از آفتاب گرفته اکنون بی کم و کاست پس می دهد!! و اینکه می گویند همه انرژیها در کره زمین به انرژی آفتاب باز می گردد یکی از چهره هایش همین است.

اینجاست که به "رستاخیز انرژیها" می رسیم، و می بینیم نور و حرارتی که در این فضا پراکنده می شود و برگ درختان و چوبهای آنها را نوازش و پرورش می دهد هرگز نابود نشده است، بلکه تغییر چهره داده، و دور از چشم ما انسانها در درون ذرات چوب و شاخه و برگ درختان پنهان شده است، و هنگامی که یک شعله آتش به چوب خشکیده می رسد، رستاخیز آنها شروع می شود، و تمام آنچه از انرژی آفتاب در درخت پنهان بود در آن لحظه "حشر و نشورش" ظاهر می گردد، بی آنکه حتی به اندازه روشنایی یک شمع در یک زمان کوتاه از آن کم شده باشد!

(باز هم دقت کنید).

بدون شک این معنی در زمان نزول آیه بر توده های مردم روشن نبود، ولی همان گونه که گفتیم این موضوع هیچ مشکلی ایجاد نمی کند، زیرا که آیات قرآن دارای معانی چند مرحله ای است، در سطوح مختلف و برای استعداد های متفاوت.

یک روز از این آیه چیزی می فهمیدند، و امروز ما چیز بیشتری می فهمیم، و شاید آیندگان از اینهم فراتر روند و بیشتر درک کنند و در عین حال همه این معانی صحیح است و کاملاً قابل قبول و در معنی آیه جمع است.

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

**۱- چرا شجر اخضر؟**

گاهی به ذهن می رسد که چرا قرآن در اینجا تعبیر به "شجر اخضر" (درخت سبز) کرده است؟ در حالی که آتش افروختن با چوب تر بسیار مشکل است، چه خوب بود به جای آن الشجر الیابس (چوب خشک) می فرمود، تا با این تعبیر سازگار باشد! ولی نکته جالب اینجا است که تنها درختان سبزند که می توانند عمل کربن-گیری و ذخیره نور آفتاب را انجام دهند، درختان خشک اگر صدها سال در معرض تابش آفتاب قرار گیرند ذره ای به ذخیره انرژی حرارتی آنها افزوده نمی شود، تنها موقعی قادر بر این کار مهم هستند که سبز و زنده باشند.

بنا بر این فقط "شجر اخضر" است که می تواند "آتش گیره" (وقود) برای ما بسازد، و گرما و نور را به شکل مرموزی در چوب سرد و مرطوب خود نگاه دارد، اما به محض اینکه خشکیدند عمل کربن گیری و ذخیره انرژی آفتاب تعطیل می شود.

روی این اصل تعبیر فوق هم ترسیم زیبایی از چهره رستاخیز انرژیها است،

ص: ۴۶۵

و هم یک معجزه علمی جاویدان از قرآن مجید! از این گذشته اگر به تفسیرهای دیگر که در بالا- اشاره کردیم باز گردیم تعبیر "شجر اخضر" باز هم مناسب و زیبا است، زیرا چوبهای درختان سبز هنگامی که با یکدیگر اصطکاک قوی پیدا کنند جرقه بیرون می دهند، جرقه ای که می تواند مبدء آتش افروزی شود، و اینجا است که به عظمت قدرت خدا پی می بریم که آتش را در دل آب و آب را در دل آتش حفظ کرده.

\*\*\*

## ۲- فرق میان آتش گیره و آتش زنه

"توقدون" از ماده "وقود" (بر وزن قبور) به معنی روشن شدن آتش است، "و ایقاد" به معنی آتش افروختن و "وقود" (بر وزن ثمود) به معنی هیزمی است که برای افروختن آتش مورد استفاده قرار می گیرد.

بنا بر این جمله فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ (از آن آتش روشن می کنید) اشاره به هیزمهایی است که با آن آتش می افروزند، و به تعبیر دیگر اشاره به "آتش گیره" است نه "آتش زنه".

توضیح اینکه ما در فارسی "هیزم" را "آتش گیره" و "کبریت" یا "فندک" را "آتش زنه" می نامیم، و در لغت عرب هیزم را "وقود" و کبریت و فندک را "زند" یا "زند (۱)" می نامند.

بنا بر این قرآن می گوید "آن خدایی که برای شما از درخت سبز آتش قرار داد و شما با آن آتش گیره تهیه می کنید (نمی فرماید آتش زنه) هم او قادر است مردگان را به زندگی باز گرداند" و این تعبیر کاملاً با رستاخیز انرژیا

ص: ۴۶۶

---

۱- ۱) "زند" (بر وزن بند) در اصل به معنی چوب بالایی است که با آن آتش می افروزند، و چوب زیرین را "زننده" و هر دو را "زندان" می گویند، و جمع "زند" "زند" است.

منطبق است (دقت کنید) (۱).

به هر حال مساله آتش افروختن با چوبهای درختان گرچه یک مساله ساده در نظر ما است، ولی با دقت معلوم می شود که از عجیب ترین مسائل است، چه اینکه موادی که درخت از آن تشکیل شده قسمت مهمش آب و مقداری اجزاء زمین است، و هیچ کدام از آنها قابل اشتعال نیست این چه قدرتی است که از آب و خاک (و هوا) این ماده انرژی زا را که هزاران سال زندگی انسانها با آن پیوند نزدیک داشته است آفریده؟! \*\*\*

ص: ۴۶۷

---

۱-۱) مگر اینکه "من" را در جمله "منه توقدون" به معنی "با" بگیریم تا با تفسیرهای دیگر هماهنگی کند.

اشاره

أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (۸۱) إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۸۲) فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۳)

ترجمه:

۸۱- آیا کسی که آسمانها و زمین را آفرید قدرت ندارد همانند آنها (انسانهای خاک شده) را بیافریند؟ آری (می تواند) و او آفریدگار دانا است! ۸۲- فرمان او تنها این است که هر گاه چیزی را اراده کند به او می گوید: "موجود باش" آن نیز بلافاصله موجود می شود! ۸۳- پس منزله خداوندی که مالکیت و حاکمیت همه چیز در دست او است، و (همگی) به سوی او باز می گردید.

تفسیر:

اشاره

او مالک و حاکم بر همه چیز است!

بعد از ذکر دلایل معاد از طریق توجه دادن به آفرینش نخستین، و آفرینش آتش از درخت سبز در آیات گذشته، در نخستین آیه مورد بحث این مساله را از طریق سومی تعقیب می کند و آن از طریق قدرت بی پایان خدا است.

می فرماید: "آیا کسی که آسمانها و زمین را با آن همه عظمت و عجایب

و نظامات شگفت انگیز آفریده، توانایی ندارد که همانند این انسانهای خاک شده را بیافریند؟(و آنها را به حیات زندگی جدیدی باز گرداند) آری می تواند، و او آفریننده آگاه و دانا است "(أَوْ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَيَّ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ)".

این جمله که با "استفهام انکاری" شروع شده در حقیقت سؤالی را در برابر وجدانهای بیدار و عقلهای هشیار مطرح می کند که آیا شما به این آسمان عظیم با آن همه ثوابت و سیارات عجیبش و با آن همه منظومه ها و کهکشانهایش نگاه نمی کنید که هر گوشه ای از آن دنیایی است وسیع؟! کسی که قادر بر آفرینش چنین عوالم فوق العاده عظیم و منظمی است چگونه ممکن است قادر به زنده کردن مردگان نباشد؟! و از آنجا که پاسخ این سؤال در قلب و روح هر انسان بیداری آماده است، در انتظار پاسخ نمی ماند، بلافاصله می گوید: "آری او چنین قدرتی را دارد" و به دنبال آن روی دو صفت بزرگ خداوند که در رابطه با این مساله باید مورد توجه قرار گیرد- یعنی صفت خلاقیت و علم بی پایان او- تکیه می کند که در حقیقت دلیلی است بر گفتار پیشین که اگر تردید شما از ناحیه قدرت او بر خلقت است او خلاق است (توجه داشته باشید که خلاق صیغه مبالغه است).

و اگر جمع و جور کردن این ذرات نیاز به علم و دانش داد او از هر نظر عالم و آگاه است.

در اینکه مرجع ضمیر "مثلهم" چیست؟ مفسران احتمالات متعددی داده اند، ولی از همه مشهورتر این است که به "انسانها" باز می گردد، یعنی آفریدگار آسمان و زمین قادر بر آفرینش مثل انسانها می باشد.

در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا نفرموده: "قادر است خود آنها را از نو بیافریند" بلکه گفته است: "مثل آنها را"؟

در برابر این سؤال پاسخ های متعددی مطرح کرده اند آنچه نزدیکتر به نظر می رسد این است که هنگامی که بدن انسان تبدیل به خاک شد، صورت خود را از دست می دهد، و در قیامت که باز می گردد همان مواد پیشین، صورتی مانند صورت اول را به خود می گیرد، یعنی ماده همان ماده است ولی صورت شبیه صورت گذشته، چرا که عین آن صورت مخصوصا با توجه به قید زمان امکان بازگشت ندارد، بخصوص اینکه می دانیم در رستاخیز انسانها با تمام کیفیات گذشته محشور نمی شوند، مثلا پیران به صورت جوان، و معلولان به صورت سالم خواهند بود.

و به تعبیر دیگر: بدن انسانها همانند خشتی است که از هم متلاشی می شود و خاک آن را جمع می کنند و بار دیگر به صورت گل در آورده و در قالب می ریزند و خشت تازه از آن می زنند.

این خشت نوین از یک نظر عین همان است و از یک نظر مثل آن (ماده اش همان ماده و صورتش مانند آن صورت است دقت کنید) (۱).

\*\*\* آیه بعد تاکید می است بر آنچه در آیات قبل گذشت، تاکید می است بر این حقیقت که هر گونه ایجاد در برابر اراده و قدرت او سهل و آسان است، ایجاد

ص: ۴۷۰

---

۱- ۱) بعضی از مفسران ضمیر "مثلهم" را به آسمانها و زمین باز گردانده اند و گفته اند انتخاب ضمیر جمع عاقل در اینجا به خاطر آن است که در زمین و آسمان موجودات عاقل فراوانی وجود دارند، بعضی دیگر تعبیر به "مثل" را شاهد بر این گرفته اند که بازگشت عین آن جسم و آن مواد که در دنیا بود ضرورتی ندارد، چرا که شخصیت انسان به روح او است، و این روح به هر ماده ای تعلق بگیرد مثل انسان است، ولی باید توجه داشت که این سخن با ظاهر آیات قرآن- حتی با آیات مورد بحث- ابتدا سازگار نیست، چرا که قرآن صریحا در همین آیات می گوید: خدا همان استخوان پوسیده را زنده می کند، و لباس حیات بر آنها می پوشاند نه مواد دیگری (دقت کنید).



آسمانهای عظیم، و کره خاکی، با ایجاد یک حشره کوچک برای او یکسان است می فرماید: "فرمان او این است که هر گاه چیزی را اراده کند به آن می گوید "موجود باش" آنها موجود می شود، همانگونه که خدا خواسته" (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).

همه چیز به یک اشاره و فرمان او بسته است و کسی که دارای چنین قدرتی است آیا جای این دارد که در احیاء مردگان به وسیله او تردید شود؟ بدیهی است امر و فرمان الهی در اینجا به معنی امر لفظی نیست، همچنین جمله "کن" (بوده باش) جمله ای نیست که خداوند به صورت لفظ بیان کند، چرا که نه او لفظی دارد و نه نیازمند به الفاظ است، بلکه منظور همان تعلق اراده او به ایجاد و ابداع چیزی است، و تعبیر به کلمه "کن" به خاطر آن است که از این تعبیر کوتاهتر و کوچک تر و سریعتر تصور نمی شود.

آری تعلق اراده او به چیزی همان، و موجود شدن آن همان است! و به تعبیر دیگر: هنگامی که خداوند چیزی را اراده کند بلافاصله تحقق می یابد به طوری که در میان "اراده" او و "وجود اشیا" چیزی فاصله نیست، بنا بر این تعبیر به "امر" و "قول" و جمله "کن" همه توضیحی است برای مساله خلق و ایجاد، و چنان که گفتیم در اینجا امر لفظی و قول و سخن و کلمه "کاف و نون" مطرح نیست، همه اینها بیانگر تحقق سریع اشیا بعد از تعلق اراده الهی است، او چه حاجتی به الفاظ و کلمات دارد؟ و اصولاً بعد از تعلق مشیت او بر ایجاد چیزی وساطت الفاظ بی معنی است.

و باز به تعبیر روشنتر در افعال خداوند دو مرحله بیشتر وجود ندارد:

مرحله اراده، و مرحله ایجاد، که در آیه فوق از مرحله دوم به عنوان امر و قول و جمله "کن" تعبیر شده است.

جمعی از مفسران قدیم پنداشته اند در اینجا قول و سخنی در کار است، و آن

را یکی از اسرار ناشناخته می دانند، آنها در حقیقت در پیچ و خم لفظ گرفتار شده اند، و از محتوا و معنی آن بیخبر مانده اند و کارهای الهی را با مقیاس وجود خود سنجیده اند.

چه زیبا می فرماید امیر مؤمنان علی ع در یکی از خطبه های نهج البلاغه:

''

يقول لما اراد لما كونه كن فيكون (۱) لا بصوت يقرع، ولا بنداء يسمع و انما كلامه سبحانه فعل منه انشاء، و مثله لم يكن من قبل ذلك كائنا، و لو كان قديما لكان ثانيا: "او هر چه را اراده کند به آن می گوید باش، آن بلا درنگ موجود می شود، اما کلام او نه صوتی است که در گوشها نشیند، نه فریادی است که شنیده شود، بلکه سخن خدا همان فعل او است که ایجاد می کند و پیش از او چیزی وجود نداشته و اگر بود خدای دومی محسوب می شد (۲).

از این گذشته اگر پای لفظی در میان آید دو اشکال در برابر ما خودنمایی خواهد کرد:

نخست اینکه این لفظ خود مخلوقی از مخلوقات است و برای ایجاد آن کلمه "کن" دیگر لازم است، این سخن در باره کن دوم نیز تکرار می شود و به صورت تسلسل پیش می رود.

دیگر اینکه هر خطابی مخاطبی می خواهد و هنگامی که چیزی موجود نشده چگونه خداوند آن را با جمله "کن" مخاطب می سازد، مگر معدوم قابل خطاب است؟

ص: ۴۷۲

---

۱ - ۱) در بعضی از نسخ نهج البلاغه مانند نسخه "منهاج البراعه" تعبیر به "لما اراد" شده تفسیر نور الثقلین نیز از نهج البلاغه همین گونه نقل می کند ولی در نسخ دیگر مانند نسخه ابن ابی الحدید و ابن میثم و صبحی صالح "لمن اراد" آمده است ولی مناسب همان اول است.

۲ - ۲) نهج البلاغه خطبه ۱۸۶.

در آیات دیگری از قرآن همین معنی با تعبیرهای دیگر آمده است مانند آیه ۱۱۷ سوره بقره: وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ: "هنگامی که قضا و حکم او به چیزی تعلق گیرد تنها به او می گوید موجود باش او نیز بلافاصله موجود می شود، و مانند آیه ۴۰ سوره نحل " إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ: "سخن ما برای چیزی که می خواهیم ایجاد شود همین است که می گوئیم موجود باش بلافاصله موجود می شود (۱).

\*\*\* آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره "یس" است به صورت یک نتیجه گیری کلی در مساله مبدء و معاد این بحث را به طرز زیبایی پایان می دهد، می گوید: "پس منزّه است خداوندی که ملکوت همه چیز در دست قدرت او است و همه شما به سوی او باز می گردید (فَسُبْحَانَ الَّذِي يَبْدِئُ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ).

با توجه به اینکه "ملکوت" از ریشه "ملک" بر وزن (حکم) به معنی حکومت و مالکیت است و اضافه "او" و "ت" به آن برای تاکید و مبالغه می باشد، مفهوم آیه چنین می شود: حاکمیت و مالکیت بی قید و شرط همه چیز به دست قدرت خدا است، و چنین خداوندی از هر گونه عجز و ناتوانی منزّه و مبرا است، و در این صورت احیاء مردگان و پوشیدن لباس حیات بر استخوانهای پوسیده و خاکهای پراکنده مشکلی برای او ایجاد نخواهد کرد چون چنین است بطور یقین همه شما به سوی او باز می گردید و معاد حق است! \*\*\*

ص: ۴۷۳

---

۱-۱) بحث دیگری در باره تفسیر جمله "کن فیکون" در جلد اول ذیل آیه ۱۱۷ بقره صفحه ۴۱۸ آمده است.

کرارا در این تفسیر وعده داده ایم که بحث فشرده ای پیرامون مسائل معاد در پایان سوره یس بیاوریم اکنون برای وفای به این عهد و ادای گوشه ای از حق این مساله نظر خوانندگان عزیز را به مباحث ششگانه زیر جلب می کنیم:

\*\*\*

### ۱- اعتقاد به معاد یک امر فطری است

اگر انسان برای فنا آفریده شده بود باید عاشق "فنا" باشد، و از مرگ- هر چند مرگ به موقع- و در پایان عمر لذت برد، در حالی که می بینیم قیافه مرگ به معنی نیستی برای انسان در هیچ زمانی خوشایند نبوده، سهل است، با تمام وجودش از آن می گریزد! کوشش برای باقی نگهداشتن جسم مردگان از طریق مومیایی کردن و ساختن مقابر جاویدانی همچون اهرام مصر، و دویدن دنبال آب حیات، و اکسیر جوانی، و آنچه مایه طول عمر است، دلیل روشنی از عشق سوزان انسان به مساله بقا است.

اگر ما برای فنا آفریده شدیم این علاقه به بقا چه مفهومی می تواند داشته باشد؟ جز یک علاقه مزاحم و حد اقل بیهوده و بی مصرف! فراموش نکنید ما بحث معاد را بعد از پذیرش وجود خداوند حکیم و دانا دنبال می کنیم، ما معتقدیم هر چه او در وجود ما آفریده روی حساب است، بنا بر این عشق به بقا نیز باید حسابی داشته باشد، و آن هماهنگی با آفرینش و جهان بعد از این عالم است.

به تعبیر دیگر اگر دستگاه آفرینش در وجود ما عطش را آفرید، دلیل بر این است که آبی در خارج وجود دارد، همچنین اگر غریزه جنسی و علاقه به

جنس مخالف در انسان وجود دارد نشانه این است که جنس مخالفی در خارج هست، و گرنه جاذبه و کشش بدون چیزی که به آن مجذوب گردد با حکمت آفرینش سازگار نیست.

از سوی دیگر هنگامی که تاریخ بشر را از زمانهای دور دست و قدیمیترین ایام بررسی می کنیم نشانه های فراوانی بر اعتقاد راسخ انسان به زندگی پس از مرگ می یابیم.

آثاری که از انسانهای پیشین - حتی انسانهای قبل از تاریخ - امروز در دست ما است، مخصوصاً طرز دفن مردگان، کیفیت ساختن قبور، و حتی دفن اشیایی همراه مردگان، گواه بر این است که در درون و جدان ناآگاه آنها اعتقاد به زندگی بعد از مرگ نهفته بوده است.

یکی از روانشناسان معروف می گوید: "تحقیقات دقیق نشان می دهد که طوائف نخستین بشر دارای نوعی مذهب بوده اند، زیرا مردگان خود را به طرز مخصوص به خاک می سپردند و ابزار کارشان را در کنارشان می نهادند، و به این طریق عقیده خود را به وجود دنیای دیگر به ثبوت می رساندند" (۱).

اینها نشان می دهد که این اقوام زندگی پس از مرگ را پذیرفته بودند، هر چند در تفسیر آن راه خطا می پیمودند، و چنین می پنداشتند که آن زندگی درست شبیه همین زندگی است.

به هر حال این اعتقاد قدیمی ریشه دار را نمی توان ساده پنداشت و یا صرفاً نتیجه یک تلقین و عادت دانست.

از سوی سوم وجود محکمه درونی به نام "وجدان" گواه دیگری بر فطری بودن معاد است.

هر انسانی در برابر انجام کار نیک در درون وجدانش احساس آرامش می کند،

ص: ۴۷۵

آرامشی که گاه با هیچ بیان و قلمی قابل توصیف نیست.

و به عکس، در برابر گناهان، مخصوصاً جنایات بزرگ، احساس ناراحتی می کند، تا آنجا که بسیار دیده شده دست به خودکشی می زند و یا خود را تسلیم مجازات و چوبه دار می کند، و دلیل آن را رهایی شکنجه و جدان می داند.

با اینحال انسان از خود می پرسد چگونه ممکن است عالم کوچکی همچون وجود من دارای چنین دادگاه و محکمه ای باشد، اما عالم بزرگ از چنین و جدان و دادگاهی تهی باشد؟ و به این ترتیب فطری بودن مساله معاد و زندگی پس از مرگ از طرق مختلف بر ما روشن می شود.

از راه عشق عمومی انسانها به بقاء.

از طریق وجود این ایمان در طول تاریخ بشر.

و از راه وجود نمونه کوچک آن در درون جان انسان.

\*\*\*

## ۲- باز تاب معاد در زندگی انسانها

اعتقاد به عالم پس از مرگ و بقای آثار اعمال آدمی، و جاودانگی کارهای او اعم از خیر و شر، اثر بسیار نیرومندی بر فکر و اعصاب و عضلات انسانها می گذارد و به عنوان یک عامل مؤثری در تشویق به نیکی ها و مبارزه با زشتی ها می تواند مؤثر شود.

اثراتی که ایمان به زندگی پس از مرگ می تواند در اصلاح افراد فاسد و منحرف و تشویق افراد فداکار و مجاهد و ایثارگر بگذارد به مراتب بیش از اثرات دادگاهها و کیفرهای معمولی است چرا که مشخصات دادگاه رستاخیز با دادگاههای معمولی بسیار متفاوت است، در آن دادگاه نه تجدید نظر وجود دارد، و نه زر و زور روی فکر ناظرانش اثر می گذارد، نه ارائه مدارک دروغین در آن فایده ای دارد،

و نه تشریفات آن نیازمند به طول زمان است.

قرآن مجید می گوید: وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ).

"از روزی بپرهیزید که هیچ کس بجای دیگری جزا داده نمی شود و نه شفاعتی از او پذیرفته خواهد شد و نه غرامت و بدل، و نه کسی به یاری او می آید" (بقره - ۴۸).

و نیز می گوید: " وَ لَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَ أَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ":

"هر کس از آنها که ظلم و ستم کرده، اگر تمامی روی زمین را در اختیار داشته باشد، در آن روز همه را برای نجات خویش می دهد، و هنگامی که عذاب الهی را می بینند پشیمانی خود را مکتوم می دارند (مبادا رسواتر شوند) و در میان آنها به عدالت داوری می شود و ستمی بر آنها نخواهد رفت" (یونس - ۵۴).

و نیز می خوانیم: وَ لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ :

"هدف این است که خداوند هر کس را به آنچه انجام داده جزا دهد چرا که خداوند سریع الحساب است" (ابراهیم - ۵۱).

به قدری حساب او سریع و قاطع است که طبق بعضی از روایات (ان الله تعالى يحاسب الخلائق كلها في مقدار لمح البصر!) خداوند در یک چشم به هم زدن حساب همه را می رسد! (۱).

به همین دلیل در قرآن مجید سرچشمه بسیاری از گناهان فراموش کردن روز جزا ذکر شده، در آیه "۱۴ سوره الم سجده" می فرماید: فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا: "بچشید آتش دوزخ را به خاطر اینکه ملاقات امروز را فراموش کردید".

ص: ۴۷۷

حتی از پاره ای از تعبیرات استفاده می شود که انسان اگر گمانی در قیامت داشته باشد نیز از انجام بسیاری از اعمال خلاف خود داری می کند، چنان که در باره کم فروشان می فرماید: **أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ** :

"آیا آنها گمان نمی کنند که برای روز بزرگی مبعوث می شوند" (سوره مطففین آیه ۴).

حماسه های جاویدانی که مجاهدان اسلام در گذشته و امروز در میدانهای جهاد می آفرینند، و گذشت و ایثار و فداکاری عظیمی که بسیاری از مردم در زمینه دفاع از کشورهای اسلامی و حمایت از محرومان و مستضعفان نشان می دهند، همه بازتاب اعتقاد به زندگی جاویدان سرای دیگر است، مطالعات دانشمندان و تجربیات مختلف نشان داده که اینگونه پدیده ها در مقیاس وسیع و گسترده جز از طریق عقیده ای که زندگی پس از مرگ در آن جای ویژه ای دارد امکان پذیر نیست.

سربازی که منطقتش این است **قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ** :

"بگو شما دشمنان در باره ما چه می اندیشید؟ جز رسیدن به یکی از دو خیر و سعادت و افتخار" (یا پیروزی بر شما و یا رسیدن به افتخار شهادت) (توبه-۵۲) قطعاً سربازی است شکست ناپذیر.

چهره مرگ که برای بسیاری از مردم جهان وحشت انگیز است، و حتی از نام آن و هر چیز که آن را تداعی کند می گریزند، برای عقیده مندان به زندگی پس از مرگ نه تنها نازیبا نیست، بلکه دریچه ای است به جهانی بزرگ، شکستن قفس و آزاد شدن روح انسان، گشوده شدن درهای زندان تن، و رسیدن به آزادی مطلق است.

اصولاً مساله معاد بعد از مبدء، خط فاصل فرهنگ خدا پرستان و مادیین است، چرا که دو دیدگاه مختلف در اینجا وجود دارد:



دیدگاهی که مرگ را فنا و نابودی مطلق می بیند، و با تمام وجودش از آن می گریزد، چرا که همه چیز با آن پایان می گیرد.

و دیدگاهی که مرگ را یک تولد جدید و گام نهادن به عالمی وسیع و پهناور و روشن، و پر گشودن در آسمان بیکران می شمرد.

طبیعی است که طرفداران این مکتب نه تنها از مرگ و شهادت در راه هدف ترس و وحشتی به خود راه نمی دهند، بلکه با الهام گرفتن از مکتب امیر مؤمنان علی ع که می فرماید:

□  
و الله لا یبن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بشدی امه: "به خدا سوگند فرزند ابی طالب علاقه اش به مرگ بیشتر است از کودک شیرخوار به پستان مادر" (۱) از مرگ در راه هدف استقبال می کنند.

و به همین دلیل هنگامی که ضربه شمشیر جنایتکار روزگار "عبد الرحمن ابن ملجم" بر مغز مبارکش فرو نشست فرمود:

فزت و رب الكعبه: "به خدای کعبه، پیروز و رستگار و راحت شدم".

کوتاه سخن اینکه ایمان به معاد از انسان ترسو و بیهدف، آدم شجاع و با شهامت و هدفداری می آفریند که زندگیش مملو از حماسه ها و ایثارها و پاکی و تقوا است.

\*\*\*

### ۳- دلایل عقلی معاد

#### اشاره

گذشته از دلایل نقلی فراوانی که برای معاد در قرآن مجید آمده است و شامل صدها آیه در این زمینه می شود دلایل عقلی روشنی نیز بر این امر وجود دارد که به طور فشرده در اینجا قسمتی از آن یادآوری می شود:

#### الف- برهان حکمت -

اگر زندگی این جهان را بدون جهان دیگر در نظر بگیریم پوچ و بی معنی خواهد بود، درست به این می ماند که زندگی دوران

ص: ۴۷۹

جنین را بدون زندگی این دنیا فرض کنیم.

اگر قانون خلقت این بود که تمام جنینها در لحظه تولد خفه می شدند و می مردند چقدر دوران جنینی بی مفهوم جلوه می کرد؟ همچنین اگر زندگی این جهان بریده از جهان دیگر تصور شود این سر در گمی وجود خواهد داشت.

زیرا چه لزومی دارد که ما هفتاد سال یا کمتر و بیشتر در این دنیا در میان مشکلات دست و پا زنیم؟ مدتی خام و بی تجربه باشیم" و تا پخته شود خامی، عمر تمام است!" مدتی به دنبال تحصیل علم و دانش باشیم هنگامی که از نظر معلومات به جایی رسیدیم برف پیری بر سر ما نشسته! تازه برای چه زندگی می کنیم؟ خوردن مقداری غذا و پوشیدن چند دست لباس و خوابیدن و بیدار شدنهای مکرر و ادامه دادن این برنامه خسته کننده تکراری را دهها سال؟! آیا به راستی این آسمان گسترده، این زمین پهناور و این همه مقدمات و مؤخرات و اینهمه استادان و مربیان و اینهمه کتابخانه های بزرگ و این ریزه- کاریهایی که در آفرینش ما و سایر موجودات به کار رفته، همه برای همان خوردن و نوشیدن و پوشیدن و زندگی مادی است؟ اینجا است که آنها که معاد را قبول ندارند، اعتراف به پوچی این زندگی می کنند، و گروهی از آنها اقدام به خودکشی و نجات از این زندگی پوچ و بی معنی را مجاز و یا مایه افتخار می شمرند! چگونه ممکن است کسی به خداوند و حکمت بی پایان او ایمان داشته باشد و زندگی این جهان را بی آنکه مقدمه ای برای زندگی جاویدان جهان دیگر باشد قابل توجه بشمرد؟.

قرآن مجید می گوید: أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ

"آیا گمان کردید بیهوده آفریده شده اید و به سوی ما باز نمی گردید"؟ (مؤمنون - ۱۱۵) یعنی اگر بازگشت به سوی خدا نبود زندگی این جهان عبث و بیهوده بود.

آری در صورتی زندگی این دنیا مفهوم و معنی پیدا می کند و با حکمت خداوندی سازگار می شود که این جهان را مزرعه ای برای جهان دیگر

(الدنيا مزرعه الآخرة) و گذرگاهی برای آن عالم وسیع

(الدنيا قنطره) و کلاس تهیه و دانشگاهی برای جهان دیگر و تجارتخانه ای برای آن سرا بدانیم، همانگونه که امیر مؤمنان علی ع در کلمات پرمحتوایش فرمود:

ان الدنيا دار صدق لمن صدقها، و دار عافیه لمن فهم عنها، و دار غنی لمن تزود منها، و دار موعظه لمن اتعظ بها، مسجد احباء الله، و مصلی ملائکه الله، و مهبط وحی الله، و متجر اولیاء الله: "این دنیا جایگاه صدق و راستی است برای آن کس که با آن به راستی رفتار کند و خانه تندرستی است برای آن کس که از آن چیزی بفهمد، و سرای بی نیازی است برای آن کس که از آن توشه بر گیرد، و محل اندرز است، برای آنکه از آن اندرز گیرد، مسجد دوستان خدا است، نماز گاه فرشتگان پروردگار و محل نزول وحی الهی و تجارتخانه اولیاء حق است" (۱).

کوتاه سخن اینکه مطالعه و بررسی وضع این جهان به خوبی گواهی می دهد بر اینکه عالم دیگری پشت سر آن است و لَقَدْ عَلِمْتُمْ النِّشَاءَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ :

"شما نشاء اولی و آفرینش خود را در این دنیا دیدید چرا متذکر نمی شوید که از پی آن جهان دیگری است"؟ (واقعہ - ۶۲).

## ب- برهان عدالت -

دقت در نظام هستی و قوانین آفرینش نشان می دهد که همه چیز آن حساب شده است.

در سازمان تن ما آن چنان نظام عادلانه ای حکمفرما است که هر گاه کمترین تغییر و ناموزونی رخ می دهد سبب بیماری یا مرگ می شود، حرکات قلب ما، گردش

ص: ۴۸۱

خون ما پرده های چشم ما و جزء جزء سلولهای تن ما مشمول همان نظام دقیق است که در کل عالم حکومت می کند و بالعدل قامت السماوات و الارض: آسمانها و زمین به وسیله عدالت بر پا است (۱) آیا انسان می تواند یک وصله ناجور در این عالم پهناور باشد؟! درست است که خداوند به انسان آزادی اراده و اختیار داده تا او را بیازماید و در سایه آن مسیر تکامل را طی کند، ولی اگر انسان از آزادی سوء استفاده کرد، چه می شود؟ اگر ظالمان و ستمگران، گمراهان و گمراه کنندگان با سوء استفاده از این موهبت الهی به راه خود ادامه دادند عدل خداوند چه اقتضا می کند.

درست است که گروهی از بدکاران در این دنیا مجازات می شوند و به کیفر اعمال خود-یا لا اقل قسمتی از آن-می رسند، اما مسلماً چنان نیست که همه مجرمان، همه کیفر خود را ببینند، و همه پاکان و نیکان به پاداش اعمال خود در این جهان برسند، آیا ممکن است این دو گروه در کفه عدالت پروردگار یکسان باشند؟ به گفته قرآن مجید أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ: "آیا کسانی را که در برابر قانون خدا به حق و عدالت تسلیمند همچون مجرمان قرار دهیم، چگونه حکم می کنید؟" (قلم-۳۵ و ۳۶).

و در جای دیگر می فرماید: أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ: "آیا ممکن است پرهیزگاران را همچون فاجران قرار دهیم؟" (ص-۲۸).

به هر حال تفاوت انسانها در اطاعت فرمان حق جای تردید نیست همانگونه که عدم کفایت دادگاه "مکافات این جهان" و "محکمه و جدان" و "عکس العملهای گناهان" برای برقراری عدالت نیز به تنهایی کافی به نظر نمی رسد، بنا بر این باید قبول کرد که برای اجرای عدالت الهی لازم است محکمه و دادگاه عدل عامی باشد که سر سوزن کار نیک و بد در آنجا حساب شود و گرنه اصل عدالت تامین

ص: ۴۸۲

نخواهد شد.

بنا بر این باید پذیرفت که قبول عدل خدا مساوی است با قبول وجود معاد و رستاخیز، قرآن مجید می گوید وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ: "ما ترازوهای عدالت را در روز قیامت بر پا می کنیم" (انبیاء-۴۷).

و نیز می فرماید: وَ قَضَىٰ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ: "در روز قیامت در میان آنها به عدالت حکم می شود و ظلم و ستمی بر آنها نخواهد شد" (یونس-۵۴).

### ج-برهان هدف

بر خلاف پندار مادیین، در جهان بینی الهی، برای آفرینش انسان هدفی بوده است که در تعبیرات فلسفی از آن به "تکامل" و در لسان قرآن و حدیث گاهی از آن به "قرب به خدا" و یا "عبادت و بندگی" تعبیر شده است وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ: "من جن و انس را نیافریدم مگر به این منظور که مرا پرستش کنند" (و در سایه عبادت و بندگی کامل شوند و به حریم قرب من راه یابند).

(ذاریات-۵۶).

آیا اگر مرگ پایان همه چیز باشد این هدف بزرگ تامین می گردد؟ بدون شک پاسخ این سؤال منفی است.

باید جهانی بعد از این جهان باشد و خط تکامل انسان در آن ادامه یابد، و محصول این مزرعه را در آنجا درو کند، و حتی چنان که در جای دیگر گفته ایم در جهان دیگر نیز این سیر ادامه یابد تا هدف نهایی تامین شده باشد.

خلاصه اینکه تامین هدف آفرینش بدون پذیرش معاد ممکن نیست، و اگر ارتباط این زندگی را از جهان پس از مرگ قطع کنیم همه چیز شکل معما به خود می گیرد و پاسخی برای چراها نخواهیم داشت.

### د-برهان نفی اختلاف-

بی شک همه ما از اختلافاتی که در میان مکتبها

و مذهبها در این جهان وجود دارد رنج می بریم، و همه آرزو می کنیم روزی این اختلافات بر چیده شود در حالی که همه قرائن نشان می دهد که این اختلافات در طبیعت زندگی این دنیا حلول کرده، و حتی از دلائلی استفاده می شود که بعد از قیام حضرت مهدی ع آن بر پا کننده حکومت واحد جهانی هر چند بسیاری از اختلافات حل خواهد شد ولی باز اختلاف مکتبها به کلی بر چیده نمی شود، و به گفته قرآن مجید یهود و نصارا تا دامنه قیامت به اختلافاتشان باقی خواهند ماند فَأَعْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (مائده-۱۴).

ولی خداوندی که همه چیز را به سوی وحدت می برد سرانجام به اختلافات پایان خواهد داد، و چون با وجود پرده های ضخیم عالم ماده این امر بطور کامل در این دنیا امکان پذیر نیست، می دانیم در جهان دیگری که عالم بروز و ظهور است سرانجام این مساله عملی خواهد شد، و حقائق آن چنان آفتابی می گردد که اختلاف مکتب و عقیده به کلی بر چیده می شود.

جالب اینکه در آیات متعددی از قرآن مجید روی این مساله تکیه شده است، در یک جا می فرماید: فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ :

"خداوند در روز قیامت در میان آنها داوری می کند در آنچه با هم اختلاف داشتند" (بقره-۱۱۳).

و در جای دیگر می فرماید: " وَأَفْسِهِمْ مُوَا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَعِيدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ : " آنها سوگند مؤکد یاد کردند که خداوند کسانی را که می میرند هرگز زنده نمی کند، ولی چنین نیست این وعده قطعی خداست (که همه آنها را زنده کند) ولی اکثر مردم نمی دانند هدف این است که آنچه را در آن اختلاف داشتند برای آنها روشن سازد تا کسانی که منکر شدند بدانند دروغ می گفتند" (نحل- ۳۸ و ۳۹).

\*\*\*

بعد از مساله توحید که اساسی ترین مساله در تعلیمات انبیاء است مساله معاد با ویژگیها و آثار تربیتی و فرهنگی در درجه اول قرار دارد، لذا در بحثهای قرآنی بیشترین آیات را بعد از توحید و خداشناسی به خود اختصاص داده است.

مباحث قرآنی معاد گاه به صورت استدلالهای منطقی است و گاه به صورت بحثهای خطابی و تلقینات مؤثر و کوبنده که گاه از شنیدن آن مو بر بدن انسان راست می شود، و لحن صادقانه کلام چنان است که همچون استدلال در اعماق جان و روح انسان نفوذ می کند.

در بخش او، یعنی استدلال منطقی، قرآن بیشتر روی موضوع امکان معاد تکیه می کند، چرا که منکران غالباً آن را محال می پنداشتند، و معتقد بودند معاد آنهم به صورت "معاد جسمانی" که مستلزم بازگشت اجسام پوسیده و خاک شده به حیات و زندگی نوین است، امکان پذیر نیست.

در این بخش، قرآن از طرق کاملاً گوناگون و متنوع وارد می شود، و طریقی که همه به یک جا ختم می گردد و آن مساله "امکان عقلی معاد" است.

گاه زندگی نخستین را در نظر انسان مجسم می کند، و در یک عبارت کوتاه و گویا و روشن می گوید: **كَلَّمَ بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ**: "همانگونه که شما را از آغاز آفرید باز می گردید" (اعراف-۲۹).

گاه زندگی و مرگ گیاهان، و رستاخیز آنها را که همه سال با چشم می بینیم مجسم کرده و در پایان آن می گوید: رستاخیز شما نیز همین گونه است: **وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ ... وَ أَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَهُ مَيِّتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ**: "ما از آسمان آب پر برکتی فرستادیم و به وسیله آن باغهای سرسبز رویاندیم و دانه های درو شده... و به وسیله آن سرزمین مرده ای را زنده کردیم، رستاخیز (شما) نیز همین گونه است"؟ (سوره ق-۹-۱۱).

در جای دیگر می گوید: وَ اللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسَدُّقَاتُهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ  
:"خداوند همان کسی است که بادهای را فرستاد تا ابرها را به حرکت در آورند و آن را به سوی سرزمین مرده رانندیم و به  
وسیله آن زمین را بعد از مرگش حیات بخشیدیم، رستاخیز نیز چنین است!" (فاطر-۹).

گاه مساله قدرت خداوند را در آفرینش آسمانها و زمین مطرح کرده می گوید: "آیا نمی دانند خداوندی که آسمانها و زمین  
را آفرید و از آفرینش آنها خسته نشد قادر است که مردگان را زنده کند؟، آری او بر هر چیز تواناست": أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ  
الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْزُبْ عَنْهُنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (احقاف-۳۳).

و گاه رستاخیز انرژیا و بیرون پریدن آتش از درون درخت سبز را به عنوان نمونه ای از قدرت او، و قرار گرفتن آتش در دل  
آب، مطرح کرده، می گوید الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا: "آن خدایی مردگان را لباس حیات می پوشاند که از  
درخت سبز برای شما آتش آفرید!" (یس-۸۰).

گاه زندگی جنینی را در نظر انسان مجسم می سازد، و می گوید: "ای مردم اگر در رستاخیز شک دارید فراموش نکنید که ما  
شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از علقه (خون بسته شده) سپس از مضغه (پاره گوشتی همچون گوشت جویده  
شده) که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بی شکل، هدف این است که ما برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز  
قادریم) و جنینهایی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم مادران نگاه می داریم، سپس شما را به صورت طفلی به عالم دنیا می  
فرستیم: "يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن نُّرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ  
مُخَلَّقَةٍ لُبَّيِّنٍ لَّكُمْ وَ نُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا (حج-۵).



و بالآخره گاه شیخ رستاخیز را در خوابهای طولانی خوابهایی که برادر مرگ است بلکه از جهاتی خود مرگ باشد-مانند خواب سیصد و نه ساله اصحاب کهف نشان می دهد، و بعد از شرح جالب و زیبایی پیرامون خواب و بیداری آنها می فرماید: "این چنین مردم را متوجه حال آنها کردیم تا بدانند وعده رستاخیز خداوند حق است و در قیام قیامت تردیدی نیست" وَ كَذَلِكَ اَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُعَلِّمُوا اَنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَّ اَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا (کهف-۲۱).

این شش راه مختلف است که در لابلای آیات قرآن برای بیان امکان معاد مطرح شده است.

علاوه بر این داستان مرغان چهارگانه ابراهیم (بقره-۲۶۰) و سرگذشت عزیز (بقره-۲۵۹) و داستان کشته ای از بنی اسرائیل (بقره-۷۳) که هر کدام یک نمونه تاریخی برای این مساله است شواهد و دلایل دیگری است که قرآن در این زمینه ذکر می کند.

کوتاه سخن اینکه ترسیمی که قرآن مجید از معاد و چهره های آن و مقدمات و نتایج آن دارد، و دلایل گویایی که در این زمینه مطرح کرده است به قدری زنده و قانع کننده است که هر کس کمترین بهره ای از وجدان بیدار داشته باشد تحت تاثیر عمیق آن قرار می گیرد.

به گفته بعضی: حدود یکهزار و دویست آیه از قرآن پیرامون معاد بحث می کند که اگر آنها جمع آوری و تفسیر شود خود کتاب قطوری خواهد شد و ما امیدواریم بعد از پایان نگارش این تفسیر هنگامی که به خواست خدا به بحث "تفسیر موضوعی" می پردازیم این مجموعه را در دسترس علاقمندان قرار دهیم.

\*\*\*

## ۵- معاد جسمانی

منظور از معاد جسمانی این نیست که تنها جسم در جهان دیگر بازگشت

می کند، بلکه هدف این است که روح و جسم تواما مبعوث می شود، و به تعبیر دیگر بازگشت روح مسلم است، گفتگو از بازگشت جسم است.

جمعی از فلاسفه پیشین تنها به معاد روحانی معتقد بودند، و جسم را مرکبی می دانستند که تنها در این جهان با انسان است، و بعد از مرگ از آن بی نیاز می شود، آن را رها می سازد و به عالم ارواح می شتابد.

ولی عقیده علمای بزرگ اسلام این است که معاد در هر دو جنبه روحانی و جسمانی صورت می گیرد، در اینجا بعضی مقید به خصوص جسم سابق نیستند، و می گویند: خداوند جسمی را در اختیار روح می گذارد، و چون شخصیت انسان به روح او است این جسم جسم او محسوب می شود! در حالی که محققین معتقدند همان جسمی که خاک و متلاشی گشته، به فرمان خدا جمع آوری می شود، و لباس حیات نوینی بر آن می پوشاند، و این عقیده ای است که از متون آیات قرآن مجید گرفته شده است.

شواهد معاد جسمانی در قرآن مجید آن قدر زیاد است که به طور یقین می توان گفت: آنها که معاد را منحصر در روحانی می دانند کمترین مطالعه ای در آیات فراوان معاد نکرده اند و گرنه جسمانی بودن معاد در آیات قرآن به قدری روشن است که جای هیچگونه تردید نیست.

همین آیاتی که در آخر سوره یس خواندیم به وضوح بیانگر این حقیقت است چرا که مرد عرب بیابانی تعجبش از این بود که این استخوان پوسیده را که در دست دارد چه کسی می تواند زنده کند؟ و قرآن با صراحت در پاسخ او می گوید: "قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ" "بگو همین استخوان پوسیده را خدایی که روز نخست آن را ابداع و ایجاد کرد زنده می کند".

تمام تعجب مشرکان و مخالفت آنها در مساله معاد بر سر همین مطلب بود که

چگونه وقتی ما خاک شدیم و خاکهای ما در زمین گم شد، دوباره لباس حیات در تن می کنیم؟ وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ (الم سجده آیه ۱۰).

آنها می گفتند: "چگونه این مرد به شما وعده می دهد وقتی که مردید و خاک شدید بار دیگر به زندگی باز می گردید: أَيْعِدُكُمْ أَنْتُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْتُمْ مُخْرَجُونَ (مؤمنون آیه ۳۵).

آنها به قدری از این مساله تعجب می کردند که اظهار آن را نشانه جنون و یا دروغ بر خدا می پنداشتند: "قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُبَيِّنُ لَكُمْ إِذَا مَرَّكُمْ كُلٌّ مِمَّا رَمَقْتُمْ كُلَّ مَمْرَقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ" کافران گفتند مردی را به شما نشان دهیم که به شما خبر می دهد هنگامی که کاملاً خاک و پراکنده شدید دیگر بار آفرینش جدیدی می یابید" (سوره سبا آیه ۷ و ۸).

به همین دلیل عموماً "استدلالات قرآن در باره امکان معاد" بر محور همین معاد جسمانی دور می زند، و بیانات ششگانه ای که در فصل قبل گذشت همه شاهد و گواه این مدعا است.

بعلاوه قرآن کراراً خاطر نشان می کند که شما در قیامت از قبرها خارج می شوید (یس ۵۱-قمر ۷) قبرها مربوط به معاد جسمانی است.

داستان مرغهای چهارگانه ابراهیم، و همچنین داستان عزیز و زنده شدن او بعد از مرگ، و ماجرای مقتول بنی اسرائیل که در بحثهای گذشته به آن اشاره کردیم همه با صراحت از معاد جسمانی سخن می گوید.

توصیفهای زیادی که قرآن مجید از مواهب مادی و معنوی بهشت کرده است همه نشان می دهد که معاد هم در مرحله جسم و هم در مرحله روح تحقق می پذیرد، و گرنه حور و قصور و انواع غذاهای بهشتی و لذائذ مادی در کنار مواهب معنوی معنی ندارد.

به هر حال ممکن نیست کسی کمترین آگاهی از منطق و فرهنگ قرآن داشته باشد و معاد جسمانی را انکار کند، و به تعبیر دیگر انکار معاد جسمانی از نظر قرآن مساوی است با انکار اصل معاد! علاوه بر این دلائل نقلی، شواهد عقلی نیز در این زمینه وجود دارد که اگر بخواهیم وارد آن شویم سخن به درازا می کشد.

البته اعتقاد به معاد جسمانی پاره ای از سؤالات و اشکالات برمی انگیزد مانند شبهه آکل و ماکول که محققان اسلامی از آن پاسخ گفته اند و ما شرح جامع و فشرده ای در همین زمینه در ذیل آیه ۲۶۰ سوره بقره آورده ایم (۱).

\*\*\*

## ۶- بهشت و دوزخ

بسیاری چنین می پندارند که عالم پس از مرگ کاملاً شبیه این جهان است، منتهی در شکلی کاملتر و جالبتر.

ولی قرائن زیادی در دست داریم که نشان می دهد فاصله زیادی از نظر کیفیت و کمیت میان این جهان و آن جهان است، حتی اینکه اگر این فاصله را به تفاوت میان عالم کوچک جنین با این دنیای وسیع تشبیه می کنیم باز مقایسه کاملی به نظر نمی رسد.

طبق صریح بعضی از روایات در آنجا چیزهایی است که چشمی ندیده و گوشی نشنیده، و حتی از فکر انسانی خطور نکرده است، قرآن مجید می گوید: **فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّنْ قَرِيهِ اعْيُنٌ** "هیچ انسانی نمی داند چه چیزهایی که مایه روشنی چشم است برای او پنهان نگه داشته شده" (سجده آیه ۱۷).

نظامات حاکم بر آن جهان نیز با آنچه در این عالم حاکم است کاملاً تفاوت دارد، در اینجا افراد به عنوان شهود در دادگاه حاضر می شوند ولی در آنجا دست

ص: ۴۹۰

---

۱- ۱) برای توضیح بیشتر به جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۲۲۸ به بعد مراجعه شود.

و پا و حتی پوست تن شهادت می دهد. **الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**: (یس آیه ۶۵) **وَقَالُوا لِيُجْلُو دِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ** (فصلت آیه ۲۱) به هر حال آنچه در باره جهان دیگر گفته شود تنها شبیحی از دور در نظر ما مجسم می کند، و اصولاً- الفبای ما و فرهنگ فکری ما در این جهان قادر به توصیف حقیقی آن نیست، و از اینجا به بسیاری از سؤالات در زمینه بهشت و دوزخ و چگونگی نعمتها و عذابهایش پاسخ داده خواهد شد.

همین قدر می دانیم بهشت کانون انواع مواهب الهی اعم از مادی و معنوی است، و دوزخ کانونی است از شدیدترین عذابها در هر دو جهت.

اما در مورد جزئیات این دو، قرآن اشاراتی دارد که ما به آن مؤمن هستیم اما تفصیل آن را تا کسی نبیند نمی داند! در زمینه وجود بهشت و دوزخ در حال حاضر و اینکه در کجا است بحث نسبتاً مشروحی در جلد دوم ذیل آیه ۱۳۳ سوره آل عمران (صفحه ۹۲ به بعد داشته ایم).

و همچنین در زمینه پاداش و کیفر در عالم قیامت و مساله "تجسم اعمال" و "نامه اعمال" در جلد دوم صفحه ۳۷۸ (ذیل آیه ۳۰ آل عمران) و جلد دوازدهم صفحه ۴۵۵ (ذیل آیه ۴۹ سوره کهف) بحثی داشته ایم.

علاوه بر همه اینها بحثهای مختلف دیگری ذیل آیات مناسب مخصوصاً در سوره های اواخر قرآن به خواست خدا در مورد خصوصیات معاد خواهد آمد.

**\*\*\*پروردگارا! در آن روز پر خوف و خطر، در آن رستاخیز بزرگ و دادگاه عدل، ما را به لطف امنیت و آرامش بخش! خداوند!! اگر داوری بر معیار اعمال باشد دست ما تهی است، با ترازوی**

فضل و کرم حسنات ناچیز ما را بسنج، و با رحمت و غفرانت بر سیئات ما پرده بپفکن.

بارها! آن چنان کن که سرانجام کار هم تو از ما خشنود باشی و هم ما در پیشگاهت رستگار باشیم- آمین یا رب العالمین.

پایان جلد ۱۸ تفسیر نمونه هشتم رمضان المبارک ۱۴۰۴ / ۳ / ۱۸ ۱۳۶۳

ص: ۴۹۲

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه



بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

